P09

دفتر اول

از

اکبرنامه

تصنیف

علامهٔ فهامه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب - فضیلت‌مآب - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادده بدائع معاني و صنائع بیان - داغ‌نه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

و جناب - فضائل‌انتساب - نور حدیقهٔ صنعت و هنرپروري - عرائس ابکار افکار ... را ... آرای - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمک ... رق سلیم - و طبع مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

هزاران حمد و ثنا ایثار معبودی که ذاتش را ورداء نهایت پوشیده‌اند . و صفاتش را ورداء شهادت پوشانیده . آسمان با آن علو شان اسفلین زباله‌ایست از قصر خلقتش . زمین با این وسعت و تمکین سنگ پاره ایست از صفهٔ صنعتش . زمان بادیست از چمن قدرتش . جهان منظره‌ایست از گلشن حکمتش •

• نظم •

• بیرون ذاتش از علم کروبیان • بیرون وصفش از شرح ادراکیان •

• بآن کی رسد فکر نوع بشر • که قاصر ز درکش عقول بشر •

و بی‌پایان صلوات نثار شافعی که وجودش فایق است در افضلیت از همگی مهمات جهان و نورش سابق است در اقدمیت از سایر انوار زمین و زمان . نقش قدمیش خورشید است در سمائی

• نظم •

... تاج هدایت و رهبری •

... ادی و خاتم هم اوست •

... است از نام او •

... از آسمان هدایت

• نظم •

- همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسي و نظامي اکلیلِ یکتائي را بالای دانش گفتاره پیراسته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علّامي اظهارِ جوهرِ حقیقت و کارداني کرده باتکای خود مسندِ وزارتِ اکبر را آراسته - چه اکبرے ؟ سکندرے - و چه علّامیئی - ارسطوئی الحق جلال الدّین محمّد اکبر پادشاه از همگي فرمان روایانِ هندوستان در داد بخشي و عدالت گستري گوی سبقت ربود - و صیتِ آئینِ معدلت و نیکو قوانینِ سلطنتش راههای دور و درازِ اقصای ممالکِ شرق و غرب پیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوسِ اجلال نواختن بیشتر از مغزِ معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیرِ صایب تافتنِ علّامیِ فهّامي بود • • بیت •

• نه اکبر بر سریرِ سلطنت ماند • که علّامي بکلکش مملکت راند •

و سخنِ نفس الامري آنکه اکبر بذاته پادشاهِ عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمي و حقیقت ورزیِ ابو الفضل گوشِ هوشِ او را افزود • • نظامي •

• وزیرِ چنین شهریارِ چنان • جهان چون نگیرد قرارِ چنان •

آمدم بر سرِ مدّعا - پوشیده نماند که این نسخهٔ نامي و این صحیفهٔ گرامي (که از گفتارهای
دانش معمور است - و هزاران گنجینهای
قطره ایست از دریای علمِ ابو الفضل
بفرمانِ صاحب الحکومة و الایالة
تا مطبوع برآمد
و بباطن

ملجای اربابِ تدریس و تعلیم - ماوای اصحابِ تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزّمن - الصّاحب یج بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیّة العالیه - الذي ما نال احد ممّن سبقوا من الحکّام الماضیه ما ناله من فضائل جلیلة جلیّه - و شمائل جمیلة مرضیّه * * بیت *

* و هذا و ان کان الاخیر زمانه * لآتٍ بما لم تستطعه الاوائل *

لا زالت سحب اعطاءه ممطره - و نخل اجداءه مثمره - و شوارق الطافه طالعه - و بوارق اعطافه لامعه و ریاض افادته ناضره - و اقمار افاضته باهره - الی یوم الآخره) زیورِ طبع می پوشد *

دانستنی ست که نزدِ مصحّح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ي است - و تفصیلش بذیلِ این دیباجه رقم پذیر میشود) موجود است - امّا همگي نسخها قلمي اند - سوای نسخهٔ زَ که مطبوع است - و لیکن سنگي - که آن هم حکمِ قلمي دارد و آن همان است که تبدیل ازین کیفیتِ طبعش بمعرضِ بیان آمده - و معلوم است که قلمي نسخها مملو از اغلاط مي باشند - که کاتبانِ ساده لوح را نظر بر حسنِ صوري ست - که عبارت از خطِّ خوب است - نه بر حسنِ معنوي - که عبارت از عبارتِ نیک و صحّت - و بالجمله باعانتِ این [illegible] آن سعي بے حد و مر و جهدِ بیشتر از بیشتر (که مزیدے بران

[illegible] اوّلین دفترِ این کتاب بتصحیح
[illegible] تسنیم - وادخله جنة
[illegible] بتصحیحِ الرّاجي
[illegible] بهادر
[illegible] نیز
[illegible]

فورت ولیم کالج - بسیار صحیح و از اثبات از کتب ... تاریخ تمام کتاب ... مندرج نیست

اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۶۳۲) تاریخی از کتب مرقوم است - و آن چنین است

در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجری ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شش

موافق سنه ۳۳ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت •

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط

بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - ... تاریخ ... شهر ... سنه

۹ (همین صورت) از جلوس والا •

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح نیست - تاریخ

کتابتش نامعلوم •

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلی ست - فی الجمله صحیح ... - تاریخ

کتابتش نا معلوم •

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاتک سوسایتی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش

مرقوم نیست •

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ...

مطبع ... ساعت ...

آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع ...

راقم الحروف شیخ ...

کلکته

(ز) ...

پیشت...

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

[illegible]ین و دریافت[illegible] چنانچه
موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبا[illegible]
مفاخر و زینت دیباجهٔ مجموعهٔ معالی باشد یه[illegible]

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه .

... بجوید ... رهگذای ...
منزلت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیاب
بدائع مکنونات او زند - یا قدمی چند در صحرای

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اكبر اين چه دريافتنيست ژرف - و شناختنيست شگرف كه حقيقت‌پذيرانِ دقيقه‌رس و روشن‌ضميرانِ صبح‌نفس كه باريك‌بينانِ جداولِ آفرينش و پركارگشايانِ لوحهٔ دانش و بينش اند در تركيبِ عنصري و پيكرِ هيولاني نقدے گرانمايه و گوهرے والاطبع كه دركالبدِ قيمت نگنجد - و ميزانِ قياس برنسنجد - و بمكيالِ گفت درنيايد - و از مقياسِ انديشه بيرون باشد غير از سخن كه نسيميست متحرّك و هوائے متموّج نيافته اند - و چرا چنين نباشد كه سرانجامِ دارالملكِ معنی بے دستياریِ آن امكان نپذيرد و معموريِ خراب‌آبادِ صورت بے مددگاریِ آن در انديشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هژده هزار

نيست درين بزم بسرمستيش * نيست حريفے بزبردستيش

كارگشا اوست درين كارگاه * صدرنشين اوست درين بارگاه

هرچه درآمد بدلِ اهلِ هوش * دل بزبان گفت و زبان زد بگوش

از درِ دل هم بدرِ دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش

ماهِ سخن را برصدگاهِ هوش * مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپايهٔ والای آن بنردبانِ آسمان نتوان رسيد بپای بادپيمای خرد دربيدای ناپيدای طبيعتِ آن قدم نتوان زد - آتشي مزاجيست بادنهاد - خاكی طبيعتی است آب‌نما - منبعش آتشكدهٔ دل - اوجِ پروازش نزهتگاهِ[1] هوا - گرمیِ بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاك - مرتبه‌شناسانِ صفوفِ عزت از ستايشِ الٰهي نه آنست كه صفاتِ [illegible] سپه‌سالارِ انجمنِ معنی [illegible] خانهٔ صدقِ دل دانستند - موبد بے‌انتهاي قدم را در شمار آورد - و در برابرِ [illegible] بر انگاشتند - خامهٔ [illegible] فهرستِ نسخهٔ از حوصلهٔ بشري برتر داند و از پس‌ماندگانِ پيشگاهِ [illegible] مدحِ كدخداى آسمان و زمين و حمدِ دادارِ ثناخوانیِ الٰهي نام نهد - و از تاريكیِ راه و باريكیِ مقصود غنيمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حيله‌ساز وقت آنرا مقصود را نموده است نمايد - بلكه

جان و تن‌آفرین - هم آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی - هم قافله‌سالارِ سخنوران و هم شهریار سخنوری - چراغ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیس وحدتسرای خلوت‌گزینان - دردافزای باطنِ مشتاقانِ کوی خداجوئی - مرهم‌بندِ ناسورِ خسته‌دلان کنجِ ناشکیبائی - نوشداروی شورابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - مومیائیِ شکسته‌دلانِ زاویهٔ خاموشی - رزم‌آرای دلاورانِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاه اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلانِ بادیهٔ جویائی را جوع‌افزا - ازینجاست که خردپرورانِ بیداردل با همه سراسیمگی شوق و بی‌آرامی شغف دستِ فکرت از دامنِ موجِ کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش سروخورده مهرِ خموشی برلب نهاده اند - و بدستیاری انصاف پای ادب در دامنِ عجز پیچیده در انچه شایانی آنرا از عطیه‌خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند

* شعر *

راهِ کمالِ ترا حرف و نقط ریگِ دشت * عالمِ علم ترا شهرِ سخن روستا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند * لطمهٔ حیرت برو سیلیِ جهل از قفا

یعنی سپاسِ ایزدِ بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوندِ بیهمال از احصای اکوان افزون -

* مثنوی *

حدیث انجا که از یزدان‌شناسیست * سپاس‌اندیشیِ ما ناسپاسیست

تو جرأت بین که همت میزند جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست * که این حرفِ کتان و ماهتابست

سخن را چند باشی محمل‌آرای (۲) * بدست‌آویزِ عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا باآسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راهِ سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهد بود - تا حصّهٔ منِ درّهٔ خاک‌نشین با نسبتِ آفتابِ عالمتابِ قدس چه باشد - محبوسِ مطمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائیِ عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرّهٔ سرگشتهٔ بی‌سروپا را در شعشعهٔ نیّرِ جهان‌افروز بجز هواداری چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز لافِ خشک‌لبی چه نصیبه - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخشِ انجمنِ هستی گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا [illegible]یجوید [illegible] تنگنای [illegible] ساحتِ نور چه نسبت - و عدمِ مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیابِ شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدائعِ مکنوناتِ او زند - یا قدمی چند در صحرای

---

(۲) نسخه [۱] محفل‌آرای -

ادراکِ محجوبانِ تو نهد. ورا در معرضِ ستایش آموزگار درآمدن چگونه سزد. مرد اندیشه را کار
دیده‌وری سلطانِ سخن گفتن خواهد در مضیقهٔ الزام انداختن و سرمایهٔ شرمندگی عوام ساختن است

* مثنوی *

پای سخن راکه دراز است دست * سنگِ سراپردهٔ تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوانی تو رمه لاغر است

ای برتر از کمیتِ عقول و اوهام - وای والاتر از ساحتِ عناصر و اجرام چون معرفتِ ذات و صفت
بی‌همتای معلوم شد که پاسداری بر همّت ما لازم نگردید - و چون معرفت به منتها نقاب نگردید
مطموس ماند به لطیفهٔ بدیع که در کتابهای زری - چون در گفتار بسته دیدم درگاه نیاز گشوده دادم
سعود بافتها کتاب را برای ثنای ایزد جان‌آوری و پادشاهی مینوی تو آورده مدلش
که این طریق جرب زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب بی‌آگهی بجای معنی میفروشند - حمدی
که از زبان دوران جهان‌مطاع سلطانِ خود بر ذمّت گوهری خانوادهٔ عکس واجب شمرند آنست
که گوهرِ سبّاب خود را که از نخستهای معانی مقبل و قدیمست چراغ روشنانی ساخته در زمین وزمان
عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظرانِ کارگاه قضا و قدر فردی از افرادِ بنی‌آدم را در اجناس
تجرّد و تنهایی دانسته در نخستین گام همّت در اصلاح خود دارند - آنگاه در صلاح دیگران کوشش نماید -
و اگر نخست جمعیت‌آبادِ تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظام کون و فساد از آن هم گریز بدست آورده اند
اگر و رضوانِ اصلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدّم دارند که مقصود از شدنی پاسبانی همه است -
و غرض از سلطانی نگاهبانی همه - و اگر در نبود راست نخستین بر اوج عزّت آن اتمام اقدام نماید -
پس بر آینهٔ دل خودرا از غبار خواهش گرانباری و خشم سبکساری پاک سازد - تا باین زینت و
رفتار بصفایش نادار بیچون و بیرنگ گردند و بدین منخلق و متحقّق گردد *

چون عنان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بفتوح
خوش شد - خاطر حیرت زده گرچه از دشواری و درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ سازِ
و نوید وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود
از ستایش الهی نه آنست که صفاتِ کمال اورا دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا دستهای
بی‌نهایتِ قدم را با شمار آورد - و در برابر آن مقام ستودگی حدوث‌آلود خودرا بپیش کشد - تا این را
از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس ماندگانِ پرستشگاه سپاس‌گذاری باشد - یا آنکه خویشتن آرائی خود را
ثناخوانی الهی نام نهد - و از تاریکی راه و باریکی مقصود اندکی خاطر نشان ... - و طبع حیله‌جوی این را
خدمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌ساز وقت آنرا مقصود را نموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که این نقشِ سپاس‌دوستِ خودآرای خودفروش را بر آستانِ بندگی در پایهٔ ساز و سرافکندگی داشته از طاقِ نظرِ خودبینِ خویش افکند - تا معنیِ بیچارگیِ او بصورتِ نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطنِ او بفروتنی و بی‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگیِ گذارِ مقصود را سزد - و [illegible] دادارِ جان‌آفرین گراید - و چون این متاعِ سپاس‌گذاری در [illegible] بشری فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بی‌اندازه است چرا از حمدِ ایزدی باز ماند - و از شکرِ سرمدی نشاید که همان بهتر که از آفتِ مکراندوزیِ این خودسرای برآمده خود را آمادهٔ سپاسِ [illegible] - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبانِ سخن‌ساز را دلِ رخصت نمیداد - و دلِ [illegible] از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که بنیِ عجز بپیچیده در انجمنِ [illegible] صوت در پیشگاه ثناخوانیِ خداوندیِ جلّ جلاله درآ[illegible] خرمند گردد - و نه همّتِ سپاس‌دوست راضی میشد که مثلِ دانایانِ کم‌حوصله دل از دستِ جوی او بازداشته لب از گفت‌وگو [illegible] رویِ او بربندد - و بیک ابزارِ ناقص که در معامله بخلافِ آن طریق مصمم دارد عجزِ سپاسِ آسوده خود را از نیک‌اندیشانِ راست‌گوی ظاهر کند - زمانی دراز درین اندیشه سرگشته نه سرِ خروشیدن بود - و نه دماغِ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغِ هستیِ اوست (۳) ذره‌ای از روشنائی گشودند - و دلِ هرزه‌گرد را گردنِ امید بکمندِ مقصود بسته آمد - پیامِ آگهی بگوش نوید رساند که ای نقش‌طرازِ نگارستانِ معنی کتابِ تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحمد آرایش دهی - حمدِ فرمانروای زمین و زمان - گوهرِ تاجِ پادشاهانِ معنوی و سپاسِ ایزدی بتقدیم میرسد - و ستایشِ شاهی بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی‌باید - چه مصنوعاتِ صانع در کمالِ حمدیت [illegible] که بزبانِ بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلانِ آبادباطن را بدریافتِ این بدنوای نورِ مطلق میگردد - و [illegible] بلندپایهٔ حامدیت که بالذّات منصبِ والای بزرگ‌نهادِ وجوبِ وجود است میرساند - و [illegible] عالمِ عنصر عظیم‌تر انوری و شریف‌تر گوهری از وجودِ گرامیِ پادشاهانِ والاشکوه که سرانجامِ نظامِ ظاهرِ عالم وابسته بدستیاریِ همتِ قدسیِ اعتصامِ ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانی به تیغ سپردن - و مهمِ عالمی بشخصی گذاشتن جهانِ معنی دور نهادنست بلکه جانِ جهانِ معنی ساختن - خصوصاً گیتی‌آرائی که آهنگِ دریافتِ شمایمِ نسایمِ بهارستانِ معنوی داشته بر سریرِ کامروائی سربلند باشد - سیّما خدیو زمانی که باین دو حالتِ شگرف از سرچشمهٔ باطن سیرابِ دل و شادابِ خاطر شود - خاصه آن قبله‌گاهِ خداآگاهان که بتائیدِ ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیزِ نگارین

(۳) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

خانهٔ معاني و بزم‌افروز شبستان حقائق شده محرم خلوتکدهٔ شهود و انیس صفوتسرای وحدت گشته ببخت بیدار بر تخت اقبال نشیند - و فرمانروائی صورت و معني و عقده‌گشائی ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظلّ اللّهی زمان مسعود ماست که مجموعهٔ نقشبندان فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگران ازل و ابد است - با چندین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داري چگونه درین تگاپو سرگردان ماندهٔ - از شنیدن این پیام روحپرور صبح دولت دمید - سرمایهٔ سعادت جاوید میسّر شد - دیدهٔ امّید روشن گشت - عالم صورت رواج گرفت - ملک معنی ابتهاج یافت - دامن مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان الله این چه سرّیست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و دریجا کتاب را برای ثنای ایزد جان‌آفرین می آرایند - در صحائف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شکرنفامه مقصود را بطفیل ستایش مینگارند - در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاه خردشاهراه ثناخوانی کردار است - سوابق در محامد الٰهي بسخن التجا می بردند - و درین دیباجهٔ بدیع‌رقم بانسان کامل که پادشاه حق‌پرست است پناه مي برند - یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجوئي و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ ارباب تجرّد و اصحاب تعلّق محبّت پدید آمد - و حجاب از پیش صورت و معني مرتفع گشت - غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور است - تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه است - خودپرستیء کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی کرده - چشم بینا یافته سرافکندهٔ و شرمنده بعبادتگاه ایزدپرستی درآمد - حسد ناتوان‌بین که باد ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادار داناي توانا دم منازعت میزد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیّت و طبقهٔ مساعدان جنود دولتست - درد طلب که صحّت ابدي همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش‌افزا چراغ شبستان عالم - فروغ دودمان آدم - پرده‌برانداز اسرار غیبی - چهره‌گشای صور بےعیبی است - و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی - قاسم ارزاق بندگان الٰهی - باریک‌بین دقایق موشکافی - صاحب‌عیار جواهر صرّافیست - تا در عالم وجود پیشوائیء ارباب تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائیء اصحاب تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیان بنی‌نوع کشاکش اختلاف بواطن را سراسیمه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

فراخ‌حوصلگی و شمولِ مهربانی و عمومِ قدردانی و کمالِ ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ انتظامِ صورت و معنی است باین گره‌گشای کنوز خردمندی و کلیددارِ خزاینِ خداوندی عنایت شده - اگر وجودِ مقدّسِ او این خاصیت بخشد هرآینه اندکی از بسیار از مکمنِ بطون بمامنِ ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفسِ نورانیِ کیست و قدمِ میمنت‌پیرای که این سعادت بخشید - این بدولتِ نورانیّت و حقّانیتِ پادشاهِ عالم‌پناهِ زمانِ ماست - یعنی آن شهنشاهِ معارف‌سپاه - مظهرِ قدرتِ الٰهی - موردِ کراماتِ نامتناهی - یگانهٔ درگاهِ صمدیّت - مقرّبِ بساطِ احدیّت - گوهرِ معدنِ شاهنشاهی - فصِّ خاتمِ یداللّٰهی - فروغِ خاندانِ گورگانی - چراغِ دودمانِ صاحبقرانی - صاحبِ سرِ بیچونی - وارثِ سریرِ همایونی - مخترعِ قواعدِ کشورستانی - غرّهٔ ناصیهٔ صبحِ هدایت - قرّهٔ باصرهٔ آفتابِ ولایت - گرامی‌سازِ گوهرِ آدم - ولیعهدِ نیّرِ اعظم - انتخابِ مجموعهٔ قضا و قدر - مقدّمهٔ جنودِ فتح و ظفر - لبّ لبابِ امتزاجِ لیالی و ایّام - زبدهٔ نتایجِ عناصر و اجرام - چشمِ جهانِ جود و افضال - خالِ رخسارِ سلطنت و اقبال - قوّة الظّهرِ شخصِ خلافت - مسرّة الصّدرِ عدل و رافت - فروزندهٔ گوهرِ بخت و بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردانِ جوهرِ خردمندان - قیمت‌شناسِ گوهرِ همّتِ بلندان - گره‌گشای کارفروبستگان - مرهم‌بندِ ناسورِ دل‌خستگان - صاحبدلِ روشن‌رای - جان‌بخشِ جهان‌پیرای - روحِ مصوّر و عقلِ مجسّم - عالمِ جان و جانِ عالم - روشن‌ضمیرِ حق‌بین - طریقت‌پسندِ حقیقت‌گزین - هشیارخرامِ دوامِ آگاهی - بیدارنشینِ تختِ صبحگاهی - یکتای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارفِ اطوارِ سُبُل - کامیابِ صلحِ کل - موردِ غرائبِ کرامات - صاحبِ اعالیِ مقامات - محرمِ اسرارِ سفیدی و سیاهی - مظهرِ حقائقِ کونی و الٰهی - بینای روابطِ تقئیدی و اطلاقی - دانای رموزِ انفسی و آفاقی - منهلِ متعطّشانِ زلالِ وصال - مقصدِ متحیّرانِ طریقِ کمال - مظهرِ نکاتِ شگرف و معارفِ گرامی - موردِ علومِ لدنّی و رموزِ الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروزِ خلوت در انجمن - زودرسِ دیرگیر - بسیاربخشِ اندک‌پذیر - دیده‌بانِ سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بی‌سر و بن - دقیقه‌شناسِ حفظِ مراتب - موی‌شکافِ تقسیمِ رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرّخ‌طالعِ بلنداختر - بردبارِ گران‌سنگ ، صاحبِ فرِ عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرورِ دشمن‌گداز - ملک‌گیرِ عالم‌آرای - عدوبندِ کشورگشای - صاعدِ ارایکِ عظمت و جلال - رافعِ وسایدِ حشمت و اقبال - پاسبانِ دولت و دین - نگاهدارِ تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوارِ صف‌شکن - شاهبازِ شیرافکن - مجاهدِ میدانِ جهادِ اکبر - مبارزِ جولانِ هفت کشور - مشیّدِ بنیانِ سلطنت و ریاست - موسّسِ ارکانِ تربیت و سیاست - معتصمِ عروهٔ وثقیِ عقلِ کامل - مستوثقِ حبلِ متینِ عدلِ شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دلِ رزمگاه تمام‌جگر - در بزمِ عشرت

ابرِ دربابار - در رزمِ نصرت دریای خونخوار - در میدانِ جرأت سیفِ مسلول - در جولانِ جلادت رمحِ مصقول - دریای موج‌انگیز عالمِ عطا - سحابِ آتشبارِ نیسانِ وغا - انفاسش مجمره‌گردانِ بزمِ روح - الطافش مروحه‌جنبانِ صبحِ فتوح - عدلش بر اعتدالِ فروردین از طبع خورده‌انگیز - خُلقش بر نسیمِ اردی‌بهشت از خندهٔ لب‌ریز - عنصرِ وجودش در فتحِ مغلقات مرتاضِ ممتحن - عقلِ سلیمش در کشفِ معضلات مستشارِ مؤتمن - ظاهرش فرِّ جمشیدی و شکوهِ فریدونی - باطنش دانشِ سقراطی و بینشِ فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیّاض - دل‌را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاسِ نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدقِ معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیارِ دانشش قلبِ زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلبابِ تجبّر بر مفارقِ غرایم دریده - طیلسانِ عفو بر تارکِ جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائر قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگرِ سنگین‌جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنین‌جگران آب ساخته - دلتنگیِ روزگار اثرے از گرهِ ابرویش - گشادگیِ زمانه پرتوے از شگفتگیِ خُویش - دعای بقایش بزبانِ خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دلِ برنا و پیر آرام یافته - بلندیِ نامش نامورانِ اکناف را پست کرده - تمکینِ دولتش سرانِ اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوشِ هوشِ سلاطینِ آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشمِ اندیشهٔ ملوکِ طوایف فراز نموده - صیتِ بلندش در گنبدِ گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاهِ والایش موطنِ منتخبانِ هفت اقلیم گشته - دولتِ روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالعِ همایونش دیباجهٔ سعادتِ ثابت و سیّار نموده * مثنوي *

آن شهنشاه آسمان‌پایه * چترِ اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزاي افسر و اورنگ
تختِ قدرش بدولت ارزاني * شخصِ بختش گشاده‌پیشاني
حضرتش قبله‌گاهِ حق‌طلبان * رافتش چشمه‌سارِ تشنه‌لبان
زیرِ پا کرده از یک‌اندیشي * تختِ شاهي و نطعِ درویشي
نُه فلک بر مرادِ او دوّار * هفت اختر بکارِ او سیّار
بزم‌سازِ زمان بهشیاري * پاسبانِ جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم و رزم درون * جامِ لبریزده ز بادهٔ خون
بیمِ خاقان ز گرمیِ خویش * وهمِ قیصر ز چینِ ابرویش

آسمان‌جلوهٔ زمین‌تمکین * صاحبِ عقلِ کل جلال‌الدّین

نورِ خورشیدِ ذات و ظل اللّه * گوهرِ تاج و تخت اکبرشاه

این جهانِ کهن ازو نو باد * کوکبش آفتاب‌پرتو باد

این تهیدست که از بےسرمایگیِ ستودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمنِ این نیّتِ درست و عزمِ جزمِ یکبارگی گنجورِ خزاینِ آفرین آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرجِ نقدِ جمع افزاید-و از جمع نقصانِ پذیرد-بدولتِ اخلاص کیمیاگر شدم- و خاطرِ مفلس را توانگر ساختم-دستِ نوال گشودم-و درِ خزینه گشادم-نیکبخت بودم دولتمند شدم- حرف‌سرا بودم ثناخوان گشتم-بر آستانهٔ مجاز درِ حقیقت گشودم -ساده‌لوح بودم نکته‌نگار شدم - درِ سراه که بر روي من فراز برد از گشایشِ ایزدي باز شد - سرافکندگی بسرافرازي بدل گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موديِ گشت -از بارعام بدولتسرای خاص آورده مي بیزبانرا زبانِ سخن سرائی بخشیده رخصتِ سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسمِ پیشینیانِ هر طایفهٔ از طوائفِ علامت که عنوانِ کتاب را بعد از سپاسِ ایزدی بدعای والانژادانِ قدسی و صاحبانِ نوامیسِ الٰهي که در شبستانِ عالم شمعِ هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرورفته اند چه بطریقِ عموم و چه بآئینِ خصوص مزیّن گردانند این مجموعهٔ محامدِ ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و دعای گروهے که در پیشگاهِ دریافتِ این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتے که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این پی‌بردهٔ حقیقت از راهِ مجاز میداند که اگر آشفته‌رائے در بارگاهِ سلطنت راه یافته سفارشِ سپهسالارانِ معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلربیگیِ آن دولت را رحمت‌پذیرِ فرمانروای زمان گرداند هراینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند * شعر *

چه یارا سها را که رخشندهٔ مه را * سفارش بخورشیدِ انور نویسد

همین رفعتِ قدرِ او بس که خودرا * بران حضرت از ذرّه کمتر نویسد

در حضرتے که بزرگانِ نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصتِ خواهش نبخشیده اند - و قدرتِ سفارشِ مورچهٔ نداده از چون منے بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که براي برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیّت نماید - و التماسِ مغفرت و رضوان کند - و اگر از نافهمیدگی زبانِ جرأت دراز سازد در عدالتگاهِ تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرسِ انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آوردهٔ خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همّت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوالِ سعادت‌منوالِ پادشاهِ صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلکِ بیان گردانم - و صفاتِ جمال و جلال و نعوتِ عظمت و کمال و بدائعِ بزم و غرائبِ رزم و شرائفِ عبادات و لطائفِ عادات

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلّفاتِ نثرپردازان نظم‌گستر فراهم آورم - تا حقّ عبودیّت و ارادت ولي نعمت‌گذارده باشم - و هم حقّے بر نورسانِ عالمِ شهود و آیندگانِ قوافلِ وجود ثابت گردانیده - هرچند هریکے ازین چهار چیز باعثِ قوي بود بر اقدامِ این امرِ رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاهِ خاطرِ اخلاص‌مظاهر چندین جلوه دادند که درین شغلِ شگرف همچنانکه حقِّ مخلوق میگذاري حقِّ خالق نیز بجای می آري - اگرچه لوازمِ آدابِ ارادت و حقوقِ نعمت‌رسیدگی ادا میکني درمعنی بحمدِ خداي جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسبابِ نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاهِ افضال بخصوصِ تربیتِ این نظرکردهٔ خود و عمومِ مهربانیِ مستعدّانِ سعادت برین پیش‌قدمِ سالکانِ شاهراهِ ارادت نظر باخلاص - و واپسترینِ قوافلِ اربابِ سعادت نظر بعزِّ مراد - **ابوالفضل** بن مبارک که کلاهِ چهارترکیِ ارادت بر تارکِ دل مانده - و آستینِ هفت‌طرازِ عقیدت بر هژدهٔ هزار عالم افشانده - پرتوِ اشارت تافت که سوانحِ احوالِ اقبال‌قرین و وقائعِ فتوحاتِ دولت‌افزاي مارا بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگویم که این حکمِ نوشتنِ سرگذشت بود - یا بخشیدنِ همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویسِ جلائلِ آثار ساخت - یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد - بے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروشِ غیب بود که از عالمِ بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموسِ اکبر که از پیشگاهِ جبروت تنزیلِ وحي نمود - لاجرم غایتِ تکاپوي و نهایتِ جست‌وجوي در جمع‌کردنِ حرائدِ احوال و صفائحِ واقعاتِ حضرتِ شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمانِ درگاه و قدیمانِ این دودمانِ دولت از پیرانِ هوشمندِ راست‌گفتار و جوانانِ بیدارمغزِ درست‌کردار می‌پرسیدم و بقیدِ کتابت می در آوردم - و باطرافِ ممالک بجمعے که باخدمتِ قدیم درستی و راستی متیقّنِ بعضے - و مظنونِ برخے بود مناشیرِ عالي شرفِ صدور یافت که نقلِ مسوّدات و یادداشتهاي خودرا ببارگاهِ حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمام انجاح⁽²⁾ نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکمِ مجدّد از پیشگاهِ مقدّس لمعانِ ظهور داد - که فراهم آوردهائے که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامعِ اجلال رساند - و آنچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتابِ گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائقِ حقائقِ احوال و جزئیّاتِ امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگامِ فرصت حواله کند - بنابر حکمِ پادشاهي که ترجمانِ فرمانِ الٰهیست از اندیشهٔ که مکنونِ ضمیر بود باز آمده مسوّدات را ساده از آرایشِ نقش و نگارِ عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام •

در قیدِ تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سالِ نوزدهم اِلٰهي که قانونِ واقعه‌نویسي از فروغِ رای جهان آرای شاهنشاهي پرتوِ ظهور یافته بود دفترِ واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایفِ درات تحقیقِ تواریخ بسی از سوانحِ گرامي نمودم - و نیز جذبهٔ فرزان رفت - تا اکثرے از مناشیرِ معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشیني تا حال [که آغازِ صبحِ اقبال است] بعددِ اقطاع شرفِ نفاذ یافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامینِ مُقدّمهٔ او سرمایهٔ این شگرفنامه گشت. و کوششِ بلیغ بجای آوردم تا بسیارے از عرائض که اعیانِ دولت و منتسبانِ عتبهٔ سعادت شرحِ سوانحِ اطرافِ مملکت و تفصیلِ سوادِ اکنافِ ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معاني شد - و از اسبابِ تشخیص و تحقیقِ خاطرِ مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که مسوّدات و بیاضهاي هوشمندانِ خبرت‌گزینِ روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرهٔ براي شادابی و سیرابیٔ این گلشن دوات برگرفتم - و با این همه اسباب و دنجوریِ خزاینِ مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خراب‌ست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بسند نکرده از حضرتِ شاهنشاهی که بقوّتِ حافظهٔ کامله جزئیّات و کلّیاتِ وقایع و سوانح را که از یک‌سالگي [که عقلِ هیولاني در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبلهٔ بالغ‌نظرانِ حقیقت‌بین اند] بخاطرِ اقدس مرتسم دارند التماسِ تصحیحِ شنودهاي خویش نموده در مجالسِ متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزلکِ تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطرِ اخلاه‌مند را ببذلِ مجهود کارفرمای این مطلبِ عالي گردانیدم - امید که بتاییدِ اخلاص این خدمت بانجام رسانم - و انچه از عجائبِ این نوبادهٔ چمنِ کائنات و فهرستِ کارنامهٔ مکوّنات درخورِ استعدادِ خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلانرا شمعِ بصیرت بر سرِ راهِ خرد نهاده آید - و روشنضمیرانرا سرمایهٔ مزیدِ آگاهي شود. سُبحان الله این چه دولتیست که عبادتِ الٰهي را در پردهٔ خدمتِ پادشاهي بجاي مي‌آورم - و دستور العملِ صوري و معنوي و آدابِ پادشاهی و بندگي را براي کافّهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولتِ ابدی خود میگردانم *

و چون درین کتاب [که محمدت‌نامهٔ ایزدیست] هرزمان نامِ والاشکوهِ این پادشاهِ آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرتِ شاهنشاهي عبارت را گرامي میسازم - و از پادشاهِ غفران‌قباب والدِ بزرگوارِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني جنت‌آشیاني (۲) اکتفا نموده سخن دراز نمي کنم - و حضرتِ والدهٔ ماجدهٔ آن قدسي‌نژاد را بحضرتِ مریم‌مکاني [که حضرتِ شاهنشاهي را

(۲) نسخهٔ [ا ب] جنت‌آستانی -

این خطابِ مستطاب درضمیرِ انورگذشته] اشارت می نمایم - و از جدِّ گرامیِ این خداوندِ جهان
بحضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضے بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

برضمائر مرآت‌نظائر دیده‌ورانِ دوربین و رازدارانِ مکامنِ یقین [که غیب‌نمایانِ استارِ الهام - و پرده‌گشایانِ اسرارِ عناصر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمتِ غامضه و غرائبِ قدرتِ کاملهٔ آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهاتِ سفلی بعد از چندین ادوارِ امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبال - و قراناتِ علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواصِ شرف و هبوط - و تاثیراتِ اوج و حضیض - و امثالِ آن که طرّاحانِ کارگاهِ ایجاد و ابداع - و نقشبندانِ نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیانِ پرده‌سرای بطون بدارگاهِ ظهور روی نماید - و یکتائے از پردگیانِ نهانخانهٔ عدم در ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجبِ نظامِ سلسلهٔ کون و فساد و باعثِ تمیزِ چهاربازارِ ستم و داد گردد - چه سامانِ عالمی و سرانجامِ جهانی از تنِ واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیادِ نهادِ هر فردے مبتنی بر جمعِ اضداد - و انانیّتِ عظمی در هرسر - وانصافِ نایاب - و محبّتِ ناپدید - و خواهش درفربهی - و شهوت در روزافزونی *

خردمندِ دوربین داند که درهرچند مدّتے از وجودِ فرمانروائے که بتائیداتِ ایزدی مؤیّد و بسعاداتِ سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمندِ خبیرشناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست - و مردِ معامله‌فهم معلوم کند که هرگاه چندین‌سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد - تا لایقِ افسرِ شاهی تواند شد - این چنین گوهرِ بےبها و جوهرِ یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتدادِ قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود - تا بمدارج تربیّات باستعدادِ خود فائز گردد - دقیقه‌شناسانِ معامله‌دانی دریابند که مقدارِ مدّتِ تائید باندازهٔ کثرتِ رعایا تواندبود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمتِ خدیوِ آن زمان ظاهرتر که بارِ عالم و عالمیانرا بدستیاریِ تائیدِ الٰهی برفرقِ همّت گرفته فرقِ عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کارِ جهان و جهانیانرا بیاوریِ آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمتِ بالغهٔ کارفرمای حقیقی خواهد که نظامِ صورت و معنی و آبادانیِ ظاهر و باطن در دستِ فردے از افرادِ انسانی نهد مدّتِ تربیتِ این

بزرگ حوصلهٔ بلنددریافت در اندیشهٔ بشري و دایرهٔ امکاني کجا گنجایش پذیرد - چنانچه روشندلانِ کارآگاهِ زمانِ ما این دو عطیّهٔ کبری از سوادِ پیشانیءِ نورانیءِ این خدیوِ جهان می یابند - و از کمالِ انصاف از شرحِ مناقب او بعجز اعتراف[2] مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیراي این دریافت گشته‌اند - که ادراکِ رتبهٔ چنین خدیوے اندازهٔ طاقت بشري نیست - و در احترامِ این بزرگِ والاقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستشِ خداي خود می نمایند - و همگي همت در تحصیلِ رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوريِ رضاي ایزدِ بیچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتراست - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشنضمیرِ دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونیءِ منارهٔ سعادت داند که چندین هزارسال بطنًا بعد بطنٍ درمهدِ تربیت در آورده حضرتِ آلنقوا را طرازِ هستي بخشید - تا شایانِ آن نورِ عالم‌افروز که شرح آن شمسهٔ پیشطاقِ داستانهای باستان و کتابهٔ مبانیءِ تواریخ راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشري و رابطهٔ صلبي در مشیمهٔ باطنِ قدسی‌مواطنِ حضرتِ آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسي‌مظاهرِ دیگران براي استکمال سیر میفرمود امروز در عنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دادارپرست ظهور میکند * شعر *

چندین زمان بگردد چندین قران برآید * کاین اخترِ سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ فاتح البابِ کرم در هر زمانے پیش از ظهورِ چنین برگزیدهٔ [که پس از هزار[3] سال یکے بوجود آید] دولتمندان بخت‌بیدار را بنویدِ قدوم هدایت‌اقدام او مسرور سازند - چه هر امرے در تنقِ وقتے مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص محتجب و مکنونست - لاجرم پیش از تحقق[4] این امر دریچهٔ از عالمِ غیب مقابلِ مشاعر[5] افهام میگشایند - و مواجه روزنهاي شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالمِ شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثال [که تمثالیست از عالمِ ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امّیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق دولت‌آرای - و هرانچه بعد از کشش و خواهشِ طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا انتهاست که در غیرِ اینمعني صورت نهبندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [اد و] میگرایند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [اب] تحقیق -

(۵) نسخه [ج] مشارع -

آنکه حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني از ظهورِ آنحضرت آگاه شده همواره بر خاکِ خاکساري تارکِ انکساری غبارآلود میداشتند - و فرقِ نیاز بر آستانِ کعبهٔ حاجات نهاده و روي توجّه بسمتِ قبلهٔ مناجات آورده بنعتِ تضرّع و خشوع استدعای این دولتِ تازه که فی‌الحقیقت طالعِ همایون و عمرِ روزافزون عبارت ازینست میفرمودند * مثنوي *

خداوندا بنـورِ شمعِ ذاتت * بگوهرهـای دریـای صفاتت
بآن پاکان که چون گل پاک رستند * درون از چشمهٔ خورشید شستند
که تاجِ دولتم را گوهرے بخش * سپهرِ رفعتم را اخترے بخش
ز ماهے ده شبستانِ مرا نور * که ظلمتهای عالم را کند دور
ز خورشیدے برافروزان وجودم * که افتد نُه سپهر اندر سجودم
بقائے ده بجـانِ غم‌پذیرم * که گر صد رهٔ اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیاتِ بے‌بدل را بدل تواند شد و عمرِ گذرنده را عوض تواند گشت فرزندِ خلف و جانشینِ مسندِ شرفست - که میوهٔ حدیقهٔ زندگاني و مصباحِ زجاجهٔ آمالیست که از زیتِ عنایتِ ایزدي مستضیٔ گشته - و چراغِ خاندانِ آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تختِ بخت متمکّن گردد - و ظلالِ عدالت و جلالت بر مفارقِ عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصًا چنین نادرهٔ ذاتے کامل و حق‌شناسے مکمّل که اگر سردفترِ اقطابِ اولیا گویند لایقست - و اگر عقدِ سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جدِّ اعلی نامند بنفسِ امر موافق - و هرآینه چنین پادشاهے که سلسله بر سلسله بر مسندِ فرماندهي و فرمانروائي و جهانگیري و عالم‌آرائي ثابت و مطمئن باشد بخلفِ گرامي سزاوارتر است و در طلبِ این مطلبِ عالي از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارمِ ربیع‌الاوّل سالِ (۹۴۷) نهصد و چهل و هفتمِ هلالي حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بعد از توجّه بمبدأ فیّاض زمانے سر ببالینِ راحت نهاده و تن به بسترِ استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خوابِ سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفے نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبالِ او تابد - و بارقهٔ ابّهت از جبههٔ احوالِ او فروغ دهد - و از نورِ هدایتش ظلمت‌آبادِ عقول و اوهام روشني پذیرد - و از فروغِ معدلتش صفحهٔ لیالي و ایّام اضاءت یابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگانِ عالمِ غیب از احوالِ سعادت‌مآلِ آنحضرت آگاهي بخشیدند نامِ جلالت‌انتظامِ آن کارنامهٔ ایزدي را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سربلند است - و وجوهِ دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند - و چون حضرتِ جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارتِ

عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند

* شعر *

این خواب که از دیدهٔ جان پرده‌گسل بود * خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شریف‌خان برادر شمس‌الدین محمدخان اتکه شنیده شد که شمس‌الدین محمدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغل ایشان در آمده * صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدای درویش‌منش بود گفته‌اند * پدر گرامی از مفهوم این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد * و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود *

دیگر [illegible] پیش معلوم شده که در زمانی که حضرت مریم‌مکانی خُلّدت اجلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئین حلی‌پوشان سرادق عفت است که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه میسرائید

* شعر *

براه بخت نهادم جبین ظلمانی * هزار آینه آویختم به پیشانی

روزی در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم‌مکانی بر هودج میرفتند - در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش و میوه‌های شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظم (که برادر مادری ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد * خواجه انبهٔ چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظرش پرتو ناصیهٔ فروغ‌بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آئنه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می‌یابد - تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد * و ببعضی از محرمان درگاه الهی این را نقل میکند * و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الهی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود *

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگگی آن حضرت مشرف است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم شبی بود

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و درمیانِ کنارم درآمد * پنداشتم آفتابِ عالمتاب در کنارِ من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتے دست داد - که از لذّتِ وجد و شوق تمامِ اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنیِ آن لذّت هنوز موبمویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیرِ آن صبحِ جلال و جمال و گلِ این شکوفهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه باین خدمتِ والا که سرمایهٔ دولتِ دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بسجدهٔ شکرِ این نعمت جاودانی سربلندی یافتم * مصرع *

دولت آنست که بے خونِ دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنارِ من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمتِ پرورشِ آن گوهرِ گرامی‌نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می‌پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکتِ این خدمت که سرنوشت بود طالعِ قوی و سعادتِ عظیم منّت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناسِ هفت‌اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدّین ترخان و جمعے دیگر که ملازمِ رکابِ سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکیِ ظهورِ نیّرِ اقبال حضرتِ جهانبانی در خانهٔ مسقّف که دریچه‌های مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرفِ نمودارِ ولادتِ اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعهٔ نورِ الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکانِ درگاه که دولتِ حضور یافته‌بودند از خرد و بزرگ بدین نورِ جهانتاب آگاه شدند - و جمعے که راهِ سخن داشتند استکشافِ این معنی از حضرتِ جهانبانی کردند * فرمودند همانا که دربن زودی از گلبنِ خلافت تازه گلے خواهدشکفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارینِ هوای عزّت واقبال نورپرورده تختِ روشن سازے قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندانِ والا و دودمانِ عالی را از سرِ نو قدرے و رونقے پدید آید - بل شبستانِ عالم را از پرتوِ جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روی نماید *

دیگر میر عبدالحیّ صدر [که از پاک‌نژادانِ عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشمِ مبارکِ ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّه که چراغِ خانوادهٔ سلطنتِ ما بتازگی روشن شد * من سرِّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که دربن نشأهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که

ستارهٔ نوراني از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولدِ اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نورِ او زیاده میشد - وهم جرمِ او افزون میگشت - تا آنکه اکثرِ عالم را نورِ او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می پرسم که این جرمِ نوراني چیست - او جواب داد که نورِ مجسّمِ خلفِ الصّدقِ تست - و هرقدر از سطحِ غبرا که این نورِ جهان‌افروز پرتو بر ساحتِ آن انداخته درتحتِ تصرّف و تسخیرِ او درآید - و آن ملک از انوارِ معدلتِ آن گرامي نژاد معمور گردد * دو روز ازین بشارتِ غیبي گذشته بود که خبرِ طلوعِ نجمِ سعادت از افقِ امّید رسید - چون از روي ملاحظه بوقتِ آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصولِ سعادتِ ولادت و شهودِ بشارتِ کرامت در یک وقت بود * بزرگی را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکنند - و آنجا که چنین موهبتے از دنبالِ آن بود امثالِ این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینانِ نقدپرست اگر امثالِ این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاک‌سیرتانِ دوربین را بظنِ قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقّق شد که این پرتوِ آن نجمِ عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّرِ ظلمت سوز - و بر دریافتهای دولتِ دوامِ ملازمتِ این خدیوِ جهان که بر جلایلِ شمایلش واقف باشند ظهورِ امثالِ این امور جای ایستاد نیست *

و بر نکته‌دانانِ باریک‌بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علی یزدي در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیرِ تومنه‌خانرا ازروي ظاهر بروجودِ حضرتِ صاحبقراني فرود آورده و از هشتم کوکبِ نوراني [که جهانے از پرتوِ آن روشن شد - و از جیبِ قاچولي بهادر بدرآمد] اشارت بروجودِ حضرتِ صاحبقراني کرده که جدِّ هشتمِ آنحضرت است - امّا بر باطنِ نورمواطنِ دوربینانِ علمِ تعبیر و رمزدانانِ عالمِ مثال ظاهراست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیلِ فرمانروائي سربلندی نیافته باشند و بمتّکاي دولت‌آرائي ارجمندي ندیده - از وادئ تعبیر و اشارتِ مقامي دوراست - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان‌آرای والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذاتِ مقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست که بنورانیّتِ وجودِ ارفعِ عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نورِ ساطع این سعدِاکبر است که از جیبِ آن برجیسِ سعادت سرزده‌بود - اگرچه او جدِّ شانزدهم آن‌حضرت است ازروي شماره - امّا درین میان هفت‌کوکبِ برجِ عظمت اند - که نورِ این شهنشاهِ گیتي‌افروز در جبههٔ حالِ آنها کمالِ ظهور کرده (۲) - این هفت تن درمیانِ این هژده کس ببزرگي و گیتي‌آرائي امتیازِ تمام داشته اند - و هشتمِ این گروهِ والاشکوه ذاتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست - که نورِ معدلتِ ایشان

---

(۲) نسخه [ج ح ط] داشته -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علیّهٔ این هژده بزرگ این مظهرِ کمالِ قدرتِ ایزدی را خلعتِ گرانمایهٔ سلطنتِ صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخشِ عالمِ باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحّصانِ دقایق آثار صدقِ این معنی مخفی نیست. چنانچه مجملی از کمالاتِ این گروهِ والا دربن شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندانِ بیداربخت حقیقتِ این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرامی احوالِ این بزرگانِ فرخنده مآل را بنظرِ دقّت و عبرت مطالعه نموده عهدِ خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتبِ درجاتِ عالیِ خدیوِ جهان مطّلع گردد آفرین بربن دریافت کند - هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشمِ تحسین از مردم داشته باشم - جایزهٔ عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دلِ اخلاص گزینِ من مصدرِ نکاتِ حقّانی شده است - و خردِ نکته دانِ من مهبطِ این دقائقِ ربّانی گشته - ازین جواهرِ شب تاب گوشوارهای گرامی بجهتِ آرایشِ گوشِ هوشِ سعادتمندانِ دانش پسند یادگار میگذارم ٭

ذکرِ طلوع نیّرِ اعظم و سطوعِ سعدِ اکبر از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهورِ نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوعِ نیّر اقبال از مطلعِ سعادت - یعنی ولادتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهی از خدرِ معلّی و سترِ مقدّس حضرتِ عصمت قباب - عفّت نقاب - تقدّس احتجاب - تجرّد انتساب - رابعهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافی نیّت - رضیّهٔ وافی طویّت - مالکهٔ قدسی ملکات - سالکهٔ سماری برکات - صفوتِ زمین و زمان - برکتِ کون و مکان - موجهٔ دریای قدم - صدفِ محیطِ کرم - چراغِ خاندانِ ولایت - فروغِ دودمانِ هدایت - سراجِ حطیمِ عبادت - مشکوٰةِ حرمِ سعادت - ناصیهٔ طاعتِ ایزدی - باصرهٔ سلطنتِ سرمدی - قایمهٔ سریرِ سمو - قاعدهٔ کرسیِ علو - خاتونِ منصّهٔ رفعت - بانوی حجرهٔ دولت - نقاب گزینِ هودجِ عزّت - رفعت بخشِ طیلسانِ عصمت - عطیّهٔ والای عالمِ بالا - خزینهٔ رحمتِ ایزدِ تعالی - نعمتِ کبرای مایدهٔ ربّانی - دولتِ عظمای موهبتِ آسمانی - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - دُرّهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستانِ عدالت - لوحهٔ نگارستانِ جلالت - بارقهٔ انوارِ ولایت و ولا - نایرهٔ نیّرِ عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامنِ کسبی و وهبی - نخبهٔ مکامنِ سرّی و قلبی - واسطهٔ عقدِ دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظامِ سلسلهٔ کونی و الٰهی - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآتِ حقیقت نمای وجهِ یقین - مرقاتِ اعتلای معارجِ دولت و دین - اصلِ اصولِ دوحهٔ برومندی - نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی -

مستورهٔ معجرِ حلم و حیا - مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نورِ غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشافِ صبحِ دولت و سعادت - پرده‌نشینِ سرادقاتِ آسمانی - حضرتِ مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانوبیگم [ادام اللّه ظلال جلالها] نقدِ پاکِ قدوهٔ اولیای کرام - قطبِ اقطابِ عظام - سیّاحِ بیدای ناسوت - سبّاحِ دریای لاهوت - مصباحِ مکامنِ روح - مفتاحِ خزاینِ فتوح - گلچینِ بساتینِ تجلّی - نخلبندِ ریاحینِ معنی - امامِ صومعهٔ ریاضت - ساقیِ میکدهٔ افاضت - دریادلِ مرحلهٔ تجرید - دریانوشِ مصطبهٔ توحید - مستغرقِ بحارِ مجاهده - مستهلکِ بوارقِ مشاهده - مشعله‌دارِ شبستانِ طریقت - قافله‌سالارِ شاهراهِ حقیقت - اکملِ مظاهرِ تجلّیات ذاتیّه - اجلای(۲) مجالیِ انوارِ صفاتیّه - صرّافِ سرایرِ اصحابِ کشف و شهود - نقّادِ ضمایرِ اربابِ وجد و وجود - میّارِ مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّارِ بواطنِ قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمامِ ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقامِ آثام - عارفِ روابطِ امتزاجِ ظهور و بطون - کاشفِ لوایحِ اسرارِ بروز و کمون * رباعی *

قطبی که بقطبینِ فلک داشت پیام(۳) * شیرانِ هوس را بادب کرده لجام
در بیشهٔ دل هزبرِ سرمست‌خرام * دریاکشِ عشق ژنده‌فیل احمدِ جام

[قدّس سرّه] اتّفاق افتاد - بحسبِ ارتفاعِ شعریٰ شامیّه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتنِ هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّلِ شبِ هشتمِ(۴) آبان ماهِ جلالي (۴۶۴) سالِ چهارصد و شصت و چهارم - موافقِ نوزدهمِ اسفندارمذ ماهِ قدیمي سالِ (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابقِ شبِ یکشنبه پنجمِ رجب سالِ (۹۴۹) نهصد و چهل و نهمِ هلالي - ششمِ ماهِ کاتک سالِ (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهمِ هندوي - شانزدهمِ تشرینِ الاوّل رومی سالِ (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شبِ مذکور مانده بود در شهرِ کرامت‌بهر و حصارِ سعادت‌انحصارِ امرکوت که از اقلیمِ دوّم است - و عرضش از خطّ استوا بیست و پنج درجه - و طولِ آن از جزایرِ خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکبِ عالی رویِ توجّه بتسخیرِ ولایتِ ته داشت - و هودجِ اقبال دران حصنِ دولت و حصارِ سعادت بجهتِ قربِ زمانِ اشراقِ این نورِ گیتي‌آرای توقّف فرموده بود *

و از غرایبِ امور که قریب بزمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال سانح شد آنست که پیش ازین ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجّم که بجهتِ تشخیص و تعیینِ طالع بموجبِ حکمِ پادشاهي بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ح] اجل - (۳) نسخه [ا] مقام [ح] نیام - (۴) نسخه [ح] بیستم -

ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولد در توقف افتد - حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدرے فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود - چون کریه‌منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم‌مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد عُلیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - انچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهدپیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم‌مکانی را شدت وجع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط نشاط بگستردند - و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرگاهي و عصمتیان حریم پادشاهي دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند - ابروي هوس را وسمهٔ طرب دادند - گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند - پاي رقص بخلخال جلوه درآورده بجولانگاه عشرت و شادي درآمدند - و زمزمهٔ مبارکي و مبارکبادي برکشیدند - مروحه‌جنبانان صندلي‌ساعد بعطرآمیزي هوابیز گشتند - طبله‌سایان عنبرین‌موي زمین را تازه‌روي کردند - پرستاران گلچهره بگلاب‌افشاني شوق را آبروي تازه دادند - ارغواني‌لباسان نوشخند بزعفران‌پاشی سیمبرانرا در زر گرفتند - گلبویان سمن‌عارض بصندل کافورآمیز گرم‌رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهاي زرین در حواشی بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند - خنیاگران پرده‌ساز جادوي بیخودي بنیاد کردند - و ترانه‌زنان نغمه‌پرداز افسون بیهوشي دردمیدند * مثنوی *

هم از هندي زنان نازک‌آواز * چو طاوسان هندي جلوه‌پرداز
هم از چیني نوازان مبکدست * زساغرهای بے‌می گشته سرمست
هم از قانون‌نوازان خراسان * دل مشکل‌پسندان برده آسان
هم از دستانسرایان عراقي * نواساز نوید عمر باقي

الحق مجلسے شد چون عالم قدسیان تجردنهاد درغایت قرار و آرام - و محفلے چون بزم روحانیان تقدس‌نژاد مستغني از بادهٔ و جام - تماشائیان ملأ اعلی بے واسطهٔ حس بصر تفرج‌کنان گذشتند - و

نظّارگیانِ عالمِ بالا بزبانِ بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند ٭ شعر ٭

این چه مستیست که بی باده و جام است اینجا ٭ باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمتِ گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجتِ شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمدِ مقصودِ قدسیانِ عالمِ بالا شمّهٔ باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام بخشِ ملکِ معنی و انتظام ارزانی کنِ عالمِ صورت را خلعتِ گرامیِ وجود پوشانیدند - و از مهدِ بطونِ صنایع و خلواتِ قدسی بمنصّهٔ ظهورِ بدایع و جلواتِ انسی آوردند - امّا شرحِ ابتهاجِ ملأِ اعلی و کامروائیِ روحانیانِ تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست ٭

همانزمان که نیّرِ جلال از مشرقِ اقبال طلوع فرمود قاصدانِ تیزگام و سوارانِ چابک خرام بجانبِ مخیّمِ اقبال و معسکرِ اجلال که مسافتِ چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدنِ این مژدهٔ جانفزا و نویدِ دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقتِ صبحِ صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - وقریب به نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلگشا و خوش هوا بود و آبهای بیغش و درختانِ دلکش داشت حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودی از مقرّبانِ سریرِ اعلی بخدمتِ حضور قیام داشتند ٭ مثنوی ٭

تازه درختان بفلک چترسای ٭ سایه فکن برسرِ ظلِّ همای [۲]

غلغلِ مرغولهٔ مرغانِ راغ ٭ ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد - مهتر سنبل [۳] (که غلامِ قدیم حضرتِ جهانبانی بود و از الطافِ حضرتِ شاهنشاهی بعد ازان بخطابِ مقدّرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئیِ کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرضِ اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسانِ ولادتِ نورديدهٔ سلطنت باشد ترا امیرِ هزار سازم ٭ شعر ٭

پادشاهانِ جهانرا سزد ار هفت اقلیم ٭ مژدگانیّ چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک روانِ بادرفتار از غایتِ شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوارِ رخشِ سعادت هم [۴] نزدیک رسیده از غایتِ شوق بآوازهای بلند شهریارِ جهان و جهانیانرا بشادمانیِ جاوید مژده دادند - و بطلوعِ نیّرِ اجلال از افقِ امیّد نوید رساندند - که سپیده دمِ صبحِ مراد بر حسبِ آرزو دمید - و سروبنِ بهارِ اقبال بر طبقِ امیّد سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] مبرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدای - (۴) نسخهٔ [ب] سعادتم ٭

بدرگاهِ خداوندگاری ماندند - و جبینِ نیاز برخاکِ خاکساری مالیدند * شعر *

تاجِ رفعت برسپهر و روي طاعت بر زمین * پاي دولت برسریر و فرقِ منّت در سجود

بعد از اداي وظایفِ شکر بمعسکرِ والا شتافته ببارگاهِ سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشنِ عشرت و آئینِ دولت تازه شد - و نقّارهٔ عیش و شادي بآئینِ نشاطِ کیقبادي بلندآوازه گشت - بارگاهے ترتیب یافته بآئینِ همایوني - دلکش‌تر از جشنِ کیومرثي و بزمِ فریدوني * رباعي *

اي دیده بیا قدرتِ بیچون بنگر * وین بزمگه از درون و بیرون بنگر

گر ذوقِ تماشاي دوعالم داري * آرایشِ این جشنِ همایون بنگر

جهانِ پیر برگ و نواي جواني از سر گرفت - و عالمِ دلگیر عشرتِ فراموش‌کرده را بیاد آورد * شعر *

ساقیان دست بجامِ میِ بیغش کردند * خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند

این چه مي بود که ساقي بقدح ریخت فرو * که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربانِ دستانسرا و مغنّیانِ جادونوا سازهاي گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهاي رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشتهٔ مقصود درزدند - عودنوازان غمهاي جهانرا گوشمال دادند - قانونیان از زلفِ مراد تار بربستند - نائیانِ گرم‌نفس نفسهاي راست‌آهنگ برکشیدند - غیچکیان دلها را بزلفِ مطلوب در آویختند - دائره‌دستان آینهٔ اقبال درپیشِ رو نهادند - ظریفانِ شگرف از رنگ‌آمیزیِ ظرافت نکته‌سنجانِ سحرپرداز را زبانِ سخن‌آفرین بستند - ندیمانِ نادره‌حرف در بذله‌گوئي لبهاي مجلسیانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالارانِ جهانگشاي و سردارانِ صف‌آراي فوج فوج تسلیمِ مبارکبادي بتقدیم رسانیدند - و طوایفِ اعاظم و اهالي و افاضل و موالي مراسمِ تهنیت و تعظیم بجاي آوردند - و دانش‌منشانِ اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانانِ رصدبند که علي‌الدّوام از همنشینانِ محفلِ نهاني و همرازانِ اسرارِ آسماني بودند زایچهٔ طالعِ مولودِ ولادت‌مسعود را مرآتِ ضمیرِ اشراق‌پذیر ساخته از نظراتِ کواکب و اتّصالاتِ کلّي و تفاصیلِ احکام و عواقبِ آثار از طولِ بقا و علوِّ ارتقا بر مدارجِ سلطنت و معارجِ خلافت چنانچه رقمي ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده مي آید معروض داشتند - و آنچه حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني که در علومِ ریاضي پایهٔ بلند و فکرتے فلک‌پیوند داشتند و ضمیرِ باریک‌بینِ آنحضرت آئینهٔ دلگشاي اسکندري و جامِ گیتي‌نماي جمشیدي بود بدریافتِ والاي خود استنباطِ عجایب و استخراجِ مآثرِ طالعِ این کارنامهٔ ایزدي فرمودند - بانچه دانایانِ دیگر از تاثیراتِ بسایطِ افلاک و نتایجِ اجسام و اجرام پي برموزِ غیبي برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضدِ یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشنِ عالي مطابقِ

ملقب و موسوم ساختند - و در صحایفِ سعادت و صفایحِ دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیرِ رؤیای صدق‌پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زهے اسمِ سامی و طلسمِ گرامی که از آسمانِ کبریا وسپهرِ نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغِ این اسم و پرتوِ این مسمّی فرو گرفت - و از شرائفِ این نامِ بدایع‌انتظام یکے آنست که خدمت اخوی اعظمی جامعِ کمالاتِ صوری و معنوی ملک‌الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضے تحریراتِ بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائبِ مناسبتِ اسرارِ حروف که کلماتِ عالیات‌اند و در عالمِ تجرّد و ترکّب آثارِ آن بر وجهِ اتم بحسبِ تفاوتِ مدارج و مصاعدِ ارتباط و انتساب ظهور می‌یابد آنست که بیّناتِ حروفِ آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق است بعددِ حروفِ اکبر * رباعی *

نورے که ز مهرِ عالم‌آرا پیدا ست * ازجبههٔ شاهنشهِ والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته زبیّناتِ اسما پیدا ست

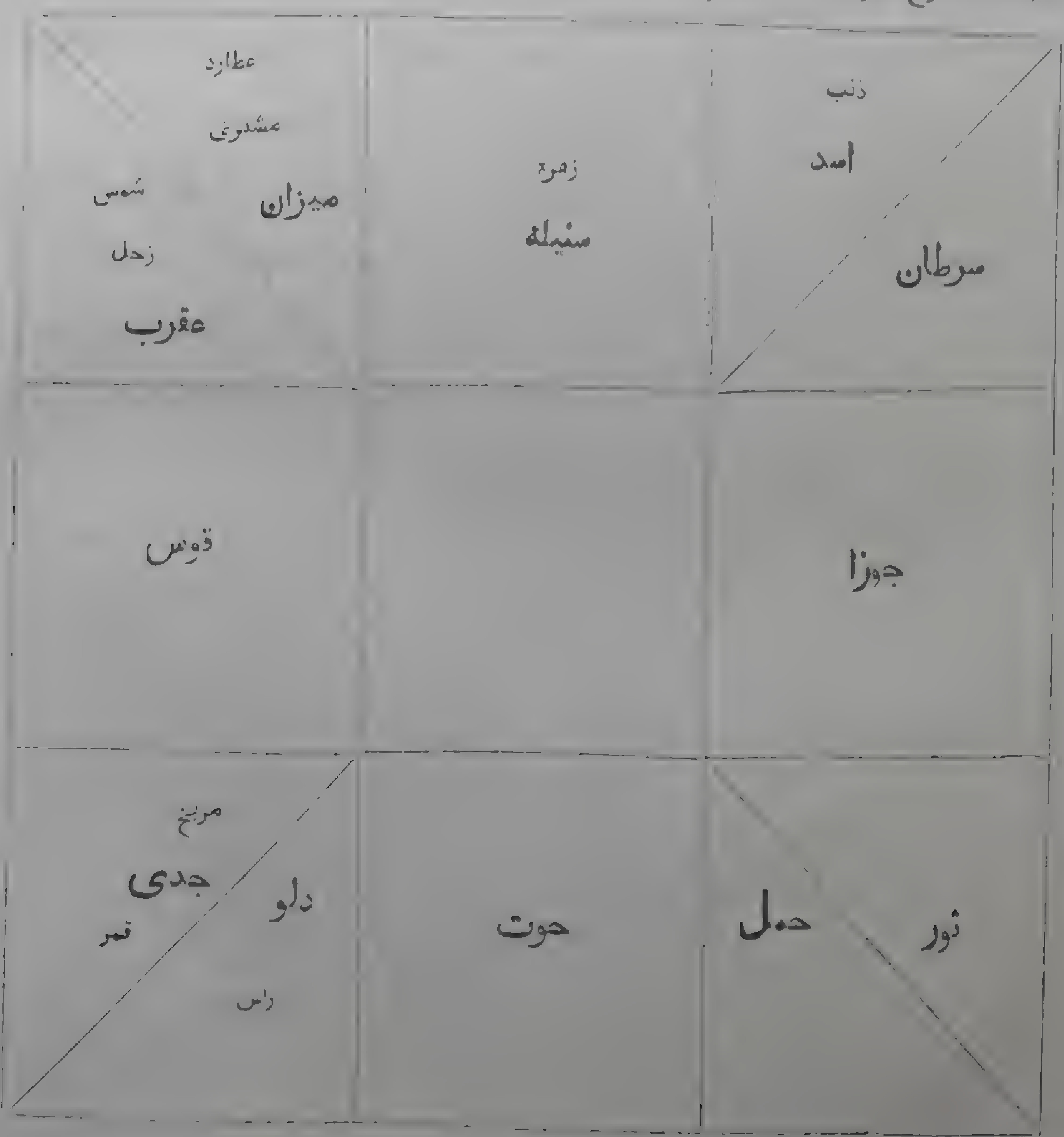
انتهی کلامه - و دیگر از لطائفِ این اسمِ جلیل آنست که واقفانِ رموزِ جفر و تکسیر و عارفانِ آثار و تراکیبِ حروف و طبایع‌شناسانِ الفاظ و کلمات (که از مقاماتِ بطونِ هویّت و ظهورِ تنزّلات خبر دارند - و از عالمِ نورانیّت و ظلمانیّتِ حروف باعتبارِ تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروفِ بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصرِ اربعه منسوب داشته‌اند - و حروفِ عدالت‌امتزاجِ این اسمِ گرامی جامعِ مراتبِ چهارگانه بوده از جامعیّتِ مدارجِ جمال و جلال و سایرِ نعوتِ فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشي - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسمے بطریقِ سویّت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصرے دران ناقص نبود و عنصرے مکرّر نیاید هرآینه آن‌اسم در حدِّ ذاتِ خود در کمالِ اعتدال باشد - و اعتدال نشاءایست که اورا در حسنِ سیرت و صحّتِ بدن و طولِ عمر و ارتقای دولت و دوامِ مسرتِ خداوندِ آن نام مدخلِ تمام است *

و در ضمنِ این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این سعدِ اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظمِ حروفِ این اسم دو حرفِ میانگي که آن کاف و باست کاف آبیست دشمنِ بالای خودرا که آتش است بر میدارد - و با که بادیست دشمنِ پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفانِ نقاطِ اسرار را باید که از رموزِ نکاتِ عالی‌اشاراتِ این اسمِ بدیع خبردار گشته از فیضِ سعادات و کراماتِ مسمّی بهره‌مند گردند *

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌منجمِ رصدبند * نگاهی کن بعقلِ چرخ‌پیوند
بحسنِ طالعِ صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین
تماشا کن دربن فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقتِ نهضتِ راياتِ نصرت‌اعتصام از حصارِ امرکوت مولانا چاند منجم را (که در معرفتِ اصطرلاب و تدقیقِ زیج و استخراجِ تقویم و تخریجِ احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت) بجهتِ تشخیصِ زمانِ سعادت و تحقیقِ وقتِ ولادت ملازمِ درگاهِ عفت‌قباب ساخته بودند - و او چنان بمعسکرِ والا نوشته معروض داشت که بارتفاعِ اصطرلابِ یونانی و حسابِ زیجِ گورگانی طالعِ سعادت‌مطالع سنبله استخراج نموده‌شد - و صورتِ زایچهٔ اقدس این است *



گرچه سنبله برجِ ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچهٔ اقبال ثباتِ طالع بامعانِ نظر و امعانِ تأمل بدو وجه متحقق شده - یکی آنکه جزو (۲) طالع درجهٔ هفتم است از ثلثِ ثانیِ برج - و آن باتفاقِ اهلِ تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثباتِ سریرِ سلطنت و استقرارِ مسندِ خلافت - و صاحبِ طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعدِ اکبر است - چه مشتري که سعدِ اکبر است با اوست - و عطارد طبیعتیست که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعدِ اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانهٔ دوم است که تعلق باسبابِ معاش و قوامِ زندگاني دارد - افاضهٔ کمالِ عقل و دانش بر خداوندِ طالع کرده که در امورِ معاش و معاد عالمرا بنورِ عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشتِ خرد (۳) بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسبابِ شوق و سرور و موادِ ذوق حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحبِ طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحبِ خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادتِ ذاتي و عرضي دارند - و ایامِ زندگاني را با عیش و کامراني انتظام مي بخشند - و مشتری که سعدِ اکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوِ همت و استقامتِ طبع و نعمتِ عالم نیز در خانهٔ دوم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسبابِ عشرت و کامراني بروجهِ اتم تا عاقبة (۴) العاقبه مقارنِ حالِ فرخنده مآلِ آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعدِ اکبر سعادتِ کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحبِ طالع بعلوِ همت و سموِ منزلت بر همه خلایق فایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید - و دانشورانِ روزگار و دانایانِ هر فریق ملازمِ درگاه دانش پناهِ او باشند - و هنرمندانِ روی زمین ترکِ اوطان نموده احرامِ طوافِ آستانِ رفیع او (۵) بندند - و انچه در ضمیرِ الهام پذیرِ او بپرتوِ حضور اندازد موافقِ عقل و مطابقِ نفسِ امر باشد - و ابوابِ نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله سالار او • هرچه نه از فکر بنزدش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهي • بحکمت وزیری و دانش پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطو فطرتان دانش اندوز • بنزدش در سخن راني شب و روز •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید -
و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد -
و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالي و خرمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند -
و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارد است - و عطارد در خانهٔ زهره - و سه سعادت جمع شده -
یکی سعادت مشتري - دوم سعادت زهره - سیوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده -
واین بغایت نادر افتد - و نیر اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست
علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیوم در برج ثابت
واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده
رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفراست
همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
روشنی بخش جهان باشد - و خانهٔ سیوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب
خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت
رسانیده - و قوس وتد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر
تسدیس دارد و متصل است بعطارد مسعود و در حد خود و مثلثهٔ خود است - در هر کاری
که توجه فرماید بآسانترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائي باشد - و خانهٔ پنجم
که خانهٔ فرزندانست جدي است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مریخ که کوکب سپاه است
درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست - و از جلایل امور آنکه
این کوکب الجیش در بیت الشرف است درجه و مثلثه و دریجان و آدرجان و اثناعشریهٔ
خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازد - و از فرزندان برخوردار
کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتي پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتفاقات
حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقراني نیز مریخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه
ایراد یافته - و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ
قوي حال قدسي مثال زیادتي از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف
است با قوتهائی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند درازعمر
شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویات بسفلیاتست
زائد النور آمده بدولت روزافزون رهنموني مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

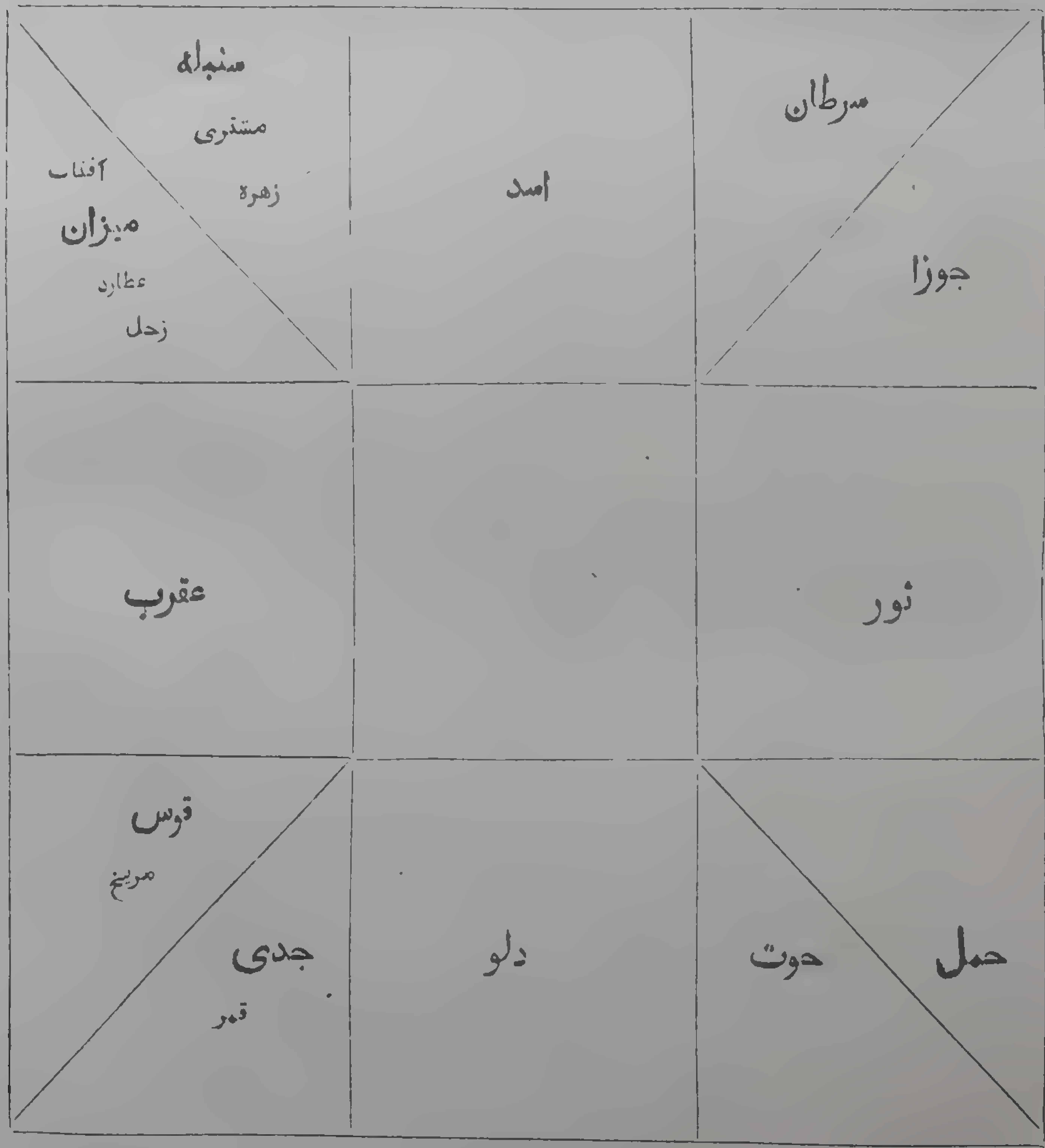
و مربّی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مرّیخ بتثلیثِ زهره واسطهٔ دوامِ صحّت و تندرستیِ
مزاج و قوّتِ بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو است منسوب بلشکر - و صاحبش که زحل است
در میوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس درویشت (۲) لشکریانرا از خیلِ مخلصان
و فدائیان داشته - و وتدِ سابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حدِّ زهره است و از مثلّثه و آدرجانِ
اوست - مخدّراتِ حریمِ عصمت را در لوازمِ رضاجوئي و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمي
عطیهٔ نموده - و از نکوخدمتي کامیابِ دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم حمل است
صاحبش مرّیخ که سعاداتِ مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظرِ تثلیث است اشارت
بر حمایتِ الٰهي نموده در مواقفِ خوف و مکامنِ خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است
صاحبش زهره در طالع قرار گرفته موادِّ سرور و جمعیّت در سفرهای دور آماده میدارد -
و موجبِ ازدیادِ ملک میگردد - و سهم السّعادة در وتدِ عاشر است که خانهٔ دولت و
اقبال است - و صاحبش عطاردِ مسعود ناظر بنظرِ تثلیث - و همچنین سعدِ اکبر ناظر بنظر تثلیث
بر سلطنتِ عظمی و کمالِ عقل و عدل دلالت کرده - و خزاینِ روزگار را در حیطهٔ تصرّف و
قبضهٔ اقتدارِ او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیّد است صاحبش قمرِ زائدالنّور در پنجمِ
طالع بواسطهٔ نظرِ تثلیث بطالع سببِ حصولِ اماني و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم
که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولتِ ابدپیوند
اهتمام دارد - هر بیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته -
صاحبش که نیّرِ اعظم است در خانهٔ سیّوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری
از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلکِ بندگي و جانسپاری درآورده - و از غرایبِ این طالع
آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا ست که خداوندش صاحبِ طالعست - و
مقرّر که هر صاحبِ طالع میخواهد که منسوبِ خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع
از قوّه بفعل نمي آید - و درین طالعِ مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه
که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوبِ خود دریغ دارد *

---

(۲) نسخه [ح] راست و درست -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملے از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالعِ سعادت مطالعِ آنحضرت بموجبِ حسابِ منجمانِ هند اسد قرار یافته که برجِ ثابت است - و کمالِ غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - و نیّرِ اعظم که از جمیعِ افرادِ عالم نظرِ تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحبِ طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحبِ طالع بر شهریارانِ نامور و فرماندهانِ بزرگ قدر غالب و مستولي باشد - و روزبروز قوایمِ سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعدِ رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. پنجهٔ قهرش دستِ گردنکشانِ بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوسِ نبردش زهرهٔ صفدرانِ شیرمرد را آب سازد (۲) - و صورتِ زایچهٔ قدسی بموجبِ تحریرِ عمدهٔ منجّمانِ هندوستان جوتکرای که از ملتزمانِ عتبهٔ شاهي بود رقمزدهٔ کلکِ تصریح میشود *



با وجودِ کمالِ بیتعیّنی و بی‌تکلّفی حضرتِ شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از بلندشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالعِ اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکامِ این طبقه مقرّراست که صاحبِ این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گنهکاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوی و رای متینِ خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحبِ فرزندانِ ارجمندِ رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوم فراهم آمده صاحبِ طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعدِ اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسبِ ترکیبِ عنصری و سنجیدگیِ سخن و آراستگیِ مجلس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و بودنِ پرستاری و نکوکاری و انتظامِ شرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ سعدیّاتِ سرادقاتِ اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیرِ اعظم چون در سیوم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظهٔ کسی بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بپایهٔ او نرسند - بلکه نجمِ طالعِ اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداریِ او متّحد و متّفق باشند[۳] - و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کُش بود - و در الٰهیّات و دیگر فنونِ حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکارِ دقیقه نماید - و زحل چون در سیوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگارانِ رضامند بیحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتی بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحبِ خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ سیاه‌رنگ عظیم‌جثّه بر درگاهِ او باشند - هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بی مشقّت و تردّد او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطی‌تر کوکبی نیست - بسطِ سعادت و استدامتِ سلطنت و امتدادِ زمان از عطیّهای اوست - و نیرِ اعظم و زحل و عطارد در یک برجاند - دوست‌پرور و دشمنکاه باشد - و آئینِ دوستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیتِ دوستِ

(۳) نسخهٔ [ط] و بعضی عالم و عالمیان بر طلبِ خوشنودیِٔ او بوده - و باختیار و بی‌اختیار بر جوی بخشش او معترف باشد -

خود است - دوستی قوی‌حال که آن سعدِاکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوّتِ صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاهِ پادشاهان شود - و پرتوِ شهرتش عالمگیر گردد - وصیتِ عظمتش از کران تا کران برسد - بسیارے از سلاطین و حکّام در تحتِ حکمِ او باشند - و از اندیشهٔ‌ناک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانهٔ مشتریست و نیّرِ اعظم نظر برو دارد سرورانِ جهان سر برخطِ فرمانِ او باشند - و خاکِ آستانش سجده‌گاه اطاعتِ خود سازند - و قمر در ششم است دشمنانِ او بزرگان باشند - امّا باو نرسند - و تابِ بارقهٔ قهر و عظمتِ او ندارند - و همیشه دوستی اورا ترتیب دهند - تا باقتباسِ انوارِ وفاقِ او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی‌است وبال دلالت بر ضعفِ حالِ دشمنان کند - و خداوندِ طالع را موافقِ مزاج آید که فصلِ خصومات موافقِ عدل و مطابقِ نفس الامر کند - و تحقیقِ ادیانِ مختلف و مشاربِ متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آبادِ تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوّتِ پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحبِ فرزندانِ شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمتِ او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئی فرزندانِ نیک‌نهاد کامران شود *

و ضابطهٔ چند از کتبِ حکمای هندوستان که دلالت بر جلالتِ قدرِ این زایچهٔ قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکے از کواکبِ سیّاره واقع شود مولود بعمرِ دراز کامیابِ عیش باشد - و غبارِ عارضه بدامنِ عافیتِ او کمتر رسد - و چون در عینِ قوّت بود و شهادتِ ابتزاز و سعادتِ شرف داشته باشد پادشاهیِ بزرگ یابد - و بطولِ حیات و وفورِ برکات در منازلِ عالی‌اساس و اماکنِ والابنیان مسرّت‌آرای گردد - و چون درین زایچه دوازدهم قمر مرّیخ است حصولِ اینمعنی بروجهِ کمال رو دهد - و صاحبِ عساکرِ منصوره گشته در معارکِ رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظرِ خشم اندازد گداختهٔ سطوتِ جلالِ او گردد - و چون دوازدهم نیّرِاعظم کوکبی مسعود واقع شود مولودِ گرامی پادشاهِ سلیم‌طبع سخنگذارِ دانش‌پذیر قوی‌حالِ صاحب‌اقبال بود - و در جائے‌که دلیرانِ نبرد و مردانِ مرد متوهّم شوند صاحبِ این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و پای وقار در دامنِ تمکّن و بردلی کشیده دارد - و زایچهٔ توهّم و شایبهٔ تغیّر بساحتِ احتیاطِ او راه نیابد - و درین زایچهٔ مقدّس ورودِ سعدین در دوازدهم اتّفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحبِ طالع نیّرِاعظم باشد و در سیوم واقع شود مولودِ اشرف را بمرتبهٔ سلطنتِ عظمی رساند - چنانچه درین دیباچهٔ سعادت پرتوِ ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظرِ قمر باشند

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولودِ مسعود آگاهي بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغِ دولت می افروزند - و اگر جزوِ طالع یا قمر در نهبهرِ برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحبِ طالع متعلق شود - و ممالکِ فراوان در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجودِ بودنِ جزوِ طالع و بودنِ قمر در نهبهرِ خود قمر را پنج کوکب ناظراند - نیّراعظم - سعدِاکبر سعدِاصغر - زحل - عطارد * و درین زایچهٔ قدسي صاحبِ طالع درخانهٔ سیّوم است مولودِ اقدس‌را اگر برادرے باشد دیر نماند - و دوستانِ جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قویحال باشد - و بسلطنتِ بےگزند و سعادتِ بےمنتها بهره‌مند شود - و صاحبِ دوم در سیّوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراعِ قوانینِ دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامونِ ضمیرِ والایش نگردد - و صاحبِ سیّوم در دوّم است - بیچارهاي ازپاافتاده را دستگیري کند - و با خویشاوندِ سعادت‌پیوند بمهرباني پیش آید - و سایرِ نیک‌اندیشان از فیضِ انعام و احسانِ او بهره‌مند گردند - و از حدایقِ افضال و اکرامِ او ثمرات برچینند - و مقرّر است که اگر صاحبِ سیّوم سعد باشد مولودِ گرامي بسلطنتِ عُلیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحبِ سیّوم سعدِاصغر(۳) است - هرآینه دلالت دارد برخلافتِ کبری و ایالتِ عظمی - و صاحبِ چهارم که مرّیخست در پنجم جاگرفته - پدرِ والاقدر از وجودِ اشرفِ او مؤیّد بتاییدات غیبي گردد - و فرزندانِ عالي‌نژادِ او درازعمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحبِ پنجم‌که مشتریست در دوّم است خزاینش فراوان شود - و ممالکِ عظیمه درتحتِ تصرّف آورد - و چون زهره نیز در دوّم است بنکاتِ موسیقي و دقایقِ ادوار و رموزِ نغمات باریک‌بین و مویشکاف باشد - و صاحبِ ششم زحل در سیّوم است بعضے از ملازمانِ درکاهش اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمالِ قهرمانِ اقبال شوند - و صاحبِ هفتم زحل درسیّوم است امورِ شوکت و ابّهت بتدبیرِ صایب خود انتظام دهد - و در خاطرِ او این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمتِ من سربلند شدے - و صاحبِ هشتم مشتري در دوّم است بتدبیرِ والاي خود اموالِ فراوان و خزاینِ بےاندازه را متصرّف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدستِ او افتد - و صاحبِ نهم مرّیخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوتِ حافظه کند - و یادداشتِ قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

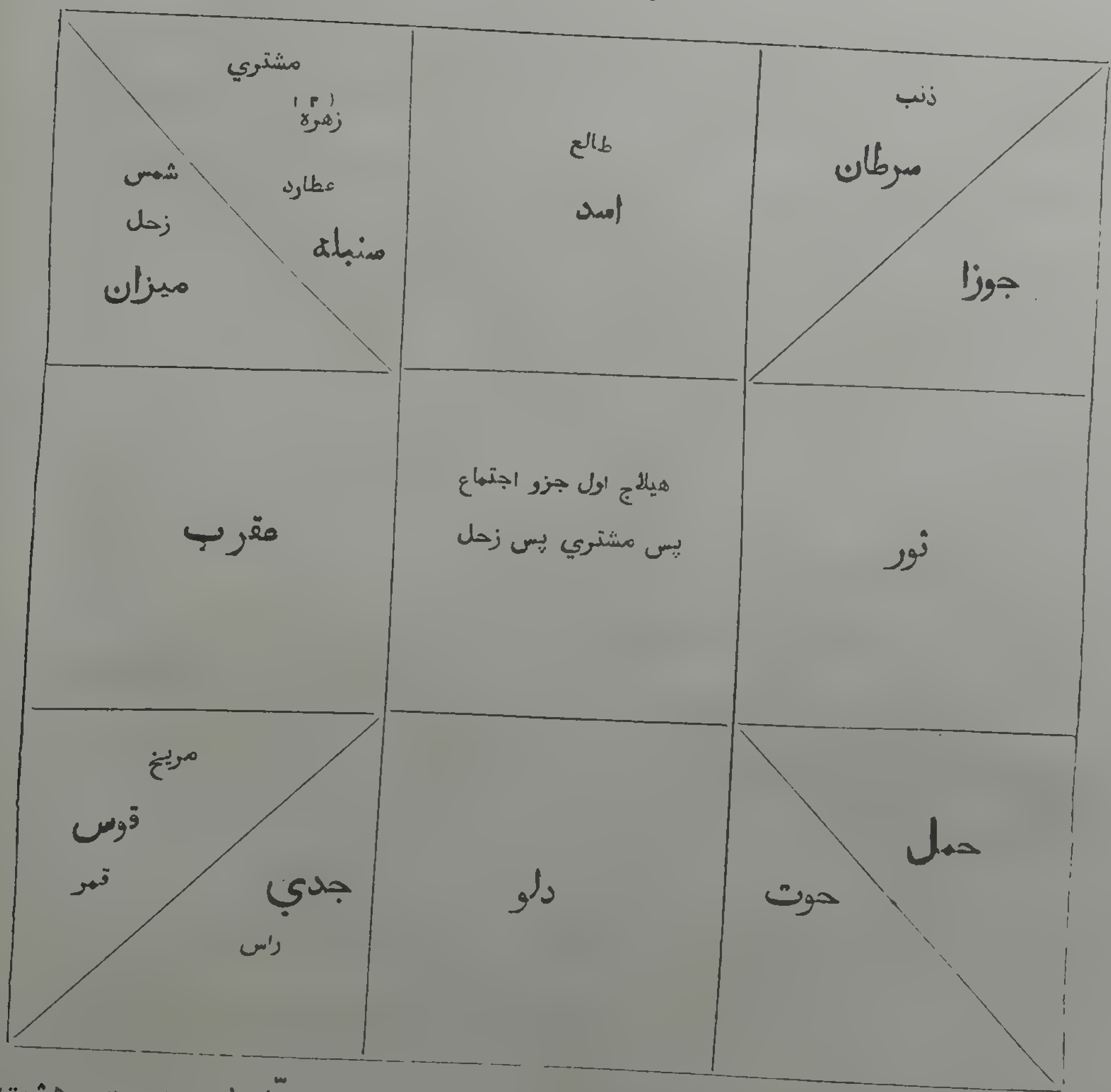
---

(۳) مطابق نسخه [ح] و درباقی هشت نسخه - اکبر - وصاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که بصحیفهٔ ۲۴ سعدِاصغرش نوشته و بعضے زهره را سعد اوسط گفته اند وقمر را سعد اصغر -

پرستش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروري و معدلت‌گستري بهره برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئي باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگ‌سالان خویش باادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمهٔ صداي کوس دولت و غلغلهٔ هیجاي عظمت او سراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روي بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتري یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدي که خانهٔ زحل است وقوع یابد و درنه‌بهر زحل جاي گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریاي شور منتهي شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهي بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد *

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزماني عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالي که قدوهٔ علماي روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق علوم - اقلید مغالق فهوم - مرتقي مدارج علیا - مبیّن حقایق اشیا - نقّاد جواهر معاني - حلّال غوامض یوناني - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقاي اوج بلندپروازي - علّامة الدّهر عضدالدّوله امیر فتح‌اللّٰه شیرازي - برهنموني بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالي خلعت امتیاز یافت - روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسي و قوانین یوناني استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آنرا با انموذجے از احکام ایراد مینماید *



مرکزِ طالعِ اشرف درین زايچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوارِ ثوابت و سيّاره است بيست و هشت درجه و سی و شش دقيقهٔ اسد است و قائم الاوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکزِ طالعِ سعادت‌مطالع از خانهٔ نيّرِ اعظم است هيچ کوکبی صاحبِ شرفِ خانهٔ او نيست - و حدِّ مرّيخست - و ربِّ مثلّثه اش سعدِ اکبر است بشرکتِ نيّرِ اعظم و خدمتِ زحل - و وجه و دريجانِ مرّيخ - و نه‌بهرِ مشتري - و آدرجان و هفت‌بهرِ مرّيخ - و اثناعشريّهٔ قمر - و وبالِ زحل است - و اين درجه مذکّر است و نيّره و از نحوست خالي - و مستولي برين طالع نيّرِ اعظمست بنحوے از شرکتِ زحل - و زهره در برجِ سنبله در بيست و شش درجه و بيست و سه دقيقه و سي و هفت ثانيه - و سهم الولد بقولے در بيست و چهار درجه و بيست و سه دقيقه - و سهم المال در بيست و پنج درجه و هفده دقيقه - و سهم موت الاب در بيست و چهار درجه و بيست و سه دقيقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقيقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

(۲) درنسخه [ز] زهره دربرج طالع -

و دوازده دقیقهٔ سنبله است **مرکز خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله است خانه و شرف عطارد است - و حدّ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و وجه عطارد - و دریجان زهره - و نه‌بهر عطارد - وآدرجان قمر - و اثناعشریّهٔ نیّر اعظم و هفت‌بهر و هبوط زهره - و وبال مشتریست - و مستولی برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکّر است خالي از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتري در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سي و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم النّصرة و الظّفر در یک درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزو اجتماع متقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکز خانهٔ سوّم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - و خانهٔ زهره است و شرف زحل - و حدّ مرّیخ - و ربّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتري - و وجه مشتري - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریّه و هفت‌بهر عطارد - و آدرجان و هبوط نیّر اعظم - و وبال مرّیخ است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ مؤنّث است - و مضیئه و خالي از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل(۲) دقیقه و سي و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السّعادت بر قول بطلمیوس و سهم الدّین [illegible] در هفده درجه و سه دقیقه - و سهم الاعداء و الخبر(۳) (؟) و سهم العبید بقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکز خانهٔ چهارم** بیست و هشت درجه و بیست(۴) و یک دقیقهٔ عقربست - و این وتد ماء است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریّه و آدرجان زهره - و ربّ مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و دریجان عطارد - و نه‌بهر و هفت‌بهر مشتري - و مستولی برین خانه مرّیخ است - و این درجهٔ مذکّر و مضیئه و خالي از نحوست و سعادتست - و سهم [illegible] در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سي و دو دقیقهٔ عقربست **مرکز خانهٔ پنجم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نه‌بهر مشتري - و شرف ذنب - و حدّ مرّیخ - و وجه زحل - و ربّ مثلّثه‌اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است - و دریجان شمس - وآدرجان زهره - و اثناعشریّهٔ مرّیخ - و نه‌بهر مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] المحن والخبر - (۴) نسخهٔ [ه] درجه و یک دقیقه -

و هفت‌بهر زحل - و هبوطِ راس - و وبالِ عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحوِ شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکراست وقیمه و از نحوست و سعادت خالی - سهم السّلطنة والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - منقارالدّجاجه و نسرالطّائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است **مرکزخانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل[2] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مریخ - و وجهِ شمس - و ربِ مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مریخ - و دریجان و نه‌بهرِ عطارد - و آدرجان و اثناعشریهٔ و هبوطِ مشتری - و هفت‌بهر و وبالِ قمراست - مستولی برین خانه مریخ است بشرکتِ زحل و قمر - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم الجیش و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکزخانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریهٔ زحل - و ربِ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتری - و وجهِ قمر - و دریجانِ زهره و آدرجان و نه‌بهرِ عطارد - و هفت‌بهرِ مشتري - و وبالِ شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکتِ عطارد و نحوِ شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم الالفة و البقاء و الثّبات و المحبّة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست * **مرکزخانهٔ هشتم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهرِ مشتری - و شرفِ زهره - و حدّ و وجه و دریجان و آدرجان و ربِ مثلّثه‌اش مریخست بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و حدّ و هفت‌بهر و اثناعشریهٔ زحل - و هبوط عطارداست - مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مریخ و نحوِ شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشّرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشّجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است * **مرکز خانهٔ نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مریخ - و شرفِ نیّرِ اعظم - وحدّ زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبالِ زهره است - و ربِ مثلّثه‌اش مشتریست بشرکتِ نیّراعظم و خدمتِ زحل - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریه و هفت‌بهر مشتریست - مستولی برین خانه مریخ‌است بشرکتِ مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

وبعضی شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکر و نیّره و از درجات آبار است - سهم اولاد مطلق بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم التمام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است * مرکز خانهٔ دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجان زهره - و شرف و ربّ مثلّثهٔ ش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و آذرجان زحل - و دهبهر و اثناعشریّهٔ عطارد - و اثناعشریّه و حدّ و وبال مرّیخ است - مستولی برین خانه زهره است بشرکت تامّ قمر و شرکتی از مرّیخ - و این درجهٔ مذکر و نیّره و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السّعادة بر قول غیر بطلمیوس و محیی الدّین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا است[2] - و سهم العقل و النّطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا است[3] - و سهم الحرص در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزا است - و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثور است - و سهم الزّوج در چهار درجه و صفر دقیقهٔ جوزا است[4] - و سهم الملک در نه درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعداء بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزا است * مرکز خانهٔ یازدهم بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزا است - خانه و دهبهر عطارد - و ربّ مثلّثهٔ اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حدّ و دریجان زحل - و وجه شمس - و آذرجان مشتری - و اثناعشریّه و هفت بهر زهره است - و این درجهٔ مؤنث و قتمه و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم المزوایج در چهارده درجهٔ سرطان است - مستولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل * مرکز خانهٔ دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطان است - خانه و وجه قمر و شرف و دهبهر و دریجان مشتری - و حدّ و وبال زحل است - و ربّ مثلّثهٔ اش مرّیخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذرجان و اثناعشریّه و هفت بهر و هبوط مرّیخ است - مستولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مرّیخ و زهره و زحل - و این درجهٔ مؤنث و نیّره و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم الغنم و النّعم و الغلبه و النّصرة در هفده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشّدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در شانزده درجه[6]

---

(۲) نسخه [ا د ح] قول بطلمیوس . (۳) نسخه [د] دو . (۴) نسخه [د] نه . (۵) نسخه [ا د ح] چهارده درجه . (۶) نسخه [ج] یازده .

و بیست [۲] و دو دقیقهٔ اسد است - و درین زایچهٔ هیلاج اول جزو اجتماع مقدم است - پس سهم السعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممر هیلاج اول زحل است - پس مشتري - و از ممر سهم السعادة اول مشتریست - پس زحل - و از ممر درجهٔ طالع اول شمس است - پس مریخ *

شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زایچهٔ قدسیهٔ استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچهٔ مقدسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری و در حد و مثلثهٔ خود است باید که در همه امور مالي و ملکي بنفس نفیس خود باز رسد - و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید - و چون مستولي برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالك هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد - و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآساني دست دهد - و بودن طالع و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوي بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوی اینمعني است - و برآنکه وزرا بقوت عقلي وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان نتماید - و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بیحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگاهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودنِ مشتری در حدِ خود دلیلِ طولِ عمرِ گرامیست چنانچه فرزندزادهای گرامی را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظرِ تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوّم است و در شرف هرگز نقصانے بخزاین معمورهٔ او نرسد - وهیلاج که جزوِ اجتماعِ مقدّم است درین خانه است مقوّیِ اینمعنی است - و کدخدا که زحل است و در شرفِ خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیّهٔ عمرِ مقدّس از ممرِّ دو کدخدا و سیوم که مرّیخ است از عمرِ طبیعی (که صد و بیست سال است) متجاوز باشد - و بودنِ قمر مستولی برین خانه مؤیّدے دیگر است برای اساسِ این سعادت * **احکامِ خانهٔ سیوّم** چون صاحبِ طالع در سیوم است دلالت کند بر کمالِ حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امدادِ اقربا - و این گروه از کوته‌بینی در مقامِ یکجهتی نباشند - امّا چون آن مرکزے که صاحبِ طالع دروست خانهٔ مرّیخ و مثلّثه و حدّ و وجه و آدرجان و دریجانِ اوست و او در پنجمِ طالع است که خانهٔ فرح و شرفِ اوست - و در مثلّثه و وجهِ مشتری و آدرجانِ صاحبِ طالع است - اندیشهای نادرستِ این طبقه موجبِ زیادتیِ جاه و سببِ مزیدِ دولتِ صاحبِ طالع گردد - و چون اوایلِ سیوم (که تعلّق ببرادران دارد) موردِ سطوتِ نیّرِ اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنبِ شکوهِ ذاتِ اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصّه شربتِ واپسین درکشند - و اواسط و اواخرِ سیوم (که تعلّق با خوان[٢] و انصار دارد) محلّ سهم السّعادة بقولِ بطلمیوس - و نیز وجهِ نیّرِ اعظم است و او شریکِ کدخداست دلیل است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساطِ یکرنگی و جانسپاری بوده در آدابِ دولتخواهی ثابت‌قدم باشند - و از طرفِ صاحبِ طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلّق بمرّیخ دارد که در شرفِ خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدّم است و آن نیز در شرفِ خوداست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودنِ زحل مستولی برین خانه که کدخداست و واقع در شرف دلالتِ تام برین امور دارد - و بودنِ صاحبِ سیوم در پنجم دلیل است بر انتظامِ احوالِ فرزندانِ گرامی - و آنکه نقل و حرکتِ نزدیک بسیار روی نماید که موجبِ انبساطِ خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتّفاق و سهم السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محی الدّین مغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهم عقرب است که داخلِ خانهٔ سیوم است و این در طوالع کمتر افتد) دلالتِ قوی میکند برآنکه پیوسته از عالمِ غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلِ متین است بر اطّلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیرِ منیرش موردِ مغیبات باشد * **احکامِ خانهٔ**

---

(٢) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود *

چهارم چون صاحبِ مرکزِ این خانهٔ مرّیخ است و در شرف و وجه و مثلّثهٔ خود و حدِّ مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اوّل مرتبه ملک بسعیِ لشکریان در تصرّف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظرِ مودّت همیشه ملک در تصرّفِ اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرّف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبارِ این درجات که از اوّلِ عقربست جوزاست که صاحبش در تحتِ شعاعِ نیّرِاعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحبِ طالع بسنِّ تمیز رسد سلطانِ عقلش ظهور کند - و والدِ ماجدِ مولودِ مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستانِ جاودانی نماید - و چون اکثرِ این خانه از برجِ قوس است و صاحبِ حد در دوّم طالع مولود دوستدار و حقگذارِ پدر باشد - و از ملکِ پدر روزیمند گردد * احکامِ خانهٔ پنجم چون صاحب اکثرِ خانهٔ سیّوم [که تعلّق بمحبّان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مرّیخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایلِ احوالِ فرزندانِ مولود و اخلاص و ارتباطِ ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلّثهٔ خود و کدخداست و مشتری که در وجه و مثلّثهٔ خوداست و شریک با کدخدا و صاحبِ مرکزِ این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندانِ مولود سعادت‌پذیر و معینِ دولت گردند - و تارکِ ادب از زمینِ رضامندی برنگیرند - و نسرِ طایر که بر مزاجِ مرّیخ است و مشتری و منقارالدّجاجه که بر مزاجِ مشتری و زهره است درین خانه است دلیلِ قوی بر فراوانیِ صیدِ مسرّت و سعادت است * احکامِ خانهٔ ششم چون صاحبِ این خانه که زحل است در شرفِ خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوامِ سرورِ مولود و حصولِ مال و منالِ فراوان و استدامتِ صحّتِ عنصر و اعتدالِ مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامونِ مزاجِ قدسی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحّتِ کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مرّیخ است بشرکتِ زحل و هردو درشرف اند خدمتگاران و ملازمانِ سعادتمند فراهم آیند * احکامِ خانهٔ هفتم چون صاحبِ مرکزِ خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحبِ طالع را در اوایلِ جوانی پردگیانِ سراپردهٔ ازدواج از خاندانِ فرماندهانِ هند باشند - و چون زحل در بیتِ دوّم است دلیل باشد برآنکه این عصمتیانِ شادروانِ عفّت از حکّامِ مالگذار و خزانه‌معمورسازِ او باشند - و چون سهم‌الالفة والمحبّة درین خانه است دلالت بر مزیدِ التذاذ در الفت و مودّت کند خصوص که سهم الالفة در حوتست که خانهٔ مشتری و شرفِ زهره است * احکامِ خانهٔ هشتم چون مرکزِ این خانه از حوتست و صاحبِ او مشتری در دوّم است در حدّ و مثلّثهٔ خود - و سهم‌الشّرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مرّیخ که در شرف است دلیلست بر عدمِ خوف و خطر و بحفظ و صیانتِ ایزدی مامون بودن *

احکام خانهٔ نهم چون مرکزِ این خانه در برجِ حمل است و خداوندِ او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولودِ مسعود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که درپیش آید متضمنِ تسخیرِ ولایتی باشد * **احکامِ خانهٔ دهم** چون مرکزِ این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادتِ تامّه و ریاستِ عامّه که عبارت از پادشاهیِ عظیم است - و آنکه این منصبِ والا در قبضهٔ قدرتِ صاحبِ طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرفِ قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظرِ تمام دوستی - و چون سهم السّعادت بقولِ جمهور درین خانه است دلیل است بر کمالِ سعادت و ازدیادِ دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظامِ مهامِ ملک و ملّت باشد - و چون سهم العقل والنّطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخنِ او پادشاهِ عقلها و مردمترِ سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که اربابِ عیش و نشاط اند عنایتِ او فراوان باشد **احکامِ خانهٔ یازدهم** چون مرکزِ این خانه از جوزا ست و صاحبش در دوّم که بیت المالست دلالت کند برآنکه امّیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملکِ خود کند بر حسبِ دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه اورا دوستانِ یکدل باشند - و اربابِ علم و دانش در خدمتِ او بمرتبهٔ ارجمند رسند - و چون سهمِ عواقبِ امور درین خانه است دلیلست برآنکه عاقبتِ آمال و امانیِ او همواره بخیر و سعادت برآید * **احکامِ خانهٔ دوازدهم** چون مرکزِ این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحبِ طالع ازان رضامند شود - و بودنِ ذنب درآنخانه در درجهٔ اوّل مقوّیِ اینمعنی است - و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیلست برآنکه صاحبِ طالع باوجودِ علم بر احوالِ کوته‌اندیشانِ تیره‌رای در مقامِ حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ‌حوصلگی و عمومِ مهربانی از صفاتِ لازمهٔ او باشد * ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفاتِ خلقِ عظیم [که اصل و خلاصهٔ امورِ جهانداری و ملک‌آرائی و سببِ صیدِ خاطرِ دوست و دشمن و رابطهٔ جذبِ قلوب و انتظامِ ضمایرِ خواص و عوام است] بحمداللّه والمنّه در مجموعهٔ اخلاقِ مهذّبِ این مؤدّبِ دبستانِ کبریای احدیّت بر وجهِ اتمّ و نهجِ کمال مشاهد و معاین است - و از اصلِ فطرت و مبدأِ طینت باین عطیّهٔ والا و موهبتِ خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلّف و تصلّف ملکهٔ آن ذاتِ سماوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداولِ بساتینِ استعداداتِ اربابِ استفاضه جاری و ساریست * شعر *

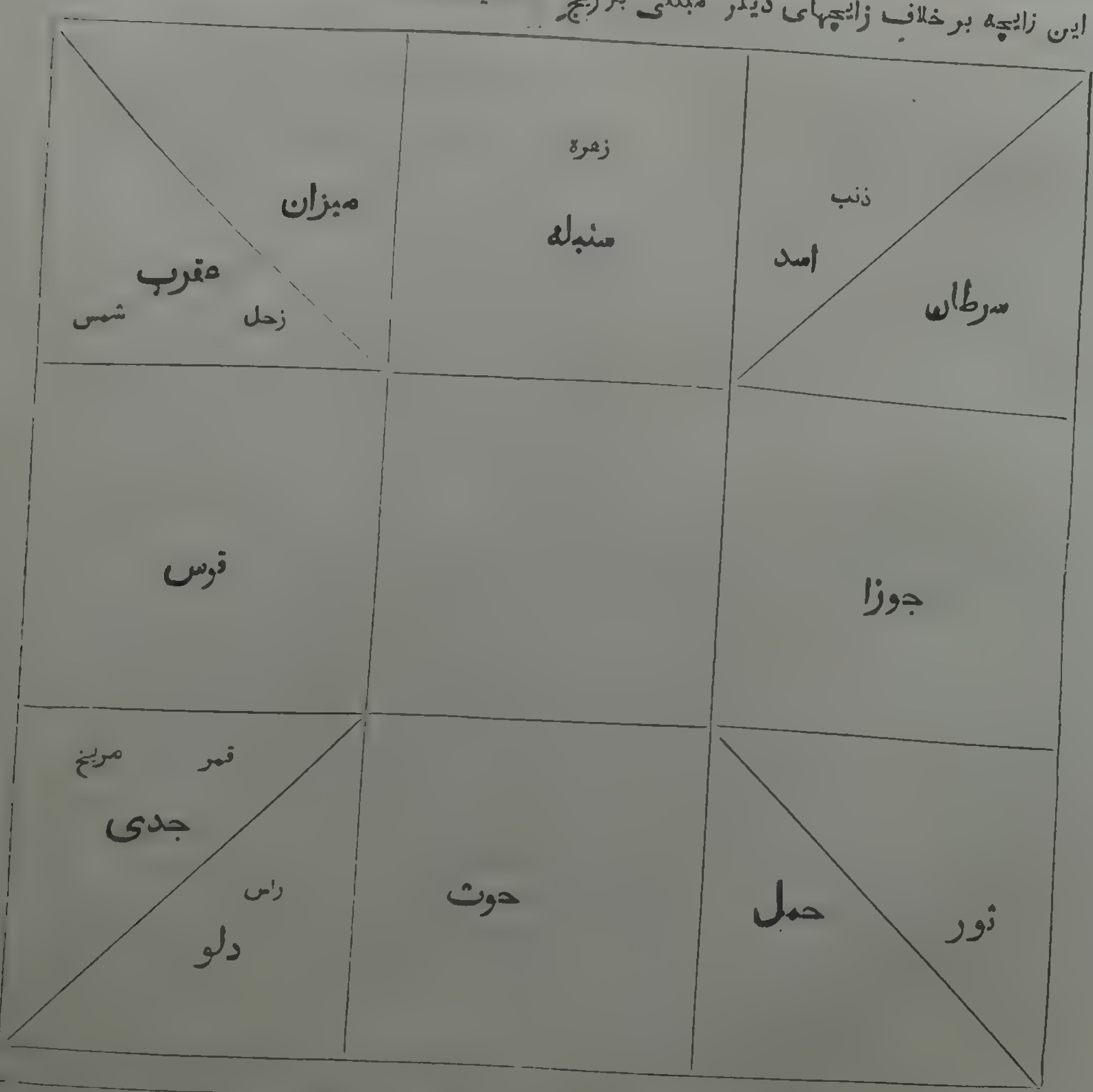
همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

اینست انموذجی از احکامِ زایچهای طالعِ اقبالِ مطالع - و اگر عطیّاتِ کواکب و سعاداتِ نظرات و خواصِ بیوت و غیرِ آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهم رسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمی‌رسد ز شمارِ دقایقِ شرفش * مهندسانِ رصدبند را بجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقتِ تحریرِ این گرامی صحیفه که محلِّ استکشافِ احوالِ سعادت‌قرین بود زایچهٔ بخطِ افادت و افاضت‌پناه تحریرِ عهد مولانا الیاسِ اردبیلی [که در علومِ ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینانِ بارگاهِ قبولِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زایچه نیز بجنس منقول گشت - مجرّد از بیانِ آثارِ بیوت و احکام - چه بجهت اعتبارِ مستخرج و چه باعتبارِ آنکه این زایچه برخلافِ زایچهای دیگر مبتنی بر زیجِ ایلخانیست *



(۲) اسمای بروج مطابق نسخه [د ز] ونامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود -

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و میان حکمای یونان ناشی است که یکی طالع آنحضرت را اسد میگویند - و دیگری سنبله قرار میدهند - بنای آن است که حکما را در حرکت فلک البروج اختلاف است - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - اما تعین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است - و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست و پنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و شش سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غوص و دقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که بمقدار حرکت ثوابت را احساس توان نمود نداشته اند - پس در وقت تعیین بروج صورت [illegible] که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود [illegible] مناسب جزوی از فلک افلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج از آن جزو انتقال نموده بموضع که صورت سابقه در آن زمان در آن موضع بود انتقال یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در محل عقرب تا آخر بروج - پس حساب منجمان هند موافق رصد حکمای متقدمین است که مبنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد [illegible] بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت [illegible] بموضع سابقه - و مقدار ما به التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از محل خود انتقال نموده - و از اینجا معلوم توان کرد که از زمانی که حکمای هند [illegible] تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هر هفتاد سالی یک درجه قطع کند - چنانچه اکثر حکما برآنند بضرب هفتاد در هفده - و بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یک درجه داند [illegible] یکهزار و هفتصد سال بود - [illegible] حقایق [illegible] و [illegible] آسمانی [illegible] خلاف [illegible] اختلاف [illegible] - و اکنون که [illegible] حکمای روزگار [illegible] [illegible] طالع همایون حضرت شاهنشاهی [illegible]

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطياتِ كواكب و سعاداتِ علويات را بميزانِ تأمل بر سنجند دريابند كه زايچهٔ صاحبقراني چه خبر ميدهد - و اين زايچهاى قدسيه از چه آگاه ميسازند - سبحان الله باوجودِ تباعدِ مستخرجين از روى زمان و مكان و حال و تخالفِ ضوابطِ هريكي از صحايفِ طالعِ فرخنده‌مطالع (كه‌صورتِ‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مولود بپايهٔ اعلى مراتبِ كونى و الٰهى رسد و ذاتِ مقدسِ او مجموعهٔ مكارمِ صورى و معنوى گردد و از اقسامِ كمالات و ملكاتِ قدسى و كامروائىِ صورت و معنى - و سلطنتِ ظاهر و باطن - و انواعِ حالاتِ جهانبانى - و درجاتِ فرمانروائى - و مدارجِ علياى حق‌پرستى و خداشناسى - و درويش‌پرستى و غريب‌نوازى - و درازئ عمر و صحتِ بدن - و اعتدالِ مزاج - و ممدوحِ عوام و خواص بودن - و مشكورِ صغير و كبير شدن - و كمالِ آگاهى و خبردارى از احوالِ عالم - و ضبطِ ممالك و حفظِ مسالك - و سايرِ امورِ ملك‌رانى و جهاندارى - و از غرايب آنكه جملگى اين حالات كه رموزدانانِ تنجيم بفكر و تأمل بآن پي برده اند ساده‌لوحانِ نقوشِ ستاره‌شناسى از فروغِ دوربينئ خود از صفحهٔ پيشانئ احوالِ آن حضرت ميخوانند - اما قوتِ ناطقه از اداى بيانِ مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد * شعر *

اى صفاتِ تو زبانها را بيان انداخته * عزتِ ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصوير اسامئ گرامى دايهاي سعادت‌پيراى و قوابلِ روحانى‌قوالب حضرت شاهنشاهى

همان زمان كه آسمان بفرِ ولادتِ عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدمِ گراميش بر آسمان فخر جست روزِ آفرينش نورانى شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدستِ سايه‌پروردانِ سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنانِ پاكدامنِ عنصرِ قدسى و گوهرِ قدوسئ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نورِ الٰهى و درياى معرفتِ ازلى شست‌وشو يافته بود و انوارِ قبول و اقبال بر وجودِ پاكش تافته برسمِ عادت (كه‌شيوهٔ متصديانِ تربيتِ تركيبِ ظاهرِ عنصرپرست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهاى معتدل‌مزاجِ روح‌امتزاج بقماطِ سعادت‌ارتباط (كه از پردهاى ديدهٔ پاكان پاكتر بود) بپيچيده آن پيكرِ ربانى و هيكلِ آسمانى را بحسنِ ادب و كمالِ احترام بر كنار و كنفِ قدسى‌ميرثانِ پاكذيل نهادند - و پستانِ مهربانى بنوشينِ لبش داده بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند * شعر *

شير ز بهرِ لبش انگيختند * شير و شكر را بهم آميختند

شير نه از دايهٔ اميد خورد * كآب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقارهٔ دودمانِ سعادت شمس‌الدين محمد غزنوى در فتوح خدمتى شايسته بتقديم رسيده بود

حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی در قربِ ایامِ طلوعِ این نیّرِ اقبال از شرایفِ مجازاتِ آن خدمت بودهٔ این موهبتِ عظمی امیدوارِ دولتِ جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌منشِ عصمت‌سرشتِ او که امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادتِ خدمتِ دایگیِ آن نوباوهٔ بهارستانِ خلافت و اقبال و دولتِ حضانتِ آن گلدستهٔ سرابستانِ عظمت و جلال معجرِ افتخار و طیلسانِ امتیاز بوشد - بنابرآن حضرتِ مریم‌مکانی قدسی‌ارکانی آن مایده‌ساز آسمانی راطلب داشته‌آن مولودِ فیض‌ورود را در ساعتِ مسعود بکنارِ امیدِ او درآوردند - و چون هنوز وضعِ حملِ این دایهٔ قدسی مایه نشده بود عفت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگارِ خاصِ حضرتِ جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیرِ والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان فخرنسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافتِ این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولتِ بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمندِ صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشتِ او بی‌بی‌روپا گردآوریِ این خدمتِ شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادرِ سعادت‌یار کوکه باین موهبتِ کبری اختصاص یافت - و در آخرآن عفت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولتِ بزرگ استعداد یافته سرمایهٔ بزرگیِ جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفت‌قبابانِ بخفور بشرافتِ این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمتِ ایزدی در اختلافِ این طبقات ودیعت نهادنِ مشاربِ مختلفه است تا وجودِ مقدّس بمدارجِ متنوّعه رسیده شناسای اطوارِ گوناگون تجلّیاتِ الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصرانِ هوشمند ظاهر شود که این نونهالِ اقبال از زلالِ جویبارِ فیضِ ایزدیست - نه ازان باب که بتربیتِ صوری بر مدارجِ معنوی ارتفاع یافته - چه حالتِ معنویِ این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندیِ رتبتِ قدسی‌منزلتِ این برگزیده درچه مرتبه *

و ازغرایبِ آثارِ آنکه حضرتِ شاهنشاهی در بدوِ حال و اوّلِ چشم گشودن در ملکِ وجود بخلافِ عادتِ دیگر اطفال بتمکینِ تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسانِ زیرک‌طبع تبسم را فاتحهٔ تفاولِ ابتسامِ بهارِ دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاحِ غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکرِ خیال (که نجّارانِ سریرِ سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگِ گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت کرانمایه از گوشه و کنارِ آن آویخته) آن گوهرِ یکتای نُه صدف را بخوبترین وضعی آرام

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهتِ انس و آرام نامِ خجسته‌آغاز شایسته‌فرجامِ خالقِ ذوالجلال والاکرام موافقِ تالیفاتِ موسیقی سرائیدند - عاکفانِ صوامعِ قدس و ساکنانِ مجامعِ انس [که منتظمانِ سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگانِ دائرهٔ کون و مکان اند ، کامروا شده بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلندآوازه گشتند * شعر *

کای شرفِ عقل مسلّم ترا * دورِ شهنشاهیِ عالم ترا
رویِ زمین همچوتو باغی نداشت * طاقِ فلک چونتو چراغی نداشت
قلزمِ ابداع بسے موج داد * تا گهرے چونتو بساحل نفتاد
خامهٔ تقدیر بسے نقش بست * تا ز قضا همچوتو نقشے نشست
نسخهٔ کون آیتِ تلمیحِ تست * جلدِ فلک دفترِ تشریحِ تست

چون چشمِ جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرینِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدارِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی نگران بود فرمانِ عاطفت‌نشان شرفِ ارسال یافت که در حضانت[۲] حضرتِ مریم‌مکانی متوجّهِ سرادقِ عزّت و مخیّمِ اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدّین محمّدِ غزنوی را فرمودادند که در راه ملازمِ هودجِ سعادت باشند - لاجرم حضرتِ شاهنشاهی در کنفِ دولت و کنارِ تربیتِ حضرتِ مریم‌مکانی یازدهمِ شهرِ شعبان بساعتِ مسعود از حصارِ امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تختِ روان روان شدند * شعر *

عهدِ گهواره ناگذشته هنوز * بختِ والاش کرده تخت‌نشین
چشم نگشوده و بدیدهٔ دل * دیده در انتظامِ دنیا و دین
دست نگشاده و دلش خواهان * که جهانرا کند بزیرِ نگین
ناشکفته گلش یکے ز هزار * عالم از باغِ دولتش گلچین

چون تختِ روانِ حضرتِ شاهنشاهی که گنجِ روانِ معرفتِ الٰهی بود قریب رسید و مسافتِ دو منزل ماند حکمِ جهانمطاع شد - که اعیانِ سلطنت و ارکانِ دولت و سایر اکابر واعالی متوجّهِ قبلهٔ اقبال و مستقبلِ کعبهٔ آمال شوند - قاصدانِ بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبارِ قربِ مقدمِ گرامی زمان زمان میرسانیدند * شعر *

---

(۲) نسخه [ج] که حصانت -

میرسد موکب و شاه دو جهان دنبالش * میدود قافلهٔ شوق باستقبالش

و در آخرِ شعبان که روزِ نزولِ اجلال بود و یک منزل از معسکرِ اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزندِ سعادت‌پیوند صاحب طالعِ قویست - و سعادتِ دارین در ذاتِ او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستانِ وجود جمعیّتی دیگر معاینه میگردد - و مسرّتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نورِ فراستِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی ادراکِ دقایقِ رموزِ الٰهي و دریافتِ حقایقِ کنوزِ آسمانی چه عجب - و از کمالِ ظهورِ آثارِ حضرتِ شاهنشاهی ظلّ‌الٰهی که نسخهٔ دیباجهای بدایعِ عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالاتِ بنی‌آدم است انجلای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادتِ قرانِ سعدین و میمنتِ اقترانِ نیّرین داشت بدولت واقبال بسرادقاتِ عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضورِ موردالنّور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولتِ ابدی آرامگاه گرفتند - و تارکِ مبارکِ حضرتِ شاهنشاهی بمساسِ پای سربرفرسای حضرتِ جهانبانی بعنیّت برخورداری و وصول بکمالِ پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمالِ عطوفت و فرطِ عاطفت در بر گرفته بر پیشانیِ نورانیِ آنحضرت که لوحِ سعادتِ دوجهانی و دیباجهٔ دولتِ جاودانیست بوسه دادند * ع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه برسر داشتند *

بعد از مشاهدهٔ این نورِ اقدس زبانِ الهامی را بادای شکرگذاریِ حضرتِ باری عزّ شانهٗ و جلّ برهانهٗ مقرون ساختند - و فرقِ فرقدسای را بسجداتِ نیازمندی بر درگاهِ بےنیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود * که هرمو بر تنش درسجده خم بود

حافظانِ عنایتِ الٰهی و خازنانِ سعادتِ نامتناهی آن ودیعتِ ازلی وامانتِ ابدی را در کنفِ عاطفتِ پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنّم گشتند * شعر *

اینســـت امانتِ الٰهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی

اینست که در دلش نهادند * ماهیّـــتِ کنهِ حق کماهی

اینست که کعبهٔ درش را * گیـــرند شهان بقبلـــهٔ‌گاهی

اینست که پای دولتِ اوست * رونق‌دهِ تختِ پادشـــاهی

صحیفه‌خوانانِ هیأتِ بشری بچشمِ تعمّق و تفکّر نظاره کردند - وقیافه‌شناسانِ هیکلِ انسانی بنظرِ تأمّل و تدبّر مطالعه نمودند - * قطعه *

چه دیدند دیدند نقشے که هرگز * ندیدند در جدولِ آفـــرینش

ز حیرت نگفتند چیزے و گفتند * زهے نورِ دانش زهے چشمِ بینش

انوارِ پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقامِ ظلّ‌اللّهی از خطوطِ دستِ والایش ساطع - شواهدِ عقل از ترکیبِ وجودش ظاهر - دلایلِ خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهینِ عدالت از اعتدالِ مزاجش پیدا - سواطعِ کرامت از جوهرِ ذاتش هویدا - رقومِ صاحبقرانی از جدولِ احسنِ تقویمش روشن - علومِ غیب‌دانی از بیاضِ نورنهادش مبرهن - رموزِ دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوارِ دوراندیشی از نگاهِ بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهتِ ولادتِ اشرف نکته‌پردازانِ نظم و نثر تواریخِ مناسب یافتند - و قصایدِ تهنیت گفتند - و همه بعرضِ قبولِ مجلس‌نشینانِ بارگاهِ حضرتِ جهانبانی که عیارگاهِ جواهرِ انسانی بود رسانیده کامیابِ جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّینِ ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون کلکِ قضانشانِ تقدیرنوشت * آیاتِ ابد را همه تفسیر نوشت
از بهرِ ولادتِ شهنشـــاهِ جهان * تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت
سنه ۹۴۹ ھ

و این تاریخ نیز از غرایبِ اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته بود * شعر *

للّه الحمـــد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهانِ جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سالِ میلاد * شبِ (۲) یکشنبه و پنجِ رجب - است

شکرگذاریٔ مؤلّف این شگرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگامِ طلوعِ این نیّرِ اقبال اگرچه راقمِ این شگرفنامه در نهانخانهٔ عدم بی مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبارِ حسرت بود - امّا شکرِ این موهبتِ عظمی چگونه گذارد که زمانِ ظهورِ این بزرگِ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشمِ التفات و تربیت‌است - و صد شکرِ دیگر آنکه بیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایقِ شرایف و بدایعِ جلایلِ ارقامِ آن اطّلاع یابد کمالِ ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناختِ منجّم فراترامست دریافته پرستارِ

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه واو را نخوانند چنانکه در نسخهٔ [ا ح] واقعست *

قدرتِ ایزدی بود - و للّه الحمد ثمّ للّه الحمد که مثلِ امام الکلام حسّان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرتِ صاحبِ وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلمِ حقایق‌رقمِ اوست

* رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجودِ اهل وفائی محرم

آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزے دیگر میگوید

* رباعی *

هریک چند از خسان جهان سیر آید * روشن‌جانے ز آسمـــان زیر آید

خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی * بر رہ منشین که کاروان دیر آید

و بدنبالِ سعادت کامیابِ ملازمتِ این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولتِ توجّه و التفاتِ عالی مزاج زمانهٔ مشوّده‌ٔ دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردانِ بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشأهٔ تعلّق جز تحصیلِ خوشنودیِ او که عینِ رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیودِ تعلّقات و تقیّداتِ دنیوی آزاد ساخته نه در حسرتِ گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرحِ احوالِ خود را از استسعادِ ملازمت و استظلال بظلالِ رافت و عاطفت و سربلندی از اوجِ عزّت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت درمحلّ خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهد گردانید *

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامیِ گرامیِ آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعدادِ القابِ مستطابِ آسمانی‌انتسابِ آبای کرام و اجدادِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی [که در مدارجِ رفعت و مراتبِ عظمت با آبای علوی توأم‌اند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی‌بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانشِ خداداد و بینشِ حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظامِ عالم و عالمیان طنطنهٔ نامِ نیکو را که عمرِ ثانیست بلکه حیاتِ جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه بن نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه بن ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بن عمرشیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدّنیا و الدّین امیر تیمورگورگان بن امیر(۲) طراغای بن امیر(۳) برکل

---

(۲) در تاریخ تیموریٔ عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنگر - وتوکل و ایلنگیز تصحیف - و سوغوجیچن اختلاف بسیار دارد - وقاچولی را بعضے قاجولی نوشته اند -

بن الغکیر (۲) بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دومنین خان بن بوقاقاآن بن بزنجر قاآن بن آلنقوا بنت جوینه بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل فیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کُن خان بن اغورخان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب باوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اَخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوالِ سعادت مآلِ این عالی نژادان در صحف صدور گذارندگانِ سخن مضبوط و مسطور و برالسنهٔ مستحفظانِ ارقامِ دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوالِ دو هزار ساله بطریقِ تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و اربابِ تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلکِ اجمال خواهد گشت *

نزدِ خردمندانِ دوربین [که با دلِ انصاف گزین و دانشِ خداداد تتبّع اخبارِ گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنانِ راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانتِ خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردارِ درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحاتِ مسامع بالواحِ اخبار رقمِ اشتهار دارد [که آغازِ آدمیانرا هفت هزار سال میگویند] اصلے که شایستگی قبولِ عقول و افکارِ دانایان [که تماشائیانِ بهار و خزانِ این چار چمن و پردهٔ (۳) شناسانِ زیر و بمِ این هفت انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثالِ این امور عقلِ درست اندیشِ دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه از احتیاط [که موقفِ اطمینان و محلِّ ادراک است] در ردّ و قبولِ آن توقّف مینماید - بدستیاری فروغِ جهان افروزِ خرد و مددگاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمدِ روزگار مثلِ کتبِ قدیمهٔ هندی و خطائی و غیرِ آن [که از جولانِ حوادث مصون مانده و بنای قواعدِ نجوم و احکامِ ارصاد و غیرِ آن برآنست - و شواهدِ صدق و سداد از نتایجِ آن پیدا] و از ضبطِ تواریخِ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثارِ ملاحق (۴) افکارِ این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائے و این مظاهرِ اسمای صفاتی را مبدائے پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثرے حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هریکي از اسما می آید * - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

برآنند - یا بمعنی کمال طولِ امتداد که پهلو بقدم [illegible] - کرهٔ [illegible] (که [illegible] و نجوم و حکمت در کلِ ممالک هندوستان امتیاز دارد) زمانه را که بزبان هندی [illegible] گویند [illegible] - یکی او سرپلی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت سرپلی یعنی برعکس اوّل - و هر کدام این دو قسم را بشش حصّه [illegible] ساخته اند - و هر حصّه را آره می نامند - و هریک ازین آره ها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواصّ آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت بر مسرّت و فرح بر فرح می آرد - و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگر است - و نام آرهٔ دوم سکهما است یعنی زمانِ خوشحالی و فارغبالی - و مدّت او سه کوراکور ساگر است - و نام آرهٔ سیوم (۲) سکهم دکهم [illegible] اشتهار دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره دو کوراکور ساگر است - و آرهٔ چهارم به دکهم سکهما موسوم است - یعنی در او بیماری و غم و خوشی و بیغمی روی دهد - و درازی این آره یک کوراکور ساگر است چهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهما است برخلاف آرهٔ دوم که سکهما بوده - طولِ مدت این آره بیست و یکهزار سال است - و آرهٔ ششم دکهما دکهما است برخلاف آرهٔ اول - و مدت او نیز بیست و یکهزار سال است - و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامی است یعنی آرهٔ اول قسم دوم [illegible] مدت متحد است با آرهٔ ششم قسم اول - و آرهٔ دوم قسم دوم نیز متحد است با آرهٔ پنجم قسم اول - و سیوم قسم دوم [illegible] چهارم اول مطابق است - و چهارم قسم دوم با سیوم اول موافق است - و پنجم قسم دوم با [illegible] - و ششم دوم عینِ اول اوست - و [illegible] دو هزار [illegible] پوربه - زمانی که [illegible] را یک [illegible] خوانند - و [illegible] را [illegible] و ده پربوت را یک [illegible] نامند - و صد کور [illegible] و ده کهرب را یک نکهرب گویند - و ده نکهرب را [illegible] و [illegible] - و ده [illegible] را سمدر گویند و کوراکور نامند - و [illegible] جای مخصوص از هر [illegible] و گمان این گروه آنست که [illegible]

---

(۲) در گلستان سخن - سکهم دکهمان - (۳) معنی این اسامی [illegible] و حرکات ضبط آورده - اما [illegible] در صفحهٔ (۱۰۴) [illegible] و در صفحهٔ (۱۰۵) [illegible] است - و در بیشتر نسخ اکبرنامه [illegible] و در نسخهٔ [ا] [illegible]

خردانِ دیارِ دهلی سطبراست - و میگویند که موی طفلِ جگلی هفت روزه که بغایت باریکست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنسِ اجزای موی مذکور چاهے را که طول و عرض و عمقِ آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتنِ صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه بر آورد - تا زمانے که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروشِ مذکور خالی شود پلوپم گویند - و هرگاه ده سدّر [که شرحِ آن گفته‌شد] از پلوپم گذرد یک ساگر شود - و کمیّتِ ادوارِ مذکور باعتقادِ این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمانِ این جماعت آنست که بجهتِ انتظامِ عالمِ صورت و معنی در هر شش آره بیست‌وچهار آدمِ گرامی از دارالملکِ کمون بعالمِ ظهور می‌آیند - و سپری میشوند که نامِ اوّل آدناتهه‌است و رگهو ناتهه هم میگویند - و روائیِ دستور العملِ این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگراست - و نامِ آخرین مهادیو است - و مدّتِ رواجِ احکامِ او بیست‌هزار سال است‌که امروز دو هزار سال‌ازو گذشته‌است - و اعتقادِ این جماعه آنست‌که چندین بار این بیست و چهار کس از کتمِ عدم بوجود آمده‌اند - و چندین بار خواهندآمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهورِ اهلِ هند تابعِ اقوال و اعمالِ ایشانند] برآنند که مدارِ گردشِ روزگار بوقلمون بر چهار دوراست - دورِ اوّل را [که مدّتِ او هفده لک و بیست و هشت هزار سالِ متعارفست] ست‌جگ گویند - درین دور اوضاعِ جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعارِ خود ساخته در مرضیّاتِ الٰهی سلوک مینمایند - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این دور یک لک سال است - و دورِ دوّم که مسمّیٰ به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سالِ عرفیست - درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاعِ آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمرِ طبیعیِ مردمان درین دور ده هزار سالست - و دورِ سیّوم که بنامِ دواپر اشتهار دارد امتدادِ آن هشت‌لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصّه روشِ جهانیان راست‌گفتاری . و درست‌کرداریست - و عمرِ طبیعیِ آدمیانِ این زمان هزار سالست - و دورِ چهارم که به کل‌جگ شهرت دارد مدّتِ آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوارِ جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکچندے حضرتِ هستی‌بخشِ جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرّدنهادے و دانش‌نژادے را از مکمنِ ستر و خفا بموطنِ بروز و جلا میدارد - و از ساحتِ غیب و عدم بجلوه‌گاهِ شهادت و وجود می‌آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینشِ عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام باشد - و اعتقادِ ایشان آنست‌که‌این برهما صدسال عمر دارد که هرسالے ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزے مشتمل بر هزار و چهار دورِ مذکور - و هر شبے بدستورِ روز متضمّنِ

هزار ادوار مسطور است - و بزعمِ ایشان عددِ برهما که بوجود آمده‌اند علمِ بشری احاطهٔ آن نمیکند -
و میگویند که انچه از ثقات شرحِ احوالِ برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمرِ
این شخصِ بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است - و زعمِ این گروه که بیرونی این دو روایت
خود بترجمانیِ مردمِ دانشور راست‌گوی نکوکارِ هند از روی کتبِ معتمدهٔ ایشان نوشته - و آنچه از
تصانیفِ شیخ ابنِ عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبارِ اولیا و اعاظمِ اهلِ کشف و وجدانند)
در شرحِ روزهای الٰهی و روزهای ربّانی منقول است ازین عالم است - چه هر روزِ ربّانی منقسم
هزار سالست - و هر روزِ الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلّفِ نفایس الفنون آورده که در تاریخ
خطائی چنانست که از ابتدای عهدِ آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم
هجریست هشت صد و شصت و سه هزار و نه هزار و هشتصد سال است - و هزار پیش ایشان ده هزار
سالست - و امثالِ این روایات و حکایاتِ گوناگون در وسعت آبادِ قدرتِ الٰهی دور نیست که صورت
صحّتی داشته باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امامِ جعفرِ صادق علیه السلام منقول است
که پیشتر از آدم که پدرِ ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابنِ عربی میفرماید که دور بعث
که بعدِ هفتهٔ ربّانی [که هفت هزار سال باشد و مدّتِ دورِ سلطنتِ سیّاراتِ سبعه است] دستِ یک
منقطع شود و آدمِ دیگر خلعتِ وجود پوشد - و پس از درازیِ سخن و کوتاهیِ کلام اموزج از احوالِ
برکت اشتمالِ این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرتِ شاهنشاهیست) انتها بکتب و تواریخ معتمد
نکرده درین شکرنامه درآرم - تا باعثِ مزیدِ آگاهی شود - و این فروغِ شناسائی را از مقدّمات
احوالِ حضرتِ شاهنشاهی دانسته برسمِ اجمال که شیوهٔ رام است گذارش کنم.

ذکر احوال آدم[۳] علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال و کسرے بمحضِ قدرتِ کاملهٔ ربّانی بے رابطه
صلبِ پدر و رحمِ مادر از عناصرِ اربعه مرکّبی معتدل پدید آمد - و بقدرِ استعداد و قابلیّتِ جسم روح
از مبدأِ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانی که اوّل درجهٔ جدی
بر افقِ شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مرّیخ در حمل - و قمر درثور -
و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضے گفته اند که درآن هنگام جمیعِ کواکب در
درجاتِ شرف بوده اند - و ظاهر[۴] این کلام بضابطهٔ اهلِ هیأت بوجوه درست نباشد - چراکه در عطارد

---

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبرانی - آدام - و در ترکی آدم - (۴) نسخه
[د ه] ظاهرا این -

مشکل میشود - چه شرفِ نیّراعظم درحمل و شرفِ عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّرِاعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیّراعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیّراعظم واقع نشود - و همانا که نظرِ این گوینده برآن مقرّرِ منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حالِ او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازئ قامتِ این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلعِ ایسرِ او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایبِ فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست امّا مردِ معامله‌فهم مزاجِ‌روزگاردانسته کارآزموده نظربر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل‌هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعفینات[۲] و غیرِآن از علومِ غریبه تصانیف‌است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ‌الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوهِ سراندیب که بر سمتِ قطبِ جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیکسال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوهِ ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجف کوفه دفن‌کردند *

شیث علیه السّلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا[۳] خواهرِ قابیل درعقدِ ازدواجِ او درآمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهدِ خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعتِ او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالمِ صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضبات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] نغفیات و [و] نغفات و [ح] تعقبات * (۳) در برهان اقلیما بروزن معسیما هم آمده -

رزین او استقرار گرفت - همواره در جمعیت خاطر [illegible] معنوی نظر داشت [illegible] -
در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و اورا اوریای اول گویند - و اوریا بزبان عربانی معلم باشد -
همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت -
و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمر
گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا بدرود کرد - و بعضی برآنند که او نبیرا آدمست -
پدر او ملحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائی ندارد ○

انوش

انوش(۲) - در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاه وجود آمده بود - گروهی از گذارندگان
سخن برآنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود -
و بعد از پدر [illegible] وصیت مسندآرای خلافت [illegible] - و [illegible]
نهاد او بود - [illegible] ششصد سال [illegible] - [illegible]
و شصت و پنج سال - [illegible] نهصد و [illegible] سال - [illegible]
عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد ○

قینان

قینان(۳) - از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر [illegible]
بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه [illegible]
[illegible] - عمارت بابل [illegible]
[illegible]
[illegible] اقامت [illegible] - [illegible] نهصد و [illegible]
و بعضی برآنند که [illegible] آب زندگانی [illegible] - و [illegible] برآنند [illegible]
مراحم‌آور پرستندهای روزگار بود ○

مهلائیل

مهلائیل(۱) - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش [illegible]

(۲) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و [illegible] ○ (۳) در
عبرانی قینان [illegible] و در [illegible] ○ (۱) در عبرانی مَهَلَلئیل [illegible] مهلیل ○

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

یرد

یرد (۲) - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام‌بخش جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصد (۳) و شصت و دو سال - و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی‌نژادان خانوادهٔ ابدال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند *

اخنوخ

اخنوخ (۴) - که بادریس مشهور است فرزند گرامی یرد است که بعد از گذشتن آدم متولّد شد - اگرچه کوچکترین اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ (۵) - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقول اشهر علم اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از آغاثاذیمون (۶) مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است - و اورا مثلث نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به عبادت و دو نوع زبان خلق را بایزدپرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینهٔ زهاست (۷) که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکوخان (۸) آبادان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافت آنها هدایت نمود * آورده اند که در تعظیم نیّراعظم عطیّه‌بخش عالم (که بیشترے از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولت صوری و معنوی میدانست - و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) یرد بفتح یای تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبی * (۳) نسخه [ج ز] نهصد و نود - (۴) در سیرة النبی خنوخ و در عبرانی خنوخ بواو مجهول و در تورات اردو: حنوک (۵) نجای بزرگتر (۶) نسخه [ح د] غاریمون و [ز] عاریمون * (۷) نسخه [ح] زها * (۸) در دو نسخه ... و بالضم *

و چون کواکبِ سیّاره که فیض‌پذیرانِ خوانِ انوارِ اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاهِ خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکرِ بدایعِ آفرینشِ ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهرِ نعمِ والیِ حق میدانست - و همگی روزگارِ او بخدمتِ ارواحِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت ❊ و گنبدهای اهرامِ مصری که بگنبدِ هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیعِ صنایع و آلاتِ آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیرِ تمامِ عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشرِ بلخی آورده که هرامسه بسیار است - امّا افضلِ ایشان سه تن اند - اوّل هرمسِ هرامسه که آن ادریس است - و اهلِ فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوم هرمسِ بابلی است که بعد از طوفان بنای شهرِ بابل از آثارِ اوست - و فیثاغورس از شاگردانِ او - و بسعی این هرمسِ بابلی آنچه از علوم در طوفانِ نوح مندرس شده بود از سرِنو رونق گرفت - وطنِ او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیّوم هرمسِ مصری استادِ اسقلیبوس(۲) - او نیز در جمیعِ علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا یدِ طولی داشت - اکثرِ اوقات بصعو گذرانیدے - و مولدِ هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف(۳) اشتهار دارد) از دیارِ مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیعِ حکمای منیف و غیرِ آنرا باسکندریه آورد - از سخنانِ اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقتِ غضب - و بخشش در زمانِ تنگدستی - و عفو در هنگامِ قدرت - و در وفاتِ او ازین سرای غم‌پیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبولِ آن می ایستند - و بروایتی درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولی چهار صد و پنج ساله - و نزدِ گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود ❊

متوشلخ

متوشلخ(۳) بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدرِ بزرگوار بزرگِ قوم شد - و خلایق را بیزدان‌پرستی دعوت کرد - چون عمرِ او بنهصد رسید اورا پسرے آمد - لمک نام کرد - و بعد ازان دویست و نود سالِ دیگر بزیست ❊

---

(۲) در دونسخه اسقلیبس • و در نسخه [ا ب ج د] استقلینوس • [۳] نسخه [ز] منان •

(۳) در ... متوشلخ بیای مجهول و حای حطی و در سیرة النبی متوشلخ •

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مصدرِ سروری بدو شدت [illegible]

نوح

نوح بن لمک بعد از وفاتِ آدم بصد و بیست و شش سال بطالعِ اسد متولّد شد - و او صاحبِ [illegible] دعوتِ [illegible] قومِ او و سفینهٔ نوح طوفان و غیرِ آن مشهور است - و اربابِ تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اوّل طوفانی که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علامه شهرزوری گوید آدم در دورِ اوّل بود بعد از خرابیِ عالم بطوفانِ اوّل - و طوفانِ دوم در زمانِ نوح بود که آغازِ آن در کوفه شد از تنورِ سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - [illegible] طوفانِ زمانِ موسی که خاص بزمینِ مصر بود - اگرچه نقل‌پرستانِ روزگار [که در نقل [illegible]] ازان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست [illegible] و ازضیق سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و [illegible] کرامت کرد ه و اکنون بزعمِ مورخان محلِ اصلیِ این مواضع [illegible] بنی‌آدم بعد از طوفان بانی سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید [illegible] از فوت [illegible]

[illegible]

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله برمسندِ رهنمونیِ خلایق نشست - ومدّتِ نهصد و پنجاه سال در راهبریِ جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش(۲) - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسرِ حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدرِ ملوکِ عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - واهواز و بهلو پسرانِ اویند - و فارس پسرِ پهلو است - و (۴) یغن(۳) که شام و روم پسرانِ اویند - و (۵) بورج که درمیانِ مورّخان ازو جز نامی نمانده - و (۶) لاوز که فراعنهٔ مصر از نسلِ اویند - و (۷) عیلم که عمارتِ خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسرانِ اویند - وعراق پسرِ خراسانست - و کرمان و مکران پسرانِ تنبال‌اند - و (۸) ارم که قومِ عاد از جملهٔ احفادِ اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان واران وارمن و فرغان پسرانِ اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لاوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندانِ این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشدِ اولادِ نوح است - سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی باو می پیوندد - و نسبتِ تمامی خانانِ بلادِ مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالتّرک گویند - (۴) و بعضی مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق الثّمانین با اهل و عیال رخصتِ دیارِ شرق و شمال که نامزدِ او شده بود یافت از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیتِ اوآوردنِ باران بود باو داد - و چنان نمود که اسمِ اعظم برو خوانده‌ام بجهتِ این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدیدِ او بیرون نروند - یا واقع اسمِ اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ درمیانِ ترکان بسیاراست آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگِ یده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید - و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابرِ عنایتِ ایزدی درباریدن می آمد - و او را بمرورِ ایّام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلّی‌بخشِ کوته‌اندیشان تواندشد و هم مسرّت‌افزای خاطرِ بلندهمّتان والافطرت تواندگشت درمیان آورد - ازو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منسج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) سدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشش و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یقین و [ب ه و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابوالعجم و العرب و حام را ابوالهند *

و (١٠) غز - و (١١) يارج - و در بعضی کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و سدمان وغز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان[٢] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیّت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائی که ترکان اورا سیلون یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب روان سرد خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهرشد - و در آئین او آن بود که پسررا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اوّل ملوک عجم است او اوّل سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود *

النجه خان

النجه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانهٔ زندگی ترک پُر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود *

دیب باقوي

دیب با قوي - بعـــد از عزلت پدر و باشـــارت عالیـــش فرمـــانروا شـــد *

کیوک خان

کیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد *

النجه خان

النجه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او محبت دنیا شده از راه خودمندی عدول نمودند - چون مدّتے بران بگذشت

---

[٢] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعنی فرزند *

اورا در پسر بیک شکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار - و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدرِ بزرگوارِ ایشان ودیعتِ حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایتِ خود دارائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتاتار و شعبِ هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکرِ اورا منطوی ساخته بشرحِ احوالِ مغل و فرزندانِ گرامیِ او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایتِ خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلکِ بندگی و رضاجوئیِ او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعبِ مغل نه نفر بودند اوّلِ ایشان مغل خان - و آخرِ آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیعِ اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سالِ بزرگترینِ فرزندان بود - و هم در شغلِ جهانداری رشد و امتیازِ تمام داشت - بعد از پدرِ بزرگ‌منش بر اورنگِ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدودِ دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهتِ یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزندِ گرامیِ قراخانست که در هنگامِ فرمانروائی از خاتونِ بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خردِ انصاف‌گزین بقبولِ آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او بااتفاق فرمانروائی خردودست و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعثِ انتظامِ احوالِ عالمِ گوناگون و موجبِ التیامِ اختلافاتِ روزگارِ رنگارنگ بود درمیانِ جهانیان نهاد - و او درمیانِ ملوکِ ترک مثلِ جمشید بود در ملوکِ عجم - بفرهنگِ درست و همّتِ بلند و بختِ ارجمند و شجاعتِ ذاتی ملکِ ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثرِ اهلِ عالم در سایهٔ عاطفتِ او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزدِ مردم است - مثل ایغور و قنغلی و قبچاق و قارلیغ و خلج و غیرآن - و اورا شش پسر شد - کُن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تنگز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - و سه دیگر را اوچوق - و فرزندزادهای او به بیست و چهار

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسلِ این بزرگان اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبود است چون اولادِ ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانندِ تاجیک شد - و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده‌اند و بترکان نسبتِ قرابت ندارند - و منقول است که اغورخان بعد ازانکه تسخیرِ عالم نموده بیورتِ اصلیِ خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندانِ دولتمند و امرای اخلاص‌اندیش و سایرِ ملازمانرا بنوزشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که برثباتِ دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرر ساخت که دستِ راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسرِ بزرگ و اولادِ او مقرر باشد - و دستِ چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندانِ خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بدست - چهار فرقه یک نیمه بدستِ راست تعلق دارد - و یک نیمه بدستِ چپ - هفتاد و سه سال یا نزد سال لوازمِ جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کُن خان

کن‌خان - بموجبِ وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری باخردِ دوربینِ خود تدبیراتِ صایبهٔ ارقیل(۲) خواجه که وزیرِ اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هریکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنچنان سلوک نمودکه هرکدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودارِ سلطنت مددگارِ هم بودند - و هفتاد سال کامیابِ دولت شده آی خانرا ولیعهدِ خود ساخت و درگذشت *

آي‌خان

آی خان - به نیروی بختِ بیدار و دولتِ پایدار آئینِ پدرِ بزرگوارِ خود داشت - وعدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردارِ نیک فراهم آورده *

یلدوزخان

یُلدوزخان - پسرِ مهین و جانشینِ او بود - در آدابِ جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت *

---

(۲) درهرنه نسخه - قبل‌خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدي ارقیل‌خواجه - و این شعر نیز آورده * شعر *

از ارقیل چون کُن شنید این سخن * پسندید گفتار مردِ کهن

منکلی خان

منکلی خان - پسرِ دوستدارِ او بود - بعد از او بر سریرِ فرمانروائی نشست - و بنظرِ [illegible] و ستایشِ ایزد شناسان اعتبار یافت •

تنگیزخان

تنگیزخان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامی متصدّیِ انتظامِ امورِ سلطنت شده صد و [illegible] سال در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت •

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - بعد از [illegible] پدر و [illegible] ارزانی داشت و خود بعذرخواهیِ ایامِ کثرت بگوشهٔ وحدت نشست •

قیان

قیان - فرزندِ دانشمندِ ایلخان [illegible] چون [illegible] خواهد که [illegible] جلوه‌گر آید [illegible] ساخته اورا خلعت ظهور دهد - مصداقِ این حال [illegible] آورد [illegible] و [illegible] تور [illegible] پدرِ [illegible] کرده - و [illegible] و ایغور و تاتار [illegible] نمودند - و [illegible] بیرون آمدند - و [illegible] که از مردمِ ایلخان جز پسرِ او قیان و پسرِ خال او نکوز و دو همسر [illegible] پنهان ساخته بودند [illegible] خود را بکوه کشیدند - و [illegible] در چشمه‌های خوشگوار و میوه‌های فراوان [illegible] طرحِ اقامت انداختند - و [illegible] این جای را ارگنه‌قون نامیدند - و گویند این واقعه [illegible] بعد از [illegible]

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیّت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقّت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی است و هم سرمایهٔ این سعادت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار گونیّه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردے از نامرادی پیرامون حال مقدّس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقّب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانے که در ارکنه‌قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه‌قونرا گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ برآمدن کردند - و سر راه ایشانرا کوهے که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکّن گشتند - و تخمین‌کیشان درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دَور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحدّ خطا - و غربیِ آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیوسته با قرغز و سلنکایست - و جنوبیِ آن متّصل با تبّت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباع است ٭

تیمور تاش

تیمورتاش - از نسل سعادت‌اصل قیان است - بسروری و فرماندهی سربلند بود ٭

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و مسند ایالت و عدالت داشت ٭

یلدوز خان

یلدوزخان - خلف بزرگ‌منش منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت

و سرداری سرفراز بود. و بعد از قیان فرزندانِ ایشان بطناً بعدَ بطنٍ در ارکنه‌قون سروری قبایل داشتند - یلدوز خان بمددگاری بخت کوکبِ دولتش رفته رفته از افقِ سعادت طلوع نمود - و او اولوسِ مغل را آبادان ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزدِ قومِ مغل آنکس درست‌نسب و شایستهٔ خانی باشد که نسبِ خود را بیلدوزخان رساند *

جوبینه بهادر

جوبینه بهادر - پسرِ رشید یُلدوزخانست - بعد از پرشدنِ پیمانهٔ عمرِ پدر بر تختِ جهانبانی کامیاب گشت -

حضرتِ عصمت‌قباب قدسی‌نقاب آلنقوا

دادارِ بدایع‌آفرین هرچه‌از مکمنِ خفا بمجلای ظهورآرد بسیارے از عجایبِ امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجبِ غفلتی که در نشاهٔ کثرت و لباسِ تعلقِ سقونِ این بنای عالی‌اساس است از دریافتِ آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از نظارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ‌کارے نپرداختے - مبدعِ جهان‌آرا اکثرے ازعجایبِ قدرتِ خود را از نظرِجهانیان می پوشد - و بقدرِ احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایبِ مقدراتِ الٰهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدساتِ مکامنِ غیب بر میدارد - و باز از دیدِ بسیار از غفلتی که در سرشتِ ایشان (۲) ودیعت نهادهٔ تقدیراست همان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافتِ عامهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکے ازان آگاهئ غفلت‌زدهای این جهانست آفرینشِ دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکے برداشته رنگ‌آمیزِ تعجب میگرداند - ازان جمله احوالِ بدایع‌طرازِ حضرتِ آلنقواست - و او دخترِ قدسی‌اخترِ جوبینه بهادراست از قومِ قیات از نسلِ برلاس - از زمانِ خردی تا بسنِ بزرگی حسنِ صوری و معنوئ او در افزایش بود - تا آنکه بفطرتِ عالی و همتِ والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتفاقِ دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منشِ خردپرورِ خداپرست بود - انوارِ خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرارِ الٰهی بر پیشانئ او هویدا - پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفت - خلوت‌گزینِ مراقباتِ احدیت - مظهرِ تجلیاتِ قدسی - مهبطِ فیوضاتِ قدوسی بود - چون بحدِ کمال رسید اورا چنانچه آئینِ سلاطین و رسمِ بزرگانِ دنیا و دین‌است به ذوبون‌بیان (۳) که فرمانفرمای مغلستان و پسرعمِ او بود پیوند کردند - و آن گوهرِیکتای قدسی را قرینِ فرمانروائی انسی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملکِ نیستی شتافت - حضرتِ آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان * (۳) نسخه [ح] زوبون بیان *

که آسایشِ عالمِ معنی بود آرایشِ ملکِ دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهرِ امور پرداخته بسروری و سربرآرائیِ الوسِ خود متوجّه شد *

شبی آن نورپروردِ الٰهی بر بسترِ استراحت پهلو نهاده و بر چارباشِ استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهانِ آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بر منوالِ حضرتِ مریم بنتِ عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفوسِ قدسیّهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایرِ صفاتِ متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدِّ فیضانِ نورِ مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نورِ اقدس از آسمانِ تقدّس نزولِ اقبال نماید قبائلرا از تعلّق‌آبادِ شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجدادِ اورا بطن ببطن در مدّتِ دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملکِ تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامعِ مراتبِ کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورشِ معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمتِ بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سربرآرای گردانیدند - تا نوبتِ این سلسلهٔ مقدّسه بحضرتِ آلنقوا رسید - و آن نورِ الٰهی بمیانجیِ چندین بزرگانِ دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالمِ ظاهر جلوه‌گر آمد - آغازِ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارجِ مختلفه از خدرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی برای سرانجامِ نشأهٔ صورت و معنی بعالمِ بروز شتافت - افلاطونِ تجرّدے باید که این سخنان بگوشِ هوش شنود که خدیوِ زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دیدِ چشم - و ذخیرِ باطن پرده‌در است - و بالجمله بر سرِ سخن رفته باز گویم که همواره در اوقاتِ فرخنده و ساعاتِ خجسته سرای مقدّسِ آن عفّت‌قباب بفروغ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطنِ آن قدسی‌نژاد اضاءت مییافت - آنانکه از بالِ همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثالِ این امور در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعدِ عادت‌پرستانِ ظاهربین در پیشِ حسابِ ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سببِ مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقلاوزیِ بختِ بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها نیز در مبادیِ حال توقّع نمیکنند - خصوصاً فرزندِ بے مادر و پدر [که آدمِ اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزندِ بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزندِ بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - فکیف که مثلِ این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم مصدّقِ آنها باشد * بیت *

حکایاتِ مریم اگر بشنوی * بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدعِ جهان‌آرا که از عنفوانِ ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضادّ و تباینِ اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروهِ آدمیانرا بدانشِ والا و تدبیرِ درست و فطرتِ عالی و تصرّفِ عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایشِ حالِ آنها میکوشد همان طور گروهِ انبوهِ آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرمِ کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود امّا بسا حکمتها که درین کارِ شگرف اندراج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتانِ تیره‌رای سنگِ تفرقه در پیش می‌اندازند - و بزودی شرمسارِ صوری و معنوی گشته بکوی (۲) عدم میشتابند - و مصداقِ آن‌حال این‌سانحهٔ نورانیست که چون چنین امرِ بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظرانِ ناقص‌خردِ ظاهرپرست که از دولتِ حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمتِ معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن مسندنشینِ عفّت از کمالِ مهربانی نخواست که این نابینایانِ بی‌سعادت در وبالِ این خیال گرفتار مانند اعیانِ مملکتِ خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایعِ قدرتهای الٰهی و صنوفِ تقدیراتِ ازلی خبردار نبوده در بلیّهٔ سوءِ ظن افتاده و آئینهٔ دل را بزنگِ خیالاتِ فاسده تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبتِ آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحتِ اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیداردلانِ حقیقت‌شناس و معتمدانِ اخلاص‌پیوند در حوالیِ خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکیِ شکّ و ریب از سویدای دلِ ایشان بنورِ وارداتِ الٰهی و مشاهدهٔ انوارِ غیبی بروشنی گراید - و مظنّهٔ اوهامِ فاسد از درونِ این تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانانِ بیداردل و خردپرورانِ دوربین حوالیِ خرگاه بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دلِ شب که وقتِ نزولِ رحمتِ الٰهیست نورے فروزنده چون ماهِ تابان بدستورے که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضرانِ آگاه برخاست - لختی در مقامِ حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون ایّامِ آبستنی سپری شد سه پسرِ گرامی سعادتِ ولادت یافت - یکی بوقون قتقی (۳) - و تمامتِ قومِ قتقین از نسلِ او پدید آمد - و دوم یوسقی سالجی که قبیلهٔ سالجیوت از وی منشعب گشت - سیوم بوزنجر قاآن است - و اولادِ

---

(۲) نسخه [ا ھ ح] بگوعدم * (۳) در نسخهای اکبرنامه بموحده و قتقین بتای فوقانیست و در ظفرنامه یوقون بیای تحتانی وقنقی بنون *

این گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترینِ اقوامِ مغل دانند *

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدِّ نهمِ چنگیزخان و قراچار نویان و جدِّ چهاردهمِ حضرتِ صاحبقرانی و جدِّ بیست ودومِ حضرتِ شاهنشاهیست - چون بسنِّ تمیز رسید سریرِ سلطنتِ تورانزمین را زینت داد - و سردارانِ قبایل از ترک و تاتار و غیرِ آن که بطریقِ ملوکِ طوایف زندگانی میکردند کمرِ خدمتگاری بمیانِ جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده دادِ عدالت و احسان داد - و زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلمِ مروزی معاصر بود - چون رختِ هستی بربست ازو دو پسر ماند - بوقا - و توقبا (٢) *

بوقا خان

بوقاخان (٣) - پسرِ مهینِ اوست که جدِّ هشتمِ چنگیزخان و قراچار نویانست بموجبِ وصیّت بجای پدر بنشست - و مسندِ پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتیستانی اختراع نموده دستورالعملِ خواقینِ روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام ازو خوشوقت شدند *

دوتمین خان

دوتمینخان (۴) - پسرِ رشیدِ اوست - پدر چون بآگاهدلی زمانِ گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشینِ خود کرد - او در لوازمِ دارائی و ملکافزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتنِ او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزے جلایر که از قومِ درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزندِ اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسرِ نهم بود بخدامتگاریِ یکے از خویشانِ پسر عمِ خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاریِ ماچین جلایر بر نادانیِ خود معترف شده هفتاد تن را که درکشتن شریک بودند بخونِ منولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفالِ ایشانرا بسته پیشِ قایدوخان فرستادند - خان داغِ بندگی بر جبینِ آنها نهاده گذاشت - و فرزندانِ ایشان زمانے دراز در قیدِ بندگی بودند *

قایدوخان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسعیِ ماچین برسریرِ سلطنت نشست - و در آبادانیِ

---

(٢) نسخهٔ [ا ا] و ظفرنامه توقیا * (٣) نسخهٔ [ح] بوقا قاآن * (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتے و در همان نسخه جای دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [ج] که فی الجمله درصحت از نسخهای دیگر بهتر است دران اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده که ذوتمنن خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ الاعجوبه *

عالم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشمِ او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند *

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترینِ فرزندانِ او بود بکاردانی و سربراهیِ رعیّت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیّتِ پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت *

تومنه خان

تومنه‌خان - پسرِ گرامیِ اوست - پدر درهنگامِ گذشتن ازین جهانِ گذران ملک و دولت باو سپرد - مسندِ شهریاری و جهانگیری بوجودِ او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخشِ حالِ او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگارِ او - بسیارے از مملکتِ مغلستان و ترکستان را بزورِ بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملکِ موروثی افزون ساخت - و تمام ترکستان در هیبت و عظمت مماثلِ او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکے هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر ببک‌شکم متولّد شد - ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جدِّ سیّومِ چنگیزخانست - و دیگرے قاچولی نام داشت *

قاچولي بهادر

قاچولی بهادر - جدِّ هشتمِ حضرتِ صاحبقرانیست - مظهرِ انوارِ دولت و موردِ آثارِ سعادت بود - فرِّ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوهِ بختیاری از پیشانیِ او میدرخشید - شبے بخواب دید که از جیبِ قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوجِ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبتِ چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبانِ دولتش طلوع کرد که آفاق را نورِ او فرو گرفت - و پرتوِ نورِ او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتے روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکبِ نورانی ناپدید شد اطرافِ جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیرِ این نمودارِ غیبی طایرِ اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبانِ او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبتِ هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمامِ جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورتِ واقعه را قاچولی بهادر به پدرِ بزرگوارِ خود تومنه خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندے پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هریکی حاکم جانبی باشد - و والئ مملکتی شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدارِ کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌ببطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری دربن باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهرنهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای‌کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبشِ این سلسله ایشانند] بریاستِ مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخش سریر معدلت بودند - وطایفهٔ ازین گروهِ والاشکوه مقتدائی ملکِ معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمتِ الٰهی [که درظهورِ نشأهٔ جامعهٔ مراتبِ کونی و الٰهی بچندین میانجیِ کارفرمایانِ ملکِ صورت و معنی اهتمام دارد] منتظرِ زمانِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهی [که نقاوهٔ کاینات بودن طرازِ خلعتِ فاخرهٔ اوست] بوده روز بروز اسبابِ آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائیِ قدرِ خدمت و لذّتِ سربراهیِ شایسته قاچولی بهادر را لباسِ وکالتِ مستعار پوشانید - تا مراتبِ این حالت نیز برأی العینِ این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّتِ مراتب برای حضرتِ شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجودِ رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشیِ قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعاتِ کلانیِ سن شد [که منظورِ دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرتِ الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغربِ فوات متواری شد قبلخان بر تختِ فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجبِ وفا بعهد که سرمایهٔ دولتِ سرمدیست در مقامِ یکجهتی و موافقت در آمده بآئینِ دوستداری و شاهدنشانی متصدّیِ انتظامِ مهامِ سلطنت گشت - وچون قبلخان از دارالفتنِ هستی بدارالامانِ نیستی خرامید قوبلهٔ (۲) خان که در میانِ شش پسرِ او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

(۲) نسخه [ا ج ه و] و ظفرنامه قوبله *

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبتِ تاخت سپاهِ اجل دررسید برتان بهادر برادرِ گرامیِ او بمشاورتِ اعیانِ مملکت بر سریرِ خانی متمکّن گشت - و یاساقِ پدر و برادرِ خود را تازه گردانید - و چون در عهدِ او هیچکسی را یارای آن نبود که با او دعویِ مبارزت و سپه‌کشی کند لاجرم لقبِ خانیِ او در افواه بلفظِ بهادری زبانزدِ شهرت گشت - و نقدِ شجاعتِ او را بایین نامِ مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادرِ جانسپار بود و هم بهادرِ سپهسالار) متوجّهِ عالمِ بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسرِ ارشدِ قاچولی بهادر است که در ممالکِ فرهنگ و معارکِ جنگ مغزِ هوشِ بلند و بختِ بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنامِ او سربلندی گرفت - و او بآئینی که پدرِ بزرگوار رونق داده بود در تنسیقِ مهامِ ممالک و تدبیرِ عظامِ امور کوشش مینمود - و اوّل کسی که بلقبِ برلاس اختصاص یافت او بود - و معنیِ این لفظ معلّیِ شجاع با نسب است - و نسبِ تمامِ الوسِ برلاس بار میرسد - و چون زندگانیِ برتان بهادر بسر آمد از چهار پسرِ او سیومین بیسوکای[۲] بهادر که پدرِ چنگیز خان است و بجوشنِ فرزانگی و مغفرِ مردانگی آراسته بود تاجِ خانی بر سر نهاده زینت‌بخشِ سریرِ جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستانِ بقا اساسِ اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند *

سوغوچیجن

سوغوچیجن[۳] - درمیانِ فرزندانِ گرامیِ ایردمچی برلاس بدلِ دلاور و رایِ جهاندار و خرد و عطوفتِ کارساز نظام‌بخشِ سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدرِ عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیجن لشکر بر سرِ تاتار کشید - و خان و مان و دولتِ ایشانرا پی‌سپرِ غارت ساخت - و بیاریِ یزدان و نیروی بختِ فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبالِ متوجّهِ دیلون‌بُلدق شدند - و چون بدان موضعِ سعادت‌افزا رسیدند در بیستم ذیقعده تنگوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جابسوکا نوشته و در ظفرنامه یسوکی - میگوید * شعر * پس از شاه برتان یزدان پرست * یسوکي بهادر بشاهی نشست * (۳) این اسم‌هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعرکه درظفرنامهٔ یزدي آورده اعتماد نموده‌شد *شعر* زسوغوچجن بود پورے نکو * جهانگیر و فرمانده و نیکخو *

دریپوست - و تموچین ظفریافت - و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضانِ (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولتِ سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّت سه سال ازفرمانروائی و جهانبانی او گذشت تب‌تنگری(۲) که از مبشّرانِ عالمِ غیب و مژده‌رسانانِ درگاهِ کبریا بود بالهامِ ربّانی تموچین‌را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاهِ شاهان(۳) - روز بروز نجمِ سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برقِ دولتش سوزانتر میگشت - بر تمامِ خطای و ختن و چین و ماچین و دشتِ قبچاق و سقین(۴) و بلغار و آس و روس و آلان و غیرِ آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی- چغتای - اوکدای- تولی- ترتیبِ بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و یرغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن (که نظامِ ممالک‌آرائی بآن منوط است) برای رزینِ چغتای مفوّض بود - و تدبیراتِ جهانبانی و ترتیبِ امورِ ملکی باوکدای اختصاص داشت - و سرانجامِ مهامِ سپاه و محافظتِ آردو بتولی متعلّق بود - در شهورِ (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصدِ سلطان محمّد خوارزمشاه بجانبِ ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهلِ آن دیار بسطوتِ قهر بیاسا رسیدند - و چون از کارِ ماوراءالنّهر پرداخت از آبِ آمویه عبور نموده عنانِ کشورگشائی بجانبِ بلخ مصروف داشت - و تولی‌خانرا با لشکرے گران بولایتِ خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیرِ ممالکِ ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازانجا متوجّهِ دفعِ سلطانِ جلال‌الدّین منکبرنی(۵) شد - و در ماهِ رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سالِ هلالی سلطان جلال‌الدّین را تا کنارِ آبِ سند هزیمت داد - و ازانجا بماوراءالنّهر شتافته بجانبِ یورتِ اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزئیل مطابقِ چهارمِ صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سالِ ولادت و هم سالِ جلوسِ سلطنت بود در حدودِ ولایت تنکقوت ودیعتِ حیات سپرد - و پیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون قضیّهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کارِ اهلِ تنکقوت بانجام رسد - و در ممالکِ دوردست فتورے نرود - و فرزندان و امرا بموجبِ وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهلِ تنکقوت بیرون آمدند و علفِ تیغ شدند - و بعد ازان صندوقِ نعشِ اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهمِ رمضانِ همین سال نعشِ اورا باردوی بزرگ آورده اظهارِ واقعهٔ ناگزیر نمودند - و درپای درختے که بروزے در شکارگاه جهتِ تربتِ خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخهٔ [ز] بت‌تنگری • (۳) • شعر • نهادیم نام تو چنگیز خان • ازین پس‌تو خودرا تموچین مخوان • همه‌کس ورا اینچنین خواندند • بدان نام نیک آفرین خواندند • از انرو که معنیّ چنگیز خان • بود شاهِ شاهان بتوري زبان • من ظفرنامه • (۴) نسخهٔ [ج] سقین و [ز] سبقین • (۵) نسخهٔ [ح] منبکری •

[illegible]

[illegible] حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر [illegible] را

[illegible]

(۲) [illegible]

در اردبیل ذیقعدهٔ (۶۳۸) ششصد(۲) و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرارِ خود در ضبط و نسقِ امورِ مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن مواتکن بن چغتای خانرا بحکومتِ ولایتِ جدِّ گرامیش ارجمند گردانید - و بعد از چند سال چون گیوک‌خان بن اوکدای خان برمسندِ خانی نشست دستِ قدرتِ قراهلاکوخانرا از تصرفاتِ حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا(۳) بن چغتای را بجای او نظام‌بخشِ آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایامِ سلطنتِ خویش پسرِ بزرگترِ خود را کوچو ولیعهدِ خود گردانیده بود - و او در ایامِ حیاتِ پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسرِ وی شیرآمون که از همگنان درست‌تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگامِ حادثهٔ ناگزیرِ قاآن گیوک‌خان که در بلادِ روس و چرکس و بلغار بود بعد از مدهٔ چهارسال باردوی والا رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساسِ عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجابِ فنا مختفی شد قراچارنویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایامِ دولتِ او بتاریخِ (۶۵۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئینِ کامبخشِ کامران هشتاد و نه ساله شده رختِ هستی بربست •

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزیدِ دانش و مزیتِ خداشناسی از میانِ ده(۴) فرزندِ رشیدِ کاردانِ قراچارنویان نشانِ اختصاص داشت - در عهدِ خانیِ قراهلاکو از فرطِ دانائی و کمالِ توانایی رفعت‌بخشِ مقامِ پدر شد - و درسنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمالِ استقلال بر مسندِ دولت متمکن گشت - الوسِ چغتای در ایامِ دولتِ او خوشوقت شدند - و چون درمیانِ فرزندانِ چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهرِ کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادرِ خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکدای(۵) و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا باعده‌ای تمام برسمِ سالبوری تعین نمود که مصاحبِ هلاکو خان باشد - وخانِ مذکور مراغهٔ تبریزباو داد و بآدابِ بزرگی سلوک نمود •

امیر ایلنگرخان

امیر ایلنگرخان - ارشدِ اولادِ والانژادِ ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [ج] ششصد و هشتم • (۳) بعضی جا بیسومنکا • (۴) نسخه [ژ] دوه • (۵) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است •

بایرن نقل کرد او در الوس چغتای خان قایم مقامِ پدرِ گرامی شد - و چون در ایران ایجل نویان این جهانِ نظرفریب‌را پدرود کرد دوا خان بن براق‌خان(۲) بن بیسونتوا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمامِ حلّ و عقدِ سلطنت بدستِ تدبیرِ او داد - و مرتبهٔ پدران باو مسلّم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواجِ کارِ مملکت کوشید - و او بملّتِ زهرای احمدی درآمد ✻

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدرِ فوتحال بود - و چون پدرِ بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمانِ ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهانِ بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزندِ ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفسِ‌خود پرداخته فرصتِ بغیرِ پرداختن نیافت - و از صحبتِ خانان متقاعد بوده آئینِ پدران به بنی‌اعمام گذاشت - و فارغ‌البال درحدودِ کش می‌بود - و در گردآوریِ رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیلِ مکارمِ اخلاق جست‌وجوی می‌نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاکِ قدیم بود صرفِ معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالمِ تقدّس و ملکِ بقا پیوست ✻ .

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزندِ گرامی‌نژاد و بزرگ‌منش امیر برکل و پدرِ بزرگوارِ حضرتِ صاحبقرانیست - از عنفوانِ صغر و ریعانِ شباب انوارِ دولت و اقبال از ساحتِ احوالِ او میتافت - و آثارِ عظمت و جلال‌از پیشگاهِ اطوارِ او میدرخشید - و آن بزرگ‌منش‌را برادرے بود خرد هیبت نام درحق‌شناسی و حقیقت‌طلبی کامل‌عیار - امّا قرعهٔ بزرگیِ‌صوری و معنوی بنامِ برادرِ بزرگ افتاده بود - چون والدِ بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ اربابِ ریاضت میداشت و منظورِ مقرّبانِ عتبهٔ صمدیّت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحابِ وجد و حال شیخ شمس‌الدّین کلال که امیر(۳) را بغایت حرمت میداشت و بنظرِ تعظیم میدید - و خدمتِ شیخ آن بزرگِ دورانرا از صفای باطن بظهورِ کوکبهٔ صاحبقرانی نویدِ سعادت جاوید رسانیده بود ✻

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیّتِ لم‌یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا درین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیّهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت‌بخش

---

(۲) بعضی براقخانرا نیز پسرِ مواتکان گویند ✻ (۳) نسخهٔ [ج ط] امیر اورا ✻

در زمان عبور آمده بود - و امیر صاحبقران از عهد سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آداب رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سیچقان ئیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم [illegible] ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و سیورغتمش - و جوکی - و تغای ترکان آغا - شکربیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی به سی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مرکز [illegible] در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم [illegible] در بلخ بسریر فرماندهی و اکلیل کشورکشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان‌آرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورکشائی و دانش [illegible] در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه سلامت حال [illegible] روزگار دولت بود اقدام اطاعت بشعار آمد - گل سعادت از ورق نخل او شکفت - و هرکه شامت کردار و خاست عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد سوی کشان بعبادتگاه قهرمان عدالت رسانده خارستان [illegible] در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان وقوع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و از آنجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قپچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود - و دشت قپچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاهمنصور را که [illegible] گردنکشی [illegible] در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای زمانه [illegible] دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش [illegible] دولت [illegible] ساخت - و بعد ازان بنیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چون دولت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را [illegible] عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سوم بعزم شام [illegible] فرموده صبح اقبال بدمید - و آواز فتوحات [illegible] بروزگار آن جهانگیر عالم‌پیرای

تاخت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازآنجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در قلعۀ
قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد -
و در جمعه نوزدهم ذیحجه (۸۰۴) هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکۀ مصاف آراسته و لوای
نبرد را برافراخته فتح جلی بدست آمد ایلدرم بایزید قیصر روم هنگام هزیمت اسیر شد - و از ... همواره
همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود حدود مصر تا فتح و ... ممالک ... عمری
فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ...
نصرت اعتصام گرفتار آمد - و چون ... حاضر ... و ...
در زیر دست شاهزاده بخدمت ... یافت - و ازآنجا ... مراجعت فرمود - و ...
و ... ماه دران حدود بعدل پروری مشغول بود - و سلطان ... از طرف ... بودند - ...
نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و ...
آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراختند - و بر منابر حرمین شریفین ...
اماکن شریفه و مشاعر مقدسه خطبۀ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ... (۸۰۶)
هشتصد و ششم رایات ظفرپیکر بجانب سمرقند نهضت داد - و ...
فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان معطوف داشت - و در غرۀ شهر محرم (۸۰۷) هشتصد
و هفتم از راه نیشابور بدارالسلطنت ... وصول یافت - و ...
طوی بزرگ که حیرت افزای ارباب همت ... ترتیب داد - ...
و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد - و در شب چهاردهم ...
(۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است ...
... ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات ...
تاخت - و نعش عرش پایۀ آن حضرت بخطۀ سمرقند ... آن ...
رسانیدند - و در تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرای گفته اند ۞ رباعی ۞

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ۞ در هفتصد و سی و شش درآمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ۞ در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والاگهر بود - اول غیاث الدین جهانگیر میرزا - در زمان
سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخۀ ه] لفظ ... نیست ۰ (۳) نسخۀ [ج] حسرت ۰

اوّل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خود کرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (٨٠٥) هشتصد و پنجم در حوالی حصار روم کوهی رحلت زد - دوّم پیرمحمّد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (٨٠٩) هشتصد و نه بدست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام‌نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایّام حیات صاحبقرانی در ربیع‌الاوّل (٧٩٦) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو[٢] درگذشت - فرزند سوم جلال‌الدّین میرانشاه میرزاست که مجملاً احوال سعادت‌اشتمال او که درین سلسلهٔ علیه مقصود بالذّاتست مذکور خواهدشد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانے فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (٧٧٩) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجّه (٨٥٠) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاه

جلال‌الدّین میرانشاه - جدّ ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامیء او در [٧٦٩] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت - و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همّت عالیء او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانیء سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزے در شکار سرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورده - و میرزا از سرزین بزمین آمد - و آسیبی عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(٢) نسخهٔ [ا ب] خرمانو *

میگذرانید - و جمیعِ مهمّاتِ سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میفمود - ودر بیست و چهارمِ ذیقعدهٔ (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالیِ تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الغکر میرزا - عثمان چلپی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش *

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزندِ دولت‌پیوندِ میرانشاه است - و والدهٔ ماجده‌اش مهرنوش نام داشت از قومِ فولاد قیا - میرزا همواره بابرادرِ خود میرزا خلیل در سمرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانبِ عراق متوجّه شده‌اند میرزا شاهرخ انچه از مکارمِ اخلاق و شمایلِ علیّهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته اند - و جلایلِ قدرِ ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآدابِ برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزندِ سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و دربیمارئی که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزندِ خود سلطان ابوسعید را سفارشِ عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان درسایهٔ سلطنت و عاطفتِ میرزا کامیاب عیش وطرب بود - و بنظرِتربیت و عطوفت هر روز بر مدارجِ دولت و معارجِ اقبال متصاعد میشد - روزے یکے از مقرّبانِ بساطِ والا که راهِ سخن داشت بموقفِ عرض رسانید که این پسرعمِ شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمتِ ما نمیکند آدابِ جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبتِ ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیانِ حال نموده اند *

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی (۲) بوده - در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّتِ هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدودِ هندوستان بتصرف در آورد - و در آخرهٔ عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد- و با چنین دولتِ بزرگ و مملکتِ عظیم که سرمایهٔ هزارگونه سرکشی تواندشد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان و گوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکمِ آذربایجان که بدفعِ اُذون حسن آق‌قویلو (۳) رفته بود و از غایتِ بےپروائی و کمال بےتدبیری بدستِ او کشته‌شد

---

(۲) نسخهٔ [ج ط] سیوم * (۳) نسخهٔ [ب ز] قویله *

سلطان لشکر بر سرِ او کشید - آذون حسن هرچند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شدِ غلّه نگاهبانی نمود - تا در اردو قحطِ عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب اسپانِ خاصه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون حسن در میدانِ جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوّمِ رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیرِ ایزدی سلطان بدستِ مردمِ آذون حسن در آمده اند - و بعد از ۶۰ روز بدستِ یادگار محمّد میرزا ابنِ سلطان محمّد میرزا ابنِ بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراهِ آذون حسن بود داده است - و آن بے حقیقتِ کم سعادت آن پادشاهِ بزرگ قدر را به بهانهٔ خونِ گوهر شاد(۲) بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتلِ سلطان ابو سعید - تاریخِ این واقعه است *

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسرِ چهارمِ سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد(۳) میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادتِ آن والانژاد در سمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از درهٔ کز گردانیده بردند - پس از انجامِ جشن ولایتِ اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرّر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایتِ مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشدِ فرزندان بودند عنایت شد فرطِ توجّه در نگاهداشتِ ملکِ موروثی بود - و چون حضرتِ صاحبقرانی این ولایت را بفرزندِ گرامیِ خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرتِ گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبتِ همنامی باین والاخرد عنایت کردند - آورده اند که حضرتِ صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیرِ عالم بقوّتِ شمشیرِ عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیانِ ولایتِ ما و دشتِ قبچاق سدِّ شدید شد - و باهتمامِ او در حفظِ(۴) ثغور و ضبطِ حدود اهلِ قبچاق نتوانستند که سرِ بغی و عناد بردارند - ودستِ فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغِ خاطر کمرِ همّت در جهان گشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکرِ بیگانه را مجالِ عبور بآن حدود نشد - و هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیتِ آن ولایت خدشهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ط] شاه * (۳) نسخهٔ [ج] ولید * (۴) نسخهٔ [ظاهرنسمان *

آشوبی نرسید - آن فرخنده‌بخت بلنداختر سخن‌سنج و سخن‌گستر بود - و توجه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمی میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعر گفتن نداشت و غالبِ اوقات بکتبِ نظم و تواریخ توجه میفرمود - و در ملازمتِ او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شکفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیاتِ مناسبِ محل از کلامِ شعرای پیشین بر زبانِ گرامیِ او جاری میشد - همتِ بلند از لوحهٔ حالِ او میتافت - و جمالِ اقبال از جبههٔ جاه و جلالِ او هویدا بود - و در قواعدِ ملکداری و رعیت‌پروری و آدابِ فرمانروائی و معدلت‌گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده - مسندآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروانِ ختا در طرفِ کوهستانِ شرقی اندجان فرود آمده بود - برفی عظیم بارید - و تمامِ کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلومِ آن والاهمتِ عدالت‌منش گشت و از وفورِ جمعیتِ آن قافله آگاهی یافت باوجودِ احتیاجِ وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و اربابِ دیانت تعین فرموده آن مالِ فراوانرا ضبط کرد - و باصحابِ امانت و صیانت سپرد تا جمیعِ وارثانرا از مواطنِ اصلی گرد آورده هر یک را بحقِ خود واصل گردانیدند - و حقوقِ جمیعِ اشخاص و افراد بمرکزِ خود قرار یافت - همواره آن پادشاهِ درویش‌منش بصحبتِ درویشانِ خداشناس متوجه بود - و دریوزهٔ همت از درِ دلهای خداآگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدرِ عالیمقدار در اندجان که پای تختِ ولایت فرغانه است زینت‌بخشِ سریرِ سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیه و سیرام[2] در تصرفِ آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در طرفِ وقوع گرفت و الوسِ مغلستان بود و نسبتِ قرابتِ قریب داشت استدعا نموده آورد - و در آن عصمت ..... ولایتی عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبتِ آخر تاشکند را بکوسب عالی ...... ایام‌تاریخِ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایتِ تاشکند و شاهرخیه در تصرفِ فرمانروایانِ چغتای بود - و ارغنان الوسِ مغل بمحمود خان پسرِ کلانِ یونس‌خان تعلق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا بن سعدی ... میرزا والیِ سمرقند و سلطان محمود خانِ مذکور با هم سخن یکی کرده بر سرِ میرزا لشکر و در ۸۷۲ از جانبِ جنوبِ آبِ خجند سلطان احمد میرزا و از طرفِ شمال سلطان محمود خان آمدن حسن آن اثنا قضیهٔ ناگزیرِ میرزا از مکمنِ تقدیر بوقوع پیوست •

(۲) نسخهٔ [ج ط] نام • و نسخهٔ [ح] بیرام •

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جری (۲) عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است - بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم درحضیض سفلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند - سن گرامی آنحضرت سی و نه بود - ولادت ممعوث درسال (۸۶۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند •

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقی آن کاشغر - و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار (۳) مشهور است امّا الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت‌پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود - و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایان ترکستان ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب ... از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسف...
...سه پیرو...

کل
ناگر

در مرو زیر کرد آن پرده‌نشینِ محفّهٔ عفّت در مرو بودند شاه اسمعیل احتر ... ام نموده باعزازِ بسیار
در قندز پیشِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی فرستاد - و بعد از ده سال ملا ... قاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی
واقع شد - حضرتِ گیتی‌ستانی میفرمودند که در وقتِ آمدنِ ایشان ... من و محمّدی کوکلتاش
روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکانِ ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم ... - بعد از مدّتے بجا آوردند -
دخترِ دیگر مهربانو بیگم خواهرِ عینیٔ ناصر میرزا هشت سال ا ... ز حضرتِ فردوس‌مکانی خرد بود -
دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه ... ی بود - دیگر رضیّه سلطان بیگم - مادرش
مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و ا ... ین هردو دختر بعد از فوتِ میرزا عمرشیخ متولّد شده
بودند - و از انش ... (۲) ... رس‌اغا دخترِ خواجه حسین دخترے شده بود در صغرِ سن رحلت نموده *

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاهِ چاربالشِ هفت‌منظر - شهریارِ سماوی‌سریرِ علوی‌افسر - بلندی‌بخشِ همّتِ بلند - سعادت‌افزای طالعِ ارجمند - آسمان‌حوصلهٔ زمین‌وقار - شیردلِ اقلیم‌شکار - عالی‌فرِ والاشکوه - بیدارمغزِ دانش‌پژوه - صفدرِ هژبرصولت - رفیع‌قدرِ قوی‌دولت - دریادلِ گوهرنژاد - پادشاهِ درویش‌نهاد - مسندنشینِ سلطنتِ حقیقی و مجازی - ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاهِ غازی - گوهرِ عنصرش موردِ آثارِ عظیمه و همم عالیه بود - بےتعیّنی (۲) و آزادگی با تقیّدِ علوِّ شان و سطوتِ عظمت از لایحهٔ اطوارِ او پرتوِ ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همّتِ سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوالِ او میتافت - ولادتِ مقدّسِ آنحضرت در ششم محرّم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد ... ت از بطنِ مقدّس و خدرِ (۳) مطهّر افتخار ع ...
سعـ ...

ت -
مجرِ
الی
فلان
بن
شکم
خان

و فکررا دران گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ
خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر
از مکامن غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه
قع شده - و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی
ه اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد - قدوهٔ اولیای
آثار خود اسم گرامی این مسعودطالع بظهیرالدّین محمّد
این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و
ام نامی آنحضرت مقرّر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان
روز سه شنبه پنجم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه درخطّهٔ
ت خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که درمهام
کم پادشاهی را رو نموده باشد - وآن مقدار دلیری و دلاوری
معارک و مخاطر برخود روا داشته‌اند مقدور
شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت
ش بوده‌اند - دوم این واقعهٔ مشتبه
قاعهٔ شدند - در محلّ
آن

ملازمت عالی مشرف

چون بارکِ اندجان نزولِ سعادت فرمودند جمیعِ امرا و ارکانِ دولت بشرفِ که سلطان احمد میرزا شدند - و بنوید انواعِ تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود بحسبِ سرنوشتِ آسمانی و سلطان محمودخان اتّفاق نموده بر سر عمرشیخ میرزا می‌آیند دریندولا که (که بر یکرنگی و یکجهتی قضیّهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیقِ ایزدی جمیعِ ارکانِ دولت ازخرد و بزرگ میگرفتند سلطان احمد میرزا اتّفاق نموده بودند) بر نگاهبانیِ قلعه لوازمِ جدّ و مراسمِ اهتمام بجای آوردند گروهیٔ اندجان فرود آمد - اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایتِ فرغانه است گرفته بچهار . امّا چون تائیدِ غیبی همواره هرچند ایلچی فرستاده درِ صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده، وفورِ استحکامِ قلعه و یکجهتیٔ قرینِ حالِ این دودمانِ ابدپیوند است در اندک فرصتی بسببِ اسپان از نشستن بتنگ آمده امرای صاحب قدرت و سنوحِ وبا در اردوی میرزا و سقط شدنِ برگشت - و از جانبِ شمالِ دریای از داعیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی ل کرد که جهانگیر میرزا برادرِ آنحضرت خجند که سلطان محمود خان متوجّه شده بود آمده اخسی را قبل ستمر انداخت - امرای اخسی و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودن عارضِ او شد ازین خیالِ تردّداتِ پسندیده کردند عاقبتِ کار خان نی و طالعِ ارجمند مظفّر باطل عنان‌تاب شده ب خود باز گشت و اوزبک نبردهای و منصور شدند - و آ استقلالت د فرمودهاند - یکی

عظ

آمده) به‌نیروی

رفیع شش - و سیوم

آن بار گوهر یکتای

ب عالی

ی - و اوغان

میرزا ببن

میرزا لشکر

محمود خان

کل

ناگر

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند[۲] - و در هنگام صاحبقرانی که عبورِ موکبِ عالیِ آنحضرت در بدخشانات شده بود آثارِ بےآزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - درینولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بےسعادت روی گردانید آنحضرت از کمالِ مردمی و فرطِ جوانمردی در مقامِ انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموالِ خود آن‌مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود - او پنج‌شش قطار خچر و شتر از مرصّع‌آلات و طلاآلات و دیگر نفایسِ اجناس بار کرده بجانبِ خراسان رفت - و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تنسیقِ ولایتِ بدخشان فرموده متوجّهِ کابل شدند - و دران وقت محمدمقیم پسرِ ذوالنّون ارغون کابل را از عبدالرزّاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عم‌زادهٔ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میشد[۲]) گرفته بود - طنطنهٔ نهضتِ رایاتِ اقبال شنوده متحصّن‌شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیشِ برادرِ خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخرِ ماهِ ربیع‌الاوّل سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدستِ اولیای دولتِ ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجّهِ تسخیرِ قندهار شدند - وقلات که از مضافاتِ قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهتِ مصالحِ ملکی فسخِ عزیمتِ قندهار نموده جانبِ جنوبِ آن توجّه نمودند - و قبایلِ افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند ❊

مبادیِ این سال زلزلهٔ عظیم درحدودِ کابل واقع شد - فصیلِ … لار
و شهر افتاد - وخانهای موضعِ بیمغان[۳] تمام از هم ریخت - … ک -
تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل … ت -
درمیانِ بیمغان و بیک‌توت بار … یرانداز
پایان رفت - و از جا … مد … و از استرغج تا میدد … ل فرسنگ
بوده باشد زمین آنچنان ش … ده بعضے از اطرافِ او برابرِ فیل بلند … ر آغازِ زلزله
از سرِ کوهها گردبادها برخاست … ک و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظ … از سوانحِ
این ایّام آنست که شیبک خ … ان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجّهِ خراسان نمود - سلـ … میرزا
جمیعِ فرزندانِ خودرا جمع ساخ … که متوجّهِ دفعِ او شد - و سیدافضل پسرِ میرسلطان
بامتدعای قدومِ گرامیِ حضر … تِ فردوس‌مکانی فرستاد - وآنحضرت در محرّم (۹۱۲) نه

(۲) همین است در ه … لو نه نسخه اما این عبارت نزد اهل‌زبان هرآئینه موجب ریشخند باشد
از ابو الفضل علامی که … باآن تتبع اینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اید
که عمزادهای آنحضرت … بوده اند یا میباشند و عمزاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نه
در احوال قاسم خان … شته که همداستان جهانگیر پادشاه بوده ❊ (۳) نسخه [ب ذ] لمغان ❊

بشورهٔ بعضی (۲) چغتائیان گذشتنِ سند در توقّف افتاد بجانب کهت توجّه فرمودند - بعد از تاختنِ کهت بنگش و نیور (۳) را تاختند - وازانجا عیسی‌خیل رفته بچند منزل درظاهرِ تربیله (که قصبه‌ایست برکنارِ آبِ سند از توابعِ ملتان) راياتِ اقبال نزول فرمود - وکنارِ دریا گرفته بچند منزل مخیمِ اقبال شد - وازانجا بحدودِ کی (۴) نزولِ اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقرِّ موکبِ دولت گشت - و در ماهِ ذیحجّه ساحتِ کابل بمقدمِ عالی رونق گرفت - بارِ دوم موکبِ معلّی در ماهِ جمادی‌الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راهِ خردِ کابل متوجّهِ فتحِ هندوستان شدند - از نواحیِ مندر اوّل بغر و شیوه رفته از ناموافقیِ رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورگل نیز عبور واقع شد - واز کنر در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براهِ بادیخ (۵) ظلالِ افضال برساحتِ کابل انداختند - وبر سنگی که بربالای بادیخ واقع شده تاریخِ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آن رقمِ غیبی هست - و تا این زمان اولادِ عالی‌نژاد حضرتِ صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سه‌شنبه چهارمِ ماه ذیقعدهٔ این سالِ همایون‌فال بربالای ارکِ کابل ولادتِ باسعادتِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتّفاق افتاد - چنانچه در جلدِ ... تفصیل رقم‌پذیر خواهد ... در لوازمِ قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرّدِ استماع ... و بیست‌ ... که جانب بجور ... بیماری داشت سپرده با معدودی از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود و سلطان علائ... باطرِ کابل رسیده اند - مخالفان هریکی از صولتِ صیتِ قدومِ موکبِ و منصور ... ستانی فردوس‌مکانی اوّل‌مرتبه پیشِ شاه‌بیگم مادرِ کلانِ زمان ... آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات عظ... بزر... بجهه ... ادا ... لطف ... سبیع ... ...ی شفقتِ خود را ... فرموده ...ه گنجا ... یشِ رنجیدن و چه نموده که ا... باشد - و فرمودهٔ‌اند که بیدار بوده ... ده‌ام - سر ... بر کنارِ بیگم نهاده حدِ سر از ... برای تسلّیِ بیگم که بس مضطر ... واعِ مهربانیها بظهور ... آورده‌اند - بخواب ... ه بود که مهرنگار خانم [که ...] آمدند آنحضرت ... بسرعت و هنو ... کرده‌اند - محمّدحسین میرزا ... حضرت ازانجا که معدوم ... مروت ته ا ... بخشیده ... ناگاه رخصتِ خراسان دا... ان میرزا را همراه گرفته‌ام - انشاالله پیشِ ... نه ... گفتند ای جانِ مادر بر ... ت چیست ... آنحضرت ...

(۱) نسخهٔ [ج] لفظ غا... کشیده (۲) [ا ج] مظفر حسین بدون واو ۰ (۳) نسخه ...
[و ح] شاعره ۰

بجاله گذرانیده؛ بنزدیک کچه‌کوت نزول اجلال فرمودند - از
که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه‌جود نوشته‌اند آن موضع
واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه
از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را
باسامی عبدالرحیم مقاولی(۲) را ببهیره فرستادند که کسے
بدولت و اقبال در شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول
بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهی اید
بشاه‌حسن سپرده بکمك هندوبیگ مقرر ساختند -
سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که
که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچ
مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاوّل خبر تولّ
هندوستان بودند تفا[illegible] الهام غیبی
[illegible] ملکی [illegible]
[illegible] - و در صفر
[illegible] در پیوست - وبا آنکه فتح [illegible] آمد •
جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بار[illegible]
قوی دست داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد بتقریب
دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنّهر در
همت والا ساختند- و چهار نوبت بتسخیر هن
فرموده‌اند- بار اول درشعبان(۹۱۰)نهصد و ده [illegible]
اجلال نموده‌اند - در واقعات‌بابری (که کتابیه [illegible]
که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه تسخیر [illegible]
هرگز دیده نشده بود بمجرّد رسیدن عالم دیگر در نظ[illegible]
وطیور آن بطرز دیگر- راه و رسم ایل والوس بوضع دیگر-
ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعزّ بساط بوسی استس
منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور

(۲) نسخه شقاولی •

ن با لشکرِ خود آمده بعزِّ بساط بوس مشرّف شدند -
سعادتِ آستان‌بوسی دریافت - و غرّهٔ ربیع‌الاوّلِ این سال
آنِ واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک
ربالای جیلم از آبِ بهت مرور واقع شد - و نزدیکِ
تفاق افتاد - و روزِ آدینه چهاردهم ربیع‌الاوّل در ساحلِ
جهان‌پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته
از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول
، و سایرِ ملازمانِ درگاه که بحراستِ لاهور قیام داشتند
بیوست و چهارمِ ربیع‌الاوّل قلعهٔ ملوت بدستِ اولیای
افتاد وکتابهای غازی‌خان که درین قلعه بود آوردند -
ر- و برخی را بقندهار ارمغانیِ کامران میرزا ساختند
ز فیروزه ازانجا ... منزل پیشتر آمده

... و

سال (۹۲۵) نهصد
تدادِ آن تا نیم ساعتِ نجومی کشید -
سعادتِ ملازمت مشرّف شده - وباندك
مولانا محمّدصدر که از اعاظمِ ارکانِ دولتِ
بت غریبی بآنحضرت بوده است - شش
بدیِ آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود
بمتانی فردوس‌مکانی بود - چون آنحضرت
ضمیرِ انور بود طاؤس خان برادرِ خردِ
آورده زبانِ عجز و انکسار گشود - و عسرتِ غلّه
، یورشِ هندوستان نیز در ضمیرِ جهانگشای نص
- هرچند استعداد و سرانجامِ سفرِ هندوستان نبود
همّت افروخته بظلمت‌زدائیِ سوادِ هندوستان
با اسب و شتر و برتال از آب عبورکرده اردوی

و هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صدوبیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - درانوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان‌گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آن حضرت که جای ایستادن نوکران است شش فرسخ بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محلّ ایستادن نوکر نوکرست دو کروه - الحق ملکی مخالف ایشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته است - و باین حالت از رزمی صعرفرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرّس فرموده از بعضی کوته‌اندیشان کم همّت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنیروی همّت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که ازشاخهای درخت فراوری لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند - و خار خسک بسیار از آهن ساخته‌بودند - مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیّات والای ایزدیست) از سپاهی و غیرآن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتدٌ[۲] عاید نمیشد که مددخرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبهیره تا بهار در تحت تصرّف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بے مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کارشگرف را پیش برده اند *

کارشناسان فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آرے ذات مقدّس که حامل نور جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست - اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - ؟

---

۲) در نسخهٔ [ح] معتدبه *

حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوعِ انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاکِ سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعامِ عام صلا دادند - و اولیای دولتِ قاهره را در اطراف و اکنافِ ممالک بدستور شایسته روان ساختند - و کارے (که برهمِ عالیهٔ سلاطینِ کشورگشای که به نیروی طالعِ بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند فزونی تواند کرد) فتحِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکتِ وجودِ سعادت پیوندِ حضرتِ شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلکِ بیان خواهد شد که با سه هزارکس از مثلِ سلطان سکندر سور که از هشتاد هزارکس زیاده داشت استخلاصِ هندوستان فرموده اند .. و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبالِ جهان آرای حضرتِ ظلِّ الٰهی است که بتائیدِ ایزدی هندوستانرا با اندک مردمے از دستِ چندین سرانِ گردن‌کش چنان بر آورده اند که زبانِ روزگار در چگونگیِ بیانِ آن لال است - چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد * شعر *

گرم بخت امید واری دهد * فلک فرصت و وقت یاری دهد

بگرمیِ هنگامهٔ راستان * طرازم همه داستان داستان

دربن جدولِ دیر پایندگان * کشم نقشی از بهرِ آیندگان

در همانروزِ فتح بموجبِ فرمانِ پادشاهی حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی[۲] خازن بایلغار بصوبِ دارالملکِ آگره (که پای تختِ سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظتِ خزاین نمایند - و اهلِ شهر را (که از ودایعِ ایزدی اند) باشاعتِ انوارِ معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق‌قدم بحضرتِ دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنویدِ عاطفتِ پادشاهی استمالت نمایند - و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوبِ بریدانِ اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روزِ چهار شنبه دوازدهمِ شهرِ مذکور در دارالملکِ دهلی نزولِ اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنتِ آگره چترِ اقبال بر افراشته ظلمت زدای آن هواد و رونق بخشِ آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگِ ممالکِ هندوستان از مراحم و عواطفِ پادشاهی نظرِ اختصاص یافتند - و از شمولِ عطوفتِ [...] و اولاد و اتباعِ سلطان ابراهیم را مشمولِ عنایت ساخته اموال و خزاینِ خاصهٔ ایشانرا آذون حسن

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولي خازن *

بایشان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه میورغال از مکمنِ اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالمِ پراگنده را جمعیّتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدار السلطنهٔ آگره نزولِ اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمینِ مبصّرانِ جوهرشناس بهای آن نصفِ خرجِ روزمرهٔ ربعِ مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاؤالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرتِ گیتی‌ستانی بجهت خاطرِ گرامیٔ ایشان قبول نموده بازبایشان عطا فرمودند *

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدنِ خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفتاد لک تنگهٔ سکندری بحضرتِ جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بےآنکه تحقیقِ مخزوناتِ او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوتِ مراتب و درجاتِ مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکه‌جوانان و سایرِ ملازمان زیاده از حالت و رتبتِ خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهلِ سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بےبهره نماند و جهتِ دوحاتِ ریاضِ کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسمِ ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدّراتِ حرمِ عصمت و دراریٔ آسمانِ خلافت و همگی امرا و ملازمانِ غائب از بساطِ حضور بقدرِ لیاقت از جواهرِ نفیسه و اقمشهٔ نادره و زرِ سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبانِ دودمانِ معلّی و منتظرانِ عواطفِ پادشاهی (که در سمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعاماتِ گرامی فرستادند - و بمشاهدِ قدسیّه و مزاراتِ متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنانِ کابل و صُدُرّه (۲) و ورملک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایفِ خواص و عوام از خوانِ احسانِ آنحضرت بهره‌مند شدند *

* شعر *

ز افشاندنِ دستِ گوهر نثار * نشاطی نوانگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صدة و ورشک

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از راستی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلي و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده‌بودند - حصار سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری[۲] را حسین خان لوحانی[۳] - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و قنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوحانی[۴] و معروف فرملی[۵] که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار[۶] خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند ٭ و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند[۷] - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانیی راهها و دیررسیدن سوداگران تنگیی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و یکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضیِ خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتي ستانی که بدوربیني و بردباري یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالك اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدي پروانچی و ولي‌خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] ورامیری (۳) نسخهٔ [ج] بوحاني [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [ج] نوحاني ٭
(۵) نسخهٔ [ح] قرملي (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند ٭

خصوصاً درین یورشِ هندوستان سخنانِ مردانهٔ عالی همّتانه میگفت) راي او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترکِ این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیانِ دولت و ارکانِ مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشورِ سعادت تواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمّنِ چندین محظورات (۲) بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرّر بر زبانِ اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آوردهٔ باشیم باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسمِ جهانگیرانِ عالم و نه آئینِ سایرِ هوش پذیرانِ دولتمند است - شادي و غم و فراخي و تنگي باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدارِ آن روي خواهد نمود - باید که اعتصام بحبلِ متینِ توکّل نموده دیگر ازین قسم سخنانِ شورانگیزِ واهمه‌افزا نگویند - و هرکه میلِ رفتنِ ولایت داشته باشد و خواهد که جوهرِ بےحقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همّتِ والا که مویّد بتائیدِ ایزدیست کرده بودنِ هند را در خاطرِ مقدّس مصمّم ساخته ایم - آخرکار همه ارکانِ دولت بعد از تامّل و تدبّر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرتِ پادشاه فرمودند - سخنِ پادشاه پادشاهِ سخنانست - و از مغزِ دل و صمیمِ جان سرِ رضا بر زمینِ حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتنِ ولایت از دیگران گرم‌تر بود رخصتِ آنحدود فرمودند - و ارمغاني و سوغات (که بجهتِ شاهزادهای کامگار و دیگر خاصانِ درگاه جدا کرده‌بودند) همراهِ او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودی در جایگیرِ او مقرر شد - و در هندوستان هم پرگنهٔ کُهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصتِ کابل یافت - و در روزِ پنجشنبه بیستم ذی حجهٔ خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایفِ بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورتِ خردِ خرده‌دان نماید هراینه بخوبترین وجه بمراتبِ علیهٔ رسیده کامیابِ دولت شود - و مرآتِ این معنی احوالِ گرامی حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکانیست که در چنین تذبذبِ خواطرِ سپاهي و افزونیٔ مخالف توسّل بهمّتِ کشورگشا جسته و توکّل بعنایتِ خداوندی کرده روي توجّه بر گشادِ کار و حصولِ مراد گماشته شهرِ آگره را که مرکزِ ولایتِ هندوستان است مستقرّ سریرِ خلافت فرمودند - و به نیروي تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظامِ اشتاتِ این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سرورانِ این ممالک آمده شرفِ خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهورن دولتِ ملازمت دریافت - و تا سه هزار کسِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] ممنوعات (۳) نسخهٔ [ج] اسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست •

نامی را وسیلهٔ شده بعتبهٔ علیه آورد - و هر کدام زیادة از حالتِ خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرفِ خدمت دریافته بمقصد فایز گشتند - بفیروز خان از جونپور یک کرور تنکه و چیزے جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایتِ اوده یك كرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازیپور نود لک تنکه - و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواعثِ امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و اسبابِ کامرانی چنانچه شایستهٔ دولتِ ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عید شوّال چند روز گذشته بود که در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند - و دادِ خوشدلی دادهٔ گنجینهٔ انعام در دامنِ عامهٔ خلائق ریختند - و ولایتِ سنبل درمواجبِ حضرتِ جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکارِ حصارِ فیروزه (که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالتِ آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومتِ آنحدود نامزد شد - و چون بَبَن[۲] آمدهٔ محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیرمذکور و کتّه بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملّا اپاق[۳] و شیخ گهورن را با سپاهیان میانِ دوآب بایلغار فرستادند - بجمعی که پیشِ لشکرِ ظفرقرین میرفتند ببن بجنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمکِ شوربخت سعادتِ ملازمت دریافته ازبدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید *

کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق رویه برذمهٔ اخلاص خود *

چون حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطرِ جهانگشا را از انتظامِ ممالکِ مفتوحه پرداختند و موسمِ باران (که بهارِ هندوستانست و زمانِ طراوت و نضارت بانبساطِ دوستان و نشاطِ باغ و بوستان) گذشت و هنگامِ جلوهٔ کشورگشایان و جولانِ باد پایان درآمد با خردمندانِ آگاه دل و دلاورانِ جلادت ملش (که در بساطِ حضور بودند) حرفِ یورشِ شرقی بجهتِ دفعِ لوحانیان که قریبِ پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رویه بجانبِ رانا سانکا و استیصالِ او که بحس قوی شده بود و بتازگی حصارِ کهندار[۴] را بقبضِ خود در آورده کلهٔ گوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگِ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنکاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لافِ اطاعت را دست‌آویزِ خود ساخته دمِ نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مبین (۳) نسخهٔ [ج] اباق و نسخهٔ [ح] آپاق (۴) نسخهٔ [ج] کندهار *

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادتِ زمین‌بوس مشرف نشده) گرفته تا دولتخواهی او مشخّص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردمِ کاردان فرستاده بر چگونگی احوالِ او بیش ازین مطّلع باید شد - و تا ظهورِ حقیقتِ کارِ او دفعِ لوحانیانرا مقدّم داشته بجانبِ شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفسِ نفیس متوجّهِ این مهمِّ عالی شوند - دریں اثنا حضرتِ جهانبانی که نهالِ اقبالش در ریاضِ آمال سربلند بود بموقفِ عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باقتضایِ اقبالِ روز افزونِ پادشاهی این مهم چنانچه پسندِ خاطرِ اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرتِ جهانبانی بآئینِ لائق نطاقِ همّت باقدامِ خدمت بستند - و حکمِ گیتی‌مطاع شرفِ نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمّدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر تتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیرِ دهلپور و آنحدود تعیّن شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سرِ بیانه روند) در رکابِ ظفر قرینِ حضرتِ جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار[(۲)] بمعسکرِ والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردارِ اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور با سایر عساکر (که بدفعِ قطب خان افغان که در حدودِ اتاوه علمِ مخالفت می‌افراخت متعین بودند) نیز در ملازمتِ آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعتِ سعد قرین از دار الخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزولِ اقبال نمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجّهِ پیش شدند - و نفحاتِ بهارِ فتح و فیروزی و نسائمِ مرغزارِ نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجمو لشکرے فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایاتِ نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آبِ گنگ گذشته بولایتِ خرید درآمد - و موکبِ عالی نیز روي توجّه بخرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنانِ عزیمت بجانبِ جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفّه گردانیده در لوازمِ ملک‌ستانی و ملکداری بنورِ عقلِ پیر و قوّتِ بختِ جوان کوشش فرمودند - و هنگامِ مراجعت نزدیکِ دلمو فتح‌خانِ سروانی[(۳)] (که از امرای بزرگِ هندوستان بود و پدرِ او از سلطان ابراهیم خطابِ اعظم‌همایونی داشت) بشرفِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني پیوست - او را بیرفاقتِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] چندآور (۳) نسخهٔ [ح] شروانی ●

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاهِ گیتی پناه روانه ساختند - و او بتدارکِ سعادت شناخته بعنایاتِ خسروانه خلعتِ افتخار در بر گرفت - و مواجبِ پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده‌لوحی آرزوی آن داشت که بخطابِ پدر سرفراز شود اما بخطابِ خان‌جهانی ممتاز ساخته بجایگیر رخصت فرمودند - و محمودخان پسرش بدوامِ ملازمت سرفرازی یافت - و حضرتِ گیتی‌ستانی در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معنی کامگار و کام‌بخش بودند - تا آنکه در محرّم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبرِ بهجت‌اثر رسید که از مهدِ عظمی و مهدِ علیا ماهم بیگ والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ جهانبانی فرزندے گرامی شرفِ ولادت یافته - حضرتِ گیتی‌ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و سیومِ شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظرِ عطوفت پیوندِ پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد •

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی •

روز چهارشنبه بیست و چهارمِ صفر فرمانِ طلب بنامِ حضرتِ جهانبانی صادر شد که جونپور را بیعضے امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافتِ سعادتِ حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدمِ جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولدِ مهتر حیدر رکابدار تعین شد - و درین سال نظام خان حاکمِ بیانه بوسیلهٔ خدمتِ منبع‌البرکات امیر رفیع‌الدین صفوی آمده زمین‌بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را باولیای دولتِ قاهره سپرد - و تتارخان نیز گوالیار را بپیشکش نموده شرفِ آستان‌بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمانِ عتبهٔ جلالت سپرده اختیارِ ملازمت نمود - و هرکدام فراخورِ اخلاص و عقیدت مشمولِ الطافِ پادشاهی شده از دوامِ حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع‌الاول سالِ مذکور مادرِ سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان تصدے کرده بود بخیر گذشت - و بداندیشانرا این خیالِ خام ناگوار افتاد - و بجزا رسیدند - چون فرمانِ عنایت بحضرتِ جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومتِ جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت‌یافتگانِ حضرتِ گیتی‌ستانی بود بمعاضدتِ این دو امیر گذاشته متوجهِ استلامِ اورنگِ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارکِ مهمِ او بصلح یا بجنگ از ضروریاتِ تدبیرِ ملک بود مرورِ عساکرِ منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدماتِ امید و بیم او را در سلک بندگان

درآورده در رکابِ نصرت‌اعتصامِ خود بدرگاهِ گیتی‌پناه آوردند - و در ساعتِ مسعودِ روزِ یکشنبه سیومِ شهرِ ربیع‌الثّانی در چهارباغِ دارالخلافتِ آگره (که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت‌یافتهٔ بهارِ دولت و اقبال بود) بسعادتِ ملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و در همین روز خواجه دوست‌خاوند از کابل آمده بتلقّیِ اکرام معزّز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورشِ رانا سانکا و پای جرأت نهادنِ او به پیکار خبر میرسید ٭ .

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن ٭

دولتمندے که خـ ی و عبدا که ایزدِ جهان‌آرا تاجِ سلطنتِ معنوی برفرقِ عزّتِ او نهاده‌است) بزرگ داشته در ا ت جهانبانی م خدیوِ خدائی اهتمام نماید هرآینه نقدِ آرزوی او درکنار نهند و کارِ او از اندیشهٔ امرای هندوستا یانِ روزگار برتر ساخته کامیابِ دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امرِ بدیع حالِ نصرت‌قرینِ مودند تِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند ا سلط سمتی بسیار فراهم آمد فروغِ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجنابِ کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظامِ مهامِ ملک‌گیری و ملکداری سرموئی از شاهراهِ عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانکا بجمعیّت و شجاعتِ خود مغرور شده سودای نخوت در دماغِ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدمِ دلیری و دلاوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایتِ خاصِ ایزد را حصار ساخته از هجومِ عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّهِ دفعِ آن غنودهٔ (۲) بخت پریشان‌روزگار شدند - و روزِ دوشنبه نهمِ جمادی‌الاولی بعزمِ استیصالِ این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحیِ شهر سرادقاتِ عظمت منصوب ساختند - و اخبارِ متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرےگران حوالیِ بیانه را تاخته‌است - و جمعے (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تابِ مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و سنکر (۳) خانِ جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روزِ پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاکر که درمیانِ آگره و سکری (۴) ست نزولِ اجلال اتّفاق افتاد - در خاطرِ خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ (که سپاهِ اقبال را وفا کند) در غیرِ قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکرِ این فتح حضرتِ گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشینِ منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمنِ دولتِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهی بنامِ فتحپور که فتح بخشِ دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری است ٭

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکرِ مخالف سرعت نموده این آب را متصرّف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روزِ دیگر بآئینِ عظمت متوجهِ فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ساربان را جهتِ تعیینِ جای دولتخانه بیشتر فرستادند - امیرِ مذکور در نواحیِ کولِ فتحپور (که غدیریست پهناور وآبگیریست دریاصفت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّمِ سرادقاتِ فتح و نصرت شد - و ازانجا کمان بطلبِ مهدی خواجه و سایرِ امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازمِ حضرتِ جهانبانی و جمعے از نوکرانِ خاصِ خود را جهتِ زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادها رسیده بموقفِ عرض رسانیدند که لشکرِ مخالف از بساور(۲) یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافتِ مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و سایرِ امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولتِ آستانبوس سربلند شدند - درین ایام هر روز ... چپقلشها(۳) میشد - و بهادرانِ کارطلب دادِ دستبرد داده موردِ آفرینِ پادشاهی میشد ... روزِ شنبه سیزدهم جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحیِ موضعِ خانوه از خطهٔ بیانه حوالیِ کوهے (که در دوکروهیِ مخالفان مخیّمِ سرادقاتِ اجلال بود) رانا سانکا با لشکرِ گران ... پیش نهاد *

و آنحضرت در واقعاتِ خود مرقومِ کلکِ بیان فرموده اند که اعدادِ هندوستان (که یک لک ولایت را صد سوار و کروریرا دههزار سوار اعتبار میکنند) ولایتِ رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لك سوار باشد - و بسیارے از سران و سرورانِ نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکے از ایشان تبعیّت و امدادِ او نکرده) فرمانبرداریِ او نموده ضمیمهٔ لشکرِ او شده بودند - چنانچه سلهدی(۴) حاکمِ رای سین و سارنگپور وغیرِ آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول اودی سنگه باکری دوازده هزار سوار - و حسن خانِ میواتی حاکمِ میوات دوازده هزار سوار - و بهارمل ایدری چهار هزار سوار - و نربت(۵) هاڈا هفت هزار سوار - و ستردی کهچی(۶) شش هزار سوار حاکمِ چرهل - و برم دیو(۷) حاکمِ میرتهه چهارهزار سوار - و نرسنگهه دیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولدِ سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت امّا بامیدِ سروریِ اسلاف دههزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموعِ جمعیّتِ گروهِ مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده بود(۸) *

چون آمدنِ مخالفان بمسامعِ علیّه رسید بترتیبِ عساکرِ نصرت مآثر اشتغال فرمودند - موکبِ خاصِ پادشاهی در غول متمکّن شد - و دستِ(۹) راستِ آن چین تیمور(۱۰) سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] صلاح الدّین (۵) نسخهٔ [ا] پربت (۶) نسخهٔ [ز] کهچی (۷) نسخهٔ [ح] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ج ح] دستِ راستِ غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور *

و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و بردست[٢] چپ علاءُالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادرِ قوچ بیگ و شیرافگن ولدِ قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمانِ سلطنت و ارکانِ دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجودِ دولت پیرای حضرتِ جهانبانی آراسته شد - و در یمینِ نصرت مکینِ حضرتِ جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و سلطان میرزا کور و جمعی دیگر از بهادرانِ تهوّرآئین تعیّن شدند - و بر یسارِ ظفرقرینِ حضرتِ جهانبانی از میانِ قراولان محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هند - تا آنکه خانخانان و دلاور خان و ملکداد کررانی و شیخ گهورن بآدابِ خدمت قیام نمودند - و جرانغارِ میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بنِ مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولادِ سلطان علاءُالدّین و علی خان شیخزادهٔ فرملی و نظام خانِ بیانه[٣] و جمعی دیگر از غازیانِ شجاعت پیشه و بهادرانِ جلادت پرور کمرِ بندگی باخلاصِ کامل بستند - و جهتِ تواقمه تردی یکه[٤] و ملک قاسم برادرِ بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانبِ برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی[٥] از خاصانِ پادشاهی در طرفِ جرانغار نامزد شدند - و بطریقِ حزم موافقِ قانونِ غزاتِ روم جهتِ پناهِ تفنگچیان و رعداندازان (که در پیشِ سپاهِ دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهتِ ترتیب و انتظام[٦] این صف نظام الدّین علی خلیفه مقرّر شد - و سلطان محمّد بخشی اعیان و ارکانِ افواجِ قاهره را در محالِ خود مقرّر داشته باستماعِ احکامِ پادشاهی (که بالهامِ ربّانی پیوند داشت) در حضورِ اقدس ایستاده بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامرِ مطاعه را در ضبط و ربطِ عساکرِ اقبال بسرداران میرسانید •

چون ارکانِ لشکر بآئینِ شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمانِ

---

(٢) نسخهٔ [ج ح] و بردستِ چپ غول (٣) نسخهٔ [ح] میانه (٤) نسخهٔ [ز] تردیکه (٥) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - و نسخهٔ [ح] جماعهٔ کثیر (٦) نسخهٔ [ا] نظام •

معلّمی شد که هیچکس بی‌حکم از محلّ خود حرکت ننماید - و بی‌رخصت قدم در میدانِ محاربه ننهد - از (۲) روز یکپاس گذشته بود که آتشِ (۳) جنگ اشتعال یافت (۴) * * شعر *

سپاه از دو سو جنبش انگیختند * شب (۵) و روز در هم در آمیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف * دو دریای کین بر لب آورده کف
سمِ بادپایانِ فولاد نعل * بخونِ دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکبِ خاصِ خویش * خرامنده بر کبکِ رقّاصِ خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتالِ عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغارِ مخالف بجانب برانغارِ پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم و باباقشقه (۶) حمله آورد - چین تیمور (۷) سلطان بحکمِ عالی بکمکِ ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بعقبِ غولِ ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنامِ او مقرّر شد - و مصطفیِ رومی از غولِ حضرتِ جهانبانی ارابها را پیش آورد - و به تفنگ و ضرب‌زن آنچنان صفوفِ مخالف را درهم‌شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجودِ بسیارے از مخالفان با خاکِ هلاک برابر کرده برباد فنا داد - و چون زمان‌زمان افواجِ اعدا از پی‌هم میرسیدند حضرتِ گیتی‌ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی‌هم بکمکِ سپاهِ منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد (۸) یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندو بیگ قوچین مامور گشت - و دفعه محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پسِ (۹) ایشان دوست ایشک آقا و محمّد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغارِ مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغارِ لشکرِ فیروزی‌اثر آورد - و هر نوبت غازیانِ اخلاص‌نهاد بعضے را به تیرباران بلا زمین‌دوز میکردند - و برخے را ببرقِ خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجبِ حکمِ والا از عقبِ سپاهِ ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمانِ خواجه خلیفه بکمکِ آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعتِ دیوانیان بکمکِ ایشان رفتند - و همه بهادرانِ لشکرِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ح] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم‌آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملك قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] و از پی ایشان *

فیروزجنگ (که عزیمتِ جانفشانی کرده همّت بجانستانی بسته بودند) لوای گیرائیِ(۲) کامِ خود از انتقامِ دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امیدِ مخالفان را بخاکِ ناکامی انباشتند * • شعر •

گره بر گره دستِ پیکان‌زنان * زره بر زره پشتِ روئین‌تنان

ز هر سو سنانهای خاراگذار * فروبسته راهِ سلامت بخسار

درخشنده شمشیرهای بنفش * ز دیده بصر میربود از درفش

غبارِ زمین کلّه برماه بست * نفس را درونِ گلو راه بست

چون زمانِ کار و کارزار از بسیاریِ سپاهِ دشمن امتداد یافت بملازمانِ خاصِ پادشاهی (که در پسِ ارابه مانندِ شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپِ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجبِ اشارهٔ والا جوانانِ شجاعت‌نهاد و دلاورانِ جلادت‌آئین چون شیرانِ زنجیرگسل خود را باختیارِ خود یافته دادِ دلیری و دلاوری دادند - و چکاچاکِ تیغ و شپاشاپِ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علی‌قلی با توابعِ خود در پیشِ غول ایستاده‌بود - و در انداختنِ سنگ و ضرب‌زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و بمقارنِ این حالت فرمانِ(۳) قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول بیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانبِ سپاهِ مخالف بعزمِ درست و همّتِ بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانبِ عساکرِ عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموّجِ دریا جنبش نمودند - و یکبارگیِ(۴) دلاورانِ اقبالمند حمله بر صفوفِ مخالفان آوردند - و در اواخرِ روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاهِ نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکرِ خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلبِ تیرهٔ مخالفان در یک محل فراهم آوردند - و بنحوے از صولتِ صدماتِ دلاوری بران گروهِ پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانبِ راست و چپِ غولِ پادشاهی حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غُزاتِ عالیدرجات بهمّتِ والا پای ثبات و قدمِ استقامت استوار داشته لطماتِ نبرد و صدماتِ مردانِ مرد بکار بردند - و بتائیدِ آسمانی مخالف را مجالِ قرار و محلّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختانِ سیه‌روزگار بےاختیار عنانِ ثبات از کفِ تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصافِ مردآزمائیِ(۵) نیم‌جانے بسلامت بردن مفت خود دانستند - نسایمِ فتح و ظفر بر اشجارِ اعلامِ دولت‌آثار(۶) وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضِ نسخه] کبرائی (۳) نسخهٔ [ا د و ز] قهرمانِ فرمان (۴) نسخهٔ [ا] بیکبار

(۵) نسخهٔ [ح] مرد آزما (۶) در [بعضِ نسخها] دولت اثمار *

اغصانِ توکّل و تردّد بشگفتن آمد - لشکرِ مخالف بسیارے طعمهٔ تیغِ خون‌آشام و تیرِ شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّة السّیف بودند) رخسارِ همّت غبارآلودِ ادبار ساخته خس و خاشاکِ وجودِ خود را بجاروبِ هزیمت از میدانِ نبرد پاک رُفتند - و هراسیمه چون ریگِ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خانِ میواتی بضربِ تفنگ درگردِ فنا رفت - و راول‌ادیسنگ و مانک(۲)چند چوهان و رای چندربهان و دلپت(۳) رای و کنکو(۴) و کرم‌سنگه و ډونکرسی و بسیارے از سردارانِ کلانِ ایشان غبارِ راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیرِ دست و پای بادپایانِ لشکرِ اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضے دیگررا بتعاقبِ رانا سانکا تعیّن فرمودند ٭

و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیابِ اقبال شده برین نصرتِ عظمیٰ و عطیّهٔ علیا سجداتِ شکرگزاریِ حضرتِ باری عزّاسمهٗ (که گشاد و بست صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیرِ اوست) بجای آورده بنفسِ نفیس یک کروه از جنگ‌گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستانِ عشرت بر دوستان - همّتِ ارجمند از کارِ اعدا جمع ساخته و کوسِ کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتنِ ساعتے چند از شب بمنزل‌گاه رسیدند - و چون تقدیرِ ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول(۵) دستگیرشود ازان مردم (که در پیِ گریختها نامزد شده بودند) اهتمامِ شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامیدِ کس نگذاشته ما را خود بایستے رفت - شیخ زین صدر که از افاضلِ گرامی‌قدر بود تاریخِ این فتحِ عالی‌را فتحِ بادشاهِ اسلام یافت - و میرگیسو از کابل‌نیز همین تاریخ نوشته فرستاده‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحاتِ سابق نیز مثلِ این توارد در فتحِ دیپالپور(۶) شده‌بود که وسطِ شهرِ ربیع‌الاوّل دو کس تاریخ یافته‌بودند(۷) ٭

چون فتحے چنین بهمّتِ کشورگشای روی‌نمود تعاقبِ سانکا(۸) نمودن و بولایتِ او شتافتن موقوف داشته تسخیرِ میوات پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و محمدعلی جنگ جنگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخهٔ [ج] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ رای (۴) نسخهٔ [ج] کنکر (۵) در [بعضے نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخهٔ [ط] فتحنامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر (که باکنافِ ممالک فرستاده بودند) منقول است - اما چونکه دریکے از نسخهای هشتگانهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدونِ نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامهٔ مذکور را ترک گفته شد - و از حلیهٔ طبع محلّیٰ نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانکا ٭

و عبدالملوک(۲) قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که درمیان دو آب سر فتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیاسا رسید - و چون تسخیر میوات مصمّم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقرّ خلافت روی نمود *

رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان - ونهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستاني بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان دران(۳) خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانباني - طراز(۴) کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ ناصیهٔ اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای مثال بیمثالی - قرّة(۵) عیون السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودي توجّه والا بر استیصال ببن افغان (که در زمان آشوب رانا لکهنؤ را محاصره نموده گرفته بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داد کررانی و تاتارخان(۶) و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت(۷) برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار(۸) سنبل(۹) توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] عبد الملک (۳) نسخهٔ [ج ح] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کسوت کشور ستاني (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] تیره بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ح] سنبهل *

گماشتند - و آن کوهستانِ دلگشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزولِ اقبال فرمودند - و در بیست‌وهشتمِ صفر فخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل سعادتِ تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازمِ فتوّت بجای آوردند ●

و چون خبرِ متواتر میرسید (که میدنی رای حاکمِ چندیری جمعیّت میکند - و رانا نیز استعدادِ پیکار می‌نماید - و برای ادبارِ خود اسباب سرانجام میدهد) بدانروش بساعت سعادت‌افزای متوجّهِ چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوانِ جان‌نثارِ کارگزار را همراهِ چین‌تیمور [2] سلطان از حدودِ کالپی بر سرِ چندیری فرستادند - و صباحِ چهارشنبه هفتمِ جمادی‌الاولی فتحِ چندیری بر وجهِ دلخواه نقش‌بست - و فتحِ دارالحرب تاریخِ این تائیدِ الٰهی است - و بعد از حصولِ این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدّین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهمِ جمادی‌الاولی مراجعت اتّفاق افتاد ●

از بعضی ناقلانِ ثقه مسموع شده‌است که پیشتر از توجّهِ رایات بصوبِ چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بابرج [3] رسید آنجا که نام ملازمِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا مستحکم ساخت - و آن سیه‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشتِ آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تپ‌کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاهِ اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکرِ فیروز سند از آبِ سرمان‌پور میگذشت بمسامعِ علیه رسید که معروف و ببن و بایزید استیلا یافته‌اند - و ملازمانِ درگاه قنّوج را گذاشته سرابری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابومحمّد نیزه‌باز بزور گرفته‌اند - بدابران عنانِ عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادرانِ کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرّدِ دیدنِ سپاهی زبان‌گیران بهر معروف از قنّوج گریخت - و ببن و بایزید و معروف خبرِ نهضتِ موکبِ شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابرِ قنّوج بطرفِ شرقیِ گنگ بخیالِ گذربندی نشستند - رایاتِ عالیه کوچ بر کوچ رسید - و روزِ جمعه سیومِ محرّم سالِ (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که او را از کابل بجهتِ مصلحتِ ملتان پیش از یورشِ چندیری طلب داشته بودند) آمده بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و روزِ جمعه که عاشورا [4] بود گوالیار مخیّمِ سرادقاتِ جلال شد - و صبحِ آن تماشای عماراتِ [5] راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجّهِ دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ح] بابرچ‌پور (۴) در [اکثر نسخه] عاشوره
(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت ●

شدند - پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد - دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از صبیه قدسیه یادگار طغائی در خانه حضرت جهانبانی فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون بے استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادات صوری و معنویست - و نارضامندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوباوه سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاجدانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نایره تمرد ارباب(۲) عصیان کنگاش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری با لشکرے گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد - و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند - در سیوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سرشورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند *

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس(۳) را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند - و حرف صلح هم درمیانست - در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه(۴) نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند - و در فرمان عطوفت تبیان(۵) طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاء الله تعالی سبحانه چون کار هندوستان (که قریب الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان(۶) فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد - باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آنجدود نموده منتظر موکب عالی باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت (۵) نسخهٔ [ز] نشان (۶) نسخهٔ [ه] و کاردانان *

متوجهِ شرق‌رویه شدند - و درین روز ایلچیانِ نصرت‌شاه والیِ بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهارِ بندگي نمودند - دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنارِ دریای گنگ میرزاعسکري سعادتِ ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکرِ خود آن طرفِ آب فرود مي‌آمده‌باشد - و در نزدیکیِ کره خبرِ ویران‌شدنِ محمود خان پسرِ سلطان‌سکندر رسید - و تا حدودِ غازیپور شتافته به بهوجپور و بهیه نزولِ اقبال فرمودند - و درانجا ولایتِ بهار بمیرزا محمّد زمان قرار یافت - و پنجمِ رمضان روزِ دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده بجهتِ دفعِ شرِ ببن و بایزید بجانبِ سروار نهضت اتّفاق افتاد - مخالفان بافواجِ(۲) قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خیرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانے عرصهٔ آن مصرِ اقبال را از فرِ قدومِ والا غیرتِ نزهت‌سرای مقدّس گردانیدند *

و حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطرِ سعادت‌مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوقِ محفلِ عالیِ حضرتِ گیتی‌ستانی (که عالمے بود از کمالاتِ صوري و معنوي) گریبانگیر شده بی‌اختیار عنانِ تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس(۳) (که میرزا سلیمان بدامادیِ او انتساب داشت) سپرده بجانبِ آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده‌بود - در عیدگاه بملاقاتِ آنحضرت عزِّ(۴) استسعاد یافت - و حیران شده سببِ توجّه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمالِ آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقاي جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم امّا رتبهٔ عیان را حالتی‌است که بیان بکنهِ آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بحراستِ بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدمِ عزیمت در رکابِ همّت آورده و توسنِ شوق را در شاهراهِ عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فرِ پایهٔ اورنگِ پادشاهی سجده‌گاهِ سعادت‌مندانِ(۵) روی زمین گشته بود) رسیده بسعادتِ ملازمت کامیاب گشتند *

از غرایبِ حالات آنکه حضرتِ گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان برتخت نشسته بحرف و حکایتِ ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکبِ درخشان از مطلعِ بدخشان سرزده بر منوالِ نجمِ سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرّر است که هرروزِ شهریاران(۶) عید است

---

(۲) نسخهٔ [خ] با فواج (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ه] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت نذوزان (۶) نسخهٔ [ا ج ح] شهریارانرا *

اما آنروز از قدومِ مسرّت‌بخشِ حضرتِ جهانبانی جشنِ عیدے دیگر ترتیب یافت که فهرستِ روزنامهٔ دولت و تاریخِ عنوانِ مسرّت توان ساخت *

و میرزا حیدر در تاریخِ رشیدی نوشته که در سالِ (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرتِ جهانبانی بموجبِ طلبِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجّهِ هندوستان شدند - و فقرعلی[۲] را در بدخشان گذاشتند - و دران ایّام قرّةالعینِ سلطنت میرزا انور برحمتِ ایزدی[۳] پیوسته‌بود - و آنحضرت را ازین واقعه اندوهے عظیم رودادہ - مقدمِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی را تسلّی‌بخشِ خاطرِ اشرف ساختند - و حضرتِ جهانبانی مدّتے در ملازمتِ آنحضرت بهره‌مندِ دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبانِ مقدّسِ ایشان میرفت که همایون مصاحبِ بےبدلیست - و الحق انسانِ کامل عبارت از وجودِ اقدسِ آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّهِ هندوستان شدند سلطان سعید خان (که از خوانینِ کاشغر است و نسبتِ خویشی دارد - و با اینهمه بملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته) بطلبِ سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیالِ خامِ خود رشیدخان را در[۴] یارکند گذاشته متوجّهِ بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا[۵] هندال ببدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاهِ خود ساخته‌بود - سعیدخان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بے بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقفِ عرضِ حضرتِ گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهتِ انتظامِ مهامِ بدخشان خواجه‌خلیفه را حکمِ رفتن فرمودند - خواجه از معامله‌نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرتِ جهانبانی (که با بختِ جوان و دولتِ بیدار در حریمِ حضور کامیابِ سعادت بودند) فرمودند که در رفتنِ خود چه صلاح می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومیِ سعادتِ حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر باختیارِ خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثالِ حکمِ اقدس[۶] را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصتِ بدخشـــان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که باوجودِ چندین حقوق صدورِ این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزاهندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبتِ فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از ذمّتِ خود ساقط کرده میراث را بوارث

---

(۲) نسخهٔ [د ح] فقیرعلی (۳) نسخهٔ [د] حق (۴) نسخهٔ [ج] دربای کتل. و نسخهٔ [ح] دربارکند (۵) نسخهٔ [ا ب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخهٔ [ز] حضرت.

میبردیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیبِ بداندیش محروس و مصون بوده محلِ امن و امان شده بود چنانچه گذارش(۲) یافت - و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجبِ حکمِ عالی بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجهِ هندوستان شد - و آنحضرت حضرتِ جهانبانی را بعد از چندگاه (که درملازمت بودند) به سنبل(۳) (که بجایگیرِ ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیابِ عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تپ بر مزاجِ اعتدال‌امتزاجِ ایشان طاری شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ازین خبرِ جانکاه بیقرار شده از فرطِ عطوفت فرمودند که بدهلی آرند - و ازانجا(۴) بکشتی روانه سازند - تا در حضور طبیبانِ حاذق معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطبای دانا (که در پای‌تخت حاضرند) باستصوابِ افکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصتی براهِ دریا قدومِ گرامی ارزانی داشتند - هرچند(۵) تدبیر(۶) در معالجات بکار بردند و تدبیراتِ صحیح نمودند مزاج(۷) از انحراف بصحتِ زایله رجوع نکرد - و چون مرض مزمن گشت روزی دران طرفِ آب جون نشسته باتفاقِ دانایانِ عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظمِ افاضلِ آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپرورانِ پیشین چنان رسیده که در امثالِ این امور (که اطبای صوری از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترینِ اشیا را تصدق نموده صحت از درگاهِ الهی مسئلت نمایند - حضرتِ گیتی‌ستانی فرمودند که بهترینِ چیزها نزدیکِ همایون منم و بهترین و شریفتر از من(۸) همایون چیزی ندارد - من خود را فدای او میسازم - ایزدِ جهان‌آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقربانِ بساطِ والا بعرضِ اشرف رسانیدند که ایشان بعنایتِ الهی صحتِ عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولتِ آنحضرت بعمرِ طبیعی خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبانِ اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگانِ پیشین نقل افتاده آنست که بهترینِ مالِ دنیا تصدق نمایند - پس همان الماسِ بی‌بها (که از مواهبِ غیبی در جنگِ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدق باید کرد - فرمودند مالِ دنیا چه وقع(۹) دارد - و عوض(۱۰) همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلی بکشتی روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [ه] اطبا هرچند (۶) نسخهٔ [ا ب ه] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] از سر من (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوض همایون تواند شد

بیطاقتی او را نتواند دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوتِ مناجات درآمده شغلِ خاصی (که این طبقهٔ قدسیه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گردِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی گشتند - چون دعوتِ ایشان بعزِّ اجابت پیوسته بود اثرِ گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی الفور حرارتِ غریبه عارضِ بدنِ آنحضرت شد - و در عنصرِ حضرتِ جهانبانی خفّتی طاری[۲] گشت - چنانچه در اندك فرصتی صحّتِ کامل روی نمود - و ذاتِ معلّی صفاتِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّے رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت - و[۳] امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دلِ بیدار و باطنِ حقیقت بین ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت[۴] را احضار فرموده دستِ بیعتِ خلافت را بر دستِ همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تختِ خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریرِ خلافت مصیر صاحب فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمتِ حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی (که سرمایهٔ دولتِ ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیلِ رضای الٰهی و رعایتِ رعایا و نگهبانی خلایق و عذرپذیرفتنِ مقصّران و گذرانیدنِ جرایمِ گنهگاران و رعایتِ حزمِ کارآگهان[۵] و از پا انداختنِ سرکشان و ستمگاران رهنمونی فرمودند - و بر زبانِ اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصدِ برادران نکنید هرچند سزاوارِ آن گردند - و الحق پاسِ[۶] انفاسِ وصیّتِ آنحضرت بود که حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از سوانحِ احوال روشن خواهد شد - و در هنگامِ اشتدادِ مرضِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی میرخلیفه ازانجا که عالمِ بشریّت است بواسطهٔ توهّمی (که از حضرتِ جهانبانی بخاطرِ او راه یافته بود) کوتاه اندیش گشته میخواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه رائی و بدمستی و نامعامله فهمی بخود خیالِ باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ درست گویانِ دوربین میرخلیفه براهِ راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع کرد[۷] که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکزِ خود قرار گرفت •

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت . (۵) نسخهٔ [ب] کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ح] پاس وصیت آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرمود •

و بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغی (که بر لبِ آبِ جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبزکردهٔ آن بهارِ اقبال بود) این عالمِ بیوفا را پدرود کردند - فُضلای عهد در تواریخ و مراثیِ آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب[۲] معمّائی این مصراع را تاریخ یافته * * مصراع * * همایون بود وارثِ ملکِ وی *

محالست که کمالاتِ ذاتی و صفاتیِ آن ذاتِ قدسی‌آیات بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصولِ هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول بختِ بلند باشد - دوم همّتِ ارجمند - سیوم قدرتِ کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموریِ بلاد - ششم صرفِ نیت[۳] بر رفاهیتِ عباد - هفتم خوشدل‌ساختنِ سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بر وجهِ مستوفی داشتند - و در فضائلِ مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ[۴] روزگار نیز سرآمد بردند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظمِ ترکی - و دیوانِ ترکیِ آنحضرت در نهایتِ فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامینِ تازه دران مندرجست - و کتابِ مثنوی که مبین نام دارد تصنیفِ است مشهور - و نزدِ زبان‌دانانِ این لغت بمزیّتِ تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ‌احرار را (که دُردانهٔ ایست از بحرِ معرفت) در سلکِ نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعاتِ خود را از ابتدای سلطنتِ خود تا حالِ ارتحال از قرارِ واقع بعبارتِ فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایانِ عالم - و قانونیست در آموختنِ اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت‌پذیران[۵] و دانش‌آموزانِ روزگار - و آن دستورالعملِ دولت و اقبال را بموجبِ حکمِ جهانمطاعِ شهنشاهی بتاریخِ سی و چهارِ الٰهی وقتیکه راياتِ عالیات از گلگشتِ بهارستانِ کشمیر و کابل مراجعت فرموده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم[۶] خان بفارسی ترجمه نمود - تا فیضِ خاص‌الخاصِ آن بعمومِ تشنه‌لبانِ رشحاتِ سعادت فایز شود - و گنجِ پنهانِ او در نظرِ تهیدستانِ دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنونِ موسیقی نیز دستگاهِ والا داشتند - و همچنین بزبانِ فارسی نیز اشعارِ دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از وارداتِ طبعِ فیّاضِ آنحضرتست * * رباعی *

درویشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقدِ ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقاتِ ضمیرِ انوراست *

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ج] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [د ه ز] بیرام خان *

* مطلع اول * هلاک میکندم فرقت تو دانستم * وگرنه رفتن ازین شهر می توانستم

* مطلع دوم * تا بزلف سیهش دل بستم * از پریشانیٔ عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایلِ شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصّل که شرح فن[(۲)] تواندبود -

و ازانحضرت چهار فرزندِ سلطنت‌پیوند و سه دخترِ بلنداختر ماندند - اول حضرتِ جهانبانی نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - مبیّنات قدسیّات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند *

و از اجلّهٔ اهلِ صحبت و اربابِ قرب و اصحابِ کمال (که در بساطِ عزّتِ حضرتِ فردوس‌مکانی کامیابِ سعادت بودند) یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت *

دیگر شیخ زین[(۳)] صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین خوافی - بدو[(۴)] واسطهٔ علوم متعارفه[(۵)] ورزیده بود - و حدّتِ طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوامِ صحبتِ آنحضرت امتیاز داشت - و در ایّامِ دولتِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود *

دیگر شیخ ابوالوجد[(۶)] فارغی خالِ شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعرِ میگفت *

دیگر سلطان محمّد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبانِ میر علی[(۷)] شیر - و در ملازمت معزّز میزیست *

دیگر مولانا شهاب معمّائی حقیری تخلّص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت *

دیگر مولانا یوسفی[(۸)] طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارمِ اخلاق و مهمّتِ دست و مزیدِ توجّه ممتاز بود *

دیگر مرخ‌داعی کهنه‌شاعرِ بےتعیّن بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت *

دیگر ملّا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمینِ مخزن بنامِ نامیِ آنحضرت مثنوی گفته‌است *

دیگر خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه - در قدمِ خدمت و محرمیّت و رزانتِ عقل و استقامتِ تدبیر در نظرِ آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره‌مند بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوجید فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [ه] یوسف *

دیگر میر درویش محمّد ساربان - مرید و منظورِ ناصرالدّین خواجهٔ احرار - در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاهِ مقدّس اعتبارِ تمام یافته بود *

دیگر خواند میر مورّخ - و او فاضل و خوش صحبت بود - و تصانیفِ مشهور چون تاریخ حبیب السّیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد *

دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهلِ نشست بود - و در سنجیدگیِ اطوار و شایستگیِ فضائل ممتاز بود - برادرش چیچک خواجه مُهردار و معتمدِ خاص و اهلِ نشست بود - دیگر سلطان محمّد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاقِ پسندیده داشت *

چون مقصود ازین شگرفنامه احوالِ سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهیست از احوالِ دیگران بازمانده شروع در قدسی اطوارِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی میکند - و باختتامِ سرگذشتِ این بزرگان خود را آمادهٔ احوالِ قدسی بزرگِ دین و دنیا - و خدیوِ صورت و معنی میسازد *

حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازي

مظهرِ کراماتِ عالی - مصدرِ الهاماتِ متعالی - رافعِ سریرِ خلافتِ عظمی - ناصبِ لوای ریاستِ کبری - ملک بخشِ ممالک ستان - مسندنشینِ معادت نشان - موسّسِ قوانینِ نصفت و عدالت - مرتّبِ مراتبِ عظمت و جلالت - منبعِ عیونِ رافت و احسان - موردِ انهارِ علم و عرفان - ابرِ مدرارِ مفوّت و صفا - بحرِ مواجِ فتوّت و وفا - حق گزینِ حقیقت شناس - کثرت آئینِ وحدت اساس هم پادشاهِ درویش نصاب - و هم درویشِ پادشاه خطاب - چمن پیرای نظامِ دین و دنیا - نخلبندِ بهارِ صورت و معنی - کرسیِ کُرهٔ اسرارِ ابدی و ازلي - عُضادهٔ اصطرلابِ حکمتِ علمی و عملي - در صعابِ ریاضت و منازلِ افاضت افلاطونِ یونانی - در فنونِ حکمت و ممالکِ همّت اسکندرِ ثانی - گوهرِ هفت دریا و فروغِ چهار گوهر - مطلعِ انوارِ اعظم و مشرقِ سعدِ اکبر - همای آسمانِ بالِ اوج بلندپروازی - نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه غازی انارالله برهانه *

سبحان الله گویا بر نفسِ قدسی و نورِ قدوسي نقابِ بشری و جلبابِ عنصری انداخته بودند - میدانِ عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست - و جولانِ اشارت از شهرستانِ مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که بی‌اختیار دست از سلسلهٔ علیّه باز داشته در دامنِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب د] فاضل خوش صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدسي (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ [ج] صفات (۹) نسخهٔ [ا ب د] مناهل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین *

مقصودِ حقیقي آویزم - اکنون شروعِ مجملی از وقایعِ بدایعِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیکِ مقصدِ دوربینِ منست - و هم شرحِ احوالِ پیر و پادشاه مرا متضمّن - هم خدای مجازی این خدیوِ الٰهي را پرده‌گشائي کرده تشنه‌لبانِ (۲) دانائي را بزلالِ معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحلِ دریای شرحِ شمایلِ قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیانِ کمالاتِ این جوهرِ فرد کجا از مثلِ منی آید - ثناگوی او مثلِ اوئی مي باید - های های آن گوهرِ یکتای دریای معرفت را مثل کجامت - سخنِ خود را آبی میدهم - و برای خود کاری میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معني مي‌بخشم - ای جویای دریافتِ سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادتِ باسعادتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني شبِ سه شنبه چهارمِ (۳) ماهِ ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارکِ کابل از بطنِ مقدّسِ حضرتِ قدسي‌قباب پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمانِ اعیان و اشرافِ خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبتِ خویشي دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبتِ والای والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ شاهنشاهي بحضرتِ شیخ‌جام میرسد نسبتِ عالیِ آن قدسي‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهي میشود - حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني وقتیکه بپرسشِ فرزندانِ سلطان حسین میرزا در هرات نزولِ اقبال ارزاني داشتند آن عصمت‌قباب را درحبالهٔ عقد (۴) درآورده‌بودند - مولانا مسندي تاریخِ ولادتِ آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاهِ فیروز قدر - و پادشاهِ صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخِ این زمانِ سعادت‌قران میشود که افاضلِ عصر یافته‌اند - و خواجه کلان ساماني گفته * * شعر *

سالِ مولودِ همایونش هست * زادک اللّٰه تعالیٰ قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل دو چشمِ بد را

جلوسِ آنحضرت برسریرِ فرماندهي نهم‌جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سي و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخِ جلوسِ اشرف شده - و بعد از چند روز سیرِ دریا فرمودند - و سفاینِ (۵) طرب در بحرِ شوق درآورده یک کشتي پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشي

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحرِ طرب *

بنای دولت را اساس زرین نهاده - آری کسی را که فرمان‌روای جهان گردانند اوّل داد و دهش را پاو کرامت(۲) فرمایند * شعر *

نه هر مردمی سرفرازي کند * سر آن شد که مردم‌نوازي کند

دد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتیِ زر یافته - و از بدایتِ حال تا هنگامِ سریرآرائي(۳) که سنِّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثارِ بختیاري و کامگاري از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوارِ سَري و سروري از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ‌منشي از جبینِ مبینش پیدا نباشد که حاملِ نورِ شهنشاهي و خازنِ گنجِ معارفِ الٰهي بودند - و همین نور بود که در فتوحاتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقاتِ انوارِ جهانگیریِ حضرتِ صاحبقراني جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدفِ بحرِ عفّتِ آلنقوا در نقابِ مَوالید از اصداف و لآلیِ شاهوار نمودارگشت - و همین‌نور بود که بروشنائیِ آن آغزخان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرارِ سواطع این نور و آثارِ عجایبِ این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرون‌ست - هر کس را قوّتِ شناختِ کُنهِ این معاني نیست - وقدرتِ دریافتِ این دقایق نی - و مجملاً حضرتِ جهانباني به نیروی این نورِ ایزدي (که در چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباسِ مخصوص پوشیده جهان‌افروز(۴) بود - و نزدیکست که بظهورِ اعلی رسد - چنانچه فرِ بزرگیهای صوري و معنوي از پیشطاقِ پیشانیِ نورانیِ آنحضرت پرتوِ ظهور دارد - و کمالِ حیا با نهایتِ شجاعت در ذاتِ مقدّس فراهم آمده) همگي همّتِ عالي مصروفِ رضاجوئیِ پدرِ بزرگوارِ سپهرمقدار داشتند - و فرطِ شجاعت را با کمالِ تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگي و بزرگ‌منشي نگاهی بخود نینداختند - وخود را درمیان ندیدند - و لهٰذا بیمنِ نیتِ درست و همّتِ بلند بهر کاری که متوجّه شدند و بهرخدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامیِ عمرِ سعادت‌ترین دانش را با دولت و دولت را با(۵) شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اقسامِ علومِ خاصه ریاضي در زمانِ خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولتِ سکندري دانشِ ارسطو در ذاتِ عالي‌سمات فراهم بود - چون در متابعتِ مراسمِ وصیّت بتقسیمِ مملکتِ صوري پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائي و سریرآرائي (۴) در [بعضی نسخه] جان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته *

غایتِ عدالت را کار فرمودند - و کمالِ انصاف بلکه وفورِ تفضّل و احسان بجا... آوردند - و فوز بکمالاتِ معنوي (که سلطنتِ حقیقي همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الٰهي است که اختصاص بوجودِ اشرفِ آنحضرت داشت که هیچیک از اخوان را از نعیمِ(۲) آن موایدِ میراث بهره نرسید - و هر یکی از منسوبانِ درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محالِ جایگیرِ میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و سرکارِ سنبل بمیرزا عسکري اختصاص یافت - و سرکارِ الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیرِ درست دلهای جمیعِ ارکانِ دولت و اعیانِ سلطنت و عمومِ افرادِ عساکرِ منصوره در قیدِ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که دمِ مخالفتی میزد مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمتِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بوده بدامادیِ آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظري و ناقص‌بیني آمتینِ منازعت مي‌افشاند) کمرِ خدمتگاري بر میانِ موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیرِ قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریبِ یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد حاکمِ کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاریِ او داشته او را بخشیدند - و ازانجا عَلَمِ(۳) مراجعت بر افراشته(۴) متوجّهِ قلعهٔ چنار شدند - و افواجِ گیتي‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت(۵) *

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّفِ سلطان ابراهیم بود - و از جانبِ او جمال‌خان خاصه‌خیل سارنگخاني بحراستِ او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمرِ جمال‌خان از بداندیشیِ پسرِ نابرخوردارِ او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچِ او را (که لاد ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزني خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالي را بدست آورد - شیرخان چون از آمدنِ افواجِ جهانگشای آگاهي یافت جلال‌خان پسرِ خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیانِ کاردان را فرستاده در گربزت سخن‌سرا شد - آنحضرت زمانه‌سازي فرموده سخنانِ(۶) او را بموقفِ قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسرِ خود را برای خدمتِ حضرتِ جهانباني فرستاد - تا از صدماتِ مواکبِ پادشاهي محفوظ مانده اسبابِ نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

(۲) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن *

بوده دایم خدمت کردے - و در هنگامیکه زایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت(۲) - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که بین و بایزید از گروه افغانان سر فتنه(۳) برداشته بودند آنحضرت متوجّه شرق‌رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص‌گزین به نشیب‌آباد عدم فروشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند *

چون طنطنهٔ ملک‌گیري و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص(۴) شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش(۵) خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریب دارالملک دهلي بر کنار دریای جون شهرے اساس فرموده نام آنرا دین‌پناه نهادند - و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ(۶) نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکر گران از آب گذرانده برسر باغیان فرستادند - او بتائید ایزدي جنگ کرده مظفّر گشت - و محمّد زمان میرزا و محمّدسلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمّد زمان را مقیّد ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمّد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لتامي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته(۷) بطرف گجرات پیش سلطان‌بهادر رفت - و اکثر ممالک معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمان سعادت‌پرتو حضرت فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدم فرصت و قلت مجال(۸) مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقارشدن حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بیحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجّه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند (۴) نسخهٔ [ط] یکجهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] وازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال *

هرگاه تاجِ دولت بتارکِ دولتمندے مربلندي یافته حمایتِ ایزدي و صیانتِ الٰهي نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میر یونس‌علي بحکم حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکمِ لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچهٔ (۲) بیگ از راهِ مکر و تلبیس شبی اعراض کرد - و سخنانِ درشت با او گفت - و قراچه بیگ شبِ دیگر با سپاهیانِ خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس‌علي مقدم او را گرامي داشته کمالِ مردمي بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزلِ خود مي‌طلبید - و باهم صحبتِ دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظرِ فرصت مي‌بود - تا آنکه شبی در مجلسِ شراب در هنگامیکه سپاهیانِ عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کسانِ خود را بر (۳) دروازهای قلعهٔ لاهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلبِ میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظرِ این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میر یونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومتِ لاهور تعلّق بشما دارد - میریونس‌علي قبولِ (۴) خدمتِ او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کسانِ خود را بپرگناتِ سرکارِ پنجاب تعیّن نمود - و تا کنارِ آبِ ستلج (که بآبِ لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورد - و از راهِ گربزت ایلچیانِ دانا (۵) فرستاده اظهارِ عقیدت و اخلاص نمود - و استدعای مقرّرداشتنِ این محال کرد - حضرتِ جهانباني نیز ازانجا که دریای جودِ ایشان موج‌خیز بود این محال را بمقتضای نسبتِ عقیدتِ ظاهري و پاسِ نصایحِ دولت‌افزای حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمانِ معلّی در مسلّم داشتِ کابل و قندهار و پنجاب شرفِ نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفتِ غیرمترقّب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاهِ والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابوابِ رُسل و رسایل مفتوح داشته مدایحِ حضرتِ جهانباني گفته فرستادے - ازانجمله دفعه این غزل گفتــه بملازمتِ آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حســنِ تو دمبدم افزون بادا * طالعت فرّخ و میمون بادا

هرغبارے که ز راهت خیزد * نورِ چشمِ منِ محزون بادا

گرد کان از رهِ لیلي آید * جای او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] دردواز های (۴) نسخهٔ [ب] قبول این معنی (۵) نسخهٔ [ا] کاردان *

هرکه گرد تو چو پرگار نگشت * او ازین دایرهٔ بیرون بادا
کامران تا که جهانراست بقا * خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کم‌اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافتِ ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمولِ مراحمِ خسروانی میداشتند - و بمحضِ التفات جایرهٔ غزل تقریب ساخته حصارِ فیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاسِ ظاهر داشته در موقفِ فرمانبرداری می‌ایستاد - و مشمولِ عواطف و محفوفِ عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هلالی ایالتِ قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزاکامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغییر کرد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر (۲) خلافت

چون خاطرِ مقدسِ حضرتِ جهانبانی از مهماتِ ممالکِ محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنانِ عزیمت بفتحِ دیارِ (۳) شرقی معطوف داشتند (۴) که به نیروی اقبال ممالکِ بنگاله مفتوح شود - راياتِ اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدودِ کالپی است) رسیده‌بود بمسامعِ (۵) علیه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور (۶) نموده جمعی‌کثیر همراه تاتارخان پسر سلطان علاؤالدین کرده‌است - و او باندیشهٔ تباه خیالاتِ محال در سر دارد - آنحضرت باشتشارهٔ بختِ بیدار در جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجه بر دفعِ مخالفان گماشته کوسِ مراجعت بلندآوازه کردند *

بر مستبصرانِ کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازی می‌بود - و خارِ آرزوی تباه در کامِ جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهدِ ایالتِ گجرات (که مجردانه میگشت) بچشمِ عبرت کارنامهٔ جنگِ حضرتِ فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاهِ نصرت‌قرین این دودمانِ عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرر بمحرمانِ خاصِ خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدماتِ باطل خاطرنشان میکرد - و پیش‌آمدن از حریمِ ادب را آمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] جیپور *

وا مي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقيّد نميشد - تا آنكه روزے پوست كنده بتاتار خان گفت كه من تماشاگرِ دستبردِ اين سپاهِ شگرف بوده‌ام - لشكرِ گجرات حريفِ (۲) ايشان نيست - من بتدبير وحيَل لشكرِ ايشانرا بخود رام خواهم‌ساخت - و بهمين نيت ابوابِ خزاين گشاده زربخشي كردے - و ازين جنس لشكر (كه حكمِ نمودِ بےبود داشت) تا ده هزار كس ملازمِ خود ساخته‌بود - درين اثنا محمّد زمان ميرزا باتفّاقِ نوكرانِ يادگار بيگ طغائي (كه نگاهبانانِ او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و واليِ آنجا بمقتضاى سوداى خامے كه مي پخت آمدنِ ميرزا را غنيمت دانسته در مراعاتِ احوالِ او بپرداخت - حضرتِ جهانباني بسلطان بهادر نوشتند كه مقتضاى مواثيق و عهود آنست كه جماعهٔ (كه حقوقِ خدمت بعقوق مبدّل گردانيده بآنصوب گريخته رفته‌اند) گرفته بدرگاهِ معلّى فرستند - يا آنكه از پيشِ خود رانده اخراج نمايند - تا آثارِ يكجهتي بر عالميان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله‌نافهمي يا مستيِ دنيا در جواب نوشت كه اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعايتي يابد بقاعدهٔ محبّت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود و مواثيق مضرّتے نميرساند - چنانچه در زمانِ سلطان سكندر لودي با آنكه درميانِ ايشان و سلطان‌مظفّر كمالِ موافقت بود سلطان علاءُالدّين برادرِ او و چندين سلاطين‌نژادان بتقريبات از آگره و دهلي بگجراتِ آمدند - و آثارِ مردمي ديدند - و اينمعني اصلا باعثِ فتور در موادّ مودّت (۳) نگشت - حضرتِ جهانباني منشورِ سعادت در جواب فرستادند باين مضمون كه علامتِ رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پيمان غير ازين نيست كه امرے (كه موجبِ تزلزلِ اركانِ صداقت بوده‌باشد) مطلقًا بعمل نيايد تا رخسارِ وفاق بناخنِ خلاف خراشيده نگردد - و اين دو بيت

...ران جريدهٔ اقبال درج بود (۴) * ...ت *

* اى آنكه لاف ميزني از دل كه عاشق است *
* طوبى لك ار زبانِ تو با دل موافق است *
* درختِ دوستي بنشان كه كامِ دل ببار آرد *
* نهالِ دشمني بر كن كه رنجِ بيشمار آرد *

...ارا بگوشِ هوش شنيده آن‌مخذول را بپايهٔ سريرِ اعلى فرستند - يا دستِ ...
(۲) در اكثر ...
... دران ولايت نگذارند - والّا بكدام دليل اعتماد بر موافقت
...قياس بر قضيّهٔ علاءُالدّين و امثالِ او كرده‌اند - اين قياس

(۲) نسخهٔ [۵] از ... ...حهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیز(۲) دیگر بود - و این طرزِ دیگر است - و شاید از جرایدِ تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرتِ صاحب‌قرانی باوجودِ خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطّبع بیورشِ روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگِ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیشِ او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایحِ ارجمند از رعایتِ آنها منع‌فرمودند - چون(۳) او از قبولِ این امر سر باز زد آنچه مقدورِ همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنک‌شرابی و بدمستی جوابِ هوشمندانه ننوشت - دربنمیان(۴) تاتار خان سخنانِ دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختنِ خود بسمتِ ممالکِ محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکرِ پادشاهی بعشرت خو کرده و فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلاتِ فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسبابِ روان‌شدنِ تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زرِ قدیمِ گجرات (که چهل کرورِ معمولِ دهلي است) بقلعهٔ رنتهنپور(۵) فرستاد که بصلاحِ تاتار خان در مواجبِ سپاهیِ نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاؤالدّین پدرِ تاتاخان را با فوجی عظیم بجانبِ کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید(۶) - و برهان‌الملک ملتانی(۷) و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدودِ ناگور شتافته عزیمتِ پنجاب نمایند - و بخیالِ آنکه در لشکرِ منصور سراسیمگی پدید آید لشکرِ خود را متفرّق ساخت - هرچند تیزهوشانِ کاردان گفتند (که یکجا رفتنِ لشکر مناسب مي‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بی‌میمنتی پیمان‌شکني را برمز و تصریح برلوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعویِ ریاستِ هندوستان دارند تلاشِ ایشان در پیمانِ سلطان مضرّتے ندارد - و نتایجِ نقضِ عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمتِ بے اصل روانهٔ سمتِ دهلي ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش‌گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقتِ حاجت میان بامدادِ لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدّین عالم خان نام داشت - او برادرِ سکندر لودي و عمّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدودِ سرهند دعویِ سلطنت کرده سلطان علاؤالدّین خطابِ خود ساخت - و باتّفاقِ جمعی از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزے (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و دربنمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیاني *

درویه[۲] متوجّهِ آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصدِ پیکار برآمد - و نزدیکِ هودل چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاؤالدّین مقاومتِ جنگِ صف را درخود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران‌زده باز گشت - و از راهِ سالوسي و بدروني بکابل رفت - و در جنگِ ابراهیم از سپاهی لشکرِ منصور بود - و تاتارخان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - وحضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بعد از فتحِ هندوستان برمکامنِ خاطرِ او آگاهي یافته ببدخشان فرستادند - و بدستگیری[۳] افغانانِ سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد ٭

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانهٔ[۴] نهاده[۵] بجمعِ لشکر پرداخت - و قریبِ چهل‌هزار سوار از افغان وغیره برو گرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرتِ جهانباني (که بیورشِ تسخیرِ ممالکِ شرقیّه نهضت فرموده‌بودند) این خبر رسید عنانِ توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامی بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال[۶] فرمودند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگارناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میرفقیرعلي و زاهدبیگ و دوست‌بیگ را با هژده هزار سوار بدفعِ این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفعِ این فوجِ بزرگ (که بخیالِ تباه دهلي‌روبه مي‌آید) در معنيِ استیصالِ فوجهای دیگر است - پس همان بهتر که همّت بردفعِ همین[۷] فوج گماشته شود - و چون افواجِ قاهره نزدیکِ لشکرِ مخالف رسید ترس بر لشکرِ غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکرِ مخالف رفته رفته در اندک زماني بسه‌هزار سوار کشید - چون با برامِ تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبالغِ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان شسته در منددایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائي داشت دست[۸] و پا زده آخرکار بیدست و پا شده هدفِ تیرِ هلاک و علفِ تیغِ مبارزانِ سفّاک گشت - و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطرِ اقدس پرتو افتاده‌بود بظهور آمد - و آن دو فوجِ دیگر از صیتِ نصرت و اقبالِ لشکرِ منصور خودبي‌خود[۹] پراگنده شدند ٭

---

(۲) در [اکثرنسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاریٔ (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [اب ج] اقبال (۷) نسخهٔ [ج] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثرنسخها] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [د] خود بخود ٭

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطرِ جهانگشای از اندیشهٔ تسخیرِ ولایتِ گجرات فارغ بود (که والیِ آنجا پیوسته راهِ وفاق و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بفرِ قدومِ دادگرے آرایش بخشد) ناگزیر اسبابِ آنرا آماده سازد - و مصداقِ این معنی کردارِ والیِ گجرات است که از غرورِ ذاتی و هجومِ خوشامدگویان و فزونیِ مستی و مستان و کمیِ هشیاری و هشیاران بے جهتی نقضِ عهود و نقضِ روابطِ صوری نمود(٢) - و مصدرِ چندین امورِ ناملایم شد - لاجرم همّتِ والا تقاضای آن نمود که موکبِ عالی متوجّهِ گجرات گردد - و بنابران در اوائلِ جمادی‌الاولی (٩٤١) نهصد و چهل و یکم بقایدِ دولت و هدایتِ اقبال بساعتِ مسعود پای عزیمت در رکابِ سعادت نهاده عنانِ اقبال بعزمِ تسخیرِ گجرات معطوف داشتند - چون نزدیکِ قلعهٔ رای‌سین نزولِ اجلال اتّفاق افتاد اهلِ قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کارِ سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهد بود - الحق چون مقصد فتحِ ممالکِ گجرات بود بآن مقیّد ناشده متوجّهِ ولایتِ مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد طنطنهٔ یورشِ جهانگشای و کوچ بکوچ نهضتِ اعلام منصوره بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خوابِ غفلت بیدار شده بملازمانِ خود مشورت نمود - جمعے بران شدند که مهمِ قلعه همه وقت میسّر است - و از اهلِ قلعه بالفعل ضررے نمی‌رسد - مناسبِ وقت آنست که مهمِ قلعه را موقوف داشته روبروی لشکرِ پادشاهی شویم - صدر خان (که سرآمدِ طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحبِ منصبِ والا گشته باصابتِ رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کارِ قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سرِ کفّار آمده‌باشیم پادشاهِ اسلام بر سرِ ما نخواهد آمد - و اگر بیاید در ترکِ غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطرِ سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثباتِ قدم ورزید - تا آنکه در سیومِ شهرِ رمضان (٩٤١) نهصد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوبِ موکبِ عالی روان شد - مخیّمِ سرادقاتِ اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارتِ سلطان‌بهادر بمسامعِ علیّه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجّه فرمودند - و در نواحیِ مندسور (که از مضافاتِ مالوه است) در کنارِ کولاب (که در کلانی و پهناوری دریائیست(٣)

---

(٢) نسخهٔ [ح] نموده مصدر (٣) نسخهٔ [ج] در یاوش ٭

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میانِ هراولِ حضرتِ جهانبانی بچکهٔ[2] بهادر و جمعی و میانِ هراولِ سلطان بهادر سیّد[3] علیخان و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاج‌خان و صدرخان باو گفتند که لشکرِ ما بتازگی فتحِ چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حربِ لشکرِ پادشاهی ندیده - بدلِ قوی بکارِ جنگ خواهد پرداخت - توقّف ناکرده متوجّهِ جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند[4] که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجودِ چندین استعدادِ آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصارِ ارابه کرده بدورِ آن خندق زده اوّل این سلاحِ دوردست را کار فرمائیم - تا لشکرِ مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند - و جنگِ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم می‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می‌افتاد *

و از سوانحِ اقبال آنکه روزے جمعی از بهادران و یکّه‌جوانان بزمِ باده‌پیمائی گرم کرده‌بودند - و هریکے سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند - یکے را که هوشِ معامله‌دانی[5] کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائی شود - امروز غنیم[6] در برابر است - متوجّهِ او بایدشد - و عیارِ کارِ خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیارانِ لشکرِ منصور آگاهی افتد این[7] بزم‌آرایانِ می‌گسار (که قریبِ دویست کس بودند) مسلّح شده بر سرِ اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکے از اعیانِ گجرات با قریبِ چهارهزار کس (که بیرونِ اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیتِ این دلیری و دلاوری آرام‌ربای لشکرِ سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کسے برآمدے - و پیوسته سپاهِ نصرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راهِ آمد و شدِ غلّه میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحطِ عظیم پدید آمد *

روزِ عیدِ رمضان محمّد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدمِ جرأت پیش‌نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردمِ گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند

(۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان *

توپخانه رسانیدند - و یکبار عساکر فیروزی‌مآثر پادشاهي را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار بادیده و توپ‌اندازي ... بعد از هفده روز توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردم پادشاهي را چشم زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعت مختار بود) حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر مي‌کشید - و بیدولتي را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحض اقبال ازلي شب یکشنبه بیست ویکم شوال سال مذکور سلطان بهادر همه زرها شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلانرا پرداز کرده آتش دادند تا همه مردم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران[3] محمد شاه[4] و پنج شش کس از نزدیکان معتمد از پس سراپرده برآمده نو بجانب آگره کرده بجهت پی‌غلط کردن بجانب مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت - آن روز غریب شورش و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست - و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود - و حضرت جهانبانی با سي هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده‌بودند - و انتظار ظهور تباشیر صبح غالبي داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوب مندو فرار نموده‌است - بهادران لشکر فیروزي‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - اسباب و اموال وفیل و اسپ فراوان بدست درآمد - وخداوند[5] خان (که هم استاد و هم وزیر سلطان مشهور بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میرهندو بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند •

آری - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چندین خدیو جهان[6] (که قبلهٔ صدق و صداق باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نرد مخالفت[7] بازد هرآینه او را چنین روز[8] بدش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در نغلچه[9] نزول اجلال فرمودند - و دور قلعه مخیم[10] اقبال گشت - و رومي خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] نشید اقبال ازلي (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع
(۵) نسخهٔ [ح] خداوندہ خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت
(۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] نغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام•

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روزِ چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرفِ دروازهٔ چولي(۲) مهیسر بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخنِ صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمانِ حضرتِ جهانباني متعلّق شود - مولانا محمّد پیرعلي(۳) از طرفِ حضرتِ جهانباني و صدرخان از طرفِ سلطان بهادر در نیلي(۴) سبیل باهم نشسته قرار دادند - در آخرِ همین شب حارسانِ قلعه از محنتِ تردّد مانده شده بودند که از عقبِ قلعه سپاهِ نصرت‌قرین مقدارِ دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوارِ حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیانِ دیگر از راهِ دروازه درآمدند - خبر بصاحبِ مورچل (که ملّوخانِ مندروالي بود - و لقبِ قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسپ گرفته تاخته پیشِ سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آوازِ قادرشاه بیدار شده درمیانِ خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوپت رای ولدِ سلهدي (که از جملهٔ مجلسیانِ او بود) با مقدارِ بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سرمیدان رسیدند از سپاهیانِ نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اوّل بر اینها تاخت - و چندے دیگر متعاقبِ او تاختند - آخر فوج شگافته با ملّوخان و یک ملازمِ دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونگر(۵) آمد - و اسپان را طنابها بسته بپایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راهِ گجرات گرفت - و در نواحیِ قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده بود - بوري(۶) نام اوزبکی (که از نوکریِ سلطان گریخته ملازمِ قاسم‌حسین خان شده بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایسِ آنجا آنچه توانست به بندرِ دیپ فرستاد *

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغازِ این فتحِ سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادرانِ نصرت پیشه اینچنین تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبرِ مشخّص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبرِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] چولي مهیر - و نسخهٔ [ج] جولي منیر - و نسخهٔ [ز] چولي میسر (۳) نسخهٔ [ج ه] پیرغلي (۴) در [بعضی نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري *

درآمدنِ جنودِ اقبال در درونِ قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدنِ آن بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانباني رسید - آنحضرت سوارِ دولت شده متوجهِ قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلي درآمدند - صدرخان همچنان با تمامِ مردمِ خود بر درِ خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمي شده‌بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردمِ اعیان عنانش گرفته بجانبِ سونکر بردند - و کسِ بسیار بهمراهیِ او شتافته آنجا متحصّن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاهِ ظفرقرین سه روز نهب و تاراجِ منازلِ مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منعِ یغماگران شرفِ نفاذ یافت - و معتمدان را پیشِ صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایحِ گرامي دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازیِ گفت و شنود و کوتهیِ سخن آن متحصّنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاقِ خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعدِ سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوارِ کارطلب[۲] بطریقِ ایلغار متوجهِ گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلّی منزل بمنزل متعاقب مي‌آمده‌باشد •

چون عساکرِ فیروزي‌مآثر بجانپانیر نزدیك شد بجانبِ دروازهٔ پیلي[۳] قریبِ بحوضِ عمادالملك (که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانبِ شکرتلاو است) بیرون آمده بجانبِ کمبایت[۴] فرار نمود - و در شهر باشارتِ او آتش درگرفت - حضرتِ جهانباني بشهر نزولِ اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآبِ رحمت فرونشانند - و میر[۵] هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدودِ جانپانیر گذاشته و مقدارِ هزار سوار بخود همراه گرفته بجانبِ سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانبِ دیپ شتافت - و صد غرابِ جنگي را (که بخیالِ فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکرِ عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخرِ همانروز (که او بدیپ رفت) حضرتِ جهانباني بکمبایت نزولِ اجلال فرمودند - و ساحلِ دریای شور مخیّمِ سرادقِ اقبال شد - و ازانجا جمعی را بتعاقبِ سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادرانِ نصرت‌قرین از نزدیکیِ دیپ بغنایمِ فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیداتِ آسماني[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ح] پلپلي (۴) نسخهٔ [ح] کهنمبـایت

(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخهٔ [ط] آسماني و توفیقـات ازلي •

در سالِ (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتحِ مندو و گجرات روی نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیارِ آن نیتِ درست هراینه مقصود را در کنارِ او نهند - و در غرّهٔ شعبانِ این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادرِ شاه طهماسپ صفوي جنگِ عظیم کرده فتح نمود *

و مجملِ این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده‌بود - تا هشت ماه نگاهداشت - دربن اثنا میرزا کامران باستعدادِ تمام از لاهور نهضت نمود - و میانِ میرزا کامران و سام میرزا جنگِ عظیم درپیوست - و اغزیوار[۲] خان را (که از امرای کلانِ قزلباشیه و اتالیقِ میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیارے از لشکرِ قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفّر و منصور معاودت نموده بحدودِ لاهور رسید[۳] - و شورشِ میرزا محمّد زمان برطرف شد *

و شرحِ این داستانِ اقبال برسمِ اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته‌بود که میرزا محمّد زمان بعد از شکست‌یافتنِ سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه‌انگیزي بصوبِ لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدودِ سند آمد شاه‌حسین ولدِ شاه‌بیگ ارغون والیِ سند در پیشِ خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجّهِ قندهار شده‌است - و ملکی چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالي خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - دربن اثنا میرزا کامران بنواحیِ لاهور آمده کوسِ سطوت زد - میرزا محمّد زمان سراسیمه وار چارهٔ کارِ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و دربن سال میرزاحیدر گورگان از کاشغر راهِ بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهارِ دیگر شاه طهماسب خود بحدودِ قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیعِ[۴] کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئینِ مناسب ترتیب‌داده مقالیدِ قلعه و کارخانها را پیشِ شاه فرستاد - و گفت سامانِ قلعه‌داري ندارم - و توانائیِ نبرد نیست - و آمده دیدن در آئینِ نمک‌شناسي و در ملّتِ حفظِ حقوقِ صاحبي و نوکري روا نی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره‌داشتن مناسب میداند - و خود براهِ تتّه و آچ[۵] بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] اغزنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد

(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا ۵] آچه - و نسخهٔ [ح] اوچه *

که چرا اینقدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را میرساندم - و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بارِ دوم یورشِ قندهار نموده متوجّه شد - میرزا حیدر را بجهتِ سربراهی مهمّاتِ لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجّهِ میرزا بداغ‌خان قچار[۲] را (که از امرای بزرگ بود) بحکومتِ قندهار گذاشته رفته‌بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغ‌خان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرّف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

سخن[۳] کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم -

القصّه چون حضرتِ جهانباني بمردم کم بحدودِ کمبایت نزولِ اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاق و رکن داؤد (که از اعیانِ سلطان بهادر بودند - و نزدیکِ کولي‌وارہ بسر مي‌بردند) بکواران و کوارانِ آن سرزمین قرار دادند که با موکبِ حضرتِ جهانباني مردمِ کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثارِ بیداریِ اقبال آنکه پیرزني ازینمعني خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ پادشاهي رسانید - و بیکی از نزدیکانِ درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقفِ عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثارِ راستي از پیشانیِ حالِ او ظاهر بود رخصتِ بار یافته قراردادِ شبخون را بعرضِ اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهي از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسرِ من در بندِ یکے از ملازمانِ رکابِ دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهيِ او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب‌الحکم پسرِ او را پیدا ساختند - و بر هردو موکّل گذاشتند - و از روي احتیاط سپاهِ نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیکِ سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده‌های دولت ریختند - و حضرتِ جهانباني با سپاهِ دولت‌قرین خود را بر سرِ تلے کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراجِ اردو پرداختند - و اکثرِ کتبِ نفیسه (که مصاحبانِ معنوي بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخطِّ ملّا سلطان‌علي و تصویرِ استاد بهزاد - و الحال در کتابخانهٔ حضرتِ شاهنشاهي موجود است - القصّه در اندک فرصتے صبحِ سلامت از مطلعِ اقبال دمید - و بهادرانِ جلادت‌آئین رو برینِ بے اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتانِ سیه‌بخت را منهزم و متفرّق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئي یافت - و بکامِ خود رسید - و سطوتِ غضبِ پادشاهي و صولتِ قهرِ جبّاري بجوش آمده حکمِ غارت کردن و سوختنِ کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعض نسخه] قچار (۳) نسخهٔ [ح] رشتهٔ سخن •

و بعد ازان قطعِ نظر از تعاقبِ سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعتِ موکبِ عالي شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضي‌زادهای قصبهٔ نریان[۲] بود که از قصباتِ آن ولایت است - و برشد و کارداني از معتمدانِ سلطان شده‌بود) در لوازمِ نگاهداشتِ قلعه سعيِ بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرتِ درخت و انبوهیِ خار زار گذرِ[۳] پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشانِ کوه‌نورد بمصلحتِ منافعِ خود منفذے پیدا کرده از قسمِ غلّه و روغن[۴] بقصدِ گران‌فروختن در پای قلعه مي‌بردند - و مردمِ قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا مي‌کشیدند ٭

چون مدّتِ محاصره بدور و دراز کشید روزے حضرتِ جهانباني سیـرِ اطرافِ قلعـه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمدِ عساکر ممکن باشد مي‌جستند - یکمرتبه از طرفِ هالول[۵] (که باغستان بود) سیرکنان پیشتر رفتند - جمعے (که غلّه و روغن فروخته از میانِ جنگل برآمده‌بودند) بنظرِ اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسبابِ هیزم‌کشي از تبر و تیشه همراه نداشتند سخنِ ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا براستي سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایتِ همواري[۶] - که برآمدن بران در کمالِ دشواریست - بحکمِ عالي میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوارِ کوه فروکوفتند - و جوانانِ بهادر حکم‌یافتند که بدین معراجِ مردانگي برآیند - سي و نه نفر برآمده‌بودند که بنفسِ نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که اینمقدار توقّف شود که مردم از میانِ راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجّه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقبِ بیرامخان حضرتِ جهانباني خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریبِ سیصد جوانان را ازین سلّمِ فولادي بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکرِ نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] زیاد - و نسخهٔ [ح] نریاد (۳) نسخهٔ [د] عبور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [ج د ه] نا همواری ٭

مردمِ درون غافل ازین واقعه بجنگِ مردمِ بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند
که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبهٔ تیر اهلِ قلعه را بے‌دست و پا ساختند - و از آگاهشدنِ
آنکه حضرتِ جهانبانی خود بذاتِ اقدس برمدارجِ فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند
مخالفانِ تیره رای هر یک بسوراخے فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از
جائے که بود بالاتر بر سرِ کوهچهٔ (که آنرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روزِ دیگر امان داده
او را طلب فرمودند - او باوجودِ دانش و سربراهیِ مهمّاتِ سلطنت از علومِ حکمت خصوصاً
هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلسِ عالی
برخصتِ نشستن در جمعِ مجلسیانِ دانشور سرفراز شد - و بعواطفِ خسروانه امتیاز یافت -
و داخلِ مقرّبانِ عتبهٔ سلطنت شد - و یکے از فضلا تاریخِ این فتح اوّل هفتهٔ مهِ صفر یافته است *

و چون ولایتِ گجرات تا آبِ مهندری در تصرّفِ اولیای دولت درآمد و ازان طرف در
عملِ هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه‌داشت نوشتند که محصولِ ولایت
رسیده - و عاملے (که بمراسمِ تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسے تعیّن شود رعایا از عهدهٔ
ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمانِ خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را
خاموش مي‌یافت - عمادالملک قدمِ جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین
موجب که بمقتضای برآمدِ کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهرکس دهد باز پرسِ آن نباشد -
عمادالملک با دویست سوار متوجّهِ احمدآباد شد - در راه بمردمے که میدانست مواجبِ چند
نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک اک
گجراتي باو میداد - در اندک فرصتے سي‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکمِ جونه‌گده -
با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرتِ جهانباني بجهتِ فتحِ قلعهٔ جانپانیر
و بدست‌افتادنِ اسباب و اموالِ فراوان ببزمِ خسرواني اشتغال میداشتند - و پیوسته برلبِ حوض
دو رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین (۲) ترتیب مي‌یافت *

و از جلایلِ شرایطِ فرماندهي آنست که خدمتگارانِ خاص و ملازمانِ بساطِ قرب را ضابطهٔ چند
قرار دهند - و در هر گروهے یکے از خردمنشانِ احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا هموارهٔ از نشست
و برخاست و ماند و بود و آمد و رفتِ این گروه خبردار بوده از صحبتِ بد (که پدر و مادرِ
اندیشهای تباه است) نگاهباني نماید - علی‌الخصوص وقتیکه خدیوِ زمان را کثرتِ مشاغل پرده

(۲) نسخهٔ [ط] چراغان مي‌افروختند - و مجلسهای پادشاهانه *

بر جزئیات امور کشیده باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده منهیانِ راست گفتارِ درست کردار تعیین نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصدِ این جماعه بمسامعِ اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ حوصلگان را بواسطهٔ دوام ملازمت سطوتِ پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرب از هوش برده در پالغزِ خسرانِ ابدي اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستي روی نماید - چنانچه دریولا سانح شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانیِ فتوحاتِ غیبي بزم آرای دولتِ روزافزون بود) چندے از کم حوصلگانِ ناقص نهاد (که بحسبِ سرنوشت داخلِ باریافتگانِ حواشیِ مجلسِ عالي شده بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثالِ آن اتّفاق نموده بباغستانِ هالول[۲] (که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خونِ خفته را بجوش آرد) رفته بزمِ صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالمِ سرخوشي (که رختِ عقل و هوش را بیغما داده بودند) کتابِ ظفرنامه درمیان داشته مبادیِ احوالِ نصرت قرینِ حضرتِ صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ جانسپار[۳] چهل کس همراه داشتند - روزے از هریکے دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهر یکے دادند که بشکنند - هرچند بر سرِ زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده[۴] بهریک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثلِ این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازمِ ما باشد - باین اندیشهٔ درست و خیالِ بلند کمرِ همّت چست کرده متوجّهِ ملک گیري شده بودند - آن بیخبرانِ بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائیدِ آسماني - قیاس بر محضِ صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالمِ دیوانگي و بیهوشي مضمونِ اتّفاق را در عددِ چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتنِ دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستي ساحتِ فراز و نشیبِ راهِ اجل پیمودن گرفتند - روزِ دیگر هرچند ازین نزدیکانِ دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیالِ فاسدِ ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعیین فرمودند - در اندک زمانے آن بختبرگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روزِ سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ رنگِ بهرامي در بر کرده بر کرسیِ قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه

---

(۲) نسخهٔ [د ط] هابول - و نسخهٔ [ح] هانول (۳) نسخهٔ [ا] جانفشان (۴) نسخهٔ [ز] کشیده *

مي‌آوردند - و در حقِ هر طايفه فراخورِ رقمِ تقدير و مقتضاي كمالِ عدالت حكم‌ميفرمودند - بعضي را دست بسته پايمالِ فيلانِ كوه‌پيكر ساختند - و برخي را (كه سر از خطِ ادب بيرون برده‌بودند) ببرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (كه دست از پا نشناخته بخيالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بيدست و پا گشتند - و فرقهٔ (كه از خودبيني گوش بر اوامرِ پادشاهي نداشته‌بودند) گوش و بيني را بر جا نيافتند - و طايفهٔ (كه سرانگشتِ عزيمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت نديدند *

بعد ازاختتامِ اين قضايا و احكام وقتِ نمازِ شام دررسيد - امام (كه خالي از سادگي نبود) در ركعتِ اوّل سورهٔ الم تر كيف خواند - بعد از فراغِ سلام حكمِ گردون‌انتقام بنفاذ پيوست كه امام را تهِ پاي فيل اندازند كه او عمدًا سورهٔ فيل را بكنايه خوانده - و اين عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد⁽²⁾ پرغلي عرضه‌داشت نمود كه اين امام معنئ قرآن نميداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه كشيده‌بود غير از خطابِ عتاب در جواب نشنيد - بعد از زماني چون پرتوِ ساده‌لوحئ امام برحاشيهٔ ضميرِ قدسي تافت و اشتعالِ نايرهٔ غضب تمكين پذيرفت تاسّفِ عظيم فرموده تمام شب را برقّت⁽³⁾ و بكا گذرانيدند *

و بعد ازانصرامِ اين امر⁽⁴⁾ تردي بيگ‌خان را درجانپانير گذاشته‌راياتِ نصرت را متوجّهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندري نزولِ اجلال فرمودند - و عمادالملك نيز دليري كرده پيش‌آمد - بهر يك كوچِ موكبِ معلّي او نيزكوچ ميكرد - ميانِ قصبهٔ فرباد و محمودآباد با ميرزا عسكري (كه هراول بود - و چند منزل پيشتر مي‌آمد) روبرو شده جنگِ عظيم درپيوست - و شكست بر ميرزا افتاده‌بود كه يادگار ناصر ميرزا و قاسم‌حسين‌خان و هندوبيگ با جمعي كثير رسيدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنهٔ وصولِ كوكبهٔ عظمتِ پادشاهي بگوشِ مخالفان رسانيدند كه اينك موكبِ عالي رسيد - اين سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسيدن و فتحِ يادگارناصرميرزا و شكستِ مخالفان معًا روي‌نمود - يادگارناصرميرزا چون از همه پيش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودي و چندے ديگر تردّد نمايان كردند - تا عمادالملك نيم جانے بسلامت بدر برد - و درويش محمّد قراشير پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسيد - درين اثنا سطوعِ راياتِ پادشاهي شد - و فتح بر فتح روي‌نمود - و دران هنگام كه موكبِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شير محمد علي - و نسخهٔ [ج] محمد بر غلي - و نسخهٔ [ح] پيـر محمد علي

(۳) نسخهٔ [ط] بگريه وزاري (۴) نسخهٔ [ز] امور *

آنحضرت رسید از ده هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردمِ مخالف کشته افتاده‌بودند - از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمالِ جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلامِ مبروص یعني عماد‌الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکتِ مذبوح دیگر محتمل است - بتحقیق این معني مردم متعیّن شدند - دو کس زخمي (که درمیانِ کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگیِ عماد‌الملک بود - روزِ دیگر موکبِ والاشکوه کوچ‌کرده پیشتر نزولِ اجلال فرمود - و میرزاعسکري با عساکرِ دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرفِ حوضِ کانگریه[2] مخیّمِ اقبال شد میرزاعسکري بعرض رسانید که اگر تمامِ اردو بشهر درآید بعمومِ خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سرِ هر دروازهٔ شهر باشند - و غیراز میرزاعسکري و مردمِ او هیچکسِ دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حواليِ سرکیچ[3] (که معمورهٔ نزهت دلکش) نزولِ اجلال فرمودند روزِ سیوم با مخصوصانِ بساطِ عزّت بسیرِ شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیقِ مهمّاتِ گجرات توجّه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - وهندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کُمک شود خود را بآنجا رساند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروج[4] و نوساري[5] و بندرِ سورت عنایت فرمودند - و دوست بیگ ایشک آقا کمبایت و بروده یافت - و محمودآباد بمیر بوچکه[6] بهادر اختصاص گرفت *

وچون انتظامِ مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجّه بندرِ دیپ شدند - در وقتیکه موکبِ عالي از دندوقه[7] (که در سي کروهیِ احمدآباد است) گذشته‌بود عرایضِ دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایاتِ عالي از پایهٔ سریرِ خلافت مصیر بسیار دور شده متمرّدانِ این حدود سرِ بغی و تمرّد برداشته دستِ افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملّو خان خروج‌کرده بر سرِ مهتر زنبور جاگیردارِ سرکارِ هندیه آمدند - و او اموالِ خود را گیرانده باُجین آمد - و جمیع سپاهیان (که درین صوبه[8] جابجا تعین بودند) در اُجین فراهم آمدند - و اربابِ فتنه بجمعیّتی فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش‌علي

---

(۲) نسخهٔ [ح] کانگره (۳) نسخهٔ [ا] سرگنج (۴) نسخهٔ [ح] بروچ (۵) نسخهٔ [ح] نوسادری (۶) نسخهٔ [ب] کوچك - و نسخهٔ [د] بچکه (۷) نسخهٔ [ح] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ح] صوبه *

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان بهادر خطاب شنابخانی داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکري میرزا از پتّن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیشِ سلطان به دیپ میرفتند - پتّن را خالي یافته متصرّف گشتند - و از کمالِ بےاتّفاقي و بےتدبیري حال باینجا رسید که غضنفر نامي از نوکرانِ یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیشِ سلطان بهادر رفت - و محرّکِ آمدنِ سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهانِ او پی‌درپی رفت - تاآنکه سلطان بهادر متوجّهِ احمدآباد گشت - و بزودي نزدیکِ سرکیج[۲] فرود آمد - عسکري میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقبِ اساول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرتِ جهانباني اخلاصِ درست داشتند و نه سودای پاک) از تبه‌رائي و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانبِ جانپانیر روان شدند - و انواعِ خسران روی‌داد ●

نمک خوردن و کاسه بر سرِ خوان شکستن و در محلِ تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحتِ کم‌خدمتي پیمودن ظاهر است که بچندین روز نشاند[۳] - سبحان‌الله گرفتم [که دلِ اخلاص‌گزین (که گوهریست بے بها - و در خراب‌آبادِ دُنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقدِ معـــامله‌داني وسوداگري (که رایجِ این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندي داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سیّد مبارک بخاري هراولِ سلطان بود - نزدیک بلشکرِ پادشاهي رسید - چنداول یادگارناصر میرزا بود - برگشته جنگِ مردانه کرد - و بسیارے از هراولِ سلطان را بقتل رسانید - و بدستِ میرزا زخمے رسیده غنیم[۴] بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزاعسکري[۵] چون دل بای داده‌بود از آبِ مهندري (که پیشِ راه بود) بےمحابا گذشت - و خیلے از سپاه رختِ زندگاني بسیلِ فنا دادند - سلطان نیز تا آبِ مهندري آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تُردي بیگ خان لوازمِ مهمانداري بجای آورده بمحلِ خود بازگشت - روزِ دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد به تردي بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاینِ قلعه پارهٔ برسمِ مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [۱۰۵] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رساند (۴) نسخهٔ [ج] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکري بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب ●

کتابدار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقي متحصّنان قلعه امان طلبیده دیدند -
رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه(۲) در مالوه بوده مندو را مستقرّ
اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملکِ مالوه از اهلِ فساد پاک شود - و هم ولایتِ گجرات
(که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایرهٔ فتنه و فساد (که در حدودِ مستقرِ سلطنت
اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهے از آمرا سپرده عنانِ
معاودت معطوف داشته بکمبایت(۳) نزول فرمودند - و ازانجا به بروده و بروج و ازانجا بجانبِ
سورت تصریفِ اعنّهٔ اقبال نموده ازان راه بسیرِ آسیر و برهانپور توجّه فرمودند - و هفت
روز در برهانپور توقّف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را
مخیّمِ فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحضِ صیتِ معاودتِ رایاتِ اقبال پریشان شده
هر یکے بگوشهٔ خزیده - و آنحضرت را آب و هوای ولایتِ مالوه مطبوعِ مزاجِ اقدس افتاد -
و اکثرِ ملازمانِ رکابِ دولت را جایگیردارِ آن ولایت فرمودند - و درهای کامراني و کامبخشي
بر روی روزگار کشودند *

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

بزرگے (که قدرِ نعمت و دولت نشناخته راهِ ناسپاسي سپرد) هراینه بدستِ خود
تیشه بر پای خود زند - و بزورِ خود درهاویهٔ هلاکت افتد - و مصداقِ این مقالِ احوالِ
میرزا عسکري و آمرای گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود
راه دادند - و از زیستِ ناشایسته اوّل گردِ خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبارِ نفاق
بساحتِ احوالِ ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریبِ سه ماه گذشته‌بود که مخالفان گردِ فتنه
انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که صفر(۴) نام داشت - و قلعهٔ سورت بناکردهٔ اوست)
با یکدیگر اتّفاق نموده ولایتِ نوساري را (که در تصرّفِ عبدالله خان خویشِ قاسم حسین‌خان
اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشته بروج(۵) آمد - و مُقارنِ
این حال بندرِ سورت نیز گرفتند - خانجهان از راهِ خشکي روانهٔ بروج شد - و رومي خان
از راهِ دریا بر غرابهای جنگي سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد - قاسم حسین خان
دست و پا گم‌کرده بجانبِ پانیور شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیشِ میرزا عسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهے از امرا سپرده مندو را الخ
(۳) نسخهٔ [ح] بکهنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] ببهرونچ *

کرده بدفعِ خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا همت) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - تردي بیگ خان قبولِ اینمعني نکرد - و میرزایان کنکاشِ گرفتنِ او نمودند که تمامِ خزاین را متصرف شوند - و سلطنت بنامِ میرزاعسکري مقرر شود - اگر به بهادر دستے یابیم بهتر - والا (چون حضرتِ جهانباني را هوای مالوه خوش آمده‌است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجه کنیم - تردي‌بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمتِ میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضے سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخیالِ خامه ازانجا کوچ‌کرده از راهِ گهات[۲] کرجي بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آبِ مهندري (که پانزده کروهی جانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیهٔ ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سرِ جانپانیر آمد - و تردي بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه را گذاشته راهِ سلامت بپش گرفت - و در مندو بشرفِ بساط بوس مستسعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بے‌اعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتفاقاتِ حسنه آنکه درمیانِ راه در نواحیِ چیتور بهم رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطوفتِ ذاتي و عفوِ جبلي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواهِ گناهِ ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند *

و یکے از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجهِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني ازین دیار بحدودِ آگره شد) آن بود که محمد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولدِ او (که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه سابقا گذارش یافت) دربنولا باز از بے‌سعادتیِ ذاتي از کنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعے (که برای نابیناساختنِ او تعین شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] گهات کرچی *

رفتند - و پسرانِ خسرو کوکلتاش (که درانجا بودند) امان طلبیده قنوج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدودِ بلگرام از آبِ گنگ گذشته هردو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواجِ کارِ فتنه‌سازانِ حق‌ناشناس بشعلهٔ خس ماند درساعت بوزیدنِ نسیمِ اقبال آن شعله فرونشست - و شمالِ فتح وزید - و لشکرِ اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسرانِ او جمع شده باز آمادهٔ پیگار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصولِ موکبِ عالي از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفانِ ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرفِ استلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکبِ والای[۲] حضرتِ جهانباني بآگره رسید بهوپال رای حاکمِ بیجاگده قلعهٔ مندو را خالي یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریبِ دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظارِ سطوت و جلالِ حضرتِ جهانباني و قهرمانِ اقبالِ این دودمانِ عالي دولت ازو برگشته‌بود کارے (که برای سودِ خود مي‌اندیشید) سرمایهٔ زیانِ او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکرِ منصوره و مشاهدهٔ صدماتِ جنودِ عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیشِ وزیرِ فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدنِ خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکري گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزیر با غرابها و مردمِ جنگي از راهِ دریا به بندرِ دیپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مددِ ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیشِ سلطان فرستاد که بموجبِ طلب آمده‌ام - چون صحّتے روده‌د بخدمت میرسم - سلطان از شاهراهِ احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخرِ روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسشِ وزیر رفت - بمجرّدِ رفتن تمارضِ او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی‌الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قیدِ ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزیر بر سرِ راه آمده اظهار نمود که اینقدار توقّف نمایند که بعضے تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال[۳] فرستند - و این سخن گفته بزودي متوجّهِ غرابِ خود شد - قاضیِ فرنگ سرِ راه بر سلطان گرفته تحکّم در توقّف نمود - سلطان از رویِ بےتحمّلي شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غرابِ ایشان بغرابِ خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده‌بودند نزدیک شده سلطان را

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب ٭

گرد گرفتند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومی‌خان خود را در آب انداختند - رومی‌خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضے میگفتند سرے برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصے پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک متوحش نموده قصد او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزے میرابوتراب (که از اکابر گجراتست) نقل کرد که ملا قطب‌الدین شیرازی (که نسبت استادی بسلطان‌بهادر داشت) درین ایام در دکن بود - بقصد ملاقات که بیقین سلطان بهادر بود - بعضے سخنان (که درمیان من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کس نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت *

بارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرورفت و متعلقان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زواری خزاین گجرات بعضے را بدست تصرف خود درآورد - و بعضے بدست فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان‌بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت - و گاهے زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتے باوندی همانجا(۲) بسر برد - تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملے در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدمات (که ذکر آن بتقریب(۳) از تذئیلات مقصود و متممات کلام است) درنوردیده شروع در اصل مقصود مینماید *

چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان (که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته‌بودند) در مقام اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات *

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالکِ محروسه برفاهیت و استقامت آراسته(۲) گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطرِ جهان‌آرا از مهمّاتِ ابنعدود پرداخت همّتِ خسروانه بر سرانجامِ تهیّهٔ یورشِ گجرات بود که باز عنانِ عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلافِ سابق ممالک را بمردمے (که از اوضاعِ ایشان صفتِ استقامت در مملکت‌داري هویدا باشد - و تبدّلِ احوال و توسّطِ اختلال بمبانیٔ اطوارِ ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطرِ اقدس را از استحکامِ این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقرِ خلافتِ جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبرِ خروجِ شیرخان و فتنه‌انگیزیِ او بحدودِ شرق بمسامعِ قدسیّه رسید - عزمِ تسخیرِ بنگاله(۳) (که بر پیشگاهِ خاطرِ فیض‌مظاهر قبل از مهمِّ گجرات چهره‌گشا بود - و بجهتِ دواعیِ مذکور در پردهٔ توقّف و تراخي جلوه داشت) آن داعیه از سرِنو تازه شد - و حکمِ عالی باستعدادِ یورشِ بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضتِ والا دفعِ شیرخان نموده تسخیرِ ممالکِ بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانانِ سور بود - نامِ قدیمش فرید است ابنِ حسن ابنِ ابراهیم شیراخیل(۴) - و این ابراهیم پیوسته سوداگریِ اسب میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعیّنی نداشت - و در موضعِ شمله از اعمالِ نارنول متوطّن بود - پسرش حسن بقدر رشدے پیدا کرده از سوداگري بسپاهگري آمد - مدّتے در پیشِ رایمل جدِّ رایسال درباري (که اکنون در خدمتِ حضورِ حضرتِ شاهنشاهي شرفِ امتیاز دارد) نوکري میکرد - ازانجا بموضعِ جونه از اعمالِ سهسرام پیشِ نصیرخان لوحاني(۵) (که از اُمرای سکندر لودي بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کارداني خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیشِ دولتخان برادرِ او کمرِ خدمت بست - و ازانجا در سلکِ ملازمانِ ببن(۶) (که از اُمرای بزرگِ سلطان سکندر لودي بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شیراخیل

(۵) نسخهٔ [ا ج د] نوحاني (۶) نسخهٔ [ا ح] بین *

و کارِ او تدرے پیش آمد - اکثر سرانجامِ مهام به تدبیرِ او صورت مي‌یافت - و فرید پسرِ او از زیاده‌سري و بدنهادي پدرِ خود را رنجانیده جدا شد - و مدّتے از نوکرانِ تاج‌خان لودي بود - و چندگاه در اوده ملازمِ قاسم‌حسین خان اوزبك شد - و مدّتے نوکرِ سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریبی او را با دو افغانِ دیگر (که از ملازمانِ او بودند) بملازمتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برده‌بود - بمجرّدِ آنکه نظرِ دوربینِ حضرت برو افتاد بر زبانِ مقدّس گذشت که سلطان‌جنید چشمانِ این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر شور و فتنه‌انگیزي میکند - او را مقیّد بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاهِ حضرتِ گیتي‌ستاني اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردمِ خود سپارد فرار نمود - درین اثنا پدرِ او را اجل در رسید - و اموال بدستِ او افتاد - و در حدودِ سهسرام در جنگلستانِ جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزني و دزدي و مردم‌کشي سرِ فتنه برافراشت - و باندک زمانے بروباه‌بازي و نادُرستي[۲] خود را از سرهنگانِ روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتي بدستِ سوداگران امدادِ خرج کرده او را پیشِ خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازي و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرصتے بسیارے از مردمِ رند و اوباش برو گردآمدند - درین میان حاکمِ بهار (که یکے از امرای لوحاني بود) رختِ زندگاني بربست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشانِ خود بایلغارِ خود را رسانید - و مالِ فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و برسرِ آلغ میرزا (که نزدیکِ سرو بود) ناگهاني ریخت - بحیله‌پردازي برو غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیّت مال و مردم بهمرسیده‌بود به پتّنه رفته آنحدود را متصرّف شد - و در سورج گده (که سرحدّ ملکِ حاکمِ بنگاله است) با لشکرِ آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرّف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والئ بنگاله جنگ و جدل مي‌نمود - و مدّتے مدید محاصرهٔ گورکهپور[۳] داشت *

و از غرایب[۴] آنکه شیرخان منجّمے ممتاز را شنید که راجهٔ اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای نامد و داعیهای باطل در سر داشت از کارِ او آگاهي بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجّم نوشته فرستاد که تا [illegible] ترا بر بنگاله دستے نیست - و درفلان تاریخ دست خواهي یافت - و آنروز دریای گنگ [illegible] پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

(۲) نسخهٔ [و] ناراستي (۳) در [اکثرنسخه] [illegible] (۴) نسخهٔ [ز] غرایب تر *

نوشته‌بود همان طور بظهور آمد(۲) * * شعر *

شنیدم ز دانا که دانش بسیست * و لیکن پراگنده با هرکسیست

و درین ایّام (که رایاتِ نصرت به فتحِ مالوه و تسخیرِ گجرات توجّه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سري را از اندازه گذراند - این است مجملِ مبادیِ احوالِ شیرخان - و تتمّهٔ احوال و خاتمهٔ کار و وخامتِ عاقبتِ او در خلالِ احوالِ گرامیِ حضرتِ جهانباني گذارش خواهدیافت تا اربابِ فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد *

الحاصل چون یورشِ ممالکِ شرقیّه در ضمیرِ جهان‌آرای حضرتِ جهانباني نقش‌بست میر فقرعلي (که از اُمرای کلانِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بود) بضبطِ دارالملک دهلي قرار یافت - و حکومتِ دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمامِ میر محمّد بخشي (که از معتمدانِ دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابنِ عمّ آنحضرت بکالپي (که جایگیرِ او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخشِ آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد(۳) او بود - و عفّت قباب عصمت‌نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادقِ صلبِ او بوجود آمده) بقنوج و آن نواحي بحراستِ او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجامِ مهمّاتِ ملک فرموده با مخدّراتِ تتقِ عصمت براهِ کشتي شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکري و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابوق(۴) و جهانگیر قلي بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردي بیگ خان و قوچ بیگ و تردي بیگِ اتّاوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوچکه(۵) بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجي محمّد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ وجمعی کثیر از اُمرای عالیقدر در رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - و از راهِ بحر و بر لشکرِ فیروزي‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهی بر کشتي نشسته و گاهی بر اسپ سوارشده بمشاغلِ ملکي و ضوابطِ ملک‌گیري پرداخته عنانِ عزیمت بصوبِ قلعهٔ چناده(۶) (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکبِ عالي در نزدیکیِ چناده رسید گردِ خجالت بر جبین و عرقِ حیا بر روی از گجرات رسیده شرفِ عتبه‌بوسي دریافت *

و مجملی ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید(۷) همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچك بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید *

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود - و آنحضرت از روی عواطف ذاتي رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکري و میرزا هندال بموجب اشارت عالي رفتند - و میرزا عسکري بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهي بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالي آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و دو مرتبه در یک(۲) مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسپ سرفراز شد - آرے - بدرگاه خاصان ایزدي سیّئات را بحسنات خریداري کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها(۳) بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهي چندین مشیّت رفته که رحمتِ خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطین که ظلّ اللّٰه اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که درگذشتن از گناهان ضررے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمي‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات مي‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني باوجود چندین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربّاني مُتخلّق گشته در مکافات بدي به نیکوئي پیش‌آمدند - و الحمد للّٰه که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالي و ذاتیِ عُنصرِ قدسي است - و در اجرای سیاسات چندان ملاحظه(۴) و تاني مرعي دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا اینَدم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شگرفنامه اندکے از بسیار گفته‌آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید *

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعے در قلعهٔ چناده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتي‌کشای حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [۱] یکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئي (۴) در [اکثر نسخه] بملاحظه و تاني اند *

جنّت‌آشیاني بحدودِ چناده نزولِ اجلال فرمود رای عالم‌آرای بر تسخیرِ آن قلعه قرار گرفت - و رومي خان (که در فتحِ حصونِ حصین و قلاعِ سماوي‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتحِ مندسور (۲) از سلطان بهادر جدا شده در سلکِ ملازمانِ درگاه افلاک یافته بمنصبِ میرآتشي سربلندي داشت) بر کشتیها ترتیبِ ساباط نمود - و از قطعهای پخته (۳) بر روی تخته آنچنان سطحه مرتّب ساخت که خردمندانِ دقیقه‌شگاف و هنرمندانِ حکمت اساس در صنعتگری آن انگشتِ حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدنِ آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسرِ شیرخان ازانجا فرار نمود - و سایرِ اهلِ قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرّفِ اولیای دولت درآمد - و امان‌یافتها (که قریبِ دو هزار کس بودند) اگرچه حضرتِ جهانباني قولِ رومي خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند امّا موّیدبیگ درلدي (که از نزدیکانِ بساطِ عزّت بود) بتسویل دستهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکمِ پادشاهیست - و اینچنین تحکّمی از دستِ او بوجود آمد - حضرتِ جهانباني ملامت فرمودند - رومي خان بعواطفِ پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاهِ او افزوني گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمتِ او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسبِ سرنوشت محسودِ روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطرِ خطیر ازین مهم فراغ یافت یورشِ بنگاله پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - نصیب شاه والیِ بنگاله زخمي بدرگاهِ جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعني ضمیمهٔ بواعثِ تسخیرِ بنگاله و علاوهٔ دواعیِ توجّهِ عالي گشت - آنحضرت او را بتفقّداتِ خسروانه مستظهر ساخته بانواعِ اشفاقِ خسرواني شرفِ امتیاز بخشیدند - و چون این یورشِ والا مصمّم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبارِ اُمرا بود) مکرمت فرمودند - و چناده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجامِ این دیار فرموده از راهِ برّ و بحر عساکرِ نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضربِ خیامِ گردون‌قباب (۴) شد دولتخواهانِ درگاه بموقفِ عرض رسانیدند که موسمِ باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورشِ بنگاله تا گذشتنِ این موسم موقوف دارند در آئینِ ملک‌گیري بروشِ فیروزي‌یافتن بر حصولِ مامول هرآینه اقرب خواهدبود - چه عبورِ سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعثِ ویراني و تباهیِ سپاهي - والیِ بنگاله نظر بر اغراضِ خود بعرضِ اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام *

هنوز راست نکرده است بزودي برسرِ او رفتن باعث استیصالِ او بسهولت خواهدبود - آنحضرت بجهتِ نگاهداشتِ خاطرِ آن ستم‌رسیده و صورتِ معقولیتِ کنگشِ او حکم بر نهضتِ رایاتِ جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که ازانطرف آب میرفته‌باشد - چون ساحتِ منگیر معسکرِ اقبال‌شد خبرآمد که جلال خان پسرِ شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده‌بود) با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازي و بُهار خان[۲] بمقدارِ پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گدهي را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگِ فتنه و فساد دارد *

و حقیقتِ معامله آنکه شیرخان باستماعِ توجهِ رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راهِ جهارکهند پیش گرفت - که چون موکبِ عالي به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم احوالِ بنگاله را بمامنی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیکِ گدهي گذاشته مقرر ساخت که چون افواجِ گیتي‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم ابنها وایلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیري متقاعد باشند - و حضرتِ جهانباني از بهاگلپور ابراهیم‌بیگ چابوق و جهانگیر قلي بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گوک علي بیگ[۳] و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزارکس تعیّن فرمودند - چون عساکرِ پادشاهي بنواحیِ گدهي رسید جلال خان از سخنِ پدر بیرون رفته فوج بسته برسرِ اُردو آمد - این مردم خود را راست نکرده‌بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - وآدابِ ترتیبِ افواج قایم سازند - لشکرِ مخالف بسیار - و این مردم برسرِ استعداد وعزیمتِ جنگ نه - بیرامخان چند مرتبه برگشته برسپاهِ دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گسلانید[۴] - و چپقلشهای دلیرانه کرد - امّا از کُمکِ افواج قاهره بسببِ بےترتیبي کوتاهی شد - و کارها برحسبِ دلخواه انتظام نیافت - علي خان مهاوني و حیدربخشي و چندے دیگر از اعیانِ دولت پایهٔ والای شهادت یافتند - چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - دربن توجه کشتیِ بحرآرا (که بجهتِ سواریِ خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکبِ پادشاهي نزدیک افغانانِ تبه‌روزگار رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که تُرهُت و پُرنیه[۵] باو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ح] پهاز خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴) نسخهٔ [د] گردانید (۵) نسخهٔ [د] پکنه *

شده بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازهٔ خود رفته بسامان الغ اراده [illegible]

[illegible]

[illegible]

گرفته از راه جوار کهنه بحدود رهتاس آمد - و بیوقابازی قلعهٔ رهتاس را متصرف شد ه

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت متانت و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است - میخواهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] را درآورده - و باطراف توپی کذبزن را گماشت - و باین حیله سپاهی را درآورده [illegible] را گرفت - و اهل خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست تعدی دراز کرد - و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مي بود - جلال‌خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس ایلغار کرده رسید - و یوسف‌بیگ سپاهی
اشکر را دیده مستعدِ جنگ شد - هرچند همراهان کثرتِ مخالفان و قلتِ خود را گفتند فایده
نداشت - و در نواحیِ جونپور مردانه شربتِ واپسین درکشید - مخالفان روزِ دیگر آمده جونپور را
قبل کردند - و بابابیگ جلایر در نگاهبانيِ دادِ مردانگي و کارداني داد - و حقیقتِ احوال بمیرزایان
و اُمرا نوشت - و عرایضِ متواتر نیز بدرگاهِ معلّی ارسال داشت - میر فقرعلي (۲) از دهلي بدارالخلافهٔ
آگره آمد - و نصایحِ ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره
برآورده آنطرفِ آب گذرانید - و محمّد بخشي را بران داشت که آنچه در وقت گنجد امدادِ
میرزا نماید که بزودي بجونپور خود را رساند - و ازانجا میر فقرعلي رخصت گرفته بحدودِ کالپي
رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعدِ اشکر سازد - و در حدودِ آگره میرزایان باهم اتّفاق کرده پیشتر
روانه شوند - و مقارنِ اینحال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجي محمّد باباقشقه و زاهدبیگ و میرزا نظر (۳)
و جمعی دیگر از ناهنجاري و شورانگیزي از بنگاله فرار نموده پیشِ میرزا نورالدّین محمّد
(که او را در قنوج گذاشته‌بودند) آمدند - و میرزا آمدنِ ایشان را بمیرزا هندال نوشت - و استدعای
استمالتِ ایشان نمود - میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوبِ محمّد غازي توغبائي (که
از معتمدانِ میرزا بود) فرستاد - و شرحِ آمدنِ اُمرا را بیادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي نیز نوشته
روان ساخت - و اُمرا خود پیشِ میرزا نورالدّین محمّد انتظارِ جواب نبرده بکول (که در مواجبِ
زاهدبیگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر یافته نزدِ ایشان شتافت - کوته‌اندیشانِ نمک بحرام
زبانِ هذیان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگیِ پادشاه نداریم - اگر شما چنانچه خیال
کرده‌اید بنامِ خود خطبه میخوانید در ملازمتِ شما بوده خدماتِ شایسته بتقدیم میرسانیم - و گرنه
پیشِ میرزا کامران میرویم - وآنجا کامروائي و دوستکامي در کنارِ ما ست - محمّد غازي
توغبائي آمده پیغامِ اُمرا پنهاني رسانید - و گفت که یکی از دو کار ناچار است - یا خطبه بنامِ
خود بایدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - یا ببهانه اُمرا را گرفته مقیّد کرد - میرزا هندال
(که پیوسته مرش بسودای محال میخارید) این معني را از مغتنمات دانسته بوسیلهٔ مواعیدِ لطف
حرام نمکانِ عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خیالِ تباه را بیشتر استحکام داد *

چون تفرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامعِ علیّهٔ حضرتِ جهانباني رسید و حقیقتِ ارادهٔ
طغیانِ میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول (۴) را (که از اعیانِ مشایخ هند و مقرونِ جلایلِ عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ح] فقیرعلي (۳) نسخهٔ [ح] میرزا نظیر (۴) نسخهٔ [چ] بهول - و نسخهٔ [زح] پهول *

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رسانند - و بمواعظِ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالاتِ فاسده باز آورده بزودي باستیصالِ افغانانِ بدعمل و بدکردار سازد - و درچنین هنگام (که اُمرا اندیشهای نادرست و فکرهای نامعقول پیش دارند و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریقِ ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزلِ خود آورد - شیخ سخنانِ سنجیدهٔ دولتخواهانه گفته میرزا را بعزمِ خدمتي که برآمده بود ثابت قدم ساخت - روزِ دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجامِ لشکر باشد از زر و اشتر و اسپ و یراقِ جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزانه نیست که بسپاهي داده شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدّین محمّد از قنّوج بایلغار آمد - و همانا که اُمرا قرار[۲] داده. سخن یکي ساخته بودند آمدنِ او باعثِ تقویتِ ارادهٔ اُمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را پیشِ اُمرا فرستاد - اُمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامتِ قبولِ سخنِ ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاحِ کارِ ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا برهمگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطرجمع ملازمت کنیم - شیخ در سامانِ اسبابِ سفر بود - و یراقِ لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاقِ میرزا نورالدّین محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانی (که نزدیکِ باغِ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و اُمرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعتِ نحس و وقتِ اختلال خطبه بنامِ میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار[۳] آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمانِ دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبانِ حالش این مضمون میسرائید * بیت *

باد است نصیحتِ کسان در گوشم * امّا بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنامِ خود خواند و پیشِ والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقتِ شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید - آن عصمت‌قباب از روی دلربیني فرمودند چه مي بیني من ماتمِ ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا •

نو خرد سالي - و از حرف و حکایتِ فتنه‌سازانِ ناعاقبت‌اندیش راهِ صواب گم کردهٔ - کمر بر
هلاکِ خود بستهٔ - محمّد بخشي آمده گفت شیخ را خود کشتید - در بارهٔ من چرا توقّف دارید -
میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت - یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلي این قضیهٔ ناگوار
شنیده از حدودِ کالپي براهِ گوالیار ایلغار کردند - و خود را بدارالملکِ دهلي رسانده در
استحکام مبانیء شهر و لوازمِ قلعه‌داري اهتمام نمودند - میرزا در حمیدپور (که نزدیکِ فیروزآباد
است) رسیده‌بود که خبرِ ایلغارِ یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلي بجانبِ دهلي رسید - میرزا
و امرا کنگاش کرده بتصرّفِ[2] دهلي متوجّه شدند - اکثرے از جایگیردارانِ خرد از اطراف و نواحي
آمده میرزا را دیدند - و کوچ بکوچ رسیده دهلي را محاصره کردند - یادگار ناصر میرزا و میر
فقرعلي در قلعه‌داري کمرِ همّت بستند - و بمیرزا کامران صورتِ واقعه نوشته التماسِ توجّه در
دفعِ فتنه و فساد نمودند - میرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدودِ قصبهٔ سنپت[3] رسید
میرزا هندال کار ناساخته بحدودِ دارالخلافهٔ آگره شتافت - میرزا کامران چون قریب بدهلي رسید
میر فقرعلي آمده میرزا کامران را دید - و یادگار ناصر میرزا بر همان نهج در استحکامِ قلعه کوشش
داشت - میر فقرعلي بمقدّماتِ هوش‌افزا میرزا کامران را بآگره روانه ساخت - میرزا هندال
در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت - میرزا کامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آغاچه
بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی صادقِ دانش
میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردنِ او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد - میرزا بآئینِ
لایق پیش آمد - و روزِ دیگر امرای فتنه‌انگیز را گناه بخشیده کورنش داد - و میرزایان
و امرا باتفاقِ یکدیگر از آبِ جون عبور کردند که دفعِ فتنهٔ شیرخان نمایند - امّا چون سعادت رهنمونِ
این گرامي‌نژادان نبود توفیقِ این خدمتِ دولت پیرای نیافتند *

الحاصل چون بمیامنِ تائیداتِ آسماني ملکِ بنگاله بدستِ اولیای دولتِ ابدپیوند درآمد
و پای‌تختِ آن ولایت مستقرِ موکبِ عالي شد و امرای عظام ولایتِ عظیم در جایگیرهای
خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابوابِ غفلت بر روی روزگارِ خود گشادند -
و ارکانِ سلطنت بانتظامِ امور ملکي کمتر پرداختند - و فتنه‌انگیزانِ ملک (که همیشه
وسعت‌آبادِ عالم ازان قسم بیباکان خالي نباشد) سرِ آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید
که فتنهٔ غنوده مژگانِ فروهشته را بالا کند - اختلال در مبانیء احتیاط راه‌یافت - چنانچه خبرے

---

۲) نسخه [د] بصوب - و نسخهٔ [ز] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سون پت *

(که اعتماد را شاید) بمعسکرِ اقبال نمیرسید - و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقرّبانِ بساطِ عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقفِ عرضِ اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرفِ ناملایم مذکورِ مجلسِ قدسی‌سرشت نشود - رفته رفته چون حقیقتِ نایرهٔ هندوستان بوسیلهٔ دولتخواهانِ حقیقی (که صلاحِ خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروضِ موقفِ حضور شد حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال ارکانِ خلافت (۲) را طلب داشته عزیمتِ انصرافِ موکبِ عالی مصمّم ساختند - هرچند از کثرتِ باران زمین تمام در زیرِ سیلاب بود و آبهای دریا شورشِ طوفانی داشت و قطعاً هنگامِ یورش نبود بمقتضای صلاحِ وقت مراجعت را از لوازمِ پاسِ دولت دیدند - تفویضِ ملکِ بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت روشِ کهنه‌عمامهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائی و سیه بختی فرار نموده پیشِ میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومتِ بنگاله بجهانگیرقلی بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونتِ او گذاشتند - و در عینِ باران عنانِ مراجعت معطوف داشته متوجّهِ مستقرِّ خلافت شدند ❊

شیرخان چون آوازهٔ مراجعتِ موکبِ پادشاهی و روان شدنِ میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجّهِ رهتاس شد - و مقرّر ساخت که اگر رایاتِ عالیات برسرِ او آید از جنگ یکسو شده از راهِ جهارکهند که آمده‌بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّهِ دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید - و قصدِ شبخون کند - چون موکبِ والای حضرتِ جهانبانی بترهت (۳) رسید شیرخان کمیِ لشکر و بےسرانجامیِ اردوی معلّی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکرِ فراوان و استعدادِ تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیکِ لشکر از هرطرف قابو میطلبید - و هیچکس را مجالِ آن نمیشد که از نیرنگسازیِ غنیم واقف شود - ابنِ علی قراول‌بیگی رفته خبرِ مشخّص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسید - اگرچه موکبِ عالی از آبِ گنگ عبور فرموده بسمتِ مستقرِّ خلافت متوجّه بود چون خبرِ رسیدنِ شیرخان و نزدیک شدنِ او بمعسکرِ اقبال شعله‌افروزِ نایرهٔ غضبِ پادشاهی شد از کمالِ سطوت و قهر عنانِ توجّه بجانبِ او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که درچنین وقتے [که بے سامانیِ عساکرِ اقبال (که بادپایانِ گیتی‌نوردِ چندین مسافتِ بعیده را پای درگل پیموده‌اند) در اعلیِ مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [۱] سلطنت (۳) در [بعضی نسخه] بترهن ❊

است] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود } آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدی گرانمایه بیکی مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان (که از جیب قاجولی[۲] بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هراینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی ننماید چهرهٔ تامل خردپروران دوربین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره‌رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت‌دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد - و در موضع بهینه[۳] از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - درانجا سیاه آبی است کنباس[۴] نام - درمیان دولشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته درقراولان طرفین جنگی (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می‌بود - و افغانان از هرطرف بقتل سیرسیدند - تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکی کشایش اقلیمی را بس بود) از کوتاه‌بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت می‌آمد نقش آن الواح الهی در ضمایر این آهنین‌دلان صورت نمی‌بست - و شیرخان از روی روباه‌بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدمات مکرافزای آن حیله‌اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] قاچولي (۳) نسخهٔ [ه] بهینه - و نسخهٔ [ز] مهیه (۴) نسخهٔ [ب] کشن - و نسخهٔ [ح] کیناس *

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بےپروائي بارکانِ کارآگاهي ملحق میگردد - وازین سبب در شرایطِ نگاهبانيِ تهاونے عظیم راه مي‌یابد - تا شبي (که یاتیشِ محمّد زمان میرزا بود) ازو غفلتے تمام واقع شد - آن روبه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقتِ صبح از عقبِ اردوی معلّی پیدا شد - لشکرِ خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکرِ پادشاهي را فرصتِ زین‌کردنِ اسب و مجالِ جُبّه(۲) پوشیدن نشد - حضرتِ جهانباني از غفلتِ سپاه اطّلاع یافته حیرانِ نقشِ کارگاهِ تقدیر شدند - سررشتهٔ تدبیر از دست رفته‌بود - در وقتِ سواري بابا جلایر و تردي بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکمِ اشرف شد که زود رفته مهدِ عُلیا حاجي بیگم را برآرند - آن دو وفاکیشِ غیرت‌اندیش بر درِ سراپردهٔ عزّت شربتِ گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشي نیز با جمعي کثیر در گردِ سراپردهٔ عصمت(۳) توفیقِ جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرتِ مهدِ عُلیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانتِ ایزدي متکفّلِ حال و ضامنِ مآل بود) ساحتِ حریمِ حرمِ عفّت را عواصفِ خیالِ بداندیشان نتوانست پیمود - و غبارِ اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشیِ سرادقاتِ عصمتِ پردگیانِ جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوسِ ناموسِ الٰهي از تقدیس‌خانهٔ رفعت بدورباشِ حاجبانِ غیرت حراستِ پرده‌نشینانِ خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیالِ فاسد درِ ضمیر آن تیره‌درونان راه‌نیافت - و شیرخان آن عصمت‌قباب را در کمالِ صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت •

و بالجمله چون آنحضرت متوجّهِ پُل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگانِ دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا میشوند(۴) مقارنِ این حال (چون نگهداشتِ ایزدي حافظِ احوالِ آنحضرت بود) سقّائی خضرِ راهِ ایشان گشت - و بدستیاریِ شناوریِ او ازین‌گردابِ فتنه بساحلِ نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نامِ تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظامِ اولیائي - و عنایت و مرحمت بجای آورده باو وعده فرمودند که چون بسلامت بر تختِ سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصّهٔ پرغصّه درنهم صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحلِ آبِ گنگ برگذرِ چوسه(۵) از مکمنِ تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد یرغلي(۶) و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ح] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیرعلي - و نسخهٔ [ح] پیرعلي •

از اُمرا و افاضل غریقِ بحرِ فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکري و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافۀ آگره نزولِ اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوسِ عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلۀ میرزا کامران و والدۀ ماجدۀ او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحمِ ذاتي نوازش فرموده تقصیراتِ او را بر روی او نیاوردند - و بتفقّداتِ بے پایان (که از اندازۀ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارکِ این امر مي‌بودند - و در سرانجامِ آلات و ادواتِ تلافي اشتغال داشتند - از اطرافِ مملکت اُمرا و سپاهیان باستلامِ عتبۀ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاک‌سرشت بامیدِ وعدۀ گرامي در پای تختِ عظمت حاضر گشت - حضرتِ جهانباني (که تاجده و تخت‌بخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بینوا را از دور دیدند في‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن خضرِ راه خالي ساخته سقّا را بموجبِ وعدۀ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت) مستثنی‌ساخته بحکمراني پایۀ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاجِ بخشش گردِ احتیاج از چهرۀ احوالِ او و قبیلۀ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگِ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چنین علوِّ همّت چینِ شکایت بر جبینِ حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه پدید آمد *

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان برسرِ بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیرقلي بیگ جنگ درپیوست - و او دادِ جلادت داده عرصۀ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتے دیگر بود) تمامي اُمرای بنگاله در دفعِ فتنۀ (۲) اتّفاقِ شایسته ننمودند - و فرصت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیرقلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمانِ نادرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّبِ خود درآورده دستِ فتنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتنۀ مخالفان *

دراز ساخت - و قطب خان (که پسرِ خردِ او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سرِ کالپي و اتاوه فتنه‌ساز گشت *

چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجایگیرِ ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانبِ میرزا کامران باهتمامِ بعضی محالِ کالپي قیام داشت) بر سرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکهٔ دلاوري در برابرِ آن روبه‌صفتانِ حیله‌گر درآمده جنگِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبي فتح روی داد - و قطب خان در میدانِ جنگ کشته‌شد - و حضرتِ جهانباني مدّتے در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ سپاهِ نصرت‌قرین و گردآوریِ دلهای پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگارِ او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمِ عالي (که باوجودِ خلافِ باطن[۲] اتفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دولتش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریبِ بیست هزار کسِ خوب با او بود - و از دولتِ تفضّل و احسانِ حضرتِ جهانباني از کابل تا داور زمین شمال‌رویه و تا حدِّ سمانه جنوب‌رویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و وليِ‌نعمتِ خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراطِ غفلت و تفریطِ فکر ازین خدمتِ گرامي تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاهِ مکافات نتایجِ کردار برو عاید ساخت - چنانچه در صدرِ حیات سزای اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبانِ خود فالِ بد زده‌بود حالِ او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راست *

بیماریِ چند مزمن پیشِ او آمد - و از بخت‌برگشتگي بر تنبیهاتِ غیبي متنبّه نگشته بر مسلکِ ناخشنودیِ منعم و بیرضائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اوّلا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و وبال و خسران را (که جلبِ مضرّتِ دوست و جذبِ منفعتِ دشمن باشد) باعث و باني گشت - هرچند حضرتِ جهانباني فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهي نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهي مردمِ خود را همراه کن) میرزا بر عکسِ خواهشِ آنحضرت همگي درین اندیشه که

---

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن *

مردمِ پادشاهي را بد راهي داده همراهِ خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمّد حسین گورکان (که خانه‌زادهٔ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بود - و همراهِ میرزا کامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرفِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دریافته‌بود - و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماریِ خود را بهانه ساخته او را بهمراهیِ خود سعي کرد - میرزا حیدر بجانبِ میرزا کامران میل نموده در مقامِ عذرخواهي شد - و از بے‌فکري حرفِ رخصت درمیان آورد - حضرتِ جهانباني فرمودند که اگر نسبتِ خویشي منظور است از طرفین علي‌السّویه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما پیشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاشِ ناموس و مردانگي است خود باید همراهِ ما شوي که ما بر سرِ غنیم میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهارِ بیماري مي‌نماید تو طبیب نیستي - و داروشناس نهٔ که همراه روي - و آنکه میرزا لاهور را مامن تصوّر کرده خیالِ فاسد است چه از بازپس‌ماندن ازین یورش اگر امرے مانع شود کُنجِ سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از[۲] در شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وکدام آبرو که از شرمندگي سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاذًا باللّٰه حال بر خلافِ اینست بودنِ شما در لاهور محال خواهدبود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را ازو پوشیده از راهِ خوشامد درآمده‌است - الحاصل میرزا حیدر بدلالتِ بختِ بیدار طریقِ هدایت یافت و بدولتِ رفاقتِ موکبِ عالي معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفورِ جمعیّتِ خود سه هزار کس را بباشلیقیِ میرزا عبداللّٰه مغل همراه ساخت - و خود توفیقِ خدمت نیافت *

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگهانِ بدایع‌طرازِ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگارِ طرحِ دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شُکر است نه مقامِ شکایت - و لهٰذا ایزدِ جهان‌آرا اتّفاق از چنین برادرانِ گرامي برداشت - و جمعیّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشکرے

---

(۲) در [اکثر نسخه] از دو بیرون نیست *

اندک متوجه بسیارے از دشمن شدند - و از قوتِ دل و استقلالِ همتِ جبلّی خود قلّتِ اولیا و کثرتِ اعدا را منظور نداشتند - و چون موکبِ عالي به بهوجپور رسید شیرخان با لشکرِ انبوه آنطرفِ دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاهِ معدودِ خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانے بر گذرِ بهوجپور پُل بسته شد - و جمعے از یکّه‌جوانانِ تیزجلو قریبِ صد و پنجاه نفر خود را مستعدِّ کارزار ساخته بر اسپانِ بے زین سوار شده بآب زدند - و مانندِ شیرانِ دریائي از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند - و چون نهنگانِ دریانورد در بحرِ غدّار قطره‌زده از آب گذشته جمعے کثیر را منهزم ساختند - و دادِ مردانگي و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزمِ اردوی معلّی نمودند - چون نزدیکِ پُل رسیدند افغانان فیلِ گردباز نامي را (که در جنگِ چوسه[۲] بجانبِ فوجِ عدو مانده‌بود) بشکستنِ پُل سردادند - آن فیلِ بےاعتدال خود را بر سرِ پُل رسانیده قواعدِ آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلّی توپے رها کردند که قوایمِ فیلِ گردباز را خورد ساخت - و لشکرِ غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانانِ فدوي دادِ شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنارِ آب گرفته بقنّوج روان شوند - بملاحظه و تانّي کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانهٔ پادشاهي سردادند - کشتئ کلانِ مخالفان درهم شکست - و از تلاطمِ امواجِ قهر زیر و زبر شد - و مدّتِ یکماه زیاده در نواحئ قنّوج تقابل بود - در اواخرِ حال محمّد سلطان میرزا و پسرانِ[۳] آلغ میرزا و شاه میرزا (که نسبتِ ایشان بحضرتِ صاحبقراني منتهي میشود - و نبیرهٔ دختریِ سلطان حسین میرزا اند - و بملازمتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني سربلند بودند - و بعد از شنقارشدنِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائے برین معني گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با وليِ‌نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیهٔ حضرتِ جهانباني آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّت گناهانِ کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحمِ پادشاهانه سعادتِ امتیاز بخشیدند - و چون در سرشتِ اصلي این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتي و کم‌فرصتي در چنین وقتے اختیارِ فرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگانِ دیگر

(۲) نسخهٔ [ح] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او ٭

شده راه گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریقِ حرام‌نمکي سپرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرتِ جهانباني چنان مقتضي گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هر صورتے که از پردهٔ غیب چهره‌گشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طورِ دیگر خواهد شد - و جمعے کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدِ راهِ رفتنِ مردم نمایند) پُل بستهٔ عبور فرمودند - و پیشِ لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوهِ فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویلِ سرطان شد - و موسمِ باران در رسید - و سحاب چون فیلانِ مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضربِ خیامِ عالي بود) از آبِ باران لبالب شد - ناچار فضای بلند (که از آسیب و گزندِ آب و گِل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشنده و قرار یافت که صباح (که روزِ عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحالِ (۲) خود ماند بجائیکه جهتِ نزول مقرّر شده فرودآیند - دهمِ محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسرانِ استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلفات (که سرکاردارانِ توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانونِ مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجودِ شریفِ آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیشِ قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سرکرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخِ رشیدیِ خود مي‌نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانبِ چپِ خود (که یمینِ من به یسارِ آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده‌بودند - و از بندهٔ تا حدِّ جرانغارِ قُول بیست و هفت اُمرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمده دو جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرونِ خندق ایستادند - و سه جوق متوجّهِ لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلواني و جماعهٔ کرراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعے دیگر مقابلِ میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود *

میانِ میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسپ افتاد - و جرانغارِ پادشاهي غنیمِ خود را برداشته برغولِ ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکرِ فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهانِ او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرّدِ حملهٔ افغانان اکثرِ اُمرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در مرتبه بر سرِ لشکرِ مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حمایت نیست که پادشاه خود مرتکبِ جنگ شود امّا درین وقتِ مردآزمائي جودتِ جلادت و حدّتِ شجاعت کجا مي‌گذارد که عمل برقانون شود - چنانچه در نیزه درین کارزار بدستِ آنحضرت شکسته شد - و دادِ تردّد و مردانگي دادند - امّا برادران برادري بجای نیاوردند - و اُمرا قدمِ رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامتِ تقصیراتِ خود ذاهل شدند - و چشم‌زخمی چنین بولي‌نعمت روا داشتند - و آن بزرگوارِ صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکرِ بسیار کم پُرنفاق تهي از اخلاص که متوجّهِ این یورش شده(٢)اند همانا که بخاطرِ غیور عبور کرده‌باشد که ببارگیِ مردانگي بشهرستانِ عدم شتافتن و سمندِ حیات را بسرمنزلِ فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنانِ دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نردِ ردّ و بدل بحریفانِ کجباز باختن - از آبی که باین بی‌آبرویان خورده شود سراب اولی - چنانچه از روشِ تاختن بنفسِ نفیسِ خود در نظرِ اهلِ روزگار صورتِ اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضی از دولتخواهانِ یکجهت دست شفاعت و الحاح در رکابِ دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایلِ عالمِ اسباب میگوییم - و الّا در عالمِ تحقیق برآرنده ایزدِ جهان‌آراست *

چون صعودِ کوکبهٔ اجداد و علوّ طنطنهٔ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهي در زمانِ خاص و مکانِ مخصوص نزدیک شده‌بود دادارِ بدایع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهی از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسمِ مزیدِ آگاهي و تنبیهِ احرار است - نه از قسمِ پاداشِ کردار - چنانچه نزدِ حُکمای سلف مقرّر است که حوادثِ روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیرانِ پاک سیرت را مظنّه آنکه این سانحه نقشِ تربیتی است - چون کارکنانِ کارگاه تقدیر مستعدّی را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامعِ مراتبِ کونیّه (از شادي و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

(٢) نسخهٔ [ز] شدند *

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیت الٰهي بران رفته که هرگاه سعادتمندے را عطیهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آنوقت مورد محن و مصرف فتن میسازند - و گرد نقصے برانذیال جاه و جلال او مي نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسي و مطالع بشري (که طینت قدسي زینت حضرت آلنقوا حامل آن گشته‌بود - و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه‌گر شده قدم در عالم ملک شهادت مي‌نهاد) بنظرات خاص ایزدي در مراتب روعت شرف تربیت مي‌یافت و اکنون [که زمان ظهور مقصود اصلي ازان نور (که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست) ترديب شد] قضیهٔ ناسرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائي کرد - اکنون از پرده‌گشائي باز آمده بسر سخن مي‌آید *

و بالجمله چون شکستے که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ (که تخمینًا یک فرسخ بوده‌باشد) آمرا بے‌جنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتي و حق‌ناشناسي یافته غریق گرداب ناکامي شدند - و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستي بموج‌خیز فنا دادند - و حضرت جهانباني بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه میفرمودند - چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معني بدستیاری سعادت جاوداني بخت (۲) و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس‌الدین محمد و مولد من غزني است - از ملازمان میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت‌یافتگان نوید درات درج ساخت - و باین نیت اسپ خود را پیش کشید - و بمواعید الطاف پادشاهي نوید اختصاص یافت - حضرت جهانباني ازانجا متوجه دارالخلافة آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگانور (۳) رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بمردم پادشاهي بسته در مقام بے‌هنجاري درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنکانور - و در [چند نسخه] بهنکانو *

چنانچه هر کس بدست ایشان می‌افتاد قصدِ او می‌نمودند - حقیقتِ این معامله چون بعرض معلّی رسید حکمِ عالی شد که میرزا عسکري و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروهِ شقاوت‌پیشه دستبردي نمایند - و تادیب (۲) کنند - قریبِ سی‌هزار کس لنی سوار و پیاده ازین گروهِ شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکمِ پادشاهي بایشان رسید - میرزا عسکري از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا قصهٔ چند انداخته می‌گوید که از بے‌اتّفاقیِ شمایان کار باینجا رسیده - هنوز متنبّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداري نموده متوجّهِ آنجماعت شدند - جنگِ عظیم درپیوست - و جمعِ کثیر از گوارانِ بے‌سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکري (که شکایت‌ناک آمده‌بود) معاتَب شد - و ازانجا حضرتِ جهانباني ایلغار فرموده بآگره نزولِ اجلال فرمودند - اطرافِ ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبحِ دیگر بمنزلِ قدوة‌الاکابر میر رفیع (که از ساداتِ صفوي بکمالِ علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلالِ سلاطین ممتازِ وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانبِ پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوري و سعادت یاوري کند و در مقامِ تلافي و تدارک درآمده کمرِ نیکوخدمتي بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمتِ صایب ازانجا متوجّهِ لاهور شدند - میرزا عسکري بسنبل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهمِ محرّمِ این سال قاسم حسین‌سلطان بموافقت بیگ میرک در ساحتِ دهلي سعادتِ رکاب‌بوس دریافت - و جمعِ کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستمِ شهرِ مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دومِ این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولتِ حضورِ اقدس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرتِ جهانباني در همین منزل نزولِ اقبال فرمودند - اهلِ قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابوابِ شقاوت بر خود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهلِ قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهمِ صفر موکبِ والا بسهرند رسید - و در بیستمِ این ماه میرفقرعلي در اثنای راه محملِ حیات بر بست - و چون موکبِ عالي در حوالیِ لاهور قریبِ سرای (۳) دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغِ خواجه دوست منشي (که دلگشاترینِ منازلِ لاهور بود) بدولت (۴) فرود آمدند - و میرزا هندال در باغِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] وتنبیه وتادیب (۳) نسخهٔ [۵] وادیِ (۴) نسخهٔ [ح] رفته بدولت فرود آمدند *

خواجه‌غازي (که دران ايّام ديوانِ ميرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقبِ آن ميرزا عسکري از سُنْبل(۲) رسيد - و درخانهٔ اميرولي‌بيگ نشست - و دريتولا دولتمندِ سعادت‌منش شمس‌الدّين محمّد (که بر کنارهٔ دريا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهاى خسروانه سربلندي يافت - و در غرّهٔ ربيع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادرانِ گرامي و امرا و ساير ملازمان جمع آمدند - و باوجودِ چندين اسبابِ آگهي وتنبيهاتِ آسماني اين عزيزان آگاه نميشدند - و کمرِ صدق بر ميانِ همّت نمي‌بستند - و در هرچند گاه در ملازمتِ حضرت جمع آمده کنکاش ميکردند - و بر اتّفاق و يکجهتي عهد و پيمان مي‌بستند - و اکابر و معارف را بر ين گواه مي‌گرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادرِ خواجه عبدالحق و ميرابوالبقا داخلِ کنکاش ميبودند - تا آنکه روزے جميع ميرزايان و اعيانِ دولت و اکابر جمع شده بر اتّفاق و يکجهتي تذکره نوشتند - و تمامِ اهالي و اعيان گواهئ خود را بران سجلِ سعادت ثبت نمودند *

و چون اين محضرِ وثوق باختتام رسيد شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در هرباب نصايحِ بلند و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبانِ گوهر بيان گذشت که وخامتِ عاقبتِ طايفهٔ (که از جادهٔ قويمِ اتّفاق عدول کرده‌اند) بر همگنان روشن است - على‌الخصوص درين نزديکي چون سلطان حسين‌ميرزا در خراسان کوسِ رحلت زده هجده پسرِ کامکارِ اقبالمند گذاشت با چنان دراني مستقل و سامانے موفور از بےاتّفاقئ برادران ملکِ خراسان (که چندين سال بميامنِ معدلت مرکزِ امنيّت بود) در اندک فرصتے موردِ چندين حوادث گشته بشاهي بيگ انتقال يافت - و از جميعِ فرزندان بغير بديع الزّمان ميرزا (که بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندانِ ميرزا بالسنه و افواهِ خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرتِ گيتي ستاني فردوس‌مکاني هندوستانے بدين وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از بےاتّفاقئ شمايان از حيطهٔ تصرّف برآمده بدستِ چنين ناکسان درآيد دانايان شما را چه گويند - اکنون درين باب سر بجيبِ تفکّر نيک فرو بايد برد - و از گريبانِ غيرت بيرون بايد آورد - تا درميانِ خلايق سربلندي حاصل آيد - و موجبِ گردآوريِ رضاى ايزدي گردد - هر يک از اربابِ عهد و پيمان و اصحابِ مواثيق و ايمان چندين عهدِ(۳) قريب را فراموش کرده بمقتضاى هوا و هوسِ خود حرف‌سرا گشت - ميرزا کامران گفت آنچه بخاطرِ من ميرسد آنست که پادشاه و همه ميرزايان جريده روزے چند در جبال بسربرند - و اهل و عيالِ تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم -

(۲) نسخهٔ [ح] سنبهل (۳) در [بعضي نسخه] عهدے *

کرم دریافت - و از مژدهٔ بےاتفاقي از یکدل بهزار دل شد - و جواب او را موافقِ مُدّعای میرزا گفت - و این بیدولت تعریضِ پیش‌آمدنِ مخالف نمود - و مقدّماتِ خذلان درمیان آورد - شیرخان حیله[۲]سازے را با او همراه ساخت تا بر حقیقتِ معامله آگاهي یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغِ لاهور دید - و درین روز جشن داشت - و حضرتِ جهانباني را نیز التماس کرده آورد - و بارِ دیگر میرزای کوته‌اندیشِ خام‌طمع باز همان بےسعادت را پیشِ شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک‌بحرام بقدرِ دریای سلطانپور رسیده حرفِ نادولتخواهي درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتنِ آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان (که بقراولي بنواحیِ آبِ سلطانپور تعیّن شده بود) آمده بموقفِ عرض رسانید که لشکر از آبِ سلطانپور عبور کرده جدّین[۳] بیگ برادرزادهٔ من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظورانِ درگاه بود) بشهادت رسید •

اواخرِ جمادی‌الاُخری حضرتِ جهانباني و میرزایان از آبِ لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنارِ[۴] آبِ چناب رسیدند - و حضرتِ جهانباني را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراهِ میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوبِ کشمیر فرستادند - چه درین هنگام (که میرزا کامران بجنگِ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانبِ خود بحکومتِ لاهور گذاشته بود - خواجه حاجي و ابدال[۵] ماکري و رنگي چک و جمعی از اُمرای کشمیر مخالفتِ والیِ آنجا نموده بحدودِ لاهور آمده بودند که باتّفاقِ میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایتِ کشمیر را در تصرّفِ خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعي نمود نقشِ این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنامِ خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدودِ لاهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دارالخلافه لشکرے بپادشاهیِ بابا جوجک (که از عُمده‌های میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که ببدرقهٔ اُمرای کشمیر (که نامِ ایشان ذکر یافت) رفته ولایتِ کشمیر را در تصرّف آرد - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پُرغصّهٔ گذرِ چوسه[۶] (که چشم زخمِ دولتِ ابدپیوند بود) بر زبانِ عام افتاد - مشارالیه فسخِ عزیمت نمود - و اُمرای کشمیر در حدودِ نوشهره[۷] و راجوري در شعابِ جبال بسر برده منتظرِ امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشته‌ها بمیرزا حیدر

---

(۲) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] جلیده بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] بکنار (۵) نسخهٔ [ح] ابدال ماکری و ریکي چک (۶) در [بعض نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [ا ب ح] نوشهره •

مي آمد مشتمل بر مُرغّبات تسخیرِ کشمیر - و میرزا آن خطوط را بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانباني میرسانیدند - و خاطرِ اقدس را روز بروز بسیرِ ملکِ دلگشای کشمیر شوق مي‌افزود - درینولا بموجبِ آن رخصت دادند که اوّلا میرزا با جمعی بنوشهر رود - اگر اُمرای کشمیر (که همواره ترغیبِ رفتنِ کشمیر میکردند) آمده بینند سکندر توپچي با مردمِ خود (که جایگیردارِ نزدیکِ آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه⁽²⁾ رسد⁽³⁾ امیر خواجه کلان بیگ (که از اُمرای کلانِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بود - و مجملِ احوالِ او ایراد یافته) خود را بکمک رساند - و چون خبرِ رسیدنِ خواجه کلان بیگ بمسامعِ علیّه رسد حضرتِ جهانباني خود بدولت و اقبال متوجّهِ آنصوب گردند - و آن حضرت در کنارِ دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکري میرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوند‌محمود متوجّهِ کابل شدند - و محمّد‌سلطان میرزا و اُلغ‌بیگ میرزا و شاه میرزا از حدودِ مُلتان صیتِ تفرقه شنیده برلبِ دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند - و در غرّهٔ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرتِ جهانباني را (که عزمِ رفتنِ کشمیر مصمّم بود) میرزا هندال و یادگارناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانبِ سند بردند - خواجه کلان بیگ (که همراهیِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني قرار داده‌بود) از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد - و سکندر توپچي خود را بکوه سارنگ کشید - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (که حضرتِ جهانباني بسعيِ میرزایان متوجّهِ حدودِ سند شدند) بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی‌تامّلي باغوای بیگ میرک (که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته‌بود) راهِ مخالفت پیش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درین اثنا قاضي عبدالله با چندی از افغانان رسید - قراولانِ میرزا هندال ایشان را گرفته پیشِ میرزا آوردند - افغانانِ سیه‌روزگار بقتل رسیدند - و عبدالله تیره‌بخت (که نفسی چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعتِ میر بابا دوست از سیاست نجات یافت - و تا بیست روز میرزایان در تیهِ حیرت سرگردان بودند - هیچ نمیدانستند که چه‌کار کنند - و کجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتیِ دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راهِ مقصود را پي‌نبرده هایم و متحیّر میگشتند - و حضرتِ جهانباني براهِ دشت متوجّهِ بکر بودند - و بتخمین و قیاس راهی میرفتند - آب نایاب - و غلّه هیچ جا نی - ببدرقهٔ تحمّل و زادِ توکّل طيِّ منازل و قطعِ مراحل میشد - تا آنکه روزی آوازِ نقاره رسید - بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهي میرزا هندال

---

(۲) نسخهٔ [ح] بقصبه (۳) در [اکثر نسخه] رسند •

و یادگار ناصر میرزا [۲] در وادیِ طلب گام میزنند - حضرتِ جهانباني میر ابوالبقا را (که از همراهیِ میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحبِ موکبِ عالي و جلیسِ محفلِ والا بود) پیشِ میرزایان فرستادند - تا از مستقرّ این موکب اعلام دهد - و سخنانِ سعادت‌بخشِ خردافزا گفته میرزایان را بامتثالِ عتبهٔ علیّه هدایت بخشد - میر بموجبِ اشارتِ عالي میرزایان را پندپذیر ساخته بدولتِ ملازمت و سعادتِ مرافقت رهنمون گشت - و باتّفاق متوجّهِ ولایتِ بکر شدند - و خواص خان و فوجی عظیم [۳] افغانان از دنبال مي‌آمد - هرچند لشکرِ ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیري نمیکرد - و در اواخرِ شعبان (که اردوی والا باچّه رسید) امیر سید محمّد باقر حسیني (که دیباجهٔ سادات و عُلمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت برفوتِ او تاسّفِ عظیم فرمودند - و چون عالمِ کون و فساد نشاهٔ ایست گذشتني و گذاشتني رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظرانِ مقامِ تسلیم است) داده بحکمِ ایزدي راضي گشتند - و چون نزدیک بوطنِ بخشوی لنگاه [۴] (که از زمین‌داران و اعیانِ آن سرزمین بود) مخیّمِ سرادقاتِ جلال شد فرمانِ عنایت و منشورِ التفات و خلعتِ فاخره مصحوبِ بیگ [۵] محمّد بکاول و کیچک بیگ فرستادند - و او را بخطابِ خانجهاني و علم و نقاره امیدوار ساخته در بابِ دولتخواهي و خدمتگاري و فرستادنِ غلّه باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبالِ فرستاده‌ها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوري نکرد که آمده سعادتِ زمین‌بوس دریابد امّا درانچه مامور شده‌بود فرمان‌برداري نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکشِ لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا همراه کرد که از اقسامِ اجناس بمُعسکرِ والا آورده فروختند [۶] - و کشتیِ بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجّهِ بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسمِ هراولي پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتمِ رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت راياتِ عالي بحدودِ بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضي غیاث‌الدّین جامي را (که انتساب باین دودمانِ عالي داشت - و بفضایل و مکارم متحلّي بود) بمنصبِ صدارت ممتاز فرمودند *

چون بتوفیقِ ایزدي چندین اخطارِ سفر قطع نموده بحدودِ بکر منزل شد قصبهٔ لهري [۷] (که در کنارِ دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضربِ خیامِ عالي گشت - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در باغي (که حواليِ آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزولِ اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمی در وادیٔ طلب میزنند (۳) نسخهٔ [ا و ح] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری •

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین(۲) بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد *

چون موکب همایون بقصبهٔ لُهری فرنزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف‌نالی(۳) نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران(۴) بود - و جماعهٔ ارغون(۵) از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلّی فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غلّه ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینحدود نزول اجلال ارزانی داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب‌بوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساطبوس مستسعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالی (۴) نسخهٔ [ج ح] بوران

(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ح] ارغونها *

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدّل ساخته از درِ مکر و تزویر درآمده سخنانِ دروغِ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانبِ پاتر(۲) و آنحدود تعیین فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاهِ لُهری بسر بردند که شاید حاکم تته راهِ سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهتِ سرفرازیِ میرزا هندال بیورتِ او بحدودِ پاتر تشریف ارزاني داشتند - و بمقدمِ دولت‌افزا پایهٔ سعادتِ او را بلند(۳) گردانیدند ٭

چون زمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال و طلوعِ نجمِ جاه و جلال (که زینت‌بخشِ جمالِ صورت و معنی و حسن‌افزای کمالِ دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسبابِ حصولِ این دولتِ عُظمی و آثارِ وجودِ این عطیهٔ کُبری زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیضِ قدومِ آن نور پرورِ ایزدي دیدهٔ انتظارِ چندین هزارسالهٔ قدسیانِ(۴) عالمِ بالا روشني پذیرد - و شامِ امیدِ زمانه(۵) از پرتوِ نورِ مقدمِ آن درّةُ الاکلیلِ خلافت ضیای صبحِ سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آني و شریفترین زماني در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرتِ مهدِ عُلیا قدسي‌نشاني مریم‌مکاني را (که فروغِ عفّت و طهارت و نورِ سلطنت و ولایت از جبینِ مبینش میدرخشید) بآئینِ پادشاهي و روشِ بزرگي درحبالهٔ عقد درآوردند - و جشنِ اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرقِ روزگار ریختند - دلها را بتنعیمِ(۶) دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامي درین امرِ سعادت‌پیرا کمالِ خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنانِ دولت و اقبال متوجّهِ اردوی معلّی شدند - مدّتے حدودِ بکر مخیّمِ سعادت بود - رفته رفته از بیدولتیِ زمینداران گراني غلّه و ویرانیِ ولایت رو داد - و پیوسته در خواطرِ میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشربِ منافقان گوارا و مطبوع تواندبود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجبِ اِغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن داعیِ مخالفت بود) بتحریکِ(۷) قراچه خان (که از جانبِ میرزا کامران ایالتِ قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیشِ یادگارناصرمیرزا فرستاده از رفتنِ خود و طلبیدنِ او اعلام بخشید ٭

چون این خبر بمسامعِ قدسیهٔ آنحضرت رسید روزِ سه شنبهٔ هژدهمِ جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزلِ میر ابوالبقا تشریف بردهٔ صحبتِ بزرگانه داشتند - و باعزازِ تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باندر (۳) در [اکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ج] قدوسیان (۵) نسخهٔ [ج] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د و] بنعیم و دولت (۷) نسخهٔ [د] و بتحریک ٭

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیمِ صواب آرد - میر بسعادت رفته میرزا را بسخنانِ سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنموني کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاري و جانسپاري ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزني و چرخ(۲) و موضعِ لوهگهر(۳) (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) باو تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردمِ قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را برسرِ کشتي فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاري بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فاني بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانباني را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تاسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک‌پروردها و بدمددیِ یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روي نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسي فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهاده دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این سوانحِ دانش‌ربا (که بسا مردم را پای صبر از جای میرود) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائي درسازد - للّه الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدرے مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزے (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بسوانحِ کوني خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدي دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] جرخ (۳) نسخهٔ [ا] لوهگدهه *

شدند - بعد از پنج شش روز ازین حادثهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادتِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دریافت - آنحضرت او را بروابطِ مهرباني پیوندِ روحاني دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکمِ تته را رخصت داده بحاکمِ تته منشورِ عالي فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقفِ قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والیِ تته مدّتے حرفِ آمدن درمیان داشت - چون سخنِ او از چراغِ صدق بےفروغ بود پرتوِ وقوع نمي(۲) یافت - تا آنکه حضرتِ جهانباني بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرّهٔ جمادي الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوبِ تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایتِ خراب (که بمیامنِ عدالتِ پادشاهي رو بآباداني نهاده ارتفاعِ غلّات و محصولِ حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیکِ قلعهٔ سیهوان(۳) فضیل بیگ برادرِ منعم خان و ترش(۴) بیگ برادرِ بزرگِ شاهمخان و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتي سواره میرفتند که جمعے از قلعه برآمده قصدِ این جماعه نمودند - اینها باتّفاق از کشتي برآمده بجانبِ مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازین شیرانِ بیشهٔ مردانگي نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند - و در هفدهمِ رجب حضرتِ جهانباني بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکبِ همایون بگردِ قلعه نزول(۵) فرماید محافظانِ حصار حدایق و عماراتِ حوالیِ قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایّامِ محاصره حاکمِ تته پیش آمده سرِ راه گرفت - و نگذاشت که غلّه باردوی ظفرقرین رسد - از امتدادِ محاصره و کم‌رسیدنِ غلّه بمعسکرِ اقبال فرومایه‌های بےحقیقت راهِ گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردمِ کلان را (که گمانِ حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدّین جامي و مولانا عبدالباقي برخاسته باردوی حاکمِ تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفرعلي والدِ فقیرعلي(۶) بیگ و خواجه محبّ‌علي بخشي پیشِ یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامعِ علیّه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعے دیگر اتّفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ز] سهوان (۴) نسخهٔ [ح] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ح] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعضِ نسخه] نقرعلي •

(که سرگروهِ آنها بود) مقیّد ساختند - سخن باین سربند داشته بشرحِ شمّهٔ از احوالِ یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود ○

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لُهری(۲) را جای اقامتِ خود ساخت - دو مرتبه مردمِ قلعه برآمده غافل بر سرِ میرزا ریختند - و خواهي نخواهي از جانبِ میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمّد علي قابوچي و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتی داشتند) مردانه شربتِ خوشگوارِ شهادت در کشیدند - بارِ سیوم دلیرانه از کشتي برآمده در ریگ زمینِ جنگ صف کردند - درین مرتبه مردمِ میرزا آنچنان دستبردي نمودند که قریب سه صد چهار صد کسِ مخالف بقتل رسید - و آن ریگِ تفسیده بخونِ فاسدِ این خون‌گرفتها سیراب شد - و آنچنان ترس فروگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستي نکردند - و میرزا شاه‌حسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راهِ راست بیرون برد - و بابرقلي مهردارِ خود را پیشِ او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیّهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیاتِ مستعارِ من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتّفاق ملکِ گُجرات تسخیر خواهدشد - الغرض آن ساده‌لوح را بمواعیدِ کاذبهٔ عُرقوبي فریفته ساخت - و او از سخافتِ عقل و اعوجاجِ فکر داغِ بیوفائي بر جبینِ حالِ خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّتِ او تعبیه مي‌بود بر تقدیرِ صدقِ مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنانِ غرض‌آمیزِ غدراندیشان گوشِ هوش نداشته بحقیقت ورزي خود را سربلند میداشت - و چون حضرتِ جهانباني عسرتِ لشکر را دیده کس پیشِ یادگار ناصرمیرزا فرستادند [که خود را بر سرِ حاکمِ تَتّه (که سرِ راه گرفته) بزودي رساند - تا معسکرِ اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاسِ ظاهر بقدر(۳) نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن برهمان خیالِ خام تعلّل و اهمال مي‌نمود - درین اثنا حضرتِ جهانباني شیخ‌عبدالغفور را (که از نسلِ مشایخِ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکے از مقرّبانِ(۴) خود ساخته‌بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودي بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند ○

○ مصراع ○ ○ کین ره که تو میروي بترکستان است ○

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] لوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [د ه] میر مالان - و نسخهٔ [ز] میر پالان ○

کجروي کرده برعکسِ مدّعا چندان سخنانِ ناشایستهٔ خاطر نشانِ میرزای کوتاه‌بین کرده که در ارکانِ ظاهرِ میرزا نیز خللِ تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجّه گفته فرستاد *

چون معلومِ حضرتِ جهانباني شد که روزگار همچنان بر سرِ ناسازگاریست و تنگیِ معسکرِ اقبال از اندازه میگذرد توقّف در حوالیِ قلعه مناسبِ وقت ندیده بتاریخِ هفدهمِ ذیقعده بجانبِ بکرو لُهري توجّه فرمودند - و در خلالِ این حال یکی از اعمالِ نامرضیّهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکمِ تتّه گندم و هاله (که از زمیـــنداران دولتخـــواه بودند - و در کشتي بهمرمانیدن و غیرِ آن دولتخواهیها بموکبِ عالي نموده‌بودند) گرفته پیشِ حاکمِ تتّه فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیقِ این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عملِ ناشایستهٔ او و صد مثلِ آنرا گذرانده همواره در مقامِ مُدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقمِ پشیماني کشیده در مقامِ تدارک درآید - چون راياتِ عالي بحدودِ لُهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیّتِ خود بقصدِ اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدنِ این خبر في‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدانِ خیراندیشِ میرزا بود) ازین حرکتِ شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلُو (۲) میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواعِ سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت (۳) گفت - که مگر راه و رسمِ مروّت و شرم و آدابِ ادب و آزرم از عالم برافتاد - چندین سبکسري کردن و با وليِ‌نعمتِ خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانونِ عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مَثَلی زد آن سپهـــدار * کاندازهٔ کارِ خود نگهـــدار
بر پایهٔ قدرِ خویش نه پای * تا بر سرِ آسمـــان کني جای
هر مرد که شغلِ خویش نگذاشت * برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثالِ این سخنـــانِ هوش افزا گفته میـــرزا را به بندرِ لُهري باز آورد - و درین اثنا جمعی کثیر مثلِ قاسم حسین سلطان راهِ بی‌حقیقتي پیش گرفته ازآنحضرت جدا شدند - و بجـــانبِ یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامضِ حکمتِ الٰهي و دقایقِ مصلحتِ ازلي (که در ضمنِ هر نامرادي چندین اسبابِ مراد سرانجـــام مي‌یابد) در دیارسند نقـــشِ مراد ننشست و عیـــارِ جوهرِ

(۲) نسخهٔ [ح] جلواسپ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش *

نامدمی مردم گریخته آمد و بےاخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخودی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباسِ تجرید(٢) و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامنِ مقصود بدست آرند - یا آنکه کنجِ عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدنِ اخوانِ زمان اختیار کنند - و ازین جهانِ پُرآسیب و جهانیانِ پُرفریب برکران باشند - جمعی از همراهانِ خیراندیش (که در شدّت و رخا ملازمِ رکابِ دولت و مقارنِ عنانِ رفاقت بودند) بالحاح و زاري درخواستِ ترکِ این ارادت نموده بعرضِ مقدّس رسانیدند که مصلحت درانست که دریتولا سایهٔ همای دولت بر سرِ ولایتِ مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایضِ عبودیت فرستاده لافِ بندگي زده‌است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکابِ دولت بوده مصدرِ خدماتِ پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مامولِ خاطرِ دولتخواهان است صورتِ وقوع یابد - حضرتِ جهانباني خواطرِ اربابِ اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجّه فرمودند - و منشورِ عنایت متضمّنِ نصایحِ دولت‌افزا مصحوبِ ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعالِ شنیعهٔ خود واقف گشته مسلکِ ندامت(٣) پیموده‌باشد - و از آئینِ شقاوت بازآمده اختیارِ سعادتِ موافقت نماید - و دران فرمانِ عطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلکِ عنایت شده‌بود * شعر *

* ای برخسار چو مه چشم و چراغِ دگران * سوختم چند شوي مرهمِ داغِ دگران *

میرزای غنوده‌عقل چون بختِ بیدار نداشت نصیحت در مزاجِ او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعي طریقِ بیوفائي اختیار کرده در حدودِ لُهري تقاعد نمود - حضرتِ جهانباني بیست و یکم محرّم (٩٤٩) نهصد و چهل و نه بجانبِ آچه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم(٤) ربیع‌الاول بجانبِ مالدیو عنانِ عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزولِ اقبال فرمودند - و در بیستم ساحتِ واصلپور مضربِ خیامِ(٥) رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهي بیکانیر اتّفاقِ نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینانِ مجلسِ قدس از مکر و غدرِ مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانے که لایقِ آدابِ حزم باشد بموقفِ عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمونِ احتیاط (که عنوانِ منشورِ دولت است) آگاهي میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکمِ عالي پیشِ مالدیو

---

(٢) نسخهٔ [ج] تجرد و تفرد (٣) نسخهٔ [ز] هدایت (٤) در همگي نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (٥) در [اکثر نسخه] سرادق *

شتافت - و برمکنونات ضمیر و مطویات(۲) خاطرِ او اطّلاع یافته معاودت نمود - و بعرضِ اقدس رسانید که هرچند مقدّمات اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتوِ صدق نداشته باشد - چون رایتِ اقبال نزدیک بولایتِ او رسید منکای ناگوري (که از معتمدانِ مالدیو بود) بعنوانِ سوداگري در اردوی معلّی رسیده الماسِ گرانبها را در مقامِ جستجوی خریداري درآمد - چنانچه از اوضاعِ او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرتِ جهانباني فرمودند که باین مشتري خاطرنشان کنید که امثالِ این جواهرِ گران‌بها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهرِ شمشیرِ آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایتِ پادشاهانِ والا میسّر میشود - و بالجمله از آمدنِ این مزوّر اندیشه‌مندتر شدند - و بردریافتِ مقدر تحصین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دأبِ(۳) کارِ فرمانروایانست - علی‌الخصوص در هنگامِ فترت و تنگدستي) رایمل سوني را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند - وآنچه بفروغِ فراست دریابد عرضداشت نماید - اگر مجالِ نوشتن نباشد باشارتِ معهود اعلام نماید - اشارتِ وفا و وفاقِ مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامتِ خلاف و نفاق آنکه انگشتِ خنصر تنها بگیرد - و موکبِ عالي از قصبهٔ پهلودي(۴) (که در سي کروهیِ جودهپور که موطنِ مالدیو است) دو سه منزل گذشته بکنارِ کولِ جوگي نزولِ اقبال فرموده بود که قاصدِ رایمل سوني رسید - و انگشتِ خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشفِ حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوانِ استقبال تعیّن کرده خیالاتِ باطل در سر دارد - آنحضرت عنانِ عزیمت بصوبِ پهلودي منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایتِ حال در مقامِ خیراندیشي و خدمتگاري بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع بر بیسامانیِ سپاه و قلّتِ لشکر از نیتِ اصلي برگشت - یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع آمیزِ شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسببِ تحذیرِ او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راهِ هدایت و سعادت از دست داده ورقِ اخلاص گردانید) و جمعی(۵) اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختمِ اظهارِ بندگي نمودن و عرایضِ عبودیت فرستادن بالکل مبتني بر نفاق و شقاق بود •

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] منویات (۳) نسخهٔ [ح] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودي (۵) درهمگي نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است •

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایانِ نگارخانهٔ تقدیر در آرایشِ کار[۲] دیگر بودند هرکارے که پیش گرفته‌میشد بنظام نمي‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکي امید بود شرارت و بدي بظهور مي‌آمد - و چون زراندودیِ این سپاهِ ناسره بمحکِ تجربه رسید و غدرِ این نادرست اندیشان در پیشگاهِ خاطرِ مقدّس ظهور یافت تردي بیگ خان و منعم خان و جمعے دیگر از ملازمانِ موکبِ مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سرِراهِ بداندیشان را گرفته نگذارند که باُردوی معلّی پای جرأت نهاده دستِ اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده مي‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردي هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانسپارانِ حقیقت‌کردار و مخدّراتِ سرادقِ عصمت روان شدند - از سپاهیانِ ظفرپیکر شیخ علي بیگ جلایر و ترمون بیگ ولدِ بابا جلایر و نضیل بیگ و جمعے دیگر بودند که مجموعِ عددِ ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضے از غلامانِ خاص و شاگردپیشهای وفا کیش - و از طبقهٔ اهلِ سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکابِ نصرت‌قباب حاضر بودند ٭

چون موکبِ عالي از پهلودي گذشته بساتلمیر رسید فوجے از مردمِ مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفعِ این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفے دیگر افتادند - و گروهِ مخالف را عبور در حوالیِ راياتِ عالیات واقع شد - آنحضرت که کوهِ شکوه و جهانِ شجاعت بودند پای ثبات در دامنِ تمکین و وقار درآورده با عقلِ خداداد و خردِ مادرزاد رجوع فرموده - و اکثر از عفایف را پیاده ساخته اسپانِ ایشان را بمردمِ جنگي داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علي بیگ با سه چهارِ دیگر از برادرانِ حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوجِ مخالف (که در تنگنای تنگے درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائیدِ ایزدي اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرتِ جهانباني بعد از ادای مراسمِ شکر متوجّهِ حدودِ جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولی جیسلمیر موردِ موکبِ عالي شد - درین منزل آمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادتِ ملازمت دریافته گردِ موکبِ والا توتیای چشمِ اقبالِ خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتي درمقامِ بدمددي شد - و کولِ آب را محافظت کرد - تا موکبِ پادشاهي (که محنتِ چول

(۲) نسخهٔ [ج] کارے دیگر ٭

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبي در آزار باشد - شیرانِ بیشهٔ حقیقت پیش‌آمده دستبردي نمودند - و آن گروهِ بےشکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجهِ حصارِ فیض‌انحصارِ امرکوت گشتند - دهمِ جمادی‌الاولی بعد از عسرتِ معیشت و تنگیِ آب بآن حصنِ حصین (که مطلعِ نیّرِ جلال و مخزنِ گوهرِ اقبالست) شرفِ نزول ارزاني داشتند - حاکمِ قلعه (که رانا[۲] پرساد نام داشت) قدومِ عالي را پیرایهٔ افتخارِ دولتِ خود دانسته خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانید •

و از برکاتِ وجودِ مقدسِ حضرتِ شاهنشاهي (که حیرت‌افزای دیده‌ورانِ زمانه گشت) آنست[۳] که در هنگامِ سعادت‌بخش (که حضرتِ مریم‌مکاني بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزے (که در چولے درآمده گرمِ رفتن بودند) میلِ اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نشانِ غلّه بدشواري بهم رسد) متفحصانِ بارگاهِ مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پُر از جوار[۴] بفروختن آورد - چون او را در بارگاهِ مقدس حاضر ساخته در مقامِ برآوردن شدند ناگاه از میانِ آنظرف انارِ کلانِ سیراب پدید آمد - و موجبِ عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فروشده حمل بر کرامات نمودند - روزے چند دران سر زمینِ دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و درینجا تردي بیگ خان و جمعے دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولتِ ابدقرین بهمرسانده‌بودند) در چنین عسرت و شدّت ازانحضرت باوجودِ اظهارِ طلب دریغ میداشتند] باتّفاقِ رای امرکوت گیراندند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّتِ ذاتي و غایتِ مهرباني و انصاف بعضے از اموالِ ایشان بجهتِ مددخرجِ ملازمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثرِ آنرا بهمان پست فطرتانِ تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمنِ برکاتِ ذاتِ قدسي‌صفاتِ[۵] حضرتِ شاهنشاهي ظلّ‌اللهي گردنِ ابنای زمانه و رقبهٔ اهلِ روزگار چگونه در قیدِ کمندِ ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار بادنی درجهٔ اخلاص مشرف نبودند - و در حال (که از برکاتِ عنایتِ صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقتِ احتیاج خسّت نمودند - و امروز مقرّبان و دورایستادگانِ بارگاهِ عبودیت[۶] را در صفتِ جانسپاري شوقِ عروج بر اعلیِ مدارجِ کمالِ اخلاص است اگرچه در مقامِ خطاب و عتاب باشند - وکیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جواري (۵) نسخهٔ [د و ح] سمات (۶) در [بعض نسخه] مقدس •

خاصانِ درگاه و مقرّبانِ پایهٔ اورنگِ والا - ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلی را برای انتظامِ احوالِ جهان و جهانیان بر مسندِ رافت و سریرِ خلافت سربلند دارد *

چون حضرتِ جهانبانی را داعیهٔ پیش‌رفتن در ضمیرِ صایب تمکّن داشت و وقتِ ظهورِ صاحبِ زمین و زمان نزدیک رسیده‌بود بملاحظهٔ اختیارِ ساعتِ سعادت آثار غرّهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودجِ عفّت و محملِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکانی را با بعضی از جانسپاران دران حصارِ سعادت‌اساس بجهاندارِ جان‌آفرین سپردهٔ بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدنِ نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی جنت آشیانی و تتمهٔ سخن *

درین هنگام (که چشمِ امیدِ بیدارنشینانِ شبِ انتظار باز بود - و درِ ناامیدی بر روی روزگار فراز) شرفِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهی ظلّ اللّهی روی نمود - و در شبِ یکشنبه پنجمِ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورِ پروردِ الٰهی چنانچه همتِ گذارش یافت از بطن کمون بعالمِ ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادیِ جاوید انجامد - و دلِ حضرتِ جهانبانی (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهمِ آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زارِ معنی بجمعیّت گراید - نظّارگیانِ قوّت از تماشای نعل کامروا شوند - و منتظرانِ ملکِ صورت و معنی کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدرِ مهربان شود - تمیز را دوستِ دانا گردد - عدالت را پادشاهِ راستین باشد - عطوفت را جوهرشناسِ خرده بین ظهور کند - قدردانی را بازار رواج گیرد - صلحِ کل را میانجیِ دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آرایندهٔ و باطن را نمایندهٔ گردد - المنّة للّه که بر حسبِ امید شبِ دیجورِ تفرقه را سحرِ جمعیّت ساطع شد - و شامِ اندوه را صبحِ شادمانی طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لامعهٔ گیتی افروز از آسمانِ قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائی نمود مژده‌رسانانِ تیزرو برسانیدنِ این نویدِ سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشمِ دوربینِ حضرتِ جهانبانی بظهورِ این لایحهٔ غیبی نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده سجداتِ شکرِ پروردگار (که در خارستانِ نامرادی گلِ مراد شگفاند - و در تهیدستیِ ناکامی هزاران کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشنِ شادی ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دستِ شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشنِ اقبال بکامیابیِ الطافِ

بیکران شرفِ افتخار یافتند - و شرحِ این جشنِ عالي (که عیدِ آسمان و نوروزِ روزگار بود) و وصولِ مهدِ عزّتِ حضرتِ شاهنشاهي بموکبِ والای حضرتِ جهانباني و بعضی سوانحِ دیگر (که لیاقتِ طغرائیِ این منشورِ سعادت و عنوانیِ این مثالِ اقبال داشت) در ابتدای این کتابِ عاليخطاب اندراج یافته - چه این ارژنگِ معنوي در نگارشِ بدایعِ واردات و شرایفِ واقعات و جلایلِ فتوحاتِ حضرتِ شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرفِ ولادتِ اقدس - و هر چه غیرِ این نکاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبي است و سیرابیِ سخن - و پیوندِ معنيِ بران باعث - و المنة لله که احوالِ گرامیِ این سلسلهٔ ابدي‌اعتصام نیز از آدم تا اینهدم بطنًا بعد بطنٍ (۲) بطریقِ اجمال گذارش مي‌یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید *

القصه ازانجا (که عنصرِ ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني جهانِ مروت و فتوت بود) برای خاطرِ اصحابِ اخلاص ارادهٔ تجرّد را موقوف داشته و انتظامِ عالم تعلّق را (که وجودِ سلاطینِ مخصوصِ اینمعني است) درنظرِ دوربین آورده متوجّهِ ولایتِ مالدیو شدند - مالدیوِ دیومآلِ ددسیرت قدرِ این دولتِ بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماسِ جانسپارانِ بارگاهِ سلطنت متوجّهِ سند شدند - که شاید حکّامِ آنجا از خوابِ غفلت بیدار گشته تدارکِ گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسبِ تقدیر صورتِ معاودت اتّفاق افتاد - چون موکبِ عالي نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان درقصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و مجادله دارند - حضرتِ جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابًا عن جدٍّ بجانسپاري و اخلاصِ موروثي از زمانِ ارتفاعِ رایتِ دولتِ جهانگیرِ حضرتِ صاحب قراني علمِ امتیاز مي‌افراشت) با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشتِ شیخ علي بیگ بموکبِ منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس دادِ جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرّق و منهزم ساخت - تباشیرِ صبحِ ظفر از مشرقِ تیغ و افقِ کمان بردمید - و خورشیدِ اقبال ظلمت سوزِ آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحتِ قصبهٔ جون مخیّمِ موکبِ عالي گشت - و درین قصبهٔ رفیع‌مرتبه ورودِ هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني و مهدِ عظمتِ حضرتِ شاهنشاهي از حصارِ امرکوت (که مولدِ اشرف بود) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد -

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطن ببطن *

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معمورة بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتّفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست مي‌یافتند - و شیخ تاج الدّین لاري (که از منظوران حضرت جهانباني بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علي بیگ جلایر و تردي بیگ خان و جمعے بتاخت ناحیتے نامزد شده بودند - سلطان محمود بکري و جمعے کثیر بر سر ایشان ریختند - و تردي بیگ خان در جنگ مساهله نمود - شیخ علي بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم (که بساط بزم شیرمردان بود) شگفته‌روی(۲) شربت شهادت آشامید(۳) - خاطر مقدّس حضرت جهانباني از واقعهٔ چنین مخلصے بغایت مجروح شد - و بعضے امور دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانب قندهار مصمّم ساختند - در خلال این ایّام هفتم محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدّس رسانیده مرهمے بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب اُنس و اُلفت گشت - و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنود غیبي است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست - و باعث مسرّت خاطر حضرت جهانباني گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود •

و مجملے از احوال بیرام(۴) خان آنکه در قضیّهٔ نامرضیّهٔ قنّوج جانسپاریها کرده منبل‌رویه افتاد - و براجه متّرسین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور(۵) التجا برد - و مدّتے در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه باو رسید - در اوّل مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت - و درمیان سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [۱ ۵] بشگفته روئي (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیرم خان
(۵) نسخهٔ [ح] لکهنو •

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمتِ گجرات شد - و در راه ایلچیِ شیرخان (که از گجرات می‌آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثّه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازمِ منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع • مرا بگذار و دستِ یارِ من گیر •

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیشِ سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیشِ شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدنِ مروّت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند[۲]) فهمیده‌بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیفِ بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصتِ سفرِ حجاز گرفته به بندرِ سورت آمد - و ازانجا بولایتِ هرمزوار[۳] شتافت - و ازانجا بزیرِ پای صاحبِ خود و ولیِ نعمتِ جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علمِ ایزدی (که لوحِ محفوظِ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افرادِ کاینات در جلوه‌گاهِ صورت و معنی تاجِ امتیاز بر تارکِ کرامتش نهند از مبادیِ سعادتِ ولادتِ آن جلیل‌الشّان بوارقِ حالات و خوارقِ عادات از مطاویِ احوالش پرتوِ ظهور یابد - که هریکے ازان مُنهیِ غیب باشد که ببانگِ[۴] بلند طنطنهٔ علوّ مدارجِ قدرش بگوشِ هوشِ زمانیان رساند - و باظهارِ این‌معنی سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایعِ مصداقِ این حال آنست که درین زمانِ فرخنده (که هفت ماهِ تمام از ولادتِ مسعودِ حضرتِ شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماهِ هشتم نهاده‌بودند) امرے بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاهے (که پرتوِ تباشیرِ صبحِ دولت داشت) عفّت‌قباب جیجی انگه آن نوباوهٔ باغِ قدس را شیر میداد -

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ح] هازوار (۴) نسخهٔ [د] و ببانگ •

و از مخالفتِ عصمت نقاب ماهم انگه و جمعے دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرضِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني رسانیده بودند که کوچ میر غزنوي سحر میکند که حضرتِ شاهزادهٔ عالمیان غیر ازو بشیرِ دیگرے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود - درین اثنا وقتے (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلّم شدند - و زبانِ کرامت‌بیان خود بتسلیِ خاطرِ محزونِ جیجي انگه مسیح‌وار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّرِ آسمانِ خلافت در کنارِ تو قرار خواهدگرفت - و شبِ اندوه ترا نورِ شادماني خواهد بخشید - و زنهار این رازِ ما را آشکارا نکني - و این اسرارِ قدرتِ الٰهي بیوقت شهرت ندهي - چه حکمتهای غیبي و مصلحتهای کلّي درضمنِ این مندرج است - جیجي انگه میگفت مرا این نویدِ جان بخشِ عظیم درشگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دلِ من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایتِ چنان نورپرورده و حضانتِ چنان فیض گسترے بےمشارکت و منازعتِ دیگرے از درگاهِ صمدیت حواله بمن شد) انشراحِ خاطریکی بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز ابوابِ فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگارِ من گشوده میگشت - و بشکرِ این نعمتِ عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجّه شدم - و نعمت و دولتِ دوجهاني بمن روی آورد - و این رازِ سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهالِ دولت سریرآرای ملکِ کشورگشائي گشته روزے از عرصهٔ دهلي بشکارِ حوالیِ قصبهٔ پالم تشریف برده‌بودند - درانجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سرِ راه پیدا شد - که اربابِ تهوّر را دل از جای رفته‌بود - آنحضرت درین مرتبه اعجازِ موسوي ظاهرساخته بےاندیشهٔ (که بخاطرِعاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجّه مار شدند - و به بشارتِ غیبي دلیرانه دُمِ مار بدستِ اقدس گرفته زبون ساختند - یوسف محمّد خان برادرِ میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیتِ قدرت مشاهده کرده از روی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن رازِ سربسته و سرِّ سرپوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزندِ ارجمندِ خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغرِ سن آن اعجوبه را نموده‌بود - اگر در کبرِ سن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتے است - و هر قولے را محلّے - این رازِ سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده‌بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد * بلکه مدّعیان بسخافتِ عقلِ من نسبت میکردند - و چاشنيِ این سخن در کامِ مرامِ آنها تلخ مي‌نمود - و نیز مرا در اظهارِ آن رخصت نبود - اکنون فرزندِ من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالي بود - و این نمونهٔ کلان سالي - ای فرزندِ گرامي ازان مظهرِ کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامعِ این شگرفنامه

والفضل این دو قضیه را اگرچه از مردمِ ثقه شنیده بود اما ازان عفت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالاتِ قدسیه و خوارقِ عالیه ازین نورپرورد الٰهی بچشمِ خود دیده است و بنظرِ اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخشِ اصحابِ ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت‌افزای اربابِ باطن •

توجه موکب حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و از انحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادتِ ازلي و مشیتِ الٰهي برین رفته که پادشاهے (که خلعتِ والای دولتش را بطرازِ خلود و بقا مطرز سازند - و قوایمِ سریرِ عظمت و سلطنتش را بقواعدِ ارکانِ استمرار و استعلا مشید و معزز گردانند) بعضے طوارقِ انقلاب‌نما و سوانحِ انصراف انتما پیشِ راهِ او می آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بےبود - و عقده‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسبابِ منقصت داشته در حیزِ اعتبار ميدرآرند - و بلند بینان خالِ رخسارِ دولت دانسته نشانِ دفعِ عین‌الکمال میسازند - دولتمند را آنچه ناملایمِ طبع پیشِ راه آید آنرا از متممات کمالات میشمارد - و بیدولت خسرانِ دین و دنیای خود دانسته بگریبانِ اندوه فرومیرود - و رجعتِ کواکب (که سریرآرایانِ هفت اقلیمِ افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتابِ عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پردهٔ بیش نیست - که بر چشمِ جهانیان فروهشته میشود - و منقصتے بآن بارگاهِ عالي نمیرسد - چون بظاهر سببِ خفا میشود تندبادِ سطواتِ(۲) الٰهي عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاکِ سیاه مي‌نشاند - و نیز حدیثِ طلوع و غروبِ نیرِ اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتے که آن گنجِ انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تتقِ مغرب حاصل - و همان حالتے که در حینِ سمت‌الراس و زوالِ نصف‌النهار است بے نقصِ کمال همان حال در وتدِ رابعِ نصف‌اللیل متیقن - و این تفاوت نسبت برائیانِ خاکي‌نژاد و ساکنانِ مشتے گلِ مخیل است - و الا ذروهٔ جلالِ او ازان مقدس‌تر است که اندیشهای اربابِ نقص بپیرامونِ آن تواندگشت - بنا براین مقدمات هرکه بصاحب‌دولتانِ تاجدار و تاجدارانِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] سطوت •

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولادِ شیخ پوران) از جانبِ میرزا کامران بجهتِ خواستگاریِ دخترِ شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبرِ موکبِ عالي شنیده در قلعهٔ سیوي متحصّن شدند - حضرتِ جهانباني میر اللّٰه دوست را مثالِ عالي فرستاده طلب فرمودند - او از بےسعادتي حرمانِ شرفِ ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهلِ قلعه مرا نمیگذارند *

چون موکبِ عالي بحدودِ شال (که از قندهار قریبِ سه[٢] فرسخ است) نزول فرموده جلال‌الدّین بیگ (که از اعیانِ میرزا کامران بود - و جایگیرے[٣] درانحدود داشت) بزبان‌گیري کسان گذاشته بود - دو کس از ملازمانِ پادشاهي را (که پیشتر بسرچشمهٔ رسیدند) دستگیر کرده بردند - یکے ازان دوکس فرصت یافته از چنگِ آن مردم خلاص شده حقیقتِ آن بداندیشان (که از قراینِ احوال دریافته - و از زبانِ آنجماعه شنیده‌بود) آمده بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني کافرنعمتیِ این گروه دانسته بمقتضای صلاحِ وقت رفتنِ قندهار برطرف ساختند - و بجانبِ مستنگ[٤] عنانِ عزیمت منعطف فرمودند - پاینده محمّد ویسي رخصت گرفته بقندهار متوجّه شد - مصحوبِ او منشورِ عنایت بخطِ قدسي‌نمطِ خود بمیرزا عسکري مصدّر باین عبارت (که برادرِ کم‌مهرِ بےارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایحِ آگاهي بخشیدند - امّا گوشِ حق شنو کو - و دلِ دانای درست فهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقامِ اقدامِ شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدي قاسم خان و جمعے دیگر از ملازمانِ عسکري میرزا از رفتنِ او منع کردند - که مبادا دریںصورت مضطر شده از فرطِ ضرورت بجانبِ عراق توجّه فرمایند - و حوادثِ عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعے از اشرار بعضے از سخنانِ خوش‌آمدِ خانه‌برانداز (که بظاهر صورتے دارد - و بباطن جز خرابي و ویراني نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمّم ساختند - صبحِ آنروز (که شامِ ادبارِ او بود) میرزا بخیالِ نامد متوجّهِ مستنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمانِ خود پرسید که این راه را که دیده‌است - جی[٥] بهادر اوزبک (که نوکرِ قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکریِ میرزا اختیار کرده‌بود) گفت این راه را من بواقعي میدانم - و مکرّر آمد و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(٢) نسخهٔ [ح] سی (٣) نسخهٔ [ح ط] جایگیر (٤) نسخهٔ [ج] مشتنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ
(٥) نسخهٔ [ح] یوجی بهادر - و در [بعضے نسخه] جیجي بهادر - و در [بعضے] جیني بهادر *

که راست میگوید - جایگیرداران اینحدود بوده است - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش - و راه را سرکن - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانبِ ترسون(۲) برلاس (که یکی از ملازمانِ او بود) اشارت کرد که اسپِ خود را بار بده - او بعد از تعلّلِ کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلکِ ملازمانِ پادشاهی منسلک شده بود) برهنمونی سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچادرِ بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقتِ حال شد - بیرامخان باتّفاقِ او در ملازمتِ حضرتِ جهانبانی آمد - و از عزمِ نادرستِ آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیشِ تردی بیگ خان و بعضی ملازمانِ دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند - آن تنگ چشمانِ فرومایه از ادراکِ این دولت متقاعد گشته اِبا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنارِ شان نهند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصتِ توقّف بر نمی‌تابد - کافر نعمتان را بقهرِ ایزدی حواله فرموده خودبدولت متوجّهِ ارادهٔ خود شوند - التماسِ او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصانِ جانسپار راهِ دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطرِ اقدس برآورده بآهنگِ حجاز متوجّهِ عراق شدند - و بیابان‌نوردِ راهِ فراق گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرتِ شاهنشاهی در مهدِ حمایت و حراستِ الطافِ الٰهی است - غبارِ آسیبی بر دامنِ اقبالش نمیرسد(۳) - بهرطوریکه باشد هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکانی را بموکبِ عالی رسانند - این سعادت‌مندان گرم شتافته خدمتِ پسندیده بجای آوردند - قدری راه طی شده بود که شبی تیره‌تر از دلِ کافرنعمتانِ حق‌ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که حقیقتِ محبّتِ زر و اسباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیرِ انور لایح است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دلِ آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیلِ اموال و اشیای اردوی معلّی را می‌بیند - لایقِ دولت آنست که تکیه بر عنایتِ الٰهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - و کارِ او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت ملازمانِ او همه نمک‌پروردِ این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار می‌کنند - آنحضرت از روی حساب و معامله(۴) این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاک طینتی و خیراندیشی

(۲) در [بعضی نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [۱] نمی نشیند (۴) در [بعضی نسخه] معامله دانی ٭

بگردِ این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براهِ غربت نهاده‌ایم - و راهی دراز پیش گرفته - فسخِ آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرتِ شاهنشاهي را در پناهِ حضرتِ ذوالجلال (که دافعِ آفات و رافعِ مخافاتست) سپرده - و هدایتِ ازلي بدرقهٔ راه ساخته - و عنایتِ ابدي رفیقِ گاه و بیگاه کرده - بر توسنِ همّت زینِ دولت بستند - و پای توجّه در رکابِ توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکري (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسیده) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفتهٔ حضرتِ جهانباني را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقتِ سواری حضرتِ جهانباني میرِ مذکور میرسد - و میخواهد که از جانبِ میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعثِ توقّف شود - آنحضرت بتعلیمِ الٰهي بسخنانِ واهیهٔ او متوجّه ناشده گرمِ رفتن میشوند - میرزا عسکري متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردمِ خود را فرستاد که اردو[2] را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجائی رود - و حقیقتِ خبر کردنِ جی بهادر و روان شدنِ حضرتِ جهانباني را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردي بیگ خان و سایرِ ملازمانِ بی حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردمِ معتمدِ خود سپرد •

کوته اندیشی (که از روزِ بد و عاقبتِ وخیم نیندیشیده راهِ نامرادي و بی‌آزرمي پیش میگیرد) در معني تیشه بر پای دولتِ خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکباتِ آسماني میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگانِ اوراقِ روزگار پوشیده نیست - میر غزنوي چون آمده میرزا عسکري را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهتِ دیدنِ پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راهِ چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعني حضـــرتِ شاهنشاهي) میر غزنوي گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند[3] - من هم مي‌آیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از سرکارِ پادشاهي آورده‌بودند) میدید - و مي نوشت - و صورتِ حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرّسِ صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقاره نواخته از منزلِ خود باردوی معلّی آمد - و بر درِ دولتخانهٔ حضرتِ جهانباني نزول نموده جمیعِ مردم را یک بیگ از خرد و بزرگ گیراند - تردي بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمانِ بیوتا را بمردمِ خود حواله کرد - و بقندهار برد - و جمعی کثیر را بقیدِ و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید •

[illegible] - که در چنین ایّامِ تنهائي لوزمِ خدمتکاري بجای آرم - و میخواستم که این خدمت
[illegible] - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازید) نشانے از حضرتِ شاهنشاهي
[illegible] - میر غزنوي طاقیهٔ آن حضرت (که اکلیلِ ماهِ سعادت بود) ببهادر داده
[illegible] - و میرزا عسکري حضرتِ شاهنشاهي را هژدهمِ رمضان (۹۵۰)
[illegible] - ماهم آغا وجیجی انگه
[illegible] خدمت کامیاب سعادتِ ابدي بودند - و استفاضهٔ انوارِ قدسي میکردند - و میرزا
آن [illegible] را (که در ظلّ حمایتِ ایزدي نشو و نما مي‌یافت) بسلطان بیگم کوچِ خود سپرد -
[illegible] از [illegible] در لوازمِ مهرباني و مراسمِ خدمت اهتمام مي نمود - بظاهر
[illegible] - و [illegible] بزرگی
[illegible] آن جهانِ سعادت بیشتر میدید •

[illegible] را در حق
[illegible] - چنانچه مصیبت
[illegible] که تکفّلِ مهمّات نماید) بدستِ
[illegible] عطوفتِ پدري و رافتِ مادري باید
[illegible] - و [illegible]
[illegible] و [illegible] آمدني
[illegible] شنیده‌ام[2] که احوال یک‌سالگی
[illegible] عراق شدند - و [illegible]
[illegible] - [illegible] والدهٔ ماهم خان
[illegible] که رسم
[illegible] رسیده از عرف
[illegible] میزد
[illegible] - خدا تعالی آن
[illegible] (که [illegible] چشم زخم است) شما بجای آرید -
[illegible] - من از پای درآمدم - مي‌فرمودند -
[illegible] مرا [illegible] است - و نیز در همان ایّام برای [illegible] و [illegible]

---

(۲) [illegible] [[illegible]] شنیدم •

نزهت برداشتن سوی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن سوی سر گرفتن بدیده در پیش نظر است - کسے را (که در نزهت‌سرای دل چراغ‌دان[۲] افروخته باشد) صد مثال اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سررشتهٔ سخن بدینجا کشید برای [illegible] [illegible] و زیرکی عملی میری کند •

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیر خان

پوشیده نماند که شیر خان از آب بیاه گذشته بآهستگی قدم پیش می‌نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیرنمای اورا بیکبار بهیچ برآرند - جمعے کثیر را پیشتر روان ساخته‌بود - و در احتیاط [illegible] غایت ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقی میرزا کامران [illegible]

[illegible]

---

۲) نسخهٔ [ج] [illegible]

بسایر هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بنیان نهاد - و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و باگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میرابوالقاسم آنجا متحصن بود - میر بیچاره از بےآذوقي آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ اسپ سپاهي درمیان آورد - و اندکے از تدبیرهای بسیارِ سلطان علاءالدین را (که در تاریخِ فیروزشاهي تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - وازانجا بر سرِ پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیري رفت - و بعهد و پیمانِ نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعي بعضے فقیهانِ گمراه و سفیهانِ تبه روزگار امان داده (٢) خویش را از هم‌گذرانید - و ازانجا باگره آمد - و بطرزِ حکامِ بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بناکرد - و بعد از بیماریِ جانکاه (که در آگره برو طاري شد) بر سرِ مالدیو (که حاکمِ اجمیر و ناگور و بسیارے از محال و امصار بود) لشکر کشید - و کارِ آن حدود بفریب و فسون ساخته بنواحیِ چیتور و رنتهنبور شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبانانِ آن قلاع کلیدها را (٣) فرستادند - و دراتجا جمعے گذاشته درمیانِ ولایتِ دهندیره درآمد - و ازانجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهمِ محرم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشے (که خود افروخته‌بود) از دودِ آهِ مظلومان بسوخت - و تاریخِ سوختنِ او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتنِ این حصارِ حصین جانش از چار دیوارِ عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دوماه و سیزده روز برنگ و ریو حکومتِ هندوستان کرد - و بعد (٤) ازو جلال خان پسرِ خردِ او بهشتم روز جانشینِ پدر شد - و اسلام خان نام نهاده اسمِ شاهی را (٥) بر خود بست - و او هم درناشایستگیِ اعمال از پدرِ خود گذرانده بود - چون تسلّطِ این دو فتنه‌سرشتِ خداع منش در جنبِ شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروزِ رایتِ این دولتِ ابدي‌اساس مانندِ فروغِ کرمکانِ شب تاب حکمِ نمودِ بے بود داشت حکمتِ غامضهٔ ایزدي بجهتِ مصلحتے چند (که در مکامنِ علمِ او منطوي بود) روزے چند جلوه داده بخاکِ ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگِ وجودِ این معربدانِ ستیزه‌کار وا رست *

ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر

و صورتِ حالِ میرزا حیدر آنکه چون تائیدِ حضرتِ جهانباني یافته متوجهِ کشمیر شد

---

(٢) نسخهٔ [ح ط] و بسعي بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن سادهٔ لوح خون گرفته همان . ازین جهت قطب خان ترک نوکوي نموده منزوي شد . و شیرخان ازانجا باگره آمد (٣) نسخهٔ [ج د] نتهنبور (٤) نسخهٔ [د ح] ده ماه (٥) در [بعضی نسخه] سلیم خان

(چنانچه سمتِ گذارش یافت) چون بنوشهره (٢) درآمد امرای مذکور (که اسامی آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روشِ درآمدنِ کشمیر و گرفتنِ آن را مجدّدا خاطرنشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرتِ ایزدي و دولتِ پادشاهي نموده برطیِّ عقباتِ کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکرِ پادشاهي (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیلِ خود یا بسعي میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفّر توپچي خود را بکوهِ مارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمانِ قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرتِ جهانباني بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلالِ عظیم بود و هرج و مرجِ بیحد به پشت‌گرمی مرغّباتِ کشمیریان در بیست و دومِ رجب (٩٤٧) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ (٣) درآمد - و بے جنگ و جدل تسخیرِ کشمیر نمود - چه دران ایّام مدّتے گذشته‌بود که کشمیر از حاکمِ مستقل خالي بود - و امرا آن ملک را بتغلّب در تصرّفِ خود داشتند - و بریکی از مدّعیانِ حکومتِ آن دیار اسمِ ریاست اطلاق کرده خود ملک‌راني میکردند - درین زمان نازک‌شاه (٤) نام شخصے باسمِ بے مسمّای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیانِ یکدیگر اتّفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کارِ ملک باین سرحد کشد - موسمِ چلّهٔ دی بود - و باران باشتداد مي‌بارید - کاچي چک (٥) چون رقمِ استقلال از جبههٔ احوالِ میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیري ازان گزیرندارند) از کشمیر برآمده پیشِ شیرخان رفت - چه مقصود از آوردنِ میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسّر نشد بلکه نقشِ دیگر نشستن گرفت دست ازین بازداشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرحِ دیگر خیال کرد - و خواهرِ اسمعیل والدِ محمّد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را معتبر ساخته علاول (٦) خان و حسین خان سروانی (٧) و جمعی دیگر را تا مقدارِ دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکري (که استظهارِ او بود) بعلّتِ استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیالِ خود را در اندرکول (که استحکامِ تمام دارد) گذاشته متحصّن شد - اهلِ کشمیر همه جدا شدند - و پیشِ میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعابِ جبال بسر میبرد - تا آنکه در روزِ دوشنبه بیستمِ ربیع الثاني ... ازان گذشت و ... جنگ دست داد - و بتائیدِ یزداني فتح کرد - و هرچند مخالفان ... ئے نه - و دولتِ بزور برخود بسته را پیر

... منارِ برفي زود از هم باشد - و هلالِ شب اوّل را ...] بنوج - و در [نقشه] پونچ (٤) نسخهٔ [ح] ...] عادلخان (٧) نسخهٔ [ح] شروانی ●
بار

در [بعضے نسخه] بکلي (٣) نسخهٔ [ح] عبدي زیبا (

(چه از افغانانِ کمکي وچه از کشمیریانِ بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کارِ ایشان بر بدوفائي و حرام‌نمکي مبتني بود کارے از پیش نرفته شکست یافتند - وجمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - وگروهے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرّفِ میرزا درآمد - و خطیبِ کشمیر مولانا جمال‌الدّین محمّد یوسف لفظِ فتحِ مکرر تاریخِ این فتح یافته بود - و تکرارِ این فتح اگرچه در همین رفتنِ میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخِ خود مي‌نماید آنست که یکبار[۲] میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکمِ کاشغر از راهِ درهٔ لار بکشمیر آمد - و درچهارمِ شعبان (۹۳۹) نهصد و سي و نه در تصرّف درآورده بود - و در صلحِ شوّالِ سالِ مذکور با اُمرای کشمیر و محمّد شاه (که اسمِ حکومت بنامِ او بود) صلح گونه کرده دخترِ محمّد شاه را برای اسکندر سلطان پسرِ خود گرفته از راهے (که آمده بود) مراجعت کرد - چون دربن نوبت فتحِ غیبي دست داد و ملکِ کشمیر مسخّر شد مدّتِ ده سال در انتظامِ آن ولایت سعيِ بلیغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذیر را (که حکمِ خرابه داشت) لباسِ شهري پوشانید - و اقسامِ محترفه و اربابِ صناعات را از هرجا طلب داشته درمقامِ رونق و رواجِ آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقي را بازارگرم گشت - و انواعِ ساز درمیان آورد - مجملا صورتِ ظاهریِ آن مملکت (که نشأهٔ دنیائیِ اوست) معني پیدا کرد - اما بواسطهٔ تعصّبهای خنکِ بینمکِ میرزا (که منشای آن نارسائي با دعویِ رسیدگي‌ست) متاعِ معنیِ کشمیر (که عالمِ یکرنگي و دینداریست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصّب از کشمیریان مي آید که صحبت را تاثیرِ عظیم است - سیّما اطوارِ فرمانروایان که قوي‌اثر میباشد - امید که به یمنِ آثارِ[۳] حقیقت و حقّانیتِ حضرتِ شاهنشاهي صورت و معنیِ کشمیر اتّحاد پذیرد - و متاعِ حق پرستي و خداشناسي بے شایبهٔ تکلّف و تعصّب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد - و میمنت نداشت) آن بود که باوجودِ فتحِ چنین خطبه و سکّه بنامِ نازکشاه بدستورِ اُمرای کشمیر ساخت - بایستے که حقِ نمکِ حضرتِ جهانباني بجای آورده وجوهِ دراهم و دنانیر و رؤسِ منابر را بنامِ قدسیِ حضرتِ جهانباني مشرّف میساخت - همانا که با زمانه مداراتے میکرد - نه بے اخلاصي را رواج میداد - و لهٰذا دران ایّام (که فتحِ کابل شد) خطبه را بنامِ مقدّمِ حضرتِ

جهانباني یافته متوجهِ کشمیر شد

۲) نسخهٔ [ه] که یکبار میرزا با فرستادهٔ سعید خان [illegible]

سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا [illegible] سفیهان تیره‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شد

از راهِ درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار قطب خان ترک نوکوي نمودهٔ منزوي شد - و شیرخان ازا

(۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعضِ نسخه] سلایم

[illegible] ساخته [illegible] شد . و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجری از [illegible]
(که کشمیریان آورده بودند) مصاحف ملک نیستی شد •

و مجملاً این واقعه آنکه میرزا از [illegible] (که [illegible] دولت است) [illegible] مقتضای [illegible] و هوس خود زحمت [illegible] گرفت . و هشیاری و [illegible] (که [illegible]) از دست داد . مکر و عذر کشمیریان (که [illegible] و هوشمندی میرزا [illegible]) باز [illegible] شد . و این گروه خراب [illegible] را [illegible] کرده در [illegible] ساختن گرداند . و [illegible] میرزا را [illegible] از جدا کردند و [illegible] آمدن او را متفرق ساختند . طایفه را بجانب تبت و برخی را بجانب [illegible] و جمعی را بطرف [illegible] فرستادند . و [illegible] را و جمعی [illegible] خواجه حاجی [illegible] را (که [illegible] میرزا بود) [illegible] ساختند . و جمعی [illegible] را [illegible] میرزا [illegible] شدند . [illegible] چک [illegible] آمده ملحق گشتند . و [illegible] (که [illegible] شهر کشمیر و حاکم [illegible] است) [illegible] میرزا [illegible] آوردند . میرزا نزدیک [illegible] خواجه حاجی [illegible] (که [illegible] بود) [illegible] بسبب [illegible] را [illegible] . و بعضی میگویند که [illegible] از ملازمان [illegible] رسید •

ذکر مجملی از احوال میرزا کامران

[illegible]

---

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] •

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و درینجا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامراني بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر مي برد - و مثلی که از جمشید مرویست (که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد) دراین واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکري میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود (۲) برگردانید - میرزا کامران ازین معني در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحئ موضع باري (۳) میان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتي زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضے از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصودروا گشته مراجعت نمود *

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از بے آذوقي میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهئ خود آورد - و روزے چند در محنت داشته باز بمقتضاي برادري و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهي (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهي یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب غفلت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و درحدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت - اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیزاز بے آذوقي کار قلعه بدشواري کشید بے اختیار

---

(۲) نسخهٔ [د] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناري *

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بهرداری برلاسِ مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماهِ جمادی الثانی یافته بود - و میرزا سلیمان را با والدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذرانید - نه یادِ معبود میکرد - و نه دادِ مظلوم میداد - تا آنکه کوکبۀ (۲) اقبالِ فلک صعودِ حضرتِ جهانبانی ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش می یابد •

هرکه با ولی نعمتِ خود طریقِ بے حقیقتی سپرده مسلکِ بے اخلاصی شتافت هرآئینه درهمین نشأه پاداشِ اعمالِ خود دید - و هم برین منوال است احوالِ میرزا هندال - که چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمتِ حضرتِ جهانبانی راهِ بیوفائی پیش گرفته متوجهِ قندهار شده بود قراچه (۳) خان (که از جانبِ میرزا کامران حاکمِ قندهار بود) آمدنِ میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجملی مذکور شد •

و مقرر است که انجامِ حالِ بیوفایان چون آغازِ کارِ ایشان مردودِ دلهاست - هوشمندان از اعتبارِ ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظارِ جزای این حق‌ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدلِ حقیقی ست) شکرگزار و مسرت‌پذیر شوند - که هم سرمایۀ عبرتِ جهانیان میشود - و هم دست‌آویزِ ندامتِ بےسعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسونِ حاکمِ تته از راهِ راست انحراف ورزیده در لُهری توقف نمود) بعد از توجهِ حضرتِ جهانبانی قریبِ دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایتِ حاکمِ تته از صدق و صفا فروغی ندارد - و همۀ آن مقدماتِ حیله‌پیوند مبتنی بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوبِ قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهانِ راست‌گو و هواپرستانِ رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانبِ میرزا کامران و گذاشتنِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشۀ آن باید کرد) ازانجاکه امری ست ثابت (۴) (هرکرا روزِ ادبار پیش آید عقلِ او تیره گردد - و بآزارِ ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحتِ خیراندیشان باد شمرده بگوشِ هوش در نیارد - و سخنانِ سنجیدۀ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی متوجهِ قندهار شد - و در زمانی (که میرزا کامران قلعۀ قندهار را از محاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخۀ [ب ۵] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (۴) نسخۀ [۵] بدیهی •

میرزا را دید - و بهمراهیِ میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیشِ حاکمِ تته کس فرستاد که حضرتِ بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و والدِ ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدودِ بکر مانده بودند) بلوازمِ آداب روانه سازد - حاکمِ تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرتِ جهانبانی جنت‌آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئینِ لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راهِ بیابانِ بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضعِ شال رسیدند درین مردم تپ افتاد - و حضرتِ بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت بردہ خود را بقندهار رسانیدند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جوادِ قلمِ سوانح پیمای به پهنا قدمے چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسمرِ مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملی از احوالِ نصرت‌انجامِ سفرِ خراسان و عراق (که حضرتِ جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایتِ ایزدی قطعِ فیافی و طیِ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیّتِ ازلی قدم در وادیِ توکل نهاده راهِ چولِ پرخطر اختیار فرمودند ملازمانِ رکابِ سعادت را بخطابِ چولی مشرّف ساختند - و از فضلِ نامتناهیِ الٰهی درین چولِ پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالارِ راهزنان بود) بزمین‌بوس شرفِ اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزلِ خود برده در لوازمِ خدمتگاری کوشید - و ازان وادیِ هولناک راهبری نموده بولایتِ گرمسیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانترِ آن ولایت بود) بملاحظهٔ نادرست اگرچه بسعادتِ ملازمت فایز نشد امّا در لوازمِ مهمانداری و آدابِ خدمتگاری[۲] اهتمامِ تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال‌الدین محمود از جانبِ میرزا عسکری جهتِ تحصیلِ اموالِ آن ولایت آمده‌بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیشِ او فرستادند تا رهنمای سعادتِ او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولتِ عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساطِ خود داشت) همه را نثارِ موکبِ سعادت کرد - و حضرتِ جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانیِ سرکارِ خاصه را برای زیبِ او مفوّض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانے (که درین یورش اقبال‌آسا ملازمِ رکابِ معلّی بودند) نصائحِ

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری •

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بی اعتباری مملکهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّهٔ مقصدِ حقیقي و مطالبِ اصلي (که طلبِ اربابِ همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگي همّتِ بلندِ آنحضرت مصروفِ آن بود که چون اسبابِ تجرید و موادِّ تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بی‌همتا پردازند - لیکن مروّت و مردمي نمي گذاشت که دلهای ملازمانِ رکابِ دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و این گروهِ وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذاتِ کامل (که شایانِ خلیفگیِ حق است - و در انتظامِ معموریِ ظاهر و باطن مثلِ او بوجودآمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگي دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنتِ ابدقرین را منقطع سازد - همگي خواهشِ این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهرِ یکتای آن دریای افضال یعني حضرتِ شاهنشاهي را این ملکه بروجهِ کمال حاصل است - باوجودِ پرداختن بگیرو دارِ عالمِ ملک و شهادت استغراق ببحرِ مواجِ عالمِ جبروت و لاهوت برنهجِ مستوفي میسّر - و قدمِ همّتش بر صعودِ مدارجِ علیا مقرّر و مسلّم *

القصه بمقتضای ارادهٔ ازلي و فتوّت فطري نوشتنِ مکتوبِ محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنانِ عزیمت بصوبِ آن حدود منعطف داشتن در ضمیرِ الهام‌پذیر (۲) تصمیم یافت - که اگر حاکمِ ایران حقوقِ موروثي منظور داشته لوازمِ محبّت و فتوّت بتقدیم رساند هوائیده یکبارِ دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دلِ این گروهِ حقیقت‌اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیارِ انزوا بمشربِ مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روزِ پنجشنبه غرّهٔ شوّال (۹۵۰) نهصد وپنجاه مکتوبے مصحوبِ چولي‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکمِ کارفرمایانِ قضا و قدر (که چندین مصالح و حِکَم درهر کارے ودیعت نهاده‌اند) سببی انگیخته آمد که ملاقاتِ گرامي بزودي میسّر آید - و مجملے از سوانحِ احوال اظهار فرموده این بیت در ضمنِ آن مرقوم ساخته بودند * * شعر *

* که گذشت از سرِ ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار و چه دشت *

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایتِ گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحي گرمسیري کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع مي‌افتد که میرزا عسکري جمعےکثیر را فرستاده است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای سیستان و آنحدود (که بحاکمِ ایران

---

(۲) در [اکثر نسخه] مورد *

تعلق دارد) توجه فرمایند هرآئینه از اندیشهٔ آسیبِ این گروهِ بے عاقبت(۲) موکبِ عالي محفوظ خواهدبود - آنحضرت قلّتِ اربابِ اخلاص و کثرتِ اصحابِ خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راهِ خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آبِ هیرمند(۳) عبور کرده بکنارِ کولے (که این آب بآن در مي آید) نزولِ سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکمِ سیستان بود) مقدمِ گرامي را دولتِ ناگهاني شمرده بآئینِ نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائفِ خدمتگاري و آدابِ میزباني اقدام نمود - و روزے چند دران سرزمینِ عشرت‌افزا (که جولانگاهِ شاهسوارانِ عرصهٔ اقبال بود) بشکارِ قشقلداغ اشتغال نمودند - و برای تسلّیِ خواطرِ همراهانِ وفااندیش خود را بمشاغلِ اربابِ تعلّق مشغول داشته تماشاگرِ بدائعِ تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزولِ اقبال ارزاني داشتند - احمد سلطان والدهٔ و عوراتِ خود را بملازمتِ حضرتِ مریم مکاني (که درین یورش هودجِ اقبال و محملِ اجلالِ ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیعِ اموالِ ولایتِ خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان جهتِ انشراحِ خاطرِ او قبول فرموده تتمّه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلي میرزا برادرِ احمد سلطان (که از مشهد بدیدنِ والده و برادر آمده بود - تا رخصتِ ایشان گرفته عازمِ سفرِ حجاز گردد) بشرفِ بساط بوس مشرّف شد - آنحضرت ازو دربابِ مذهب و ملّت سخنان پرسیدند - بموقفِ عرض رسانید که مدّتےست در معتقداتِ شیعه و سنّي غور کرده میشود - و کتبِ فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعنِ اصحاب موجبِ درجات و ثواب‌است - و معتقدِ سنّیان آنکه سبِّ اصحاب کفر است - بعد از تامّل و تفکّر خاطر بران قرار گرفته که بگمانِ ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرطِ توجّه مشمولِ عنایت و استمالت ساخته تکلیفِ ملازمت فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسبابِ سفر سامان نموده‌بود) از احرازِ این دولت متقاعد ماند - و درینجا حاجي محمّد بابا(۴) قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکري جدا شده بموکبِ عالي پیوستند - و صلاحِ وقت چنان اقتضا کرد که عنانِ توجّه بصوبِ زمینِ داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکمِ آنجا بملازمت میرسد - و جلمه(۵) بیگ حاکمِ قلعهٔ بست نیز احرازِ سعادتِ خدمت مینماید - و بزودي اکثرِ مردمِ میرزا عسکري جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلند - و نسخهٔ [ز] هلمند (۴) نسخهٔ [و] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ه] جلمه بیگ ٭

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرّفِ اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثالِ این مقدّمات تمهید داده از سفرِ عراق مانع می‌آیند) بملازمتِ اقدس آمده از مقامِ دولتخواهي و دلسوزي بعرض رسانید که یورشِ عراق بر ذمّهٔ همّتِ عُلیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع می‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوانِ عقیدت و اخلاص در خاطرِ حضرتِ جهانباني جای کرده بود) سخنِ او بمعرضِ قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجّهٔ عراق شدند - و باین تقریب روزے چند حاجي محمّد مردودِ بساطِ قرب بود - احمد سلطان ملازمِ رکابِ معلّی بوده میخواست که از راهِ کیلکی(٢) بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیرِ هري مکنونِ ضمیرِ اقدس بود براهِ قلعهٔ اوک متوجّهٔ آن سمت شدند *

چون (مکتوبِ مودّت و منشورِ اخلاصِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بتخت آرای ممالکِ ایران شاه طهماسپ رسید) مقدمِ سعادت‌التزامِ آنحضرت را نعمتِ غیرمترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فرِّ همای سعادتِ همایوني را بر فرقِ دولتِ خود جای دهد و ادراکِ این سعادت را عنوانِ کارنامهٔ افتخارِ خاندانِ خود سازد - و بشکرِ این‌نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادماني نواختند - و مکتوبے در جواب (مشتمل بر کمالِ توقیر و احترام و استدعای تشریفِ حضور در اسرعِ ازمنه) با الوفِ محامد و اثنیه و صنوفِ تحف و هدایا مصحوبِ مقرّبانِ خاص ارسال‌داشت - و این بیت بر عنوانِ مکتوب ثبت نمود - * شعر *

همای اوجِ سعادت بدامِ ما افتد * اگر ترا گذرے بر مقامِ ما افتد

و فرستاده را رعایتِ شایسته کرده روانه ساخت - و اظهارِ انواعِ شکرگذاري و حق‌شناسي و تذکارِ صحبتِ قدیمي نموده جلائلِ تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحُکّام و وُلاةِ بُلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے (که موکبِ همایوني نزول فرماید) شرفِ روزگارِ این خاندانِ عالي دانسته اعاظمِ(٣) حکّام و اکابر و اهالي و موالیِ آن‌دیار بفوزِ استقبال شتافته بتقدیمِ مراسمِ ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکهِ تازه بتازه منزل بمنزل مهیّا ساخته لایقِ نظرِ قبولِ اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمّد خان حاکمِ هري نوشته‌بودند) بجنس در سلکِ تحریر در آورد - تا دستور العملِ اهلِ درایت گردد و آگاهانِ راه و رسمِ مردمي (نظر بران دیباجهٔ مروّت داشته) در تعظیم و تبجیلِ حادثه‌پیمایانِ

---

(٢) نسخهٔ [ا] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ز] تپس کیلکی (٣) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکّام *

مراحل نشیب و فراز حق انصافیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب(۲) فتوت فروگذاشت ننمایند •

فرمان(۱) شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو للهٔ فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنهٔ هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض او (که درین ولا مصحوب کمال الدین شاهقلی بیگ برادر امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامگاری - دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم‌افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالمتاب فلک کمرانی - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت‌آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی نسب تخت سروری - پادشاه والاحسب ملک عدل‌گستری - خاقان سکندرنشان - جم‌جاه عالیشان - سلیمان تخت‌نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیر الدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند

• بیت •

چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود •

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست • خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم • بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام ... و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت(۳) عظمی دانسته بداند - که بمشتلق آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار از ابتدای عمل تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه ... خود را بدانجا فرستد - ... مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای ... حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفراثر و ضروریات خود صرف نماید

---

(۲) نسخه [...] قنق (۳) نسخهٔ [۱] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسپ روح الله روحه بحاکم خراسان ... (۱) نسخهٔ [و] نعمت •

و بدستوریکه (که درین نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مُطاع تخلف ننماید - و پانصد کس از مردم عملهٔ روزگار دیده را که همراه [illegible] سبب نقل و [illegible] و برف در حوزهٔ آن [illegible] شد [illegible] - که [illegible] آن [illegible] رفته با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه دیگر از طویلهٔ خود شش راس اسپ بدو آموخته خوش‌رنگ قوی جثه (که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای [illegible] منقش [illegible] زربفت و زردوز (که لایق [illegible] سواری آن [illegible]) همراه باشد - و بالای اسپان مذکور [illegible] هر اسپ [illegible] کرده و کمرخنجر خاصهٔ مرصع [که از نوادر کارخانهٔ معمورهٔ مرحومی [illegible]) [illegible] ما رسیده - و [illegible] لطیف [illegible] مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن [illegible] فرستاده شد - و سوای چهار صد ثوب [illegible] و اطلس فرنگی و [illegible] موصل گشت - که یک صد و [illegible] جامه جهت خاصهٔ آنحضرت [illegible] جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و [illegible] و [illegible] آستر اطلس و [illegible] زوج قالین دوازده ذرعی [illegible] خوش قماش و دوازده چادر [illegible] فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذه و اطعمه [illegible] نموده [illegible] (که [illegible] کرده باشند - و [illegible] باشند) [illegible] جهت آنحضرت می‌فرستاده باشد - و جهت [illegible] و دیگر ملازمان ورقاً فوقاً ارسال می‌نموده باشد - و آنچه [illegible] امروز چادرهای [illegible] و [illegible] منقش و [illegible] اطلس و [illegible] و مطبخ و جمیع کارخانهای [illegible] نصب نماید - که در هر کارخانه [illegible] باشد - چون ایشان [illegible] آب [illegible] خوش‌طعم [illegible] و برف و یخ [illegible] کرده باشند - و [illegible] و غیره [illegible] مقرر شده حاضر [illegible] - و [illegible] در نظر آن سلطنت‌پناه [illegible] - و [illegible] نمایند - و [illegible] با اشربه مقرر دارد که [illegible] - و آن ایالت‌پناه [illegible] سلطان و [illegible] و [illegible] خود را

---

(۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] جمیع [illegible] [illegible]

تا هزار کس بعد از ده روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال (۲) فرستند - و دران ده روز
امیران و لشکریانِ مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپانِ توپچاق و تازي مقرّر دارد که بملازمانِ
خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپِ خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز
رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چندین قرار دهد که چون این آمرا بملازمتِ آن حضرت برسند زمینِ
خدمت و عزّت بابِ ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که (۳) در سر سواري و غیره ناگاه میانِ
ملازمانِ آمرا و ملازمانِ آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگي بنوکرانِ
پادشاه نرسد - و در وقتِ سواري و کوچ لشکر اُمرا از دور دور (۴) درفوج خدمت کنند - و نوبتِ کشکِ
هریک از آمرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلّ (که قرار یافته باشد) تردّد نمایند - و کتکِ
خدمت در دست گرفته بنوعی (که در خدمتِ پادشاهِ خود کسی خدمت نماید) خدمت کنند
و آنچه نهایتِ ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را
بوالیِ آن ولایت نموده مقرّر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهماني بدین دستور بظهور آورد
که مجموعِ طعام و حلاوي و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمتِ
آن سلطنت‌پناه تا مشهدِ مقدّسِ معلّی مزکّی تعلّق بدان ایالت پناه دارد - و چون آمرای مذکور
بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان (که لایقِ خوانِ پادشاهانه باشد) درمجلسِ
عالیِ آن پادشاهِ گرامي کشیده شود - و هریک از آمرای مذکور در روزِ مهمانیِ خود نه راس اسپ
پیشکش نماید - که سه اسپ خاصگي باشد - و دیگرے بامیرِ معظم محمّد بیرام خان بهادر داده شود
و پنجِ دیگر بامرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامي از نظرِ خجسته اثر
گذرانند - و ذکر نمایند که کدام‌کدام اسپ از نوّابِ کامیاب است - و هریک که قبل‌ازین‌قرار یافته باشد
(که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنماست لایق خواهد بود
و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمانِ رکابِ ظفرانتساب را مسرور دارند - و آنچه
نهایتِ غمخوارگي و یکجهتي باشد بظهور آورند - و خاطرِ آن جماعت را (که از گردشِ روزگارِ ناهموار
بقدرِ غبارے دارند) بدلداري وغمخوارگي(که درین نوعِ اوقات لایق و خوشنماست) مسرور گردانند
و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضورِ ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانبِ ما
معمول خواهدگشت - و بعد از طعامِ متصرّفات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ
[ز] دور دور فوج •

و مربّاهای متنوّع مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبرِ اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکمِ ولایت بعد از مهمانی و خدماتِ مذکوره خاطر از ولایتِ آنجا جمع نموده تا بدار السّلطنهٔ هرات هرکه رفیقِ خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائقِ خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخیِ ولایتِ مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماقِ کاردانِ خود را در خدمتِ فرزندِ اعزّ ارشدِ ارجمندِ سعادت یار گذارد که از شهر و خدمتِ آن فرزند خبردار باشد - باقیِ لشکرِ ظفراثر (از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدَری[۲] و غیره) تا سی هزار کس (که بشمارِ صحیح رسد) از ملازمانِ کومکیِ آن ایالت‌پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسبابِ ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظرِ سعادت‌اثرِ پادشاه درآید - و چون بملازمتِ آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیعِ حکایت از جانبِ ما دعای بسیار رساند - و در همان‌روز (که بملازمت ممتاز گردد) بتزک و قاعدهٔ لشکر و آردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصتِ مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روزِ اوّل جمیعِ لشکریانِ ایشان را به‌خلعتِ فاخره (که اطلس و کمخاب[۳] یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد) مخلّع سازد - و مجموع را بالاپوشِ مخمل[۴] بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومانِ تبریزی یوم‌الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستورِ دیده مقرّر شده سرانجام نماید - و مجلسِ ملوکانه بدارد که زبانها بتحسینِ آن گویا باشد - و آفرینها بگوشِ عالمیان رسد - و تفصیلِ لشکرِ ایشان داده روانهٔ درگاهِ عالی نماید - و مبلغِ دوهزار و پانصد تومانِ تبریزی از تحویلاتِ سرکارِ خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرفِ ضروریّات نماید - و آنچه نهایتِ بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزلِ مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانیِ طعام بدستورِ روزِ اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولادِ عظامِ آن‌ایالت‌پناه مانندِ چاکران و خدمتگاران کمرِ خدمت بر میان بسته آدابِ ملازمت بعمل آورند - و بشکرِ آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الٰهی) مهمانِ ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایتِ تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند. که هرچند انواعِ جانسپاری و خون‌گرمی[۵] نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درونِ باغِ عیدگاه سرِ خیابان چادرهای درون اطلسِ قرمزی میانه کرباسِ طبسی[۶] و بالا مثقالیِ اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] یکدری (۳) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد
(۵) نسخهٔ [ب] دل‌گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی ٭

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطرِ عاطرِ آنحضرت مسرور باشد) و در هر گل‌زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمتِ آنحضرت دستِ ادب ملازم‌وار بر سینه نهاده پیش رود - و معروضه نماید که آن اردو و لشکر و اسبابِ تمام پیشکشِ نوّابِ کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزبانی (که در کمالِ استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزلِ مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّهِ ملازمتِ فرزند گردد - و صباحِ آن فرزندِ اعزّ ارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپائی (که در نوروزِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یکی از سفید ریشان و اویماقِ تکلو (که پسندیده و معتمدِ آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزندِ مذکور را سوار کند - و در وقتِ توجّه بشهر ایالت‌پناه قزّاق سلطان را درخدمتِ نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذرانند [۲] - که چون فردا نوّاب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزندِ مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیعِ لشکریان بشانِ مقرّر سوار شده متوجّهِ استقبال شوند - و چون نزدیکِ آن پادشاهِ عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدانِ میانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزندِ برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکابِ آن پادشاهِ سلیمان‌بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّابِ کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزندِ مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوارکرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزندِ مذکور را متوجّهِ سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّهِ اردوی خود و منزل و مقامِ مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیک نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزندِ ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جوابِ لایق عرض نماید و در منزلِ مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سه صد طبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلسِ بهشت آئین [۳] آورند - و بین الصّلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمّدخانی) و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره (سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ح] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت *

[illegible]

... معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا ... [illegible]

[illegible]

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبحِ روزِ چهار
در هرِ خیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازارے (که آئین بسته قالي و پلاس فرش انداخته
باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقامِ
شیرین کاري و شیرین گوئي (۲) در آیند - و از هر محلّه و کوچه صاحبانِ نغمه بیرون مي آمده باشند
که در بلادِ عالم مثلِ آن نباشد - و تمامي آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان بادشاه را بعزت
و ادب گویند که پای دولت در رکابِ سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه
سر و گردنِ اسپِ ایشان پیش باشد) براه روند - و آن ایالت پناه خود از عقبِ ایشان نزدیک نزدیک
میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جوابِ دانسته و سنجیده عرض نماید
و چون بسعادت بشهر درآیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغچهٔ (که در هنگامِ سکنِ نوّابِ
همایونِ ما دران بلدهٔ طیّبه (۳) جهتِ بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود
و الحال مشهور است بباغِ شاهي) نزولِ ایشان فرمایند - و حمّامِ چهار باغ و حمّاماتِ دیگر را
سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلِّ آسایشِ بدني
باشد - روزِ اوّل فرزند بطعامِ وافر مهماني نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجّهِ خواب شوند)
آن ایالت پناه خود بدین دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر
درآیند همان روز عرضهٔ داشت نماید - و روانهٔ درگاهِ معلّی گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّین حسین
کلانترِ دارالسّلطنهٔ هرات مردے خوش نویسِ صاحبِ وقوف تعیّن نماید - که از روزے (که آن
پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر درآیند) روز نامچهٔ منقّح نوشته به ثبتِ
مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیعِ حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته
بدستِ معتمدان داده روانهٔ درگاهِ معلّی گرداند - که بر جمیعِ اوضاعِ نوّابِ همایون ما را اطّلاع
حاصل شود ●

و مهمانیِ آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلوه و شیرهٔ (۴) و میوه سه هزار طبق
کشیده شود - و یراقِ ضروریِ مذکور بدین دستور سربراه نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان
و چادرِ بزرگ الابتهٔ (۵) (که جهتِ خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالیِ
دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالیِ پنج ذرعي و نه قطار مایه و دویست و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ح] و خوش گوئی و ملایمت (۳) نسخهٔ [د] طیبهٔ خجسته (۴) نسخهٔ [و] اشربه

(۵) نسخهٔ [ا] الابته ●

طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر دو تقوز در مهمانی خود آن ایالت‌پناه پیشکش نماید - و امرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر (که آن ایالت‌پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال‌سرای فرهاد (که پنج فرسنگی مشهد است) مهمانی نمایند - انتهی •

چون (موکب عالی حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی در نواحی فراه رسید) ایلچی شاهی با فرستادهٔ حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی آمد - و حقیقت مغتنم‌دانستن والی ایران مقدم‌گرامی را و مسرور شدن او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدن مروت بودند) از رفتن عراق و دل‌همراهان حقیقت‌گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزول اجلال می‌نمودند) یکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت میکرد - و صیت موکب پادشاهی ابواب شادمانی برروی متوطنان آن دیار گشوده خلائق از اکثر قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند - و چون دادهای تاتار سلطان و اعیان خراسان (که استقبال نموده بودند) بمحمد خان اعلام نمودند (که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیک است) محمد خان بااعیان امرا (مثل ویس سلطان و شاهقلی سلطان) و اکابر فضلا (مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی) و سایر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند - و بر سر پل مالان (که سیرگاه مشهور هرات است) بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند - و شرح شوق شاهی و آداب تواضع (که جوهر بزرگی ست) اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند •

و چون (رایات پادشاهی بمنزل درقرا رسید) سلطان محمد میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئینی‌که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] قوشنج (۳) نسخهٔ [د و ح] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که بسیرگاه هرات مشهور است
(۵) در [چند نسخه] ظرفای شهر (۶) نسخهٔ [ج] ورقوار - و نسخهٔ [ه] قرار - و نسخهٔ [و] درقوار
و نسخهٔ [ح] فراه (۷) نسخهٔ [ز] محمود •

امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل مالان و ازانجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است (۲)) تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند - و اجتماع خلائق بشادمانی بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرهٔ ذیقعده (۹۶۰) نهصد و شصت پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد - در مجلس اول صابر قاق (که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام سه گاه (۳) غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست * شعر *

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد * همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید که * شعر *

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم * که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متاثر شدند - و انعامها در دامن امید او ریختند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می آورد - و از هردو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقامی مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه می گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کاریز گاه نشاط پیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند - و درهمین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بنعت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد - و خوش فهمان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند *

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز (۴) احمد سلطان حاکم سیستان (که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - ونسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند

رخصت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجّهٔ این سال بجام رسیده زیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام (قدّس سرّه) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلی سلطان استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرّف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرّم (٩٥١) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه (علیه و علی آباءه الکرام التحیه)[٢] فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند - و ازانجا بدولت متوجّه نیشاپور شدند - شمس‌الدّین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلّق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کان فیروزه (که در انحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه می‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواصّ و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بعبارت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود - آنگاه از دامغان ببسطام توجّه ارزانی داشتند - و روضهٔ مقدّسهٔ سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی (قدّس سرّه) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته به رئی آباد (که مرقد شیخ علاء الدّوله سمنانی[٣] است قدّس سرّه) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسّل می‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همّت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکّام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می‌آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه می‌آمد *

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق[٤] از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرّکهٔ آن‌شهر توقّف فرمودند - و در خانهای[٥] خواجه عبد الغنی[٦] (که کلانتر اهل آن‌دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(٢) نسخهٔ [ه] الف التحیه (٣) نسخهٔ [د] سمنانی قدس سره است (٤) نسخهٔ [ز] ییلاق (٥) نسخهٔ [د] و درخانهٔ خواجه (٦) نسخهٔ [ب] عبد الحی *

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بیرام خان را پیشِ شاه فرستادند - موکبِ شاهي نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغِ رسالت نموده از همان منزل بقدمِ مسرت معاودت نمود - و ازانجا توجه بسلطانیه واقع شد - مخیمِ شاهي میانِ ابهر[۲] و سلطانیه بود - چون (موکبِ عالي بآن حوالي[۳] نزدیک رسید) اول اکابرِ امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد ازان بهرام میرزا و سام[۴] میرزا برادرانِ گرامیِ شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده (با مراعاتِ قواعدِ اعزاز و اکرام - و تقدیمِ آدابِ اجلال و احترام) مراسم ملاقات فرمودند - و شرائطِ توقیر و تعظیم و ضوابطِ تبجیل و تفخیم در دیدن[۵] بتقدیم رسید و در محلِ عالي (که در مدتِ مدید بتذهیبِ آن نقاشانِ باریک بین در بدائعِ صنعتِ نقاشي یدِ بیضا نموده بودند) اول مجلس آرائیِ آن نگار خانهٔ خاطرفریب باتفاقِ حضرتِ جهانباني چهره‌گشا گشت - و محفلِ پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانونِ بزرگي و لوازمِ پرسشهای گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابوابِ اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابوابِ سرورِ صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات[۶] سخنانِ بلند درمیان آوردند - و میرزا قاسم گونابادي در کتابِ مثنوي (که در احوالِ شاه انتظام داده) در بابِ ملاقاتِ این دو شهریارِ کامگار چنین گفته ●

● مثنوي ●

● دو صاحبقران در یکی بزمگاه ● قران کرده باهم چو خورشید و ماه ●

● دو نورِ بصر چشمِ اقبال را ● دو عیدِ مبارک مه و سال را ●

● دو کوکب کزایشان فلک راست زین ● بهم در یکی عرصه چون فرقدین ●

● دو چشمِ جهاني بهم همعنان ● بهم چون دو ابرو تواضع کنان ●

● دو سعدِ فلک را یکی برج جای ● دو والا گهر را یکی درج جای ●

شاه فرمودند که فتحِ هندوستان (که حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني را میسر شد) حضرتِ[۷] جهان‌آفرینِ جهان‌بخش[۸] شمشیرِ جهانگیرِ شما را کلیدِ گنج‌خانهٔ کشورگشائي گردانید - و هر تصورے و فتورے (که در مملکت‌داري و جهانباني درینولا پیش آمد) از نا مساعدي و بے اتفاقي برادرانِ بے اخلاص[۹] بوده - و شما را دران اختیارے نبود - در عالمِ اسباب موافقتِ برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] ابهر (۳) نسخهٔ [ا] حدود (۴) نسخهٔ [د ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند درمیان آوردند (۷) نسخهٔ [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخهٔ [ب] و بے اخلاصیِ امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب ●

امورِ مهم(٢) است - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون مارا برادرِ خودِ خود تصوّر فرموده مددّ و معاون دانند - که منّت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائطِ امداد و لوازمِ اعانت و معاون بوده باشد) برحسبِ آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از سخنانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشی را نشانِ بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرتِ شاه هر روز خود بهمه کاروبار وا رهیده مجلسِ غیرمکرر می‌آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت می‌افزودند - ترتیبِ مجلس آرائی (که چنان شاهے بذاتِ خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمهای معلّی چه مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده دادِ عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازمِ گذراندنِ تحف و هدایا (که امورِ است ضروری) بچه آئین خود توجّه میفرمودند - و از اسپانِ عراقی چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها(٣) و زین پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسمِ نر و ماده(٤) با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجرِ(٥) مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاوه(٦) و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناسِ زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجّرِ فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدانِ زر و نقره مرصّع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلیٰ (که در کلانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود) و سایرِ اسبابِ پادشاهانه یک بیک بنظرِ اقدس گذرانیدند - و جمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسمِ آدابِ پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرتِ جهانبانی در روزِ جشنِ عالی الماسِ گرانبها (که خراجِ ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعلِ بدخشانی برسمِ ارمغانی بنظرِ شاه درآوردند - و بے شائبهٔ تملّق از وقتِ درآمدنِ حضرتِ جهانبانی بالکای شاهی تا زمانِ برآمدن بهر اسم و رسمی (که از سرکارِ خاصه و منتسبانِ شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعافِ مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّهِ سلطانیه شدند - و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلالِ اوقاتِ فرخنده ساعات

---

(٢) نسخهٔ [ا] مهمتر - و نسخهٔ [ز] مهمتم (٣) نسخهٔ [ح] عدانها (٤) نسخهٔ [ا ب] مادة

(٥) در [چند نسخه] و تمرِ خنجر (٦) نسخهٔ [ح] چلغاوه •

قرانِ معدین باغوای بعضی از اهلِ فساد غبارِ خاطری از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرتِ شاه همه روز اسباب مسرّت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده درچشمهٔ (که او را ساروق بلّاق گویند - که اوّل منزلِ ییلاقِ بینلق (۲) است) شکار مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی (۳) و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه وجمعی دیگر از معتبرانِ حضرتِ جهانبانی را رخصتِ درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد اللّه خان استجلو (که بداماد‌ی شاهِ والاشکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک (۴) سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندی دیگر نیز بموجب حکم درآمدند - و بعد از زمانی رخصتِ عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستنِ (۵) شکار اشتغال نمود - دَرین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیری بروزد - و او رختِ هستی بربست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیکِ حوضِ سلیمان بارِ دیگر قمرغه بهم (۶) آوردند - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطری از اوقاتِ گرامی صرف شد و درین روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطاب خانی و حاجی محمّد کوکی بلعبِ سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهیٔ فرزندِ ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده‌بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائی (که بهمرکابیٔ حضرتِ جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - اسامیٔ اجلّهٔ (که درین کمکِ عالی مقرّر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ فراه - یار علی سلطان تکلو سلطان‌علی افشا - سلطان‌قلی قورچی باشی خویش محمّد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمّد خدا بنده - سلطان حسین‌قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولدِ دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د و] سلق - ونسخهٔ [ح] سلبق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سوندک

(۵) نسخهٔ [ز] کشتن (۶) نسخهٔ [ح] بهم‌رسانیدند *

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علی‌قلی و بهادر پسران مشار الیه
مقصود[۲] میرزا آختهٔ بیگی ولد زین‌الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور
بشاه یزدی[۳] بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلاق[۴] خواهر زادهٔ محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار
حسن[۵] سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش[۶] اغلی استجلو - صانی ولی سلطان ولد
مونیان خلیفه روملو - علی‌بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار قاجار - و سه صد قورچی خاصه
بسامان شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که
آخر منزل ییلاق سرلق است) سیوم بار شکار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده
آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصهٔ دلگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است)
شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جسته باحسن وجوه
و ایمن آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند *

حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بموجب اقتدا بسنهٔ سنیهٔ حضرت صاحبقرانی ازانجا بدولت
واقبال متوجه اردبیل وتبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم‌مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم
از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته درخدمت
هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند)
رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون (رایات نصرت‌آیات حضرت جهانبانی
بآب هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اول
بجهت تماشای تبریز عنان‌عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر
تا بعدتی [که میرزا میرانشاه بر رودخانهٔ (که از دامن سهند تبریز می‌آید) بسته اند] باستقبال آمده
عز بساطبوس دریافتند - حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت
جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ‌دوانی و چوگان‌بازی پیاده (که در تبریز
مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر
اقدس بامر شاهی بتازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن‌شهر را (که از آثار قدیمهٔ سلاطین
ماضیست) و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجددا از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان
خانهٔ[۷] افلاک و گذشتگیهای عالم بےثبات و گسستگیهای جهان بیمقدار بخاطر حقائق مآثر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۳) نسخهٔ [د ح] بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] چلاق (۵) نسخهٔ
[ا ه] حسین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نسخهٔ [ح] عمخانهٔ *

و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت تبیان بر زبان اقدس راندند - و ببعضی از ابیات سلف متواجد گشتند - و این رباعي از فرط حالت بلند خواندند * رباعي *

* افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد * وز دست اجل بسی جگرها خون شد *

* کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو * کاحوال مسافران عالم چون شد *

ملا قطب الدین جلدچو بغدادي درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود - و نادر کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استسعاد یافت - آن قدردان بارگاه هوشمندي را بسی پسند آمد - و او از عوائق روزکار نتوانست همراهي گزید - و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجه اقدس باصطرلاب[۲] وکره و سایر آلات رصدي درجهٔ کمال داشت) بیگ[۳] محمد آخته بیگي را فرمودند که درین شهر (که محل آثار قدیمه است) کره تفحص نماید - آن ساده لوح کرهٔ چند را با ماديانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاؤل خریدند - و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند - چون (موکب عالي بقصبهٔ شمامي رسید) جمیع شیخاوندان (که نسبت خویشي بشاه عالیقدر داشتند) با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزبیل[۴] رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه روز توقف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلای خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم مکاني صبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت (که بقاید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف مي آوردند) حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علي سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهماني بندبازان آمده کار پردازیها کردند - و چون (رایات عالي بمشهد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند - و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهي یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواحي بجهت طلب ساوري (که بر هرات نوشته بودند) عبد الفتاح کرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستي بربست - و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

---

(۲) و ایضا اسطرلاب (۳) نسخهٔ [ا ج ه] بیگ محمد (۴) نسخهٔ [ز] بخرزئیل *

شیخ ابو القاسم جرجاني و مولانا الیاس اردبیلي (که بفضائلِ صوري و کمالاتِ معنوي آراستگي داشتند) فرستادند - و در کابل آمده بشرفِ ملازمت مشرف شدند - و از آمدنِ این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درة التاج درمیان آوردند و درین مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبتِ اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولي حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائي (که مجمع فضائل بود) مکرّر بشرفِ بساط بوس رسید - روزے ملاحیدرتي این غزلِ خود را بنظرِ اصلاحِ آنحضرت در آورد * * شعر *

* گهٔ دل از عشقِ بتان گهٔ جگرم میسوزد * عشق هرلحظه بداغِ دگرم میسوزد *

* همچو پروانه بشمعی سروکار است مرا * که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد *

آنحضرت (که خلّاقِ معاني و معیارِ نکته داني بودند) نیکو تصرّفے فرمودند که * * مصرع *

* میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد *

مولانا از اکسیرِ اصلاحِ آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براهِ قلعه‌گاه بسیستان نزولِ اجلال فرمودند - و درین‌حدود شاهزاده و امرای شاهي بموکبِ عالي پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورودِ اقبال روی نمود - میرعبد الحي گرمسیري از قلعهٔ لکي بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادتِ کورنش شتافت - و عذرِ جریمهٔ تقصیر و خجالتِ سابق (که در وقتِ رفتن از دولتِ ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشي و عطاپاشي شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمعِ رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملی از اعیانے (که درین غربت ملازمِ رکابِ دولت بودند) نوشته آید - سرحلقهٔ حقیقت گذارانِ وفاکیش (که (۲) چون سعادت همواره ملازمِ رکابِ دولتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بود) بیرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبتِ اخوّتِ اخیاني بحضرت مریم‌مکاني داشت - از ابتدای حال خالي از شورشِ دماغ و گرمیِ مزاج نبود - رفته رفته سفّاکي و بیباکیِ او بافراط کشید - و خاتمهٔ کارِ او در محلِّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عاقل سلطان اوزبک پسرِ عادل سلطان - که از جانبِ والده از نبائرِ سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوائلِ حال بوظائفِ خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجي محمّد (۳) کوکي ست - او برادرِ کوکي ست - که از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ح] کوکه *

عظامِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت
شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار می باید - در روزِ قبق‌اندازی او قبق زد
و از سندهٔ بلدو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاشِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی
بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - دران(۲) ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد لاجرم
چند روز در بند بود - و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت - دیگر حسن بیگ است برادرِ محرم کوکه
او (با آنکه کوکلتاشِ کامران میرزا بود) بدوامِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی قیام داشت - کریم طبع
و خوش خلق بود - و محرم - در گذرِ چوسا(۳) غریقِ رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هرویست
او مردی پاک طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت
و از ملازمانِ سنجیده(۴) صفاتِ حضرتِ مریم‌مکانی بود - علی الدوام در حوالیِ هودجِ آنحضرت
بوجهِ التزامِ خدمت داشت - ازو دو فرزندِ سعادتمند ماند - که نسبتِ کوکلتاشی بحضرتِ
شاهنشاهی دارند - یکی سیف خان - و او در سالِ فتحِ گجرات در رکابِ اقدس شربتِ خوشگوارِ
شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزیدِ ارادت و اخلاص و وفورِ عقل و کیاست و علوِ فهم
و ادراک و فرطِ فرزانگی و مردانگی از منظورانِ نظرِ عاطفتِ حضرتِ شاهنشاهی بوده در امرای
کبار منسلک است - دیگر خواجه غازی تبریزیست - که از دقائقِ سیاق و حقائقِ علمِ حساب
وقوفِ تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکبِ عالی از لاهور بجانبِ
سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصبِ مشرفیِ دیوان
یافت - و بعد ازان مدتها از درگاهِ عالم‌پناه محروم گشت - و در آخرِ عمر (که قوی و حواسِ او
اختلال یافته بود) باستلامِ عتبهٔ درگاهِ والای حضرتِ شاهنشاهی استسعاد یافت - دیگر
خواجه امین الدین محمود هرویست - که در فنِ سیاق سباقِ فرسانِ قلمروِ حساب بود - و خطِ
شکسته را بغایت درست می‌نوشت - و در کفایتِ اموال و درایتِ محاسبات موشگافی میکرد
حضرتِ جهانبانی او را چندگاه بخشیِ حضرتِ شاهنشاهی کرده بودند - و در عهدِ سلطنتِ
ابدپیوندِ آنحضرت بمراتبِ عالیه رسید - و بخطابِ خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا دوست
بخشیست - او نیز بعلمِ سیاق ممتاز بحسنِ کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغالِ مهماتِ دیوانی
صنوفِ کاردانی بظهور می‌آورد - دیگر درویش مقصود بنگالیست - او از زیارتگاهِ هرات است
مردی ساده ضمیرِ درست جوهر بود - او را در بنگاله همراهِ جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتی (۳) در [اکثر نسخه] جوسا (۴) در [بعض نسخه] حمیده •

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانباني
جنّت آشياني باو عنايت خاص داشتند - و بعد ازان بمزيد التفات حضرت شاهنشاهي
امتياز يافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگويان ميزيست - ديگر حسن علي ايشک آقاست
در شجاعت و جلادت امتياز داشت - و خدمات پسنديده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [يعقوب نامي
(که از منظوران حضرت جهانباني بود - و حرفے نامناسب از زبان او ساخته‌بودند) بعضے قزلباشان
بيباک آن جوان را درموضع خرابه نزديک تبريز کمين‌کرده پنهاني کشتند - و چون ميان حسن‌علي
و او شکرآبے بود چنين اشتهار يافت که مگر بسعي او اين عمل شنيع بوقوع آمده باشد] باين
تقريب نتوانست همراه موکب عالي بود - در عراق ماند - و چون کابل مستقرّ سرير سلطنت شد
بآستانبوسي فايز گشت - ديگر علي دوست باربيگي ست پسر حسن علي مذکور - از عقب
آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اوّل تا آخر در هرات بخدمتگاري و جانسپاري اهتمام داشت
ديگر ابراهيم ايشک آقاست - او از فدائيان درگاه بود - ديگر شيخ يوسف چولي ست که
خود را از اولاد شيخ احمد يسوي (۲) ميگفت - مردے وارستهٔ پسنديده اخلاق (۳) بود - ديگر شيخ بهلول
که خود را از نسل مشائخ ترک ميگفت - خدمتگار شايسته بود - ديگر مولانا نورالدّين
که از هندسه و هيأت و اُسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضي برهان خافي بشرف بساط بوسي حضرت
گيتي ستاني فردوس مکاني استسعاد يافت - و از مجلس نشينان حضرت جهانباني بود - وحضرت
شاهنشاهي او را بخطاب ترخاني سربلند ساخته بودند - ديگر محمّد قاسم موجي ست
در بدخشان بخدمت حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قيام مينمود - خويش ميرمحمّد جاله‌بان بود ۱
در بدخشان خدمت جاله‌باني داشت - و در هندوستان در ايّام دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي
ميربحر شد - و برکنار آب جون منزلے دلگشا داشت - و همانجا سفينهٔ عمر بساحل فنا
رسانيد - ديگر حيدر محمّد آخته بيگي ست - از خدمتگاران قديم اين درگاه بود - ديگر
سيّد محمّد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات قبق او زد - ديگر سيّد محمّد قالي (۴)
هروي ست - در بکر چندروز او را ميرعدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالي بود
ديگر حافظ سلطان محمّد رخنه است - در بکر آمده در لباس نقر ملازمت نمود - و بيت دلنشين
ميخواند - رفته رفته داخل (۵) ايلچيان (۶) شده‌بود - و در عهد دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] يشوي - ونسخهٔ [ج] بسوي (۳) نسخهٔ [ب] افعال (۴) نسخهٔ [ز] قاني (۵) نسخهٔ
[ح] ازفرط خدمت داخل ايلچيان (۶) نسخهٔ [ا] انگچيان •

اعتبار یافت - و در مهرند باغي مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر واد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندانِ خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرّبِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني بود - و از حضرتِ شاهنشاهي خطابِ اعتبار خاني یافت - از پرده دارانِ هودجِ اقبالِ حضرتِ مریم مکاني بود - دیگر عارف توشکچي ست که در سلکِ ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولتِ حضرتِ شاهنشاهي بهار خان (۲) خطاب یافته بخدمتِ عالي ممتاز بود - و از بندگانِ خدمتگار و غلامانِ وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر (۳) توشکچي - و ملا بلال رکابدار - و مهتر تیمور شربتچي - و مهتر جوهر آفتابچي - و مهتر وکیله خزانچي - و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمّد قراول بیگي بود - و عبد الوهّاب صاحب طباق دیگر جبای (۴) بهادر - دیگر تولک یاتش نویس - زهي سعادتمندانِ قوي طالع که بعزمِ درست و ثباتِ پای حقِ حقیقت بجای آورده (در مسالکِ امتحان - و مواقفِ ابتلای الٰهي) خدمتِ ولي نعمت بپایان رسانیدند * شعر *

* ندانم رفیقان چرا واپس اند * که مردان زخدمت بجائی رسند *

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از عراق وآمدن حضرت شاهنشاهي از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه‌گستری حضرتِ جهانباني بر ممالکِ جاه و جلال و مواطنِ دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطرافِ صیتِ (۵) موکبِ عالي اشتهار یافت) از هبوبِ این نسایمِ بهارِ نصرت گلبنِ غنچهٔ امّیدِ امید واران شگفتن گرفت - و آبِ رفته از جوی قرارِ بیقراران آمدن بنیاد نهاد * شعر *

* فیّاضِ ازل ز فیضِ بے اندازه * انداخت ز مقدمش بشهر آوازه *

* شد کشتِ امیدِ نا امیدان خرّم * شد باغِ مرادِ نامرادان تازه *

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالي حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمانِ آگاهي و ندامت گذشته بود) از سرآغاز بدمعاملگي پیش گرفت - و خیالاتِ تباه بخود راه داد - اوّل برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبای (۳) ...ا اندر نسخه] حقه ر (۴) نسخهٔ [ح] جپای بهادر (۵) نسخهٔ [ح] صیت... دم موکب *

خضرخان هزاره و قربان قراول‌بیگي را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الٰهي (یعني حضرت شاهنشاهي) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکري در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش کرد - جمعی (که عقل درست داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکب عالی حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود - و بعضی دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه آن امورے (که از شما سرزده است) روی آن نمانده که حضرت جهانباني را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخرها میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهي را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشي بانو بیگم و شمس‌الدّین محمّد غزنوي (که بخطاب اتگه‌خاني سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم خان و جیجي انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعے دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسے نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدي را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیچه[۳] مي‌گفتند - چون بمقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فر بزرگي و شکوه دولتمندي (که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود) بمجرّد دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صبح آن شب بر زبان صاحب خانه جاري شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) في‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگي در عنفوان صغرسن مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامیء آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الٰهي بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلے (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگي[۲] دارد) از وحشت ظلمت در گریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهرباني دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ[۴] نور ضمیرافروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار[۵] شگفتگي از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] بپیوستگیء تمام (۴) در [بعضے نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز
(۵) نسخهٔ [ز] انواع •

و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائي و ظلمت زدائیِ صوري و معنوي - و (چون حضرتِ شاهنشاهي از قندهار بکابل نزولِ اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهالِ حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني فرود آورد - و روزِ دیگر در باغِ شهرآرا مجلسِ عالي داشته آنحضرت را آنجا دید •

غلبهٔ حضرت شاهنشاهي در کشتي گرفتن با ابراهیم میرزا (۲) و بدستیاري بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سروِ راستینِ گلستانِ اقبال را در باغِ شهرآرا دید) از نظارهٔ پیشانیِ نورانیِ آنحضرت (که فرِ دولت و سعادتِ جاوداني ازان میتافت) از نامساعدیِ (۳) سعادت درهم شد - و (چون ایزدِ جهان‌آرا مسرتِ خاطرِ اولیای دولت میخواهد - و اسبابِ شکستگیِ خاطر و برهم‌زدگیِ ظاهر و باطنِ میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالیِ خود خیال کرد از اسبابِ ملالِ او شد - چنانچه درین روز (که میرزا جشن داشته برای مباهاتِ خود حضرتِ شاهنشاهي را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم (۴) میرزا فرزندش بتقریبِ شب‌برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرتِ شاهنشاهي بمناسبتِ آنکه (نقارهٔ دولتِ جهانگیري و کشورگشائي بنامِ نامیِ ایشان نواختني ست و کوسِ ملک پروري و عالم‌آرائي بر بامِ دولتسرای ایشان بلند آوازه ساختني) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصورِ آنکه (میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگتر است - و بقوتِ ظاهري بیشتر) گرفتنِ نقاره را معلق بشرطِ زور (۵) آزمائي و کشتي گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدي و تقویت دادهٔ ازلي بودند) شکوهِ میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان‌سالیِ ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماعِ این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خرشیِ خود گردانیده بود) خوشحال شده باعثِ غم‌افزائیِ میرزا گردیدند - و ببازوی قدرت (که بقوتِ سماوي موید و معتضد بود) باوجودِ صغرِ سن (که امثالِ این امور دران‌حالت بس بدیع نماید) بالقای الٰهي و تعلیمِ رباني بی‌محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیرمردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزِ کاردان و کشتي‌گیرانِ استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایانِ کمرِ ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بایستی شگفته گردد از نامساعدیِ
(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائیِ کشتي گرفتن •

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اوّل نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهي ظلّ الٰهي بود - که بر سطح قبّهٔ غبرا و زیر قبّهٔ سپهر خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتي را جهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانباني در ضمیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهي گل گل شگفته فالهای خجسته فرا گرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانئ اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کعبتین بر خلاف مراد نموده) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز(۲) دارند - و ازین غافل که شیر خوار مرضعهٔ عنایت ایزدي و کامیاب قابلهٔ تربیت آسماني را ازین عمل چه ضرر و حراست یافتهٔ حافظ حقیقي را ازین فکرهای باطل چه خطر ٭

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر مترصّدان اخبار و مستبصران سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سُرمهٔ عبرت کشیده‌اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالی حضرت جهانباني وکمک ایران بگرم سیر رسید) علي‌سلطان تکلو را با جمعی از یکّها بجهت تسخیر قلعهٔ بست (که داخل ولایت گرم‌سیر و متعلّق بقندهار است) تعیین فرمودند - شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلّج(۳) (که درانحدود از جانب میرزا کامران جایگیردار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج پادشاهي رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانتي برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت درگذشتن علي‌سلطان و برداشتن پسر او برجای پدر بوالئ ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصّنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرّع و زاري گشودند - و بمقتضای عواطف خسرواني امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال در نواحئ

(۲) در [اکثرنسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضیجا] خلج ٭

قلعهٔ مذکور نزولِ اجلال فرمودند - و شاهم علي و مير خليج تركشها بگردن انداخته بشرفِ زمين بوس رسيدند - و آنحضرت بموجبِ رافتِ ذاتي جرائمِ ايشان را بخشيده در سلكِ ملازمانِ درگاه منسلک ساختند - و در همين منزل اشتهار يافت كه ميرزا عسكري خزانهٔ خود گرفته ميخواهد كه بجانبِ كابل فرار نمايد - جمعي از قزلباش و ملازمانِ درگاه تجد شده بقصدِ او رخصت گرفتند - هرچند (حضرتِ جهانباني را كذبِ اين خبر و عزمِ جزمِ ميرزا عسكري در حصارِ قندهار بوسيلهٔ خبررسانانِ درست سخن (٢) متيقّن بود - و نيز بمقتضاى عاطفتِ ذاتي بر تقديرِ صدقِ اين نميخواستند كه مردم را بر تعاقبِ او رخصت فرمايند) امّا اينها بےجلوي كرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پيشدستي نمودند كه مبادا ميرزا عسكري از دست بدر رود - چون (از كمالِ تعجيل بے تزک بحواشيِ قندهار رسيدند) خبرِ رفتنِ ميرزا دروغ ظاهر شد و جمعي برآمده جنگ كردند - و ضربزنها و توپها را از بالاى قلعه سر دادند - جمعي كثير از قزلباشيه و غيرِ ايشان بدارِ فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظّم و حيدر سلطان و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولدِ حيدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعي از بهادرانِ جغتائي و دلاورانِ قزلباش دادِ دلاوري و مردانگي دادند - و غنيم را برداشته بقلعه رسانيدند هرچند جميل بيگ (كه از معتمدانِ ميرزا عسكري بود) كس فرستاد (كه ميرزا عسكري خود بيرون آيد - كه لشكر كم مانده - اين مردم را كه برداشتيم ديگر كار بر ما آسان خواهد شد) ميرزا سخنِ او گوش نكرده پيغام فرستاد كه ايشان كميّت و حقيقتِ لشكرِ ما را ميدانند - سپاهِ آينده منحصر در همين جماعه نخواهد بود - بلكه كمكِ ايشان در كمينگاهها خود را نگاهداشته باشد كه در ما را بسوزد - ما بازي نميخوريم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدنِ ميرزا كامران موقوف ميداريم - چون (عنايتِ ايزدي مؤيّد و معاونِ لشكرِ نصرت‌اعتضادِ حضرتِ جهانباني بود) آمدنِ ميرزا كامران صورت نه بست - و فتحے چنين (كه مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود) روى داد - و دران روز از اهلِ قلعه باباى جهوندي (كه از يكّهاى نامىِ ميرزا كامران بود) بقتل رسيد ٭

رسيدن موكب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني بقندهار و محاصره كردن و فتح نمودن

چون (بهادرانِ اخلاص انديشِ موكبِ معلّى را چنين فتحے روى نمود) حضرتِ جهانباني

---

(٢) نسخهٔ [ح] معلوم و متيقن ٭

جنّت آشیانی سپاسِ ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیّهٔ مسرّت انتما در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعتِ مسعود (که منتخب انظارِ تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکبِ اقبال و عساکرِ نصرت بحوالیِ حصارِ قندهار رسیده در ضلعِ دروازهٔ ماشور نزولِ اجلال فرمودند - و در باغِ شمس الدّین علي قاضیِ قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم یافت - و صاحب اهتمامان جابجا تعیّن شدند - و هر روز از جانبین جوانانِ نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علي‌قلي خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیشِ خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهرِ کهنه و کوچه بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا دوست یساول باجمعے در مزارات ایستاده تیر اندازي میکرد - حیدر[۲] سلطان بنیزه خواست که کارِ او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغلِ او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامي (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برجِ آقچه (که در برابرِ مقابر است) پیشِ میرزا عسکري بوده تماشای جنگ میکرد - باوجودِ آنقدر مسافت (که تشخیصِ چهره ممکن‌نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دستِ او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید[۳] الله خان بشهرِ طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته‌بودیم و این در انگشتِ من آنجا افتاد - از روشِ تاختنِ قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانے (که آن نیزه را آوردند) اسمِ او نوشته بود - خوانده بر قیاسِ او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد درین نبردِ مرد آزمائي اکثرِ مردم زخمي شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارنِ این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانبِ زمینِ داور پسِ کوه (که در لبِ آبِ ارغنداب واقع شده) با جمعے از هزاره و نکدري مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمّدي میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته‌بیگي ولدِ زین‌الدّین سلطان شاملو و جمعے کثیر بر سر ایشان تعیّن شدند - قدرے جنگ پیوست - و باقبالِ سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد - و بسیارے از موادِّ استعداد و آلات و ادواتِ حرب و مواشي و دوابّ[۴] بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتے (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیُسر مبدّل گشت و رفاهیت در معسکرِ اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاورانِ اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند *

---

(۲) نسخهٔ [ح] حیدرِ سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبدالله خان (۴) در [اکثر نسخه] و رواتات *

چون میرزا عسکری (از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود)
[illegible] خاطر جهان‌آرا [illegible] که منشور نصائح شاهی را
[illegible] میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده
[illegible] تصویبات خود نماید - تا به تهذیب کار چندین کس
[illegible] (که مضمون ضمیر صواب اندیش است)
[illegible] - بنابرین قاعده بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکتل رغنی
[illegible]) رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند - و آخرهای روز
جنگ در پیوست - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب
[illegible] - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید
[illegible] - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته
[illegible] چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا (که نشسته
[illegible] (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا
[illegible] - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد
[illegible] تعظیم آن راست ایستاد - درین ثنا این دو مثال اقبال را گذرانید
[illegible] سعادت دوام ساخت - و تحف پادشاهی و هدایای شاهی را
[illegible] - میرزا نشسته سخنان اخلاص‌آمیز صداقت ابداع مذکور ساخت
[illegible] رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال
[illegible] ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد
[illegible] همراه نشد - از آنجا بیرام خان اوّل بدبخت بیدار و اخلاص
[illegible] حضرت شاهنشاهی (که جبهای مقدس رونمای او سزد) شد
[illegible] حضرت عصمت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت
[illegible] (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نوباوهٔ [illegible] الهی را
[illegible] ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند
[illegible] سعادت بخشی آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ح] [illegible] نوشته‌اند - و آن بهمت - ذکر فرستادن بیرام خان برسم رسالت پیش
میرزا کامران - و [illegible] (۳) نسخهٔ [ح] از مکمن کمون بجلوه‌گاه [illegible] نهاده ●

روی داد . و مشاهدهٔ انوار الهی (که در جبینِ مبینِ آن حضرت ظاهر بود) جلا بخشِ نظر و بصیرتِ همگنان شد . شکرِ پروردگارِ کارساز بجای آوردند . و از آنجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزلِ دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود می‌بود . و بچشم نگاه میداشتند) دریافت و مراسمِ عطوفت و عنایتِ خدمت و حسبِ خلعت (که بمیرزا مامور شده بود) رسانید . و به همین دستور روزِ دیگر بخدمتِ میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ خواجه معظم [illegible] متوطن بودند) متوجه شد . و هم آن روز بموجبِ فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را از آنجا برآورده در باغِ جلال الدین بیگ (که در دروازهٔ باغِ شهرآراست) برده بودند . بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت . و از عنایت و لطائفِ پادشاهی و شاهی (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت . و از آنجا مرخص شده بخانهٔ خواجه معظم (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت . و او را بعضی تفضلات و مجوزات و انواعِ نوازشِ پادشاهی امیدوار گردانید و همچنان بهمه میرزا و سایر بزرگان و آزادی (که خیرمندان را میرسد - ولایقِ حزمِ بیدار[۲] باشد) یک یک را بپرسش نموده امیدوار مکارمِ عاطفه گردانید . و آنچه لوازمِ رسالت (از تبلیغِ دعوت و صلاح . و اهتمامِ حقیقت و وفا) توانستند بجای آورد . میرزا کامران بیرام خان را یک ماه بدستور نگاهداشت . زیرا که در خود قوتِ مقاومت نمی‌یافت . و نه از بی توفیقی بصوبِ خدمت می توانست قدم زد . درین اندیشه متردد خاطر و پریشان بود . تا آنکه بعد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد . و حضرتِ خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را (که در گرفت من است) پند و نصیحت فرمایند . و قندهار را از گرفته بملازمانِ حضرتِ جهانبانی سپارند . و در باطن آنکه میرزا عسکری (که بفرمودهٔ میرزا کامران در سرِ مقاومت و خصومت ایستاده در استحکامِ قلعه اهتمام می نماید) اگر او را روزِ[۳] بد پیش آید و ماده بدستِ اولیای دولت معتصم شود آن عفت قباب جهتِ استشفاع و استخلاصِ میرزا عسکری آنجا بکار آید . و چون میرزا عسکری (از حادثهٔ نصفِ اطراف دست و عنانِ ارادتِ خود را از دولتخواهی میرزا کامران بدستِ بغی و عدوان سپرده) در ضبط و استحکام قلعه اهتمامِ تمام کرده بود . و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکنافِ حصار کار آورده . و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده . چه آن قلعه ایست از کوه . قلع و دفعِ آن بغایت مشکل عرضِ دیوارِ آن شصت گز است . بهادرانِ لشکرِ منصور اگرچه در دفعِ کم [illegible] اما کوشش و ترددِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرمِ بیدار (۳) نسخهٔ [الف] غنوده (۴) نسخهٔ [ج د] شصت گز است . تمام اصل او کنده بود . حصار آمیز احمل قدیم هدرهفتن شمرهٔ ... ... معین شده است .

نموده دادِ مردانگي میدادند - چنانچه ترکمانان در مقامِ تحیّر بودند - و از راهِ حیرت بوادیِ غیرت مي‌آمدند *

روزے حضرتِ جهانباني صحبتے خاص ترتیب داده بودند - و محرمانِ حریمِ اخلاص از هرطرف درِ حکایتے گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روایتے بدست آورده) صحبت را بحکایاتِ دلاویز و نقلهای نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسیرِ سخنانِ دلاوران نقدِ اربابِ شجاعت را عیارِ مي‌افزود و تنک مایگانِ مردانگي را سرمایهٔ همّتے بهم میرسید - دریں اثنا حضرتِ شاهنشاهي را از کمالِ شوق بیاد آوردند - که آیا آن تازه سروِ جویبارِ خلافت را جدا از دوستان درمیانِ دشمنان چه حال باشد - و حسودانِ بیخرد و بد اندیشانِ تبه رای را دربارهٔ آن گلبنِ سعادت چه‌خیال و با دلے در نیم و خاطرے پر امّید و بیم بدرگاهِ کبریا (که (۲) کام‌بخشِ سرگشتگانِ بیقرار است) دستِ نیاز گشاده بدعای برخورداري و جاندرازیِ آن شجرهٔ طیّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باین مضمون گره‌گشای آبلهٔ دل گشتند * * شعر *

* خدایا تو این گوهرِ شاهوار * ز آسیبِ بدگوهران دور دار *
* ز دریای دانش باو آب ده * ز خورشیدِ بینش باو تاب ده *
* بسے دور زد بر فلک آفتاب * که این نیّر آمد برون از نقاب *
* بسے کرد انجم نظرهای سعد * که این مهٔ زظلمت براوگند جعد *
* بسے چرخ زد آسمانِ بلند * که آفاق زین نور شد بهره‌مند *
* فروغِ ازل باد منظورِ او * مبیناد تاریک دل نورِ او *

و بجهتِ تسلّیِ خاطرِ فیض مآثرِ خود زایچهٔ طالعِ آن بلند بختِ خجسته روزگار (که لوحِ محفوظِ اسرارِ غیبي ست) طلبیده بنظرِ تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و سلامتیِ ذات و افزونیِ عمر و ترقّیِ درجاتِ اقبالِ آنحضرت و خرابیِ خانهٔ اعدا و ناکامیِ بد خواهان وکج اندیشهای ناراستان ازان دیباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده بر زبانِ اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیّه جمع شد - امّید که عنقریب بدیدارِ آن نورِ پرورِدِ الٰهي خوشوقت شویم - و بیمنِ طالعِ آن سعادت پیوند بر جمیعِ اعدا مظفّر و منصور گردیم - سجداتِ شکرِ الٰهي بتقدیم رسانیده در فتحِ قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکري در مهمِ قلعه‌داري کمالِ ضبط و حفظ مرعي میداشت - و مورچلها هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] که چاره ساز بیچارگان و کام بخش *

و هر شب تغییر میداد - که مبادا جمعی از مورچلِ خود حرفِ یکجهتی درمیان انداخته خللی درمبانیِ نگاهبانی اندازند ٭

و (چون محاصره بامتداد کشید - و از ملازمانِ پادشاهی کسی آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمامِ خود باز مانده (۲) در مراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرتِ جهانبانی این معنی را از روز نامچهٔ احوالِ ایشان خوانده درگرفتنِ قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّمِ اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانبِ شهرِ کهنهٔ قندهار نزدیکِ دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستی میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچلی مستحکم ساختند صبحِ آن ترکمانان ازین‌معنی خبردار شده دل در گرفتنِ قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکری سراسیمه شده بنیادِ عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار و بیقراری معروض داشت که (چون حضرتِ عمّت قباب تشریف می آرند) تا آمدنِ ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه دوست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرتِ جهانبانی (که معدنِ فتوّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جای داده چند روز مهمّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائی بظاهر روشِ عجز پیش گرفته در باطن باستحکامِ قلعه می‌کوشید - و چون حضرتِ عمّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرتِ مهدِ معلّی سعی فرمودند (که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ (۳) مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادتِ او پریشان بود نصائحِ گرامی بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خشونت (۴) و سرکشی خود ایستاد و از فرطِ عناد حضرتِ مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّای جهانبانی تشریف آورند - بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانبانی ازین ناراستیِ میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفتِ او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ الٰهی (که متکفّلِ مهمّاتِ اربابِ توسّل (۵) است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختریِ سلطان حسین میرزا بود) و شیرافکن بیگ ولدِ قوچ بیگ و فضیل بیگ برادرِ منعم خان و میر برکه و میرزا (۶) حسن خان پسرانِ میر عبد الله

---

(۲) نسخهٔ [دوط] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت
(۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان ٭

(که از سادات بني مختار سبزواراند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیر افکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانباني این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد - و قاسم حسین سلطان اگرچه همره اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده درمیان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان ددّه[۲] بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد - و قزلباشیه (که متردد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه‌داري افتاد - و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکري نوشته از سر دیوار قلعه مي برتافتند - که کار بر قلعه‌نشینان دشوار شده - در گیر و دار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائي کمر همت محکم بربندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکري یکان یکان از قلعه خود را بیرون مي انداختند - و توپچیان و پیادها از بالا مي افتادند - اول خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیّم اقبال بود) از قلعه خود را انداخت - و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانباني افتاد - و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرف زمین بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمعیل بیگ (که از امرای حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني در دلاوري و کنکاش مسلّم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه[۲] روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکري نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتي پناه) بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد - و ازین مخاطره بر کنار بوده روزگاری بسر برد - صبح آن در اردوی ظفر قرین

---

(۲) نسخهٔ [ا] دودهٔ بیگ (۳) نسخهٔ [د] سوالکه - و شاید که سوالک باشد ●

خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحص او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهت گرفتن من تعین بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ بر آمده بدامن خود شتافتم *

چون (۲) (دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد - و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاهداشت (۳) قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت می سپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه (۴) بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع (۵) و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند - و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب همت قیام داشتند - بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبانی باوجود آن همه خصومت جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف مرادفات الطاف و مشعوف (۶) جلائل عنایات ساختند - و بدین مقدمهٔ اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه قلی (۷) سیستانی و تولک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

---

(۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوانی ست - وآن اینست - ذکر فتح قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که دران ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه و نجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاری و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستانی *

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخرِ روز تا سپیدهٔ دمِ سحري (که هنگامِ ورودِ فیضِ عالمِ بالا ست) صحبتِ دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایرِ گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطرِ جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در حینِ توجهِ آنحضرت براهِ چول و اختیارِ عالمِ غربت باحشامِ بلوچان فرستاده بود) بجنس احضار نموده ایستادگانِ بساطِ عزت بموجبِ اشارتِ عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغّص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي‌آورده باشند - که (چون گناهانِ او بمقتضای مکارمِ جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روزِ دیگر ماهچهٔ رایاتِ فتحِ(۲) شب افروزِ تاریک نشینانِ ارک شد - و محمّد مراد میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمتِ حضرتِ جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفرِ مقدمِ همایوني آن بلدهٔ فاخره موردِ امن و امان بود روزِ چهارم بموجبِ مکنونِ خاطرِ خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرتِ فردوس مکاني (که در کنارِ ارغنداب واقع است) نزولِ اجلال فرموده از اشجارِ لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزلِ دلگشا تفصیلِ اسباب و اموالِ میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدیانِ اشغالِ سلطنت نوشته بنظرِ اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشمِ اعتبار در نیاورده ببهادرانِ سپاه (که رقمِ تهیدستي بر ناصیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند ‎*

چون (خبرِ فتحِ قندهار و توجهِ موکبِ والای حضرتِ جهانباني بتسخیرِ کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرتِ شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورد - و بکوچِ کلانِ خود خانم(۳) بیگم سپرد - و شمس الدین محمّد غزنوي مشهور باتگه خان را مقید ساخته درجای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنگاش طلبید که در بابِ میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق(۴) (که بمیرزا نسبتِ استادي داشت) و بابوس (که در امورِ ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از مساعدتِ طالعِ میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علي میر هزار(۵) ... کني و میر(۶) علي بلوچ و جمعي دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

(۲) نسخهٔ [ح] فتحِ آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [ح] بیستاني (۶) در [بعضی نسخه] تبر علي - و در [بعضی] نیر علی ‎*

و قاسم برلاس را با اعیانِ دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حُرم (۲) بیگم را رخصتِ بدخشان دادند - میرزایان بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصتِ میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلبِ میرزا فرستاد که بعضی سخنانِ زبانی مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت نامهٔ در جواب نوشت که چون در ساعتِ نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوبِ یکی از معتمدانِ بساطِ قرب ارسال دارند تا بموجبِ آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّهِ بدخشان شد - رسیدنِ بدخشان همان بود و شکستنِ پیمان همان و درخلالِ این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانبِ بدخشان رفت •

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارکِ اعمالش نماید) روز بروز اسبابِ آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگرو (۳) او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقبِ یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخشِ آن از آنِ تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازمِ یکجهتي و برادري دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بد سلوکیِ او بتنگ آمده بود) بزباني قبول نموده خلاصي از چنگِ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بدرقهٔ سعادت متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - میرزا کامران را از حدوثِ این وقائع سراسیمگي روی نمود - و سررشتهٔ صلاحِ کارِ خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبانِ او کسیکه (بهبودِ او را منظور داشته حرفِ راستي بگوید) نبود - اکثرِ مردمِ او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشمِ خبرت از رمدِ غفلت جوشیده بود - سبیلِ سداد و طریقِ رشاد نمیدیدند و گروهی (که صلاحِ حال دریافته بودند) قدرتِ نفس زدن از نفسِ امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضی را یارای (۴) عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطرِ میرزا میکردند - و اظهارِ حق صلاحِ وقت نمي‌دیدند - چه یقینِ ایشان بود که از خود رائي صلاحِ کار

---

(۲) در [بعضی نسخه] خرم بیگم - و در [بعضی] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] در گرد او (۴) نسخهٔ [ح ط] مطلق یارای •

اصلا قبولِ مشربِ او نیست - به مجرّدِ اظهارِ آن آزرده خواهد شد - و آزردگی او موجبِ نقصِ قدر و منزلتِ قایل خواهد گشت *

حقِّ دولتخواهي و شرطِ خیر اندیشي آنست که در امثالِ این امور زبانِ خویش را منظور نداشته توقف نکنند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضررِ آن در مآل بحالِ همه عاید شود و خسرانِ این اعمال بروزگارِ دولتِ همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانتِ کتمانش (که اعظمِ خیانات و اقبحِ جنایات است) روی دهد - و خالِ بیدیانتي و خوشامد گوئي (که نیلِ بیدولتي و بےسعادتي ست) بر رخسارِ حال و مآلِ ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدمِ کتمانِ حق و اظهارِ صدق ناملایمی منافرِ [۲] طبیعت برسد) آنرا سعادتِ روزگارِ خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چینِ قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسبِ ظاهر بر ضمیرِ بزرگان شاق آید اما باطنِ والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلافِ رای صاحبانِ راه سپرده میشود لیکن در معني هم ابرای ذمّت کرده حقِّ نعمت گذارده میشود - و هم در نظرِ عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل مي نماید - القصّه میرزا کامران را از انعدامِ عقلِ مصلحت آموز و فقدانِ چنین همراهانِ سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطرِ قدسي مآثر از مهمّاتِ قندهار فارغ شد تسخیرِ کابل پیش نهادِ همّتِ والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغِ حضرتِ فردوس مکاني نهضت نموده بالا تر از مقامِ حسن ابدال [۳] در گنبدِ سفید نزولِ اجلال فرمودند - پیوسته ترتیبِ مقدّماتِ فتحِ این یورش بر پیشگاهِ ضمیرِ الهام پذیر میتافت - و با دولتخواهانِ دور بین و جان سپارانِ اخلاص منش [۴] همواره مطارحه نموده میشد - قزلباشیه اکثرے از امتدادِ مدّتِ سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضی برخصتِ ابرامي جدا شدند - بداغ خان و جمعی دیگر (که در ملازمتِ فرزند شاه بودند) از قرّتِ مبالات دستِ تعدّي و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین ناستوده عمل توسعهٔ روزگارِ خود خیال میکردند - وضیع و شریفِ شهر دادِ کنان و فریاد زنان بدرگاهِ معلّی میرسیدند و حضرتِ جهانباني درین معامله متردّد بودند - که اگر تنبیهِ ستمگاران نموده آید خاطرِ شاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب د] منافیِ طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] بابا حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین *

آزرده میشود - و اگر بر قانونِ داد عمل نشود بیداد گران دست (۲) از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخطِ الٰهي میگردد - لیکن چون وقت مقتضي نبود در مقامِ حیرت درآمده چارهٔ این کار بوقتِ دیگر موقوف میداشتند •

و چون یورشِ کابل مصمّم شد بالضّرورت (بجهتِ اقامتِ بعضی از پردگیانِ سرادقِ عصمت و نگاهداشتِ اشیا و اسبابِ ضروري (۳)) منازلی چند از بداغ خان خواستند - و بزبانِ صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخنِ خود قندهار بشما مقرّر داشتیم - امّا از جائیکه (مردمِ خود را گذاشته و خاطر را از جانبِ ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکابِ تردّد آوریم) گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمیِ خود اِبا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهلِ دانش در امتثالِ حکمِ شاهي و امرِ پادشاهي (که اصلِ کار بود) مبادرت نکرد - اُمرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرضِ اقدس رسانیدند که کارِ عظیم در پیش داریم - از گرفتنِ قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلے که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطرِ مردمِ شاهي غبار آلود شود - لاجرم حرکاتِ ناستودهٔ ایشان را به تمکینِ همّت و تسکینِ اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوبِ بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیرِ کابل توجّه فرمایند - و چون عمده در مسارعتِ تسخیرِ کابل شوقِ دیدارِ (۴) سعادت افزای حضرتِ شاهنشاهي و دریافتِ جمالِ با کمالِ آن نورِ حدقهٔ خلافت بود (که بحسبِ رموزِ آسماني جمیعِ فتوحاتِ غیبي از برکاتِ وجودِ سعادت پرتوِ آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسرِ شاه ناظرِ ریاضِ رحمت و واردِ حیاضِ مغفرت شد - مقربانِ بساطِ عزّت و مخصوصانِ قربِ منزلت بموقفِ عرض رسانیدند که ایّامِ زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه مي نماید - پسرِ شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسبِ دولت نیست خصوصاً چنین جمعی خودسر که در تخریبِ مبانیِ ولایت و هدمِ ارکانِ رفاهیت کمالِ تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدّوام نطاقِ بندگي بر میانِ جان بسته همیشه ملازمِ موکبِ عالي باشند) انحراف ورزیده از نشای بادهٔ غفلت در قبولِ احکام سرگرمي ندارند - بلکه از عدولِ اوامرِ مطاعه ظاهر و باطنِ خود را بمخالفت (۵) موافق ساخته نقابِ بے آزرمي بپیشِ رو

---

(۲) نسخهٔ [ط] دست تظلم (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروری که محفوظ و مضبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازلی چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب •

فرو هشته اند - لیق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر (که ازاین عطیهٔ ایزدی‌ستند) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غبارے بخاطر شاه رسد - و (چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردن منزلی (که خاطر را از هروجهی مجموع گرداند) نخستین[۲] کار است - و بالفعل بهتر ازین محلی (که باین کار سزاوار باشد) غیراز قندهار نیست - پس بموجب عقل و عُرف و عدل بداغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشي یا ناخوشي بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصرة و استیلا استخلاص فرموده محبت نامهٔ موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجي محمد خان بابا قشقه بود - حضرت جهانباني فرمودند که همه مسلم - امّا محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یکطرف گشتن از مصاحبت خالي نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند امّا این بے اعتدالي را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بداغ خان ضایع خواهند شد ظهور این معني در نظر آرایی اهل روزگار بدنماست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابران کس پیش بداغ خان فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکري را در قندهار مقید نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشارالیه صلاح کارخود دانسته قبول این معني کرد - و مقرر شد که دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بپایمردي همت و دستیاري جلادت بقلعه درایند - بیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازهٔ کندکان[۳] مقرر شدند و الغ میرزا و حاجي محمد و جمعی بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند - و موید بیگ و جمعی بحدود دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجي محمد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتفاقاً شترے چند علف بار درون قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهاني خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکري را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

---

(۲) در [بعض نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندبان ٭

و در منزل [illegible] در شد - حاجي محمد دست دربان را بشمشير قلم كرد - و چندے ديگر
از عقب رسيدند - و جمعي از قزلباشان ([illegible]) [illegible] مي آمدند
[illegible] مي‌جنگيدند - و بيرم خان از ميرزا [illegible] خود را [illegible] - و [illegible]
دولت قلعه در آمد - و قزلباشان [illegible] شدند - و [illegible] حضرت جهانباني
خود از ميرزا [illegible] و [illegible] در آمده [illegible] آنچه (۲) [illegible] فرمودند - و آن شهر [illegible]
[illegible] مختلط [illegible] و اختلال شد - و [illegible] و [illegible]
[illegible] خود و [illegible] خويش [illegible] و [illegible] بر آمد - و بيرم خان [illegible] سلطان
آمده [illegible] و [illegible] آورد - و آنحضرت او را [illegible] فرمودند
رخصت [illegible] و [illegible] بيرم خان [illegible] فرمودند - و [illegible] كه (چون بيرم خان
[illegible] از خدمت [illegible] بود) قندهار را [illegible] بيرم خان [illegible]
[illegible] ميرزا عسكري [illegible] و عطوفت بادشاهي [illegible] - و [illegible]
از [illegible] آمده [illegible] كه ميرزا در [illegible] - [illegible] كه او را بطريقي (كه از [illegible]
[illegible]) گرفته آورد - حضرت جهانباني [illegible] ميرزا و خواجه [illegible] را [illegible] فرمودند - [illegible]
او را [illegible] از [illegible] بر آورده [illegible] آوردند - و آنحضرت بمقتضاي عطوفت
[illegible] و [illegible] حضرت [illegible] فردوس مكاني ([illegible] خصوص
[illegible] فرموده بودند) [illegible] از [illegible] و [illegible] در گذشتند
و او را [illegible] (كه [illegible] خاص بود) [illegible] - و [illegible] قندهار را [illegible]
دولت [illegible] فرمودند - و [illegible] ميرزا [illegible] شد - و [illegible]
[illegible] - و [illegible] - [illegible]
[illegible] فرمودند - و [illegible] جميع [illegible] را [illegible] خان [illegible]
[illegible] (كه در شهر [illegible] ميرزا عسكري و [illegible] بود)
[illegible] محمد [illegible] - و آنچه خاطر [illegible] از انتظام مهام قندهار [illegible] يافت - و [illegible]
[illegible] و [illegible] موافق [illegible] و [illegible] در ساعت
[illegible] حضرت [illegible] مكاني را در قندهار گذاشته [illegible] كابل [illegible]
[illegible] فرمودند ○

(۲) [illegible]] [illegible] (۳) نسخهٔ [[illegible]] [illegible] (۴) نسخهٔ [[illegible]] بهادر خان [illegible]
[illegible] (۵) نسخهٔ [illegible] ○

و از فیوضاتِ نامتناهي و نعمِ غیرمترقّب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - و سوداگران سودای دلخواه کرده اسپانِ عراقي از ترکمانان خریده بودند - چون انوارِ اقبال از وجناتِ حال میتافت کلانترانِ این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپانِ ما را ملازمانِ موکبِ عالي بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتحِ هندوستان مرحمت فرمایند) اشدّ رضا داریم - و سرمایهٔ سعادتِ خود میدانیم - زهے دولتِ ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهانِ درگاه عالي معدود سازیم - حضرتِ جهانباني این معني را از موّیداتِ آسماني و موائدِ غیبي تصوّر کردند و التماسِ ایشان را بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمتِ دلخواه فروشندگان تمسّکاتِ ابتیاعِ اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوهے (که نزدیک بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگي فرمودند که اوّل بجهت اصطبلِ خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای آمرا و سایرِ ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکارِ خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسب مقتضای حالِ هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهي معمور و مرفّه شد ددهٔ[۲] بیگ هزاره (چون میخواست که بخدماتِ عالي و جاني سرافراز گردد) بجانبِ قلعهٔ تیري (که حشمِ او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکبِ عالي دران حوالي رسید کلانترانِ احشام اسپ و گوسفند بقدرِ حال پیشکش آوردند - و مصدرِ خدماتِ پسندیده گشتند - چون آن حوالي آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهتِ نزهتِ خاطر و ترطیبِ دماغ اقامت فرمودند و حضرتِ مهدِ عُلیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماري پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمت جاوید پیوستند - آنحضرت قواعدِ عزا داري بجای آورده تمسّک بحبل المتینِ صبر (که شانِ عالي منشانِ کار آگاه و نشانِ والا دانشانِ خبرت سرشت است) نموده جهتِ ترویحِ روحِ آن مخدّرهٔ مکرّمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایق خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنموني اقبالِ بلند و طالعِ بیدار کوچ بکوچ متوجّهِ دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکیِ قندهار بآئینِ عبودیت و حسنِ عقیدت سعادتِ بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحمِ جبلّي بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدنِ او بغایت خوشوقت شدند - و مقدّمهٔ آمدنِ بسیارے از مردم شد - و مردمِ اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاجِ هوا درین راه بیماري[۳] و وبا در اُردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ح] و دودہ بیگ (۳) در [بعضی نسخه] بیماری و وبا ٭

معاف شهرستان عدم شدند - و حیدر سلطان ازانجمله بود - چون (مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطاف الٰهی نموده بهمت کابل توجه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقف را سبب چیست - اگر بجهت محنت و رنج کشی[۲] مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمے درست و امیدے واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را اتالیق آقا سلطان[۳] داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستانبوس سربلند شده و استعفای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتّصال یافت *

چون [موکب عالی در یُرت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارقندی واقع شده) نزول اجلال یافت] میرزا کامران از استماع توجّه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعے بیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتی را (که میر آتش میرزا بود) فرمود که توپخانه را بجلگهٔ دررے (که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیال مردم (که در بیرون قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یُرت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیهٔ چمار[۴] قاسم برلاس باجمعے پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجی محمّد خان و شیرافکن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائید الٰهی (که طلایهٔ دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میان افواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت - موکب اقبال از تنگیِ خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ﻫ] رنج کشیٔ خود (۳) در [اکثر نسخه] آق سلطان (۴) در [بعضے نسخه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ﻫ] تکنه خمار - و نسخهٔ [ح] تکنه خمار *

با جمعیتِ خود و شاه بردي[۲] خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آدابِ زمین بوس بجای آوردند - و مستمالِ عنایاتِ بیکران شدند - و متعاقبِ آن مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولتِ ملازمت دریافت - و بالتفاتِ خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرضِ اشرف رسانید که وقتِ توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه مي آیند - حضرتِ جهانباني بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علي قلي سفرچي و بهادر پسرانِ حیدر سلطان را (که در تعزیتِ پدر بودند) برآورده مشمولِ مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادتِ زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحاتِ اوضاعِ صورتِ اقبالِ پادشاهي نقشِ ادبارِ خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهتِ استعفای جرائمِ خود بملازمتِ اقدس فرستاد - و بعضے ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مفاصله میانِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهي و لشکرِ میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمساتِ او را بادراکِ ملازمت موقوف داشتند - و مواعیدِ دیگر عنایات را از لوازمِ آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمي توقّف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادنِ خواجها تعطیل و تراخي در مبادرتِ سپاهِ پادشاهي و فرصت یافتنِ خود بود - و انتظارِ سیاهیِ شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجابِ ظلمتِ شب جهان را تاریک ساخت از تیرگیِ رایِ ظلمتِ خاطر (دریافتِ سعادتِ ملازمت بخود قرار نداده) بسرعتِ تمام خود را بارکِ کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولدِ خود را با جمعے از اهلِ حرم همراه گرفته از راهِ بینیِ حصار روانهٔ غزنین رویه شد - و چون فرار[۳] نمودنِ او بمسامعِ علیّه رسید حضرتِ جهانباني بابوس را باجمعے از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهي و رعیّت آسیبے رسد - و همه را مستمالِ عنایتِ پادشاهي سازند - و میرزا هندال و جمعے را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانیِ نصرت و همرکابیِ اقبال متوجّهِ شهرِ کابل شدند - و در ساعتِ مسعود کوس زنانِ دولت کورکهٔ[۴] اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبهٔ دارانِ نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهرِ مکوکب رساندند و در شبِ سیزدهمِ آذر ماهِ جلالي موافقِ شبِ چهار شنبه دوازدهم شهرِ رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائیدِ آسماني فتحِ کابل (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه است) روی داد و ابوابِ شادماني و کامگاري بر دلهای خلائق گشوده شد - دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

(۲) در [بعضے نسخه] تردي خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورگه •

ساحتِ کابل را بمقدمِ دولت پرتو سربلند ساختند - نویدي تاریخِ این فتح کابل را گرفت (۲)
یافته بود - و دیگرے این * مصراع * * بے جنگ گرفت ملکِ کابل از وی *

چون (بمیامنِ آثارِ ذاتِ قدمي‌سماتِ حضرتِ شاهنشاهي ابوابِ مسرّت و شادماني گشاده گشت - و اساسِ دولت بتازگي نهاده آمد) حضرتِ جهانباني را هزیمتِ میرزا کامران و فتحِ کابل در نظر نیامده منتظرِ قدوم برکات التزامِ حضرتِ شاهنشاهي بودند - تا آنکه در زمانِ مسعود و وقتِ محمود آن جهانِ آگاهي را (که دران زمان بحسابِ مدّتِ عنصري دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافتِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني آوردند - و آنحضرت بدیدارِ فیض بخشِ مسرّت افزای آن نورِ پرورد ایزدي انبساطِ صوري و معنوي یافتند - و سجداتِ شکرِ سلامتِ آن نونهالِ بوستانِ اقبال و دریافتِ فروغِ آن چراغِ دودمانِ خلافت بجای‌آوردند - و در ازای این خجستهٔ دولت و حذای این فرخنده کرامت ابوابِ خیرات و مبرّات بر روی روزگارِ (۳) خواص و عوام گشادند - صباحِ آنروزِ جهان افروز حضرتِ جهانباني بر سریرِ اقبال و کامراني متمکّن گشته از تمام ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت و کافّهٔ سپاه و حشم و عامّهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائفِ خلائق بشرفِ زمین‌بوس کامیابِ سعادت شدند - و دستِ تمنّا بدریوزهٔ دعا بر داشته دوامِ دولتِ خلافت و رفعتِ لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا در خواستند - و آنحضرت ابوابِ عدل (۴) و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکي سانح شد) رحلتِ یونس علي و مؤید بیگ بود که از اعیانِ سلطنت و صدر نشینانِ بارگاهِ عزّت بودند - و در همین ایّام بمسامعِ علیّه رسید که خواجه معظّم باتّفاقِ مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این‌معني بر خاطرِ اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانبِ کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظّم را از نظرِ التفات و اعتبار انداختند - و بیمنِ توجّه و ظلّ احسانِ آنحضرت ولایتِ کابل (۵) موردِ امن و امان و مهبطِ رحمتِ یزدان گشت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل بر گرفت آمده - و از هردو بوی غلطي مي‌آید زیراکه از اولین (۹۵۴) واز دومین (۹۵۵) مي برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است (۳) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالي و افاضل و ایتام و ارامل گشاده زربخشي و جواهرپاشي فرمودند - و از مشاهدهٔ نور الٰهي که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخهٔ [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت *

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ(۲) سور حضرت شاهنشاهي - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگانِ کام بخش و خدیوانِ سعادت منش را همواره وجهِ همت آنست که تقریبی انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشمِ آلودگانِ عرصهٔ امکان محفوظ ماند) عبادات گزیده را (که سر آمدِ آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباسِ رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه دریفولا (که نسیمِ اقبال بتازگي وزید - و گلستانِ مقصود از سرِ نو شگفت) مراسمِ ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهالِ نخیلِ مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایشِ عالمیان افزودند - و در اوائلِ بهارِ جهان افروز که روحِ نباتي در اهتزاز بود - و عندلیبِ شوق در پرواز •

• شعر •

• بنفشه سر برآورد از لبِ جوی • زمین(۳) گشت از ریاحین عنبرین بوی •

• نسیمِ صبحگاه از مشک بوئي • هزاران نافه در بر داشت گوئي •

به آرته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزولِ دولت فرمودند - و بجهتِ مزیدِ گرد آوریِ دلها (که در معني شکرگذاریِ حضرتِ مولی ست) ابوابِ عیش و عشرت گشودند - و آئینِ کیکاؤسي و کیقبادي تازه ساخته اشارت شد که حضراتِ بیگمان بتفاوتِ طبقات و تناسبِ درجات این باغِ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیانِ شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیعِ امرا کمرِ سعي بر میانِ(۴) شوق بسته در لوازمِ این کار اهتمام نمودند - و کلانترانِ شهر و بزرگانِ عهد فراخورِ حالت و قدرت مساعیِ جمیله بتقدیم رسانیدند - و اربابِ صنائع و طوائفِ محترفه در آرایشِ دکّن و گرمیِ بازار غایتِ مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندي شد که وصفِ آن از اندازه بیرون باشد - و حضرتِ جهانباني هر روز تشریف(۵) آورده بزم آرای شادماني میشدند - و فراخورِ حالت و رتبت هریکی را بتفقداتِ گرامي شرفِ امتیاز مي بخشیدند - و پیشتر از انعقادِ این جشنِ خسرواني قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصانِ درگاه (که بآوردنِ هودجِ اقبالِ حضرتِ مریم مکاني بقندهار رخصت یافته بودند) کامیابِ دولت شده بوقت رسیدند - و قدومِ برکات افزای حضرتِ مهدِ علیا موجبِ مزیدِ اسبابِ نشاط گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکان تشریف آورده •

و حضرتِ جهانبانی را بخاطرِ عاطر رسید که عیارِ دانشِ حضرتِ شاهنشاهی را (که در صغرِ سن با هزاران لمعانِ فرِ الٰهی از ناصیهٔ احوال متلالی بود) بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقاتِ عفت جشنِ خسروانه ترتیب فرمودند - و جمیعِ حضراتِ مخدراتِ استارِ عفت و مطهراتِ مکامنِ عصمت در بارگاه حریمِ اقبال بشرفِ ملازمت مشرف گشتند - بدانش آموزی حضار حضرتِ شاهنشاهی را بردوشِ عزت گرفته بر مسندِ سعادت آوردند - و بحکمِ معلی حضرتِ مریم‌مکانی در سلکِ سایرِ مقدسات در آمده بے تشخیص و تعیین بحضورِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهی آمدند - و اشارتِ بشارت بخشِ پادشاهی بران(۲) رفت که آن نورِ حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میانِ چندین گروهِ عفائف بشناسند - آنحضرت بنورِ الٰهی بے مزاحمتِ سهو و خطا و بے کلفتِ التباس و اشتباه بدریافتِ ازلی و شناختِ ذاتی دریافته در کنفِ والدهٔ مقدسهٔ خویش و در آغوشِ آن صدر نشینِ سترِ عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ این امرِ شگرف (که حیرت افزای عقول و افهامِ ظاهر بینانِ تنگنای عادت بود) غریو از حاضرانِ بساطِ قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگِ ازل پرورد و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر گشتند - و معلومِ همگنان شد که این دریافت از اعمالِ حواسِ جسمانی نیست - که در صغرِ سن و کبرِ عمر تفاوت کند - بلکه بمحضِ تفرسِ روحانی و تعلیمِ ربانی ست - که بوسیلهٔ این نوبارهٔ چمنِ اقبال از مکمنِ نورِ مقدس بمشرقِ ظهور شتافته است *

آرے پیوندِ ازلی(۳) را حجابِ دوری مانع نمیشود - و قربِ معنوی را بُعدِ صوری حایل نمیگردد - و چون تامل کنند بُعد را چه گنجایش - که درین ریعانِ گلبنِ عمر کمالِ قرب بمبدأ حاصل است - و انوارِ افاضهٔ وجود و تکمیلِ صورتِ عنصری و تصقیلِ مشاعرِ ادراک درجه بدرجه صورت پذیر - و نهایتِ مناسبت بعالمِ تجرد و تقدس (که ظلمتِ جهل و کثرتِ غفلت را در پیرامونِ آن راه نیست) جلوه نما - و بر دور بینانِ عالمِ اسرار مختفی نیست که این صاحبِ فطرتِ عالی (اگرچه در نشأهٔ عنصری و مواد(۴) هیولانی مولود نماست) اما از بدوِ فطرت و اصلِ پیدائی آبا و امهات از مآثرِ توالدِ او یند - و او در مسالکِ معنی و مکامنِ باطن ابوالآباست - و بر حضرتِ جهانبانی (که پرده دارِ رموزِ آسمانی بودند) هویدا بود که چمن پیرای جهانِ هستی این نونهالِ بهارستانِ وجود را (برای دریافتِ مقادیرِ مراتبِ جهانیان اولاً - و بجهتِ گرد آوریِ پراگندگیهای روزگار ثانیاً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباسِ رسمِ ختنه سور آدابِ شکرگذاری

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ح] دلی (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هیولانی *

نعمت بخشِ صوري و معنوي بتقديم رساندن گرفتند - هر روز بروشی تازه و آئینی شایسته جشنِ پادشاهانه آراسته سپاسِ جهان آرای جان‌آفرین بجای مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگانِ دین و دولت رسیده از مواهبِ عامِ پادشاهي کامیابِ سعادت میشدند - ازانجمله یادگار ناصر میرزا (۲) شرفِ زمین بوس دریافت - و مجملی از احوالِ او آنست که در مبادیٔ طلوعِ رایاتِ اقبال بحدودِ قندهار از میرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته‌آمد) ببدخشان رفت - و ازانجا کارے نساخته متوجهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - وقتیکه (موکبِ عالي از قندهار متوجّهِ تسخیرِ کابل بود) میرزا بعد از احتمالِ شدائدِ روزگار بقندهار رسید - بیرام خان در آدابِ مهمانداري بذلِ جهد نمود و ازانجا بموجبِ حکمِ عالي درآن ایامِ نشاط افزا آمده باستلامِ عتبهٔ قدسیّهٔ حضرتِ جهانباني کامیاب شد - و ادراکِ جشنِ خسرواني نمود - و بسعادتِ بساط بوسِ حضرتِ شاهنشاهي نشاطِ تازه گرفته بانظارِ عنایت دولت‌پذیر گشت *

و درین آئینِ عشرت آئین (که (۳) هنگامِ آرایشِ بهارِ عیش و عشرت - و اوانِ پیرایشِ حدیقهٔ دولت و اقبال بود) درساعتي (که کواکب با نظراتِ سعد بر جهانیان افاضهٔ نور میکردند) مجلسِ نهال پیرای گلستانِ الٰهي (یعني ختنه سوریٔ حضرتِ شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پیوست - اسبابِ کامروائیٔ عالمیان آماده شد - و ابوابِ سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگِ ممالک از مواهبِ خسرواني بهره‌مند شدند - و وضیع و شریفِ اکناف از مکارمِ پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیّتِ خواطر بدل شد - اُمرا ساچقها بنظرِ اشرف گذرانیدند - و بانعاماتِ گرامي سرافراز شدند - و در عینِ آئین بندي آنحضرت بجهتِ تنشیطِ خواطر و التیامِ قلوب (که رکنِ اعظمِ ملک ستاني و فرمان روائیست) متوجّهِ خواجه ریگ روان شدند - و شادمانیها فرمودند - و حکمِ جهان مطاع صدور یافت که اُمرا با یکدیگر کُشتي گیرند - و خود بدولت و اقبال بمیزانِ نظر همسران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي قورچي کُشتي گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازمِ کُشتي بجای‌آوردند - و بعد ازان بسیرِ ارغوان زار بخواجه سیّاران عنانِ توجّه معطوف داشته دادِ خوشدلي دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائي و عشرت پیرائیٔ جشنِ عالي اشتغال فرمودند - و ملازمانِ آستانِ رفعت پیوند را

---

(۲) نسخهٔ [ح] میرزا ست که شرف (۳) نسخهٔ [ط] که هنگامِ طراوتِ بهارِ عیش و عشرت و اوانِ ابتسامِ غنچهٔ دولت بود *

فراخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حالِ هریک و انعامهای لایقِ هرکدام و خلعتهای موافقِ هر فریق شرفِ امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینِداور و تیری (۲) و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیعِ منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریرآرای ملکِ صورت و معني شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ افاضت و پرتوِ رافت مرفه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند *

و از جملهٔ قضایا (که دریں آئین بندي چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادیِ فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ (۳) آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسرواني نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائي بود بدرگاهِ معلی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِّ قبول مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتي و اخلاصِ خود را در توجه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائعی (که متصل بانقضای (۴) ایامِ آئین بندي وقوع یافت) آمدنِ میر سید علي بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمینداري و حقیقت ورزي ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکي (که از توابع و اعمالِ هندامت (۵)) اقامت داشت - بقدمِ صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستانبوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکي (۶) را باو مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکي لونک (۷) بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین بوس (۸) نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مستنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودي رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت برطبیعتِ این روستا پروردان مستولي شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید *

و از جملهٔ سوانحی (که در قربِ آن ایام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از روی مکابره برجادهٔ بد دروني و عناد ایستاد - و بر گفتِ سیه‌بختان (که عمدهٔ آنها مظفر کوکهٔ میرزا عسکري بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون { این معني متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ۵ ح] نیری - و نسخهٔ [د و] نبري (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) بنسخهٔ [ا] دوکي آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت *

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیخ [که از یکهای معتبر بود - و از گریزي درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت } خاطر قدسي مآثر حضرت جهانباني جنت آشیاني برآشفت - مظفر کوکه را گرفته بیاما رسانیدند - و یادگار ناصرمیرزا را طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بتازگي از عظائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضي و حال را تلافي کني - کفران نعمت را هم حدّے و اندازهٔ مي باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابي و معاتبات پادشاهي ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلّے (که میرزا عسکري در قید بود) نگاهداشتند *

و از جملهٔ وقائعے (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائي[۲] سلطان است - که جوانے بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانباني ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدرود شدن[۳] او ازین جهان برخاطر اقدس بغایت گران آمد - امّا نظر بر قهرمان حکم الٰهي (که بقا را خاصّهٔ ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر اماني در تاریخ او گفته * شعر *

* سلطان چغتي[۴] بود گل گلشن خوبي * ناگاه اجلش سوی جنان راهنمون شد *

* در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ * دلها زغمش غنچه صفت غرقه بخون شد *

* تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم * در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد *

۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - وآنچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست - و محقق شد که سر از فرمانبرداري پیچیده اندیشهٔ سروري درد سرش میدهد - و ازین خیال باطل برنج[۵] اندرامت) حضرت جهانباني اوائل[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ح] چغتا سلطان (۳) در [بعضے نسخه] پدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ح] چغتا
(۵) در [بعضے نسخه] برنج اندر است * ع * زهے تصور باطل زهے خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهارصد و شصت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه *

(٩٥٣) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوبِ بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسباب انحرافِ او آنکه بعد از فتحِ کابل خوست و اندراب (که در تصرّفِ میرزا بود - و بیکی از ملازمانِ درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرّفِ خویش در آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت مي‌خواستند که تندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکی از ملازمانِ عالي جایگیر نمایند - و برانچه (حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني بپدرِ میرزا سلیمان داده بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجهِ جایگیرِ او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهتِ مراعاتِ[(٢)] احوالِ او تندوز بحالِ خود گذاشته بودند - میرزا از معامله ناقهمي از وليِ‌نعمتِ خود رو گردان شده علانیه درِمخالفت زد - و خطبه بنامِ خود ساخت - حضرتِ جهانباني عزیمتِ اطفای نایرهٔ مخالفتِ میرزا مصمّم ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنفِ حفظِ الٰهي سپرده در ساعتِ مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یورتِ چالاک[(٣)] نزولِ سعادت فرمودند - میرزا عسکري را دربن لشکر همراه گرفتند - و در بابِ یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکبِ همایون بانگنگِ قراباغ نزولِ اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجودِ یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستي خلاصي بخشیده دولت را در مستقرِ امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارتِ او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علي تغائي (که حراستِ کابل باو مفوّض بود) امضای قهرمانِ[(٤)] این مصلحت باو مرجوع شد - مشار الیه را از کمالِ سادگي و ظاهر بیني بر زبان رفت که من هرگز گنجشکي[(٥)] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از سادهٔ لوحیِ او در گذشته این خدمت (که محضِ صلاح بود) بمحمّد قاسم موجي رجوع فرمودند - و او در شب بچلّهٔ کمان خدنگِ اجل رسانید •

چون خاطرِ اقدس از شرِّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیقِ الٰهي کوچ بکوچ متوجّهِ بدخشانات شدند - و (چون رایاتِ نصرت بحدودِ اندراب رسید - و باغ علي‌قلي اندرابي مخیّمِ اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعديِ بختِ نافرجامِ خود با جمعی کثیر بعزمِ جنگ قدم پیش نهاد و بموضعِ تیرگران[(٦)] (که از مواضعِ اندراب است) فرود آمده در صف آرائي اهتمام نمود - چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعی از دلیرانِ کار کرده را پیش فرستادند - و درمیانِ فوجِ پادشاهي

---

(٢) نسخهٔ [د] مراعات او (٣) نسخهٔ [ج و] چالاک (٤) نسخهٔ [و] فرمان (٥) نسخهٔ [ه] عملخي را (٦) در [بعض نسخه] تیرگران •

و میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل
راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف داد مردانگی و کاردانی
میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه
معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و [illegible](۲)
و احمد بیگ و دوغان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند - و میرزا الغ بیگ در این یورش
در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادن اسپ بزمین آمدند - و جنگ از طرفین
ترازو شده بود که جمعی از فدائیان(۳) رکاب دولت و مبارز آزمایان کارآمد (مثل شاهم نوول
و سلطان محمد قوق(۴) و لطفی سمرقندی و سلطان حسین خان و محمد قلی جغتبر و محمد خان ...
و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکیه بر فتح
غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها
علم کردند - و چست و چالاک بصفوف غنیم(۵) رسیدند - مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمت
این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سرگشتگی
پریشان شد - از هر طرف دلاوران میدان کار و شیران بیشهٔ کارزار قدم بموجب فتح و نصرت آوردند
و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که غلغلهٔ فتح و نصرت بگوش هوش
رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات متزلزل شده
و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد - و تولک طالقانی(۶) و میرزا بیگ برلاس
و اویس(۷) سلطان (که از نژاد سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس
پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها تعین فرموده خود هم بدولت و اقبال
روان گشتند - اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین تیزتگی از راه
کتل ماشان(۸) بدرهٔ خوست در آمدند - میرزا سلیمان با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بجانب
کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس
نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخور حالت و قدر مستمال فرموده بمواهب خسروی
اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوهٔ پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته بجمعیت

---

(۲) نسخهٔ [د] خراچین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و مبارز آزمایان کارآمد (۴) نسخهٔ [د] قوچی
(۵) نسخهٔ [ب ج] غنیم (۶) در [بعض نسخه] طایقانی (۷) نسخهٔ [د] روش سلطان - و در
[چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعض نسخه] شاشان •

خلائق بودند - و شکارِ مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجّهِ درسک(۲) شدند - و درانحدود شکارِ گنجشک بدامے (که مخصوصِ آنجا ست) کردند - و ازانجا بکلاوکان(۳) نزولِ اقبال اتّفاق افتاد و ازانجا کشم موردِ موکبِ دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودنِ خود صلاح ندیده از آب آمویه گذشته با چندے درانحدود سرگردان بود - و از سوانحے که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمانِ فرمان روای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمتِ حضرتِ جهانباني آمده بود ظاهرا ازو حرفِ نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - ترغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جملهٔ قورچیانِ شاهي دررکابِ معلّی بودند) بشنیدنِ این حرف در بازارِ کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیرانندند - و بعد از چند روز بشفاعتِ حسین قلي سلطان مهردار رقمِ عفو بر خطِّ خطای ایشان کشیده شد *

و چون مهمّاتِ بدخشان خاطر خواهِ اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثرِ بدخشان بجایگیرِ ملازمانِ رکابِ دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیلِ خوست مقرّر فرمودند - و بابوس را بتحصیلِ اموالِ طایقان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهتِ مزیدِ سرانجامِ مهامِ بدخشان و آسودگیِ سپاه و رعیّت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمتِ صایب متوجّهِ آنحدود شدند - چون بموضعِ شاخدان (که ما بینِ کشم و قلعهٔ ظفر است) نزولِ اجلال شد مزاجِ صحّت امتزاجِ آنحضرت از مرکزِ اعتدال فی الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریبِ دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادیِ این عارضه چهار روز غشيِ متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواهِ عوام پراگنده گشت - و مردم محالِّ جایگیرِ خود را گذاشته(۴) آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محالِّ خود باندیشهٔ ناصواب باتّفاق امرای دیگر برآمده تا سرِ آبِ کوکچه(۵) رسید - هوا خواهانِ میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتّفاقِ جمعے از یکجهتان آمده بردرگاه(۶) عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمالِ فساد با او بود) مقیّد ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود فرشِ آستان بوده در لوازمِ خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضورِ اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روزِ پنجم (که عنفوانِ صحّت بود) افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد - چون نظرِ آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقامِ فدا ساختنِ خود

---

(۲) نسخهٔ [ج و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعضے نسخه] گذاشته گذاشته (۵) در [بعضے نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي *

بشکرانهٔ صحت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از برهمزدگي روزگار و استقامت قراچه خان شمهٔ بعرضِ اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناختِ حقِ خدمتش اظهارِ خشنودي نمودند - و در همان لحظه منشورِ عنایت بنامِ دولت پیرایِ آن تازه نهالِ جویبارِ سلطنت و سروِ بنِ نوبهارِ اقبال (یعني حضرتِ شاهنشاهي) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوبِ فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبرِ ناخوش آنجا رود - و موجبِ ملالِ خاطرِ اشراق مآثرِ آن نورِ پرورِد الٰهي شود - و سببِ برهم خوردگیِ آن مملکت گردد - و از اتفاقاتِ حسنه آنکه همان شب (که خبرِ اندوه افزایِ انحرافِ مزاج بکابل آمد) صبحِ آن فضیل بیگ با فرمانِ عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدنِ نویدِ صحّت و مژدهٔ عافیت رفعِ کلفت نمود - و باعثِ انتظام و استقامتِ احوالِ همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس بجایگیرِ خود معاودت نمود •

و از سوانحی (که درین سال واقع شد) کشته شدنِ خواجه[۲] سلطان محمّد رشیدي‌ست که منصبِ[۳] وزارت داشت - و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتّفاقِ بعضی از اوباشان (که دماغِ خردِ ایشان پریشان بود) سخنانِ تعصب نشانِ مذهب و ملّتِ بدمذهبانِ ناقص‌اندیشه و تیره خردانِ سفاهت پیشه (که غورے در اصلِ مقصود ندارند - و بمناقشاتِ لفظي درپیچیده‌اند - نه مشامِ جانِ ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبرے - و نه نهالِ فهم و ادراکِ ایشان را از ازهارِ معرفت ثمرے) در میان آورد - و بے دینیِ تعصّب را دین انگاشته در شبِ بیست و یکمِ رمضانِ این سال در منزلِ خواجهٔ مذکور درآمده در وقتِ روزه گشادن از آبِ شمشیرِ ناداني بشربتِ واپسین افطار داد و از قهرِ پادشاهي (که انموذجےست از عقوباتِ الٰهي) اندیشیده راهِ فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامعِ قدسي رسید. مردم بگرفتنِ آن بے اعتدالان متعیّن شدند - و فرمانِ قضا جریان بمتصدیانِ مهمّاتِ ممالکِ کابل (که مقرِّ[۴] آن بد اختران بود) صادر[۵] شد - محمّد علي تغائي و فضیل بیگ و جمعے دیگر (که در خدمتِ حضرتِ شاهنشاهي سرافراز بوده در انتظامِ مهمّاتِ کابل اهتمام داشتند) بعد از اطّلاع بر مضمونِ فرمانِ عالي خواجه معظّم و همراهانِ او را آورده مقیّد ساختند •

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعض نسخه] مفر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاه‌دارند تا روز باز خواست و داوریِ پادشاهي بسزای خود رسند محمد علي تغائي •

و (چون در موضع شاخدان آثارِ صحت برمزاج وهّاج حضرتِ جهانباني ظاهر شد) در صحیفهٔ[2] محفوفهٔ الطافِ الٰهي نشسته متوجهِ قلعهٔ ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلمی حضرتِ شاهنشاهي نامزد - و جدّ او در ملازمتِ سکندر مکاني ارسطو نشاني میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جملهٔ محاسبانِ رصد بود) درین بیماري خدماتِ پسندیده و تدبیراتِ شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعهٔ ظفر اتّفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاجِ اقدس باعتدالِ طبیعي رسید - و از تکمیلِ صحتِ حضرتِ جهانباني سرمایهٔ عیش و عشرت بدستِ آرزوی جهانیان درآمد - وحسب الحکم خانهٔ کان عمارت یافت - و اکثر اوقات دران منزلِ صحت افزا بوده کامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شیرافکن ولدِ قوچ بیگ را کاهمرد و ضحّاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرطِ التفات برزبانِ اقدس راندند که چون موکبِ عالي بکابل نزولِ اقبال خواهدنمود غوربند اضافهٔ جایگیرِ تو خواهد شد - و آنحضرت بشکارِ تسقاول[3] (که بزبانِ بدخشان شکارِ نهلم گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبتِ[4] اقامتِ آنحضرت ببدخشان در تمامِ توران زمین خلل پذیرفت - اوزبکیه باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ[5] تدبیرِ موافق بجنگ نمي افتاد ٭

پرده گشائیء اسرار حکمت در گرد فتنهٔ[6] انگیختن میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونے ست قدیم و عادتے مستمر که ایزدِ جهان[7] آفرین چون خواهد (که برگزیدهٔ را بر مسندِ[8] فرمانروائیِ جهانیان جای دهد - و بر سریرِ ملک آرائي متمکّن ساخته زمامِ قلوبِ عالمیان بقبضهٔ قدرتش سپارد) جهتِ مزیدِ شناختِ قدرِ نعمتهای نامتناهي (که بجهتِ او آمادهٔ عالمِ غیب است) در مبادیِ احوال آن دولتمند را موردِ انواعِ تجاربِ محن و مطرحِ تواردِ اصنافِ نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوکِ خود اندازهٔ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه برواقفانِ کهن نامهای باستاني و شناسندگانِ داستانهای دیرین روشن است - و [چون ذاتِ قدسي وارداتِ این مجمع بحرینِ جلال و جمالِ الٰهي (یعني حضرتِ شاهنشاهي) بمقتضای سرنوشتِ ازلي در نهادِ فطري نامزدِ مراتبِ دانائي ست

---

(۲) نسخهٔ [و] صحیفهٔ الطاف الٰهي (۳) نسخهٔ [ب] سقاول (۴) نسخهٔ [د] واز سبب (۵) در [اکثر نسخه] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمي نمود (۶) نسخهٔ [ا] شورش (۷) نسخهٔ [ح] جان بخش جهان آفرین (۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند ٭

و ایزدِ جهان آرای بے منّت تعلیم فردے از افرادِ انسانی استادِ دانادل[۲] و روشن ضمیر درو بین آفریده است] ظهورِ این حوادث نه بجهتِ آدابِ لطف و قهر آموختن و متاعِ نفسانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهورِ تجلّیاتِ صفاتِ متقابله و آثارِ اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهذا سنوحِ این وقائع در عنفوانِ صغرِ سن بظهور آمد - که دران وقت خاطرِ قدسی مآثر از دریافتِ ناملائم فراغ داشت - و از ذکرِ این سخنانِ حقیقت پیوند بر هوشمندانِ عبرت گزین واضح میگردد که نظرِ ظاهر بینان را این سوانح از افاضاتِ تعلیم و اضافاتِ[۳] تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرتِ حقیقت شناسان از قسمِ اشراقاتِ لازمهٔ ذاتِ علیمِ[۴] قدیم و (هرگاه یکے از دورماندگانِ درگاهِ احدیّت را سرگردانِ تیهِ حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) بیشتر چینِ شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدرِ انواعِ حق ناشناسی میگردانند - و مظهرِ اقسامِ بیداد و ستم میسازند - تا در عذابِ مخلّد و نکالِ موبّد اندازند - و این تمثالِ حالِ میرزا کامران است - که با ولیِ نعمت و برادرِ بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاهِ وقت و فرمان روای عادل در مے افتد - و جان و مال و عرض و ناموسِ چندین بندهای خدا را در معرضِ تلف می آرد *

مجملاً درین هنگامِ مسرّت (که وسعت آبادِ خاطر بانواعِ خرّمی و خوشحالی و اصنافِ بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخمے غریب رسیده - و خبرِ وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راهِ بے اعتدالی گردِ فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سرِ دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّفِ خود آورده - و شیرافکن ناعاقبت اندیشی کرده پیشِ میرزا رفته است - خاطرِ قدسی مآثرِ[۵] حضرتِ جهانبانی [اوّل از رهگذرِ حضرتِ شاهنشاهی - و دوم از جهتِ غمخوارگیِ سکنه و رعایا (که بدائع ودائعِ حضرتِ جهان آفرینند - و در نظرِ عدالت تربیتِ اینها کمتر از تربیتِ اولاد نباید) و سیوم از ممرّ طغیانِ میرزا و امورِ مترتّبه بران] برهمزده گشت - و همّتِ آسمانی نهمت در تدارکِ این تفرقه مصروف داشته در سرانجامِ این یورش اهتمامِ لایق بظهور آوردند و راقمِ این شگرفنامه ابوالفضل بجهتِ استیفای بیانِ حالات و استقصای تفاصیلِ سوانح صرفِ عنانِ قلم از سمتِ امتدادِ طولِ کلام نموده بجانبِ عرض می شتابد - بنابرین مجملے بطریقِ جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لب تشنگانِ زلالِ سخن را سیراب گرداند *

---

(۲) نسخهٔ [د ه] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر *

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت (۲) بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائي اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهادند] میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثری از میرزا پدید نشد - و گردی از راه او برنخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالي و موالي آن دیار را بخت یاوري کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو نگشودند - هرچند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به تُبری (۳) آورد - و ازانجا بزمین داور برد - حسام الدین علي واد میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگي قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیّه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرّر ساختند - و علم و نقاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضّل ساخته او را بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمان عاطفت طُغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهي آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتّفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتّفاق از قندهار متوجّه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزي مند باردوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسّلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تتّه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزی چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبر شدّت ضعف حضرت جهانباني (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تبري ॰

خبرهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود - حاکم تته
این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی بربن شدند که اول قندهار را باید گرفت
بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل
پیش‌نهاد خود ساخته بپای بیباکي شتافت - و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ
مي‌بردند) رسید - و از بے اعتدالي اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب
غزنین شتافت - ناگهاني[۲] بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت ومستي
میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب
مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود درآوردند - و زاهد بیگ را مست
بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستي او را از فراز هستي به نشیب نیستي
انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - وجمعی از مردم بکر بسرکردگی
ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم تته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد
وسحرے بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول بدروازهٔ طاقیه‌دوزان آمد - و از محمد تغائي
(که حکومت کابل باو مقرر بود) خبر گرفت که در آب وآتش حمام است - و همانا که اینجا نیز
نشای بدمستي او را بخمار غفلت کشیده بود - علي‌قلي اوغلي[۳] (که یکی از قورچیان میرزا بود)
درون حمام درآمده محمد علي را برهنه از حمام برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده
خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد
گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد - و دران سحرگاه
(که این قضیه سانح شد) حاجي محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم
و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت
شمس‌الدین محمد خان اتگه حضرت شاهنشاهي را بآئین بزرگي وتمکین بزرگان پیش میرزا کامران
آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاءمت شد - و انواع مهرباني کرده
آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائي
و تنگ چشمي بمردم خود سپرد *

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدي پیش‌نهاد همت خود ساخت
و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ناگهاني چون بلای آسماني (۳) در [اکثر نسخه] لعلي *

(که غلامانِ خاصِ پادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولدِ میر خلیفه (که حضرت بملازمتِ خود طلبیده بودند - و جایگیرِ او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقامِ استحکامِ زمینِ داور اعضای محمّدهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعی در چنگِ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهانِ پسندیدهٔ خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتگه‌خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمانِ بساطِ قرب را در بند کرد و وبالِ صوري و معنوي و بدنامیِ دیني و دنیوي برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقامِ تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بےحقیقتانِ سفله‌طبعِ تنگ‌حوصله باندک گمانِ فایده خاک روزگار در کاسهٔ طمعِ خود کرده راهِ بےحقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسبابِ گرفتنِ کابل بےاتّفاقیِ مردم و غفلت و عدمِ تیقظ و انتباهِ ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانبِ حضرتِ جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راهِ غفلت مي‌سپرد - و شرائطِ حزم بجای نمي[2]آورد - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده گمانِ استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهیِ حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّفِ میرزا درآمد پیوسته در پیِ جمعِ سپاهي و سرانجامِ فتنه اهتمام مینمود - و جمعی کثیر در گردِ او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از قورچیانِ شاهي (که رخصت یافته عازمِ عراق بودند) بدیدنِ میرزا آمدند - و حضرتِ شاهنشاهي نیز بحضورِ پُر نورِ خود بزمِ افروزِ میرزا بودند - معتمدان و مخلصانِ میرزا همه در پیِ اخذ و جر شتافته - و مردمِ اطرافي (که در معني مگسانِ دکانچهٔ حلوائي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقِ نمک خوردن آنست که ما سي جوانِ یکدل عزمِ دلیرانه بجای آورده کارِ میرزا تمام سازیم - و این تازه نهالِ بهارستانِ دولت و اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را ببزرگي برداریم - ولد بیگ (که مردِ نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردمِ مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سررشتهٔ هر کارے بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد •

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نمیخورد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل(۲) - و محاصرهٔ آن

چون (تفصیلهٔ فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید) باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه آبدره شتافته اطفای نایرهٔ فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حبوت زدهٔ تیه آوارگی را بتازگی خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن میرزا را فرق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست وکهمرد و غوری و آنحدود بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت - و ببدرقهٔ توفیقات الٰهی بمسعود ترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طایقان مقام شد - و ازبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند(۳) و در تمام توران از هراس موکب عالی بیغمی روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجه قندوز شدند - میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت آتفاق افتاد - و بعد از عید قربان ازانجا براه تل شبرتو گذشته بکتل ریگک عبور فرمودند - و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود - شیرعلی (که خود را از معتمدان و بیربایان میرزا میگرفت) تنگی آبدره را عظیم محکم کرده بود - اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند - و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار(۴) نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس مانده دست درازی نمود - و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکدهٔ مجدده منظور نداشته) از بخت بر گشتگی جدا شدند - و بیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی (که در معنی درکات تنزل بود) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهر زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی - آنحضرت در حدود زمزمه(۵) توقف فرموده در تمکین خواطر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بکابل بدفع فتنهٔ میرزا کامران و محاصرهٔ آن (۳) در [بعضی نسخه] فرار (۴) نسخهٔ [ح] فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخهٔ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه -

متذبذب‌درونان معامله نافهم و متزلزل‌خاطرانِ بے‌سرمایهٔ حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهود خاطرِ واماندهٔ ایشان را بجای آورده مجلسِ کنگاش منعقد ساختند - رخصت‌یافتهای سخن بموقفِ عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصّن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدودِ بوري و خواجه(۲) پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکرِ فیروزي‌اثر میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمه هوارِ دولت شدند - بقدر راهے که آمدند بخاطرِ الهام پذیرِ آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر مردم همراه عیالِ خود در شهر دارند - بسیارے بےاختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجّهِ موکبِ عالي براهِ قندهار قرار گرفته - لایقِ دولت آنست که همّت‌گماشته شهر بند را متصرّف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش‌آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیبِ بارندگي(۳) بقدر پناهے حاصل میشود - حاجي محمّد خان را طلب داشته این مکنونِ باطنِ الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین‌اندیشه یافت حاجي محمّد خان و جمعی براهِ کتلِ منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایانِ کتل متوجّهِ فتحِ شهر بند گشتند - عساکرِ فیروزي‌مآثر بسرکردگیِ میرزا هندال بحدودِ دهِ افغانان نزدیکِ روضهٔ بابا(۴) ششپر رسیده بود که شیر افکن اکثرِ مردمِ کار آمدنیِ میرزا کامران را سرکرده بجنگ‌آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثرِ مردمِ پادشاهي را قدمِ تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدانِ نبرد ایستاد - و دادِ مردانگي و جانفشاني داد چون این معني مکشوفِ خاطرِ اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعے دیگر از مردم مثلِ شاه قلي نارنجي و امثالِ آنرا اشارتِ عالي بنفاذ پیوست که کمرِ همّت بسته گروهِ گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارتِ مقدّس متوجّه نبرد شدند - و میر برکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجي محمّد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعین شده بودند) بوقت رسیدند - وشکست بر گروهِ مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدنِ مروّت و فتوّت بودند) میخواستند (که او را روزے چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلکِ ملازمان در آرند) بموجبِ التماسِ قراچه خان و ابرامِ جمعی از دولتخواهان (که از کافر نعمتي و بے حقیقتیِ او خونها در جگر داشتند) بحضورِ اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راهِ خیابان متوجّهِ کابل شدند - و جوانانِ بهادر از موکبِ پادشاهي تعاقبِ گریختها

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخهٔ [د] باریدگیِ برف (۴) در [بعضی نسخه] بابا شمشیر *

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راه هزارجات گرفتند - و شهربند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد سرانجام (که در جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند - شیرعلی سراسیمه(۲) بقلعه درآمد - و مضطربان(۳) قلعه را اطمینانی حاصل شد •

و حضرت جهانبانی ازانجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور(۴) و ملا مبتلائی(۵) اوجی(۶) و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ یارک(۷) جای اردوی معلی به بینید - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجه نموده و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازهٔ یارک بیرون آمده ایستادند - حاجی محمد خان با جمعی از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاری از دست شیرعلی رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزاندند و حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید - بموجب اشارت مقدس سوار شد - و بازار شماتت اعدا کساد یافت - روزی میرزا سنجر(۸) پسر سلطان جنید (که داغ بےحقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسپ سنجر جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورد - قوی بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندانخانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخهٔ [ط] و دلداد های قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] ملا بلائی اوجی (۶) در [اکثر نسخه] اودجی (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - و در [بعضی نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس •

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زاده‌های پهلوان دوست میر بر بودند - و احوال هرکدام درخورِ استعداد تربیت یافته درسلکِ امرای عظام و هواخواهانِ حقیقت منش بمراتبِ عالیه شرفِ اختصاص دارند) بدستیاری بختِ بیدار از برجی (که میانِ دروازهٔ آهنین و برجِ قاسم برلاس بود) خود را انداخته درعقابین بپابوسِ گرامي استسعاد یافتند و چون عقابین بصیدِ سعادتِ جاوداني کامیاب شدند - و مشمولِ عنایتِ بیغایت گشتند •

و درعینِ جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت بچاریکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیرعلي را با جمعي کثیر از معتمدانِ خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند [تردي محمد جنگ جنگ (که از معتبرانِ میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگر حضرتِ جهانباني خبردار شوند و مردمِ خود را فرستاده سرِ راهِ ما بگیرند ونگذارند که بشما ملحق شویم هم کارِ شما ساخته نمیشود - و هم حالِ ما بتباهي میکشد] میرزا (که چشم بر اموالِ مردم دوخته بود) این سخن را بگوشِ هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگیِ شیرعلي نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامعِ علیّه رسید - حاجي محمد باین خدمت مقرّر شد - که آن ظلمه را ازین تعدّي و تاراج باز دارد - حاجي محمد بعرضِ اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند - و کارِ خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاحِ دولت باشد مورچلها و سرِ راهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرونِ قلعه رفت حضرتِ جهانباني را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکامِ موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلي و تردي محمد جنگ جنگ و سایرِ مردم (که بسوداگران رسیدند) اسبابِ ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیارے از متاعِ سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکميِ راهها وگذرها ظاهر شد - تردي محمد و شیرعلي باهم بگفت و گو درآمدند - تردي محمد جنگ جنگ گفت اینک سخنِ من پیشِ راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظرِ فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درونِ قلعه اندازند •

روزے باقي صالح (که از یکه‌جوانانِ مردانهٔ حصاري بود) بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلي را از همین دروازه بدرون مي آرم چون دروازه گشوده جمعي از دلیرانِ میرزا قدم پیش نهادند مردمِ مورچلِ محمد قاسم خان موجي و قاسم مخلص وجمیل‌بیگ حاضر شده دادِ آگاهي و مردانگي دادند - سنبل خان با شصت‌هفتاد نفر غلام در بندوق اندازي کار پردازي کرد - جمیل‌بیگ بشهادت رسید - باقي صالح

(که باعثِ این فتنه بود) به تیرِ بندوق آتش بخرمنِ هستیِ او افتاد - و جلال‌الدّین بیگ را (که از معتبرانِ میرزا بود) زخمِ کاری رسید - و اکثرِ مردم زخمی شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیرعلی از درآمدنِ قلعه مایوس شد - و بجانبِ غزنین شتافت حضرتِ جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را برسرِ ایشان تعین فرمودند - که بپایمردیِ همّت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستاده‌ها در کتلِ سجاوند بشیرعلی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکرِ پادشاهی نصرت یافت - و اکثرِ اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - وجمعی کثیر دستگیر شدند - و شیرعلی با معدودے بجانبِ هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستاده‌ها مظفّر و منصور با غنائمِ فراوان رسیده مشمولِ عواطفِ نامتناهی گشتند - و سوداگرانِ تاراج شده (که آنجا بدرگاهِ مقدّس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثرِ اسپان و اسباب بصاحبانِ مال رسید و این معنی باعثِ تازگیِ اقبال شد - و باغیانِ اسیر را در برابرِ مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعثِ بیداریِ غنودهٔ بختان بسترِ ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامرانیِ خود ظفر نیافت - و بجز ناکامی راهے نگشود) همّتِ ناقصِ خود را برسیاستِ کودکانِ[۲] معصوم و طفلانِ بےگناه وآلودگیِ پاک‌دامنان مصروف داشته زنِ بابوس را باهلِ بازار سپرد - و خونِ سه پسرِ او را (که یکی هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذابِ تمام برخاک ریخت - و از فرازِ قلعه نزدیکِ مورچلِ قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسرِ قراچه بیگ وخدا دوست پسرِ مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - وگرنه پسرانِ شما را مثلِ پسرانِ بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیلِ مطلق بود) آوازِ بلند برداشته گفت حضرتِ پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندانِ ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدنِ ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راهِ صاحب و ولیِ نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جانِ ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نادرست بگذر - و از عالمِ دولتخواهی و راهِ بیچارگی آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیاتِ تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیرخواهیِ تو از دستِ ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتنِ فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کوچکان *

چه مي‌ترساني - اگر فرزندانِ ما را امرے واقع شود عوضِ آن بآساني ميسّر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بيگ را طلبداشته بلطفهای نمايان خوشوقت ساختند - و بعنايتهای تازه نوازش فرمودند - ميرزا در عرض و ناموسِ مردم دست زده بفرزندان و زنانِ مردم بغايت ناشايسته پيش آمد - زنِ محمّد قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت - و چون ميرزا بيمارِ رنج و حسد بود هر مخالفتي (كه بظاهر با حضرتِ جهانباني ميكرد) در معني آن ستيزه و مخالفت با دادارِ جهان آفرين پيش گرفته بود - و اين چنين ستيزه‌كار هركارے كه اختيار كند لامحاله بهيچ وجه راست نيايد - و بسر در افتد - و سرانجامِ كار موجبِ خسرانِ دين و دنيای او شود •

ظهور كرامت عليا از حضرت شاهنشاهي - و فتح كابل

ميرزا[۲] كامران از بيهوشي و بيخردي برای محافظتِ خود آن نو بارهٔ بوستانِ سلطنت و باكورهٔ بهارستانِ خلافت يعني حضرتِ شاهنشاهي را در برابرِ توپ آورده در چنان مقامے (كه از قدر اندازانِ لشكرِ منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - اين چه آدميّت و مردمي ست - و آئينِ كدام ددي و ديوساري ست - زبانِ گويندهٔ اين گفتار چگونه لال نشد و دستِ برندهٔ اين كار چرا از كار نرفت - كه آن دوحهٔ اقبال را باين نيّت بر گيرد - و باين قصد بنشاند چشمے [كه حقوقِ صوريِ حضرتِ جهانباني (كه برادرِ بزرگ - و بجای پدرِ بزرگوار - و وليِ نعمتِ او بودند) نه بيند] جمالِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهي (كه در نقابِ عزّت مخفي بود) چگونه در هنگامِ صغر[۳] و ايّامِ صبا تواند ديد - دلے (كه از اندوهِ حسد پايمالِ غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد) مواقعِ نورِ الٰهي (كه در مظهرِ بشري مودع بود) چون دريابد كسيكه راهِ صلاحِ خود نه بيند چگونه مصلحتِ غير بشناسد - و (چون حكمتِ ايزدي آن مظهرِ انوارِ غيب الغيب را در كنفِ حمايت و ظلّ حراست و عنايتِ خود از آوات و بليّات در زمانِ سلامت و مكانِ عافيت نگاهداشته متكفّلِ صلاحِ احوال و انتظامِ اوضاعِ آن يگانهٔ روزگار شده بود) اين بدسگالانِ ستم كردار را در ساعت بسزای اعمال و جزای افعالِ خويش نرساند - بلكه ارادت و مشيّتِ پروردگار در حقِّ آن حق ناشناسان برين وجه مقدّر شده بود كه در كشاكشِ روزگار بردهٔ و در خاكسترِ نكبت و مذلّت انداخته بمرورِ ايّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش[۴] آورد و كردارهای ناهموارِ آن ستم انديش را بتدريج دركنارِ پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت

---

(۲) نسخهٔ [ح] روزے ميرزا كامران (۳) نسخهٔ [ا ط] صغرسن (۴) در [اكثر نسخه] درگذارش •

عبرتِ سایرِ ناحق‌شناسان گردد - وهرائینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این قسمِ مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام (٢) سخت‌تر و جانکاه‌تر است *

و چون این امرِ ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دستِ قدراندازان در لرزه شد و تیرها براهِ اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاجِ حرارت امتزاجِ خود برودتے تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان‌الله آنچه (بدکارانِ تبه رای آنرا منقصت خیال کرده درِ ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویزِ راحت میشود - چنانچه این حال مصداقِ آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیبِ بندوق اندازانِ کم‌خطا و آتش‌افگنانِ سحرپرداز در حفظِ ایزدي بوده سرمایهٔ خجالتِ بداندیشانِ میاه‌دل و پیرایهٔ هدایتِ مسترشدانِ آگاه درون شود و ثانیًا باعثِ ظهورِ چنین خارقِ عادتے گردد که آتشها سردي نماید - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر برمسقطِ تیر افتاد حدیدالبصر بود حضرتِ شاهنشاهي را شناخت نزدیک بود که از نهیبِ این حادثه روح از ابدانِ ناظران مفارقت کند - و جمیعِ بندوق‌اندازان قالب تهي کنند - و سرِّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدنِ آتشها را سبب این بوده - در ساعت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرقهٔ باغیه زمانے از شدائدِ توپخانهٔ عالي نجات گونه یافتند - هرجا که حفظِ الٰهي حارسِ حالِ برگزیدهٔ او شود مکائدِ بشري را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغلِ ناپسند بظهور آوردند اما حکمتِ الٰهي مقتضیِ توضیحِ سرِّ این حالت و تبیینِ معنیِ این‌حقیقت بود که برعالمیان کشفِ این‌کرامت گردد - تا هرکس فراخورِ فهم و حوصلهٔ خود در کنهِ آن غور نماید - و بمقدارِ دریافتِ خود از خیر و شر در یابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیفِ شدّت و سخت گیري (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دور بینانِ حقیقت‌شناس این حرکت را سببِ قربِ زوالِ آن بیدادگران شمردند *

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمینِ‌داور و قاسم حسین خان شیباني (٣) از قلات و خواجه غازي (که در اردوی‌شاه مانده‌بود) و شاه قلي‌سلطان (که به بیرام خان خویشي داشت) از قندهار و جمعے از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچلِ این مردم در جانبِ دروازهٔ پارک عنایت فرمودند و این جماعتِ سعادت منش در آدابِ خدمت کمرِ اهتمام بستند - و بهادرانِ حقیقت اساس

---

(٢) در [چند نسخه] آلام — و بران تقدیر اتعاب بالفتح باید خواند (٣) در [بعضے نسخه] سیستاني *

جدّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راهِ روباه بازي بشق چاپلوسي و گربه‌لابگي زد - و اظهارِ خجالت و ندامت نموده از راهِ تملّق پیش آمد - و بوسیلهٔ قراچه خان بموقفِ عرض رسانید که از گذشته پشیماني دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافي و تدارکِ ایّام گذشته نمایم - و بخدماتِ پسندیدهٔ دلِ حق‌گذارِ آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایتِ مروّتِ آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادي و بلند همّتي سخنانِ او را بپایهٔ قبول داشته در مهامِ اهتمامِ سخت‌گیري تجویزِ تخفیف فرمودند و چون میرزا شندال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثرِ اعیانِ لشکرِ اقبال از مشربِ عذبِ اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصدِ گرميِ هنگامهٔ خود (که شعارِ کهنهٔ عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهریست بے بها و جوهریست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب است) کم باشد چه عجب] عقلِ معامله‌فهم که در گروِ سود و زیانِ ظاهریِ خود است) نداشتند - تا پاداشِ نیکي نیکي میکردند - این کوردلان در برابرِ نیکي اسبابِ بدي سرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسبابِ مردم آزاري و خونریزیِ ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباهِ آنکه بزرگیِ ایشان زیاده شود - و روزيِ فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه عقلها هم‌آغوشِ ایشان بود - و چه خیالها هم‌زانو داشتند - اگر ادنیٰ مراتبِ اخلاص را میدانستند (که چه دولتها دروست) هرائینه این نوع زیان بخود نمي پسندیدند اگر از دار القدسِ اخلاص خبرے نداشتند از بازارِ معامله داني چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوشِ هوشِ ایشان این را نمي‌شنود کاشکے وبالِ دل‌آزاري دانستندے - تا تیشهٔ تیزِ چنین بر پای خود نزدندے ٭

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند (۲) - وگفته فرستادند - که بامّید که در قلعه مي باشي - و بکدام امّید بدرگاه مي‌آئي - روز بروز اسبابِ قلعه‌گیري آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچلِ حسن‌قلي آقا نشان دادند) بیرون روي میرزا باشارتِ این جماعه از دروازهٔ دهلي برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شبِ (۳) پنجشنبه هفتمِ ربیع الاوّل (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریقِ فرار سپرد - و متوجّهِ بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضی نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب سیزدهم اردي بهشت ماه جلالي سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه ٭

بوسیلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن نباشد بامدادِ اوزبکیّه) کارے تواند ساخت - حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمّد خان و جمعے را بتعاقبِ میرزا تعین فرمودند - و خود بتائیدِ ایزدی دار السّلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدومِ گرامی عشرت‌سرای آنس گردانیدند - و حضرتِ شاهنشاهی موردِ کراماتِ نامتناهی اقبال‌وار استقبال فرموده بدولتِ ادراکِ حضور کامیابِ سعادت شدند - و مخدّراتِ عصمت بشرفِ بساط بوسی عالی اختصاص یافتند - و حضرتِ جهانبانی را از دیدارِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی در دیده و دل نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمالِ یوسفی روشنی‌پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصالِ چنان جگرگوشه دلِ چنین صاحبدلے آرام گیرد - بر شکرِ سلامتیِ ذاتِ (۲) قدسیّه و خجستگیِ احوالِ شریفه نذور و نیاز و صدقاتِ اخلاص بتقدیم (۳) رسید - و بر دلهای افگارِ خلائق (که از آسیبِ حوادث خون بود) مرهمے تازه نهاده آمد و هر یکے بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد - و بر سریرِ نصرت و مسندِ عزّت بفرِ دولت و شکوهِ اقبال حضرتِ جهانبانی و حضرتِ شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمّد خان و مردمِ دیگر (که بتعاقبِ میرزا کامران فرستاده بودند) اگرچه باو رسیدند امّا بافسون و افسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت امّا آق (۴) سلطان و اکثرِ مردمِ او بدستِ اولیای دولت افتادند - و از روی عدالتِ حقیقی باز پرس شده یکیک فراخورِ جریمه بسزا رسید - ازانجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویشِ عبد اللّه میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو (۵) و مولانا قدم ارباب و جمعے دیگر (که سرِ فتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرزا کامران راهِ فرار اختیار کرد - و بمردمِ خود قرارداد که بکوهِ استالف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده اسبابِ جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخرِ شب از راهِ سنجد (۶) دره پنهانی متوجّهِ بدخشان شد - و بعد از رسیدنِ هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهے پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبرانِ میرزا بود) و شیر علی با چندے در نواحیِ ضحّاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رسیده بحاکمِ آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعارِ بدگوهران است)

---

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [اح] برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد دره •

نمي‌آید - میرزا خواست که از غوري بگذرد - یکی از قلقچیان میرزا را دشنام داد که همراهِ این مرد چه میشوید (و اشارت بمیرزا کرد) که اگر نسبتِ بنوت و عرقِ حمیّتِ حضرتِ گیتي‌ستاني داشتی هرگز از حاکمِ غوري باین زبوني نگذشتی - و او را مفت نگذاشتی - میرزا از طعنِ او آزرده شده گفت که چرا بیصرفه‌گوئي میکني - و حساب نمي‌فهمي - من از بی‌سرانجامیِ شما اندیشه‌مند شده باین‌روش میگذرم - اگر در شما سامانِ جنگ مي‌بود کي چنین میگذشتم - آن دیوانه باز سخنانِ درشت بمیرزا گفت - میرزا برگشته بحاکمِ غوري جنگ کرد - و شکست بجانبِ حاکمِ غوري افتاد و غوري بدستِ میرزا درآمد - و میرزا را بقدر سامانے بهم رسید - و شیرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجّه شد - وکس پیشِ میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد - که مگر آنها باعانت وامداد کمرِ موافقت بر بندند - ایشان برهنمونیِ عقلِ صایب دولتخواهیِ پادشاه‌را از دست ندادند و خود را از معاونتِ میرزا کامران نگاهداشتند ٭

میرزا کامران ببدرقهٔ اوهامِ باطله متوجّهِ بلخ شد - که به پیرمحمّد خان آنجا برده بکمکِ او بدخشان را متصرّف شود - حضرتِ جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعین فرمودند - که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایرِ اولیای دولت متّفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - وباتّفاقِ میرزایان متوجّهِ قلعهٔ غوري شد - درانجا شیرعلي و جمعی از مردمِ میرزا کامران متحصّن شدند - وجنگهای مردانه درپیوست - وجوانانِ نیک از طرفین کشته شدند - ازانجمله خواجه نور (که از بهادرانِ کارزارِ میرزا هندال بود) افتاد و ملّا میر کتابدار (که از منظورانِ میرزا هندال بود) نیز درجهٔ شهادت یافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصورانِ قلعه تاب نیاورده فرار نمودند - و قلعه بدستِ اولیای دولت درآمد - دریں اثنا خبرِ آمدنِ میرزا کامران و پیرمحمّدخان از بلخ رسید - میرزایان قرارِ جنگ نداده بشعابِ جبال بازگشتند و قراچه خان بصوبِ کابل روانه شد - وحضرتِ جهانباني هرج و مرجِ بدخشان استماع فرموده عنانِ عزیمت بجانبِ بدخشان مصروف ساختند - چون غوربند مضربِ خیامِ نصرت‌اعتصام شد قراچه خان آمده ادراکِ سعادتِ زمین‌بوس نمود - وبجهتِ آنکه (اسبابِ قراچه‌خان در مراجعت بتاراجِ ایماقات رفته‌بود) رخصتِ دارالسّلطنهٔ کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکبِ عالي پیوندد آنحضرت بجهتِ خاطرِ او از غوربند کوچ کرده بموضعِ گلبار (۲) نزولِ اجلال فرمودند که تا آمدنِ قراچه‌خان دل‌مشغولي بسیر و شکار داشته باشند - و بعد ازانکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

---

(۲) در [چند نسخه] گلبهار ٭

[illegible]

عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند .

مکتب نشستن حضرت [illegible]

[illegible]

و فارسي بغایت موافق افتاده در دقائقِ تخیّلات شعري نکته سنجي و موشگافي میفرمایند - از کتبِ نظم مثنویِ مولوي و دیوانِ لسان‌الغیب خود بسعادت روان میخوانند - و ازحقائق و لطائفِ آن التذاذ مي‌یابند - و این بیتِ گرامي از نتائجِ فکرِ آنحضرت است * بیت *

نیست زنجیرِ جنون در گردنِ مجنونِ زار * عشق دستِ دوستي در گردنش افکنده است

و بزبانِ هندي نیز معانیِ رنگین منظوم ساخته‌اند - که کارنامهٔ این فن تواند بود *

* مصراع * * ای تو مجموعهٔ خوبي ز کدامت گویم *

القصه (چون چندگاه پیشِ آن افادت[۲] انتساب بخواندنِ زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهلِ‌ظاهر بر عدمِ کوششِ آخوند حمل‌کرده در تغیرِ آن اهتمام نمودند - و آن بیچاره را معزول‌ساخته خدمتِ او را بمولانا بایزید مقرّر ساختند - و ندانستند که کارفرمایانِ ابداع اهتمام دارند که ضمیرِ الهام پذیرِ آن نورِ پرورِد ایزدي محلّ انعکاسِ نقوشِ مبادي و موردِ انطباعِ سوادِ علومِ‌ظاهري نگردد*

و بالجمله حضرتِ جهانباني درین ایامِ سعادت فرجام در دار السّلطنهٔ کابل انتظام بخشِ ممالک بوده توجّهِ کشورگشای بیورشِ بدخشان و بآخر رساندنِ کارِ میرزا کامران مبذول میداشتند میرزا کامران از اعانتِ میرزا سلیمان و میرزا[۳] ابراهیم ناامّید شده بخیالاتِ فاسد متوجهِ بلخ شد که باستعانتِ پیرمحمّد خان بدخشان را بتصرّف درآرد - چون بموضعِ ایبک رسید حاکمِ آنجا نیک پیش آمده نگهداشت - و حقیقتِ حال به پیرمحمّد خان اعلام نمود - پیرمحمّدخان مقدمِ میرزا را مغتنم دانسته مردمِ معتبر را باستقبال فرستاد - و میرزا را باحترامِ تمام بخانهٔ خود آورد و لوازمِ مهمانداري بتقدیم رسانید - و خود همراهِ میرزا شده ببدخشان آمد - میرزایان بقرارداد خود بحدودِ تنگِ بدخشان رفتند - و اکثرِ بدخشان بتصرّفِ میرزا کامران درآمد - پیرمحمّد خان جمعی را بکمکِ میرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و میرزا بحدودِ کشم و طایقان آمد - و رفیق‌کوکه و خالق بردي را باجمعی از چغتائي و اوزبک بروستاق تعین‌کرد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیتِ کولاب بهم رسانده بر سرِ روستاق آمدند - و از جانبِ قلعهٔ ظفر و خلنکان[۴] رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند - و بسرنوشتِ آسماني شکست خورده باز خود را بحدودِ کوهستان کشیدند - حضرتِ جهانباني در دارالسّلطنهٔ کابل مسرّت پیرای باطنِ انور بودند - و قرار دادِ خاطرِ اقدس آن بود که بصوبِ بدخشان نهضت عالي فرمایند - و چون دلهای ملازمان را بصفای اخلاص و حسنِ عقیدت نمي‌یافتند این یورش در پردهٔ تعوّق و توقّف میماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جمیع نسخ] میرزا هندال (۴) نسخهٔ [د] خلکان ـ و نسخهٔ [و] خامکان *

و دریغولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بینهایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کمخردی (که لازم حال طویل‌قامتان بے اعتدال است) سخنانے (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازي را (که بجایزهٔ نیکوخدمتي و کفایت اندیشي بمنصب دیواني اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بعهده پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم توله عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانباني (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمي‌یافت ازانجا (که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست) از تیرگي بخت و برگشتگي طالع جمعے کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدي و علي‌قلي اندرابي و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه‌خضري و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدني (که از فریب دادهای او بودند) از راه کتل منار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند *

و چون این خبر بمسامع علیّه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجّه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت رگردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقّف فرموده بعضے از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر[(۲)] فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت مي آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردي بیگ خان و منعم خان و محمّد قلي برلاس و عبد اللّه سلطان و دیگر دولتخواهان پي یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانباني خودبدولت و اقبال سوار سمند نصرت[(۳)] شدند - جمعے از یکّه جوانان پیش رفته درحوالي قراباغ بچنداول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردے نمایان نمودند - وآخرهای روز درسرجوی سوري بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعے (که تعاقب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده درقراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد یافتند - و رای جهان آرای حضرت جهانباني بران قرار گرفت که موکب عالي

---

(۲) نسخهٔ [د] تعین (۳) نسخهٔ [ز] شوکت *

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجامِ یورشِ والا دلخواه نموده متوجهٔ بدخشان شوند و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلي شغالي را (که وکیلِ قراچه خان بود) در پنجشیر[2] گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد - و خود از کتلِ هندو کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرتِ جهانباني روزِ دیگر مراجعت فرموده اُرته‌باغ را بفرِ قدومِ گرامي طراوتِ[3] بهار بخشیدند - و جمعی ازین شوربختان را (که حقوقِ موائدِ تربیتِ پادشاهي نشناخته بحرام‌نمکي سر برداشتند) لقبهای مناسبِ حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمٰعیل خرس - و مصاحبِ منافق - و بابوسِ دیوث - و مناشیرِ اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظرِ ورودِ موکبِ عالي باشند - و فرمان شد که حاجي محمدخان از غزنین خود را زود بعتبهٔ بوسي رساند *

درین ایام (که استعدادِ لشکرکشیِ بدخشان پیش‌نهادِ همتِ عالي بود) همه وقت بکهن سالانِ خردمند و برنایانِ دانشور (که جوهرِ اخلاص از ناصیهٔ احوالِ ایشان میدانست) مشورت میفرمودند - جمعی (که نه دلِ شجاعت‌ترین و نه خردِ دوربین داشتند) برفتنِ قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجامِ لشکر نموده متوجهٔ دفعِ فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهے (که منشورِ فرزانگي با طغرای مردانگي بدست داشتند) در رفتنِ بدخشان موافقِ رای جهانگشای پادشاهي اهتمام مي‌نمودند - روزے از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئي - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتنِ این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدنِ اینحدود پیشدستي نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکبِ پادشاهي پیشتر از کتلِ هندوکوه گذرد) فتح از جانبِ اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطورِ دیگر خواهد نشست - حضرتِ جهانباني فرمودند که وخامتِ عاقبتِ مغروران مکرر مُشاهدِ همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاهِ الٰهي نیاز مندیم - و این بیت برزبانِ حقیقت بیان راندند * * بیت *

* مبادا کس بزورِ خویش مغرور * که مغروري کلاه از سر کند دور *

و فرمودند که توقفِ ما چه صورت دارد - انشاءالله‌تعالی در همین‌زودي از کتل عبور خواهیم فرمود *

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني ببدخشان - و بفتح و فیروزي رجوع بکابل

چون (پیش‌نهادِ همتِ جهانگشا نهضتِ موکبِ عالي بصوبِ بدخشان بود - و تقدیمِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنجهیر (۳) نسخهٔ [۵] طراوت تازه *

این یورشِ نصرت قرین بر همه امورے لازم) لاجرم روزِ دوشنبه پنجمِ جمادی الاولی (۹۰۰) نهصد و پنجاه و پنج بساعتِ مختار بآن صوبِ صواب با همّتِ والا و بختِ بیدار متوجّه شدند و النگِ چالاک (۲) مخیّمِ اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزولِ اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهتِ بعضے مصالحِ ملکي درین همنزل اقامت شد - وحاجي محمّد خان با وجودِ آنکه (اخبارِ بیوفائیِ او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرفِ ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان (که در حدودِ بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظرِ التفات پرتو کامیاب شد - ودر همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونیِ کوکبِ سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولتِ بساط بوس معزّز گشت - و انوارِ عنایاتِ خاص بر ناصیهٔ دولتِ (۳) او تافت - و از عجائبے (که مژده رسانِ فتوحاتِ بے اندازه تواند شد) آن بود که دران ایّام (که نهضتِ موکبِ عالي بصوبِ بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابه‌خانه (۴) ایستاده بودند - ناگهان بخاطرِ قدسي مآثر خطور نمود که [اگر این مرغِ سفید (و آن مرغے بود که همواره درین کارخانه (۵) مي‌بود) بر کتفِ ما برآید - و آواز کند] نشانِ فتح و اقبال است - بمجرّدِ خطورِ این نیّت مرغِ سعادت بال بپرواز آمد - و همای‌وار بال‌زنان برکتفِ عزّ و شرف نشسته سایهٔ سعادت برفرقِ دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاري فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند •

و از سوانحے (که مقدّمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامنِ اقبالِ روزافزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحیِ پنجشیر رسید تمر شغالي سرِ راهِ میرزا گرفت - ملک علي پنجشیري با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتّفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعلي شغالي جنگِ مردانه کرد - و بشمشیرِ خون آشام کارِ او تمام ساخت - و ملک علي پنجشیري را بجهتِ احتیاط همراه گرفت - که بملازمتِ حضرتِ جهانباني آورد - و این دولتخواهِ ساده لوح بفکرِ ناقصِ زمیندارانه از همراهیِ میرزا ابراهیم تخلّف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستانبوسِ والا رسانید - روزِ دیگر ملک علي برادرِ خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سرِ تمر شغالي را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشورِ استمالت و تشریفِ عالي برای برادرِ او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهی

---

(۲) نسخهٔ چالاک (۳) در [بعضے نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخهٔ

موروثي تو مكشوفِ ضميرِ اقدس است - چون راياتِ نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطافِ پادشاهي امتياز تمام خواهي يافت - و ميرزا ابراهيم را عنايت بسيار فرموده فرزند خواندند - و جلائلِ اشفاق پادشاهانه را شاملِ حالِ او ساخته رخصت پيش فرمودند - که رفته ميرزا سليمان را بر جمعِ لشکر و نظامِ مهام نجرد بدارد - و منتظر باشد که عنقريب عرصهٔ بدخشان مخيّم سرادقاتِ اجلال خواهد شد - چون موکبِ اقبال بحدودِ طايقان رسد باستلامِ عتبهٔ عالي مبادرت نمايند - و حضرتِ مهدِ عُليا مريم مکاني و نورِ ديدهٔ سلطنت و گلبنِ بهارِ خلافت حضرتِ شاهنشاهي را از موضع گلبار رخصتِ دارالسّلطنهٔ کابل فرمودند - و محمّد قاسم خان موجي را بداروغگي کابل نامزد فرموده بهمراهي حضرتِ قدسيّه رخصت دادند - که بدوامِ خدمتِ حضرتِ شاهنشاهي مشرّف بوده درضبط و ربطِ ولايت کمالِ اهتمام مرعي دارد - و چون در نواحي موضع بازارک از تومانِ بنجشير نزولِ اقبال شد حاجي محمّد بابا قشقه و قاسم حسين سلطان و تردي بيگ و محمّدقلي برلاس و علي[2] قلي سلطان و ميرلطيف و حيدر محمّد چواي را برسمِ منقلا فرستادند - بمجرّدِ آنکه فرستادها از کتلِ هندوکوه گذشتند مهدي‌سلطان و تردي‌محمّد جنگ جنگ و طايفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگريز نهادند - و بموجبِ حکمِ مطاع تردي بيگ و محمّد قلي برلاس بخوست شتافتند - که اهل و عيالِ اين جماعهٔ تيره روزگار فرار نموده که آنجاست بدست آورند ميرزا کامران سرمستِ بادهٔ غرور بحدودِ قلعهٔ ظفر بود - و امراى فرار نموده درطايقان هرچند بميرزا در حفظِ ممالک و سدِّ طرقِ کابل اهتمام‌مينمودند بجائي نميرسيد - و ملّا خرد زرگر (که درانولا بميرزا کامران کمالِ قرب داشت - وهمواره باعثِ شرارت و فتنه بود) درين باب هرچند کوششِ عظيم نمود سودمند نيفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پيش بيني کرده مصاحب بيگ را فرستادند که عيال را از خوست بطايقان آورد - که مبادا لشکرے از کابل در رسد و اين مردم اسير شوند - و مقارنِ اين‌حال تردي بيگ و محمّد قلي بحوالئ خوست رسيدند مصاحب بيگ عيال را بيرون آورده بطايقان برد - همانا که اين کهنه عمله اغماضِ عين کرده باشند ٭

و چون راياتِ عالي نزديکِ اندراب رسيد ميرزا هندال از قندوز بشرفِ ملازمت استسعاد يافت - و شيرعلي را مقيّد بنظر در آورد - حضرتِ جهانباني ميرزا را بتفقّداتِ گوناگون عزت[3] بخشيدند - ازانجمله حکم شد که سواره احرازِ دولتِ ملازمت نمايد - و مجملے

---

(۲) در [بعضے نسخه] علي‌قلي‌سلطان و ميرلطف - و در [بعضے] علي قلي سلطان ميرلطف (۳) نسخهٔ [ا] امتياز بخشيدند ٭

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدنِ سپاهِ نصرت قرین بدخشانات چون کار و بارِ میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلي اعتبار یافته از مستیِ غرور پیوسته بمیرزا بے اندازه سلوک میکرد - و در بابِ گرفتنِ قندوز و برآوردنِ میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا اورا بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبالِ پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبی پیادۀ بسیار از لشکرِ قندوز گردِ خانۀ او را گرفتند - و او گریختۀ[۲] خود را در جوی آب انداخت و یک دستِ او شکست - و بکمندِ کیدِ خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمتِ حضرتِ جهانباني آورد آنحضرت نظر براعمالِ ناشایستۀ او نینداخته بر تقصیراتِ او رقمِ عفو کشیدند و خلعتِ خاصۀ مکرمت نموده غوري را نامزدِ او فرمودند - چه خاطرِ دوربین را نظر بر جوهرِ آدمي و دریافتِ اندازۀ کارآمدن بود - چون در ذاتِ او معنیِ مردانگي و سرراهي یافته بودند از چندین تقصیراتِ عظیمه (که هرکدام مستوجبِ سیاست بود) گذشته بنوازشِ چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزانِ قدر شناسي اسبابِ بخشش را از ابوابِ گذارش افزون یافتند *

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجهاتِ پادشاهي معزز شد حکمِ جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمد خان و جمعی دیگر برسمِ منقلا پیش روند - و میرزا سرگروهِ آنها باشد و جمیعِ مردم از اطاعتِ میرزا (که هوائیدۀ مودتِ دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازمِ نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هریکی فراخورِ همت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مند گردد - و در اواسطِ جمادی الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النگِ قاضیان (که از مواضعِ اندراب است) مضربِ سرادقاتِ مجد و جلال گشت - قاضیِ اندراب و مردمِ توقبای و سالقانچي وبلوچ و جمعی از سپاهي و اویماقِ بدخشان و نوکرانِ مصاحب بیگ شرفِ آستانبوس دریافتند - و مشمولِ عنایتِ پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضتِ موکبِ عالي بطایقان روی نمود - اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبانِ میرزا کامران آنجا متحصن بودند - بمیرزا هندال و امرائی (که همراهش تعین شده بودند) حکم معلی شد که از آبِ تنگي[۳] گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارنِ این حال میرزا کامران از حدودِ قلعۀ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروهِ وخیم العاقبت رسانید روزِ شنبه پانزدهمِ جمادی الاخری دربلندئی (که آنرا خلسان[۴] میگویند) درمیانِ این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] آویخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخۀ [ج ح] جلیپان - ونسخۀ [ه] چلپان - ونسخۀ [و] جلسپان *

و هنوز (موکب پادشاهي از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود) که بمقتضای حکمت ازلي هراولِ پادشاهي روگردان شده از آب گذشت - و گروهِ مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودے برسرِ همان بلندي ایستاد - درین اثنا حضرت جهانباني بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبرانِ صادق بعرضِ اشرف رسانیدند که پیشِ آب جمجمه(۲) ایست - نیم کروه ازانجا بالاتر آسیائےست - و آن زمین سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضري را (که کلان‌ترِ خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعے از تنقطاران (که در سرِ جلو میرفتند) حکم شد که این حرام نمکِ گریزپای را بزنند - چندان بمشت و لکد زدند که بر نظّارگیان یقین شد که جانِ تیره‌اش را تعلّق ببدن نماند - آنگاه اسمٰعیل بیگ دولدي را دستگیر ساخته بحضورِ اقدس آوردند - آنحضرت جان‌بخشي فرموده بشفاعتِ منعم‌خان جرائمِ او را بخشیدند و باو سپردند - و متوجّهِ بلندئی (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح‌الله بیگ برادرِ روشن‌کوکه را هراول ساخته با جمعے از فدائیانِ بهادر پیشتر فرستادند - و جنگِ مردانه درپیوست فتح‌الله از اسپ جدا شد - و مقارنِ این حال کوکبهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جهانگشائي و طلیعهٔ کشورستاني‌ست) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تابِ مقاومت نیاورد - و فرار نموده خود را بقلعهٔ طایقان رسانید - و در استحکامِ مبانی ضبط کوشش نمود - و لشکرِ پادشاهي مشغولِ تاخت و تاراج شد - و برسرِ اسباب کارِ قلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکمِ هرل فرمودند یعني آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و دیگرے طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را سرِ موئی زخم نشد - مگر علي‌قلي‌خان را که زخمے باو رسید - و اسحٰق سلطان و تردي بیگ ولدِ بیگ میرک و بابا جوجک و جمعے کثیر (که پای دلیري در تعاقبِ لشکرِ منصور پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجي محمّد این گرفتاران را بدرگاهِ والا آوردند و آنحضرت بموجبِ قواعدِ نصفت و معدلت فراخورِ استعداداتِ مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده‌های نیاز بدرگاهِ کارسازِ حقیقي (که جوادِ(۳) بےضنّت و مفیضِ بےمنّت است) بتقدیم رسانیدند *

و روزِ دیگر بشرائطِ محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچلے

---

(۲) در [بعضے نسخه] جمه ایست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفیض بے ضنت است *

(که بمنعم خان و محمد قلي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقي بمبارز بیگ رسید - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدنِ مرحمت بودند) تاسفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادرِ او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادري - بل بموجبِ رافتِ عامه) با وجودِ چندین تقصیراتِ میرزا کامران بر سرِ عنایت و التفات آمدند - و فرمانِ موعظت نشان (که تعویذِ بازوی دولت و اقبال - و حرزِ گردنِ فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اقسامِ نصائحِ بزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادرِ بدخو و ای عزیزِ جنگ‌جو از تدبیرِ این کار (که باعثِ کارزار و موجبِ قتل و آزارِ مردمِ بیشمار است) باز آی - و بر مردمِ شهري و لشکري رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت * شعر *

* بود خونِ آن قوم در گردنت * بود دستِ آن جمع در دامنت *

* همان به که بر صلح رای آوري * طریقِ مروت بجای آوري *

و مصحوبِ نصیب رمال این منشورِ سعادت فرستادند - چون میرزای مستِ غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائحِ سعادت لوائح مفید نیامد - و در جوابِ آن طومارِ عنایت و دیباجهٔ درایت این بیت بر زبان راند * شعر *

* عروسِ ملک کسی در کنار گیرد چست * که بوسه بر لبِ شمشیرِ آبدار دهد *

نصیب رمال حقیقتِ ادبارِ میرزا بمسامعِ علیه رسانید - حکم بضبطِ مورچلها شد دربن اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلامِ عتبهٔ علیه شرفِ اختصاص یافته بعواطفِ خسروانه سعادتِ امتیاز یافتند - و چاکرخان والد ویس قبچاق با مردمِ کولاب نیز آمده ضمیمهٔ عساکرِ اقبال گشت - و دربن مدتِ یک ماه محاصره روز بروز ابوابِ فیروزمندي بر روی اولیای دولت گشوده‌تر میشد - و عقدهٔ مهماتِ میرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر میگشت - تا آنکه از اقسامِ حیله گري و کیدورزي ناامید شد - و از کمکِ پیرمحمد خان اوزبک (که از کوتاه بیني چشم میداشت) مایوس شده بے اختیار دست بفتراکِ اطاعت و انقیاد زد - و بوسیلهٔ این حیله خود را دربن نوبت از گردابِ خطر برکنار گرفت و کشتیِ عافیت را ازین موج‌خیز بساحلِ نجات رسانید - و باین‌قصد انواعِ الحاح و استعذار پیش آورد روزے خطے بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت - مضمون آنکه حقوقِ عنایت و رعایتِ آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته پشیمانم - و میخواهم که بطوافِ کعبهٔ معظمه رخصت فرمایند - تا از معصیتِ بغي و کدورتِ کافر نعمتي پاک شده خود را معتکفِ

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امّید از عواطف آنست که این دولت بوسیلهٔ میر عرب مکّی مشخّص شود - و میر از جملهٔ سیّاحانِ روزگار در صدق وصفا امتیاز داشت - وبکیمیاگری منسوب بود - و حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی باو توجّه داشتند - و درین یورش (قرینِ رکابِ نصرت اعتصام بوده) لشکرِ دعا را آرایش میداد - چون عرضه‌داشتِ تضرّع او بمسامعِ عزّ و جلال رسید میر را طلب فرموده درین‌باب سخن گفتند - میر گفت که جوابِ این را من‌نوشته درونِ قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السّلامة في التّسلیم والسّلام علی من اتّبع الهدی) یعني ای اهلِ قلعه خلاصي در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راهِ راست را پیروي نماید - میرزا کامران بر مضمونِ این نوشته اطّلاع یافته باز بطریقِ سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول‌نخواهد بود - حضرتِ جهانباني ازانجا (که کرم و مروّت لازمِ ذاتِ قدسيِ ملکاتِ ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازمِ تبیانِ حق (که در مشاربِ عقلي از زلالِ عذب شیرین‌تر بود - و در اذواقِ حسّي از عصارهٔ حنظل طعمِ تلخ‌تر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویحِ آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی (که میر میکرد) میرزا (چون از صداعِ خمارِ بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سرِ تسلیم پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دلِ اخلاص گزین و خاطرِ مستمند همراهِ من سعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستي یا حیله‌پردازي روان شد - چون نزدیک بدرِ قلعه رسید میر (که مبصرِ مزاجِ زمانه بود) میدانست که این اصلی ندارد - و همین مقدار اطاعت درعالمِ ظاهر کافي‌ست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزمِ آستانبوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغي نجات یافتید - اکنون لایقِ سعادت و مناسبِ ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجّهِ سفرِ حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه‌را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراهِ من بگذارند که از قدیمانِ منست - میخواهم که تلافیِ آنچه باو کرده‌ام درین سفر بجای‌آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانیده استعفای جرائمِ میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفتِ نظري تقصیراتِ او را بخشیدند - و آنچه میر مقرّر ساخته بود امضا فرمودند *

روزِ جمعه دوازدهمِ رجب سالِ (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درونِ قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقي صدر خطبه بنامِ گرامیِ حضرتِ جهانباني خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغ

(که دران نزدیکي بود) نزولِ اقبال فرمودند - مورچلها برطرف شد - و حکمِ عالي بصدور پیوست که حاجي محمّد و جمعی حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از قلمرو حافظِ حدود گردند - و علي دوست خان باربیگي و عبدالوهّاب و سیّد محمّد بکنه و محمّد قلي شیخ‌کمان و لطفیِ مهردنی و جمعی را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهانِ معهود بگذارند - بموجب قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکی از ملازمانِ میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگارانِ میرزا کامران سواره میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاده آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمعِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني رسید از نیک سیرتي این معني را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجي بے رخصت برخاسته بحدودِ کشم رفت - و حاجي محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگی تو این بے حرمتي بمیرزا رسید - و فرمانِ عطوفت (که متضمّنِ معذرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوبِ خواجه جلال الدّین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخے از شب گذشت قراچه‌خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابرِ مشعل رسیده حکمِ عالي شد که شمشیر از گردن فرود آرند - و گناهِ اورا بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکي گفتند که عالمِ سپاهیگري ست - امثالِ این خطاها شده آمده است - و در پایانِ دستِ چپ تردي بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکمِ فرود آوردنِ ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولدِ قراچه‌خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایرِ امرا نوبت بنوبت مي‌آمدند - و نویدِ بخشش مي‌شنیدند - آخرِ همه قربان قراول (که حقوقِ خدمت داشت) بفرطِ خجالت و سرافکندگي آمده کورنش کرد - حضرت بترکي فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتي - او نیز بترکي جواب داد - روی جمعی را (که دستِ قدرتِ ایزدي سیاه کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلي سلطان مهردار (که همه وقت راهِ سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند • *بیت*

• چراغی را که ایزد بر فروزد • هر آنکو پُف کند ریشش بسوزد •

و تمامیِ امرا بتخصیصِ قراچه خان (که ریشِ دراز داشت) شرمندگي کشیدند - روزِ دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در نغارِ آبِ طایقان (که اُلنگی دلگشا بود) نزولِ اجلال واقع شد • روزِ چهارشنبه هفدهمِ رجب ببدرقهٔ هدایت ازلي میرزا کامران مراجعت نموده بدولتِ بساط‌بوس

مشرّف شد - و شرحِ این قضیّهٔ(۲) بدیع آنست که درحوالیِ بادام درہ میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان‌را بشکرِ عنایتِ پادشاهي التذاذ داد - و از چندین بےادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذراندن و از جرائم آن درگذشتن سبب تعجّب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما مي‌بودید چه میکردید - گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمي‌آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصتِ کارے (که پاداشِ آن تواند شد) دردست هست - اگر بجای آرید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائے هستیم که دستِ پادشاهي بما نمیرسد - مناسب آنست که بامعدودے ایلغار کرده بملازمتِ پادشاه بشتابیم - و سجداتِ شکر بتقدیم‌رسانیده عذرِ گناهانِ خود بخواهیم - وخدماتِ پسندیده بجای‌آریم - میرزا کامران قبولِ این‌معني کرد - و بامعدودے روان شد چون بنواحیِ اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدنِ خود خبردار ساخت حضرتِ جهانباني از آمدنِ میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردي‌بیگ خان و میر محمّد منشي و حسن قلي سلطان مهردار و بالتو(۳) بیگ تواچي بیگي و تاخچي بیگ و جمعے دیگر بروند - و بعد ازان قاسم‌حسین‌سلطان شیباني و خضرخواجه سلطان و اسکندر سلطان و علي‌قلي خان و بهادر خان و جمعے دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکري را بند از پا برداشته بودند ٭

صباحِ آن بقانونے (که حکمِ عالي نفاذ یافته‌بود) میرزایان و اُمرا رفته لوازمِ احترام بجای‌آوردند و حضرتِ‌جهانباني تخت‌آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بارِ عام دادند - میرزا کامران بفرقِ آداب شتافته بدولتِ بساط بوس مشرّف شد - و تسلیماتِ ضراعت و سجداتِ اخلاص بجای‌آورد حضرتِ جهانباني از روی مهرباني فرمودند که دیدنِ توره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه دریابیم - بعد ازان از روی فرطِ رافت و شفقت میرزا را دربرگرفتند - و گریه‌های زارزار کردند چنانچه تمامِ حضّارِ مجلسِ عالي را دل بدرد آمد - میرزا بفرطِ اعزاز مخصوص‌گشته بموجبِ اشارتِ عالي در جرانغار نشست - و بترکي فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - وهمچنین میرزایان و اُمرا بترتیبِ رتبه و حالتِ خویش برانغار و جرانغار نشستند - وجمعے از نزدیکانِ بساطِ دولت(مثلِ حسن‌قلي مهردار و میر محمّد منشي و حیدرمحمّد و مقصود بیگ‌آخته)در دنگل قرار یافتند - وجشنِ عظیم انتظام یافت - قاسم چنگي و کوچک‌خچکي(۴) و مخلص قبوزي و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال‌الدّین حسین و حافظ مهري و صابر

---

(۲) در [بعضی نسخه] قصهٔ بدیع (۳) در [بعضی نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ح] عچکي ٭

این گروهِ جادومنش نزدیک بقور نشسته نغمه‌پردازي نمودند - و از یکها کاکرعلي و شاهم‌بیگ جلایر و تولک قوچین و جمعی دیگر عقبِ قور جای یافتند - و میوه و طعامِ گوناگون بآدابِ پادشاهي کشیده شد - و درین مجلس حسن قلي مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضورِ شما مذکور میشد که[۲] پیشِ پیرمحمّد خان میگفته اند که هرکه یک نارنج بغضِ مرتضی علي ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بندهٔ باشد که برابرِ هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بسی درهم شد - و گفت بس مردم مرا خارجي تصوّر میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرتِ جهانباني بنوادرِ کلمات گوهرافشان بودند و تا آخرِ روز این مجلسِ عشرت منتظم بود - و درین محفلِ نشاط میرزاعسکري را بمیرزا کامران سپرده رخصتِ منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکارِ پادشاهي نزدیکِ دولتخانه ایستاده شد - روزِ دیگر در بابِ رفتنِ بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافقِ عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکبِ منصور بناري رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناري موضعی ست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل *

روزِ چهارم ازین منزلِ مسرّت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمهٔ بندگشا (که نزدیک اشکمش است) نزولِ اقبال فرمودند - و مجلسِ انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزلِ عبرت افزا حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سرِاطاعت برخطِّ فرمان نهاده اند - و حضرتِ فردوس‌مکاني (در بابِ نزولِ اجلال باین موضعِ فرح‌بخش - و آمدنِ برادران - و اطاعت‌نمودنِ ایشان) برسمِ نشان تاریخِ آنرا برتختهٔ سنگی نقش فرموده[۳] اند - حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنّتِ سنیّهٔ حضرتِ گیتي‌ستاني تاریخِ آمدنِ خود و ملازمت کردنِ میرزا کامران و مجتمع شدنِ برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هردو تاریخ از دو پادشاهِ بزرگ‌منش بریک لوحِ سنگ بر مثالِ کتابهٔ ایوانِ روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردنِ یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضعِ ناري ورودِ سعادت فرموده بانتظامِ ولایتِ بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا سرحدِ سوک و قراتگین[۴] بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکرخان را امیر الاُمرای میرزاکامران مقرّر ساخته بهمراهیِ او نامزد فرمودند - و عسکري میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ح] که پیرمحمد خان (۳) نسخهٔ [د] زده اند (۴) نسخهٔ [ح] قرانکهن *

نيز همراهِ ميرزا ساخته قراتگين بجايگيرِ او اختصاص دادند - اگرچه ميرزا كامران باين جايگير راضي نبود امّا بملاحظهٔ اينچنين جان‌بخشي چندان مضايقه نكرد - و قلعهٔ ظفر و طايقان و بعضے از پرگنات ديگر بميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم مقرّر داشتند - وقندوز و غوري و كهمرد و بقلان و اشكمش و ناري را بميرزا هندال مكرمت فرموده شيرعلي را همراهِ ميرزا ساختند - و يورشِ بلخ بسالِ ديگر قرار يافت - و ميرزايان را مشمولِ تفقّداتِ پادشاهي گردانيده تصميمِ رفتنِ كابل فرمودند و در مجلسِ آخرين عهود و مواثيق (كه شعارِ منتظمانِ سلسلهٔ صورت است) درميان آورده هر كدام را بخداى انتظام‌بخشِ عالمِ صغير و كبير سپرده رخصت دادند - و از روى عاطفتِ برادري پيالهٔ شربت طلب داشته اندكے ازان تناول كرده بميرزا كامران مرحمت فرمودند - و حكم شد كه هركدام از ميرزايان مرتبه را مرعي داشته الوشِ پادشاهي بخورند - و پيمانِ يكجهتي و يكدلي را وثوق بخشند - و بموجبِ امرِ عالي باوجودِ تحققِ اخوّت عقدِ صداقت و خلّت نيز بر بستند - و هر كدام از ميرزايان را علم و نقاره عنايت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرفِ عزّت و كرامت استظهار بخشيدند - و ميرزا كامران و ميرزا سليمان و ميرزا هندال بتمن توغ اختصاص يافتند - و ميرزايان ازين منزل بجايگيرهاى خود رخصت گرفتند - و موكبِ عالي متوجّهِ خوست شد - و درانجا (كه نزهتگاهِ عشرت بود) اقامت فرمودند و از راهِ پريان(۲) متوجّهِ كابل شدند - و پريان قلعه ايست كه حضرتِ صاحبقراني بعد از تاديبِ هندوانِ كتور(۳) اساس نهاده بودند - آنحضرت نيز بتازگي نظرِ تعمير انداخته نامِ آنرا اسلام آباد نهادند - راياتِ اقبال چون بآن سرزمين رسيد پهلوان دوست مير بر را حكم شد كه شكست و ريختِ قلعه را اصلاح نمايد - و اهتمامِ آنرا بامُرا قسمت كند - ده روز آنحدود معسكرِ دولت بود تا آنكه باهتمامِ پهلوان در يك‌هفته قلعهٔ مذكور با دروازه و كنگره و سنگ انداز صورتِ اتمام گرفت و آنحضرت بيگ ميرك را حاكمِ آنجا ساخته گذاشتند *

چون خاطرِ جهان آرا از مهمِّ قلعه جمع شد برسرِ كانِ نقره تشريف بردند - و بظهور پيوست كه دخل بخرج اين كان برابر نمي‌آيد - و ازانجا لبِ آبِ پنجشير نزديكِ كتلِ اشتر كرام محلِّ سرادقِ دولت‌اعتصام شد - و اوائلِ زمستان (كه زمين از برف بنيادِ رو سفيدي كرده بود) عرصهٔ حدودِ دارالملك كابل بقدومِ گرامىِ حضرتِ جهانباني فرو بها يافت - و بجهتِ اختيارِ وقت و انتظارِ ساعتِ مسعود روزے چند در نواحىِ شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي (كه هزاران ميمنت و سعادت در مقدمِ آنحضرت است) اقبال‌وار استقبال فرمودند - انكه خان و جمعے

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرمان ، و نسخهٔ [ز] بربان (۳) نسخهٔ [ا د] كتور *

از نزدیکان بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بدیدارِ سعادت‌پرتوِ آن قرّة‌العینِ خلافت و غرّة الوجهِ جلالت (که سعادتِ کونین از جبهۀ ایشان میتافت) مبتهج و منبسط گشته ناصیۀ اقبال را بسجداتِ شکرِ الٰهي جلای جاوداني دادند - و در جمعه دومِ رمضان (که وقتِ مختار بود) بفتح و نصرت مایۀ ورود برشهر انداختند - و برزمینِ نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائضِ مبارکباد از اولیای دولت رسید - و در‌ینولا محمدر از کشمیر عرضه‌داشتِ میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاهِ معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیفِ آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوۀ کشمیر بعبارتِ دلکش اندراج داشت - و در التماسِ سیرِ گلگشتِ همیشه بهارِ آن عرصۀ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیرِ هندوستان مخذانِ درمت معروض داشته تحریضِ همّتِ جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرطِ التفات منشورِ فتح و نصرت مشتمل بر فنونِ عطوفت و صنوفِ مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجّهِ باطن بتسخیرِ هندوستان دران دیباجۀ هوشمندي ایراد فرمودند - و در مستقرِ خلافت (۲) همواره برتمشیتِ امورِ مملکت و تقویتِ مهامِ دولت بطرزی (که دواعیِ اوقات مستدعي بود - و مصالحِ ممالک مقتضي) برای صایب همّت گماشتند از انجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروهِ منافقان توانند بود - و مستوجبِ انواعِ سیاست شده بودند) ایشان را رخصتِ سفرِ حجاز دادند - که شاید در اوقاتِ غربت (که سوهان‌زنِ ناهمواریهای نفس است) از ایامِ دولت یاد آورند - و قدرِ آن نیک روزي شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیانِ هزارها توقف نمودند - و آخر عاطفتِ حضرتِ جهانباني عذرهای ناممسموعِ این گروهِ ناسپاس را پایۀ قبول بخشید - و در همین ایّام تجدیدِ مبانیِ مودّت و تاکیدِ معانیِ محبّت (که لازمۀ فتوّت و مروّت است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسمِ رسالت باتحف و هدایا رخصتِ عراق فرمودند •

و از سوانح (که دربن‌سال روی داد) شهادتِ میرزا الغ بیگ است ولدِ میرزا محمّد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمینِ‌داور (که جایگیرِ او بود) باراده‌ٔ ملازمتِ حضرتِ جهانباني بجانبِ بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز باراده‌ٔ عتبه بوسي و تلافیِ تقصیرات همراهِ میرزا بود چون نزدیکِ غزنین رسیدند خبرِ فتحِ موکبِ دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۲) اگرچه در نسخۀ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخۀ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار ونیز در دیگر هیچ نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کردهٔ شد •

بر سرِ هزارها برد - که تاخت و تاراجِ این گروه (که همواره برهزني و غارتگري اشتغال دارند) نماید - و از بےتدبیري (که منشأ آن غرورِ جواني - و جنونِ پندار باشد) آئینِ پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت ننمودند - میرزا از جامِ شمشیر شربتِ واپسین در کشید - آنحضرت تردي محمّدخان را اعتبار افزوده زمینداور و آنحدود بجایگیرِ او مقرر ساختند - و بجهتِ انتظام و استحکام مباني آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیانِ عبدالرّشید خان بنِ سلطان‌سعیدخان حاکمِ کاشغر آمده تحف و هدایای گرامي بنظرِ اشرف گذراندند - و بزودي مشمولِ عنایت شده رخصت‌یافتند و در همین ایامِ سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطینِ ازبکیه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظورِ نظرِ عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعفّت قباب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خردِ آنحضرت بود) عقدِ ازدواج بستند - و از وقائعی (که درین سال روی نمود) شهید شدنِ میرزا شاه برادرِ میرزا الغ بیگ است - از اشترگرام (که در جایگیرِ او بود) عزیمتِ آستانبوس داشت - چون بکتلِ منار رسید شاه‌محمّد برادرِ حاجي‌محمّد بانتقامِ آنکه (در هندوستان کوکي عمّ حاجي‌محمّدخان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سرِ آن کتل تیرے زد و میرزا (۲) را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از کابل ببلخ - و رجوع عالي از بےاتفاقيِ میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیرِ ممالکِ هندوستان و برآوردنِ خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیمِ این امر بر جمیعِ امور برهمّتِ ملک (۳) گشای از واجباتِ اقبالِ روز افزون بود - و سیرِ ولایتِ کشمیر نیز مرغوب ومکنون) آنرا بوقتِ دیگر حواله فرموده یورشِ بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدمِ دولت در رکابِ عزیمت نهاده پیش‌گرفتند - و در اوائلِ سالِ (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکی از معتبرانِ درگاه بود) پیشِ میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجبِ قرار داد بعزیمتِ بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتي را پیش‌نهادِ همّت ساخته - و این‌معني را سرمایهٔ سعادتِ جاوید دانسته) هنگامِ وصولِ رایاتِ عالي بحدودِ بدخشان خود را باستعدادِ تمام قرینِ موکبِ والا گرداند - و مناشیرِ مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درساختگیِ راه و آمادگیِ سپاه و بزودي خود را رساندن) شرفِ اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضتِ رایاتِ عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [ه] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [ه] جهان گشای •

و بجهتِ تنسیقِ امور و انتظامِ مهام و آمدنِ حاجي محمّد خان از غزنین قریب یک ماه در یُرتِ
چالاک توقّف اتّفاق افتاد - وازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را
باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقاً منصبِ وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ
(که دیوانِ حال بود - و از بےرشدیِ او خواجه غازي مهمّات را بکاردانیِ خود پیش گرفته بود)
و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتقِ مهمّاتِ میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ
میر برکه تقریرِ حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس
و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهتِ تشخیصِ معامله تعین شدند - و حسین قلي
سلطان (که از مقرّبانِ درگاه بود) محصّلِ این مهم شد - و بعد از تحقیقِ معامله خواجه غازي
و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیراندند - و محمّد قلي سلطان را
بجهتِ تحقیقِ اموالِ خواجه غازي تعین نمودند - - و خواجه سلطان علي (که از توجّهاتِ
حضرتِ جهانباني بخطابِ افضل‌خاني ممتاز شده بود) از مشرفیِ بیوتات بمنصبِ دیوانیِ
بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برسمِ ایلغار دریافتِ آستانبوس نمود
و بعنایات ممتاز شد *

بعد از فراغِ خاطر از مهمّاتِ ضروریّهٔ این یورش موکبِ عالي باسنالف نزولِ اجلال نمود
و درینجا عبّاس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریبِ وصولِ میرزایان آهسته
میرفتند - چون روان شدنِ میرزایان و استعداد کردنِ میرزا کامران بمسامعِ عزّ و جلال رسید از راهِ
پنجشیر عنانِ عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیّمِ سرادقاتِ عزّت فرمودند - و در منزلے
(که حضرتِ صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برسمِ تبعیّتِ آنحضرت کامراني
فرمودند - وازانجا بناري[۱] اتّفاقِ منزل افتاد - و از کتلِ ناري گذشته بسیرِ دشتِ نیل بر
(که بهارِ آن در ولایتِ بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحیِ این گل زمین
میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادتِ بساط بوس دریافتند - و مصروفِ اصنافِ الطاف گشتند
و بالتماسِ میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصتِ بدخشان یافت که در حفظِ ولایت اهتمام نماید
و سزاواریِ سپاهیِ آن دیار نیز کند - و از نواحیِ بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي
محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایانِ کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابعِ
بلخ است - و بمعموري و افزونیِ میوه و خوبیِ آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

---

(۱) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد *

و در اثنای آن شیر محمّد پکه(۲) (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلي مهردار بعرض رسانید که ترکان در سرِ لشکرها زدنِ پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرم(۳) اوغلي مقیّد ساخته پیشِ کیستن(۴) قرا حاکمِ بلخ آورد و در جیچکتو(۵) میمنه استعدادِ رفتنِ هري مي نمود) شخصي پلنگ زده آورد - بجهتِ همین لشکرکشي در توقّف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیرِ بلخ مصمّم داشتند ٭

روزِ دیگر لشکرِ پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمّد خان حاکمِ بلخ خواجه باف اتالیقِ خود را با جمعی از مردمِ کار آمدني (مثلِ ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلي میرزا و جوجک میرزا) بجهتِ احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازمِ احتیاط بجای آورد رسیدنِ ایشان بایبک مقارنِ آمدنِ راياتِ نصرت قرین شد - امرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و مستحکم کردنِ آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدومِ گرامي ارزاني داشتند - و در لوازمِ تسخیرِ قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنانِ قلعه امان طلبیده بآستانبوسِ والا شتافتند - و ایبک بدستِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - حضرتِ جهانباني جشنِ خسروانه ترتیب داده از اتالیق در بابِ تسخیرِ ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقفِ عرض رسانید که امثالِ این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثارِ راستي در تو پیداست - آنچه بخاطرِ تو رسد بے ملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردمِ کار آمدنیِ پیر محمّد خان بدستِ شما افتاده اند - این جماعه را مسافرِ صحرای عدم ساخته قدم در رکابِ ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بے جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّتِ والای خود فرمودند - که در آئینِ فتوّت نقضِ عهد از اهلِ کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطینِ عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر مي باشد - این گروه را امان داده ایم - خلافِ آن چگونه در معدلتسرای ضمیر سزاوارِ گنجایش باشد - اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاشِ درست و رای متین را بعمل نمي آرند - پس مرا(۶) نگاهداشته مضایقه فرمایند که از خلم این جانب بملازمانِ درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورشِ هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّتِ ازلي و ارادتِ قیّومي برخلافِ این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقمِ تقدیر در نظرِ اهلِ عزیمت آراسته تر نمود - وچند روز اقامت

(۲) نسخهٔ [ا] بکه (۳) در [بعضی نسخه] بیرم اغلن (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - ونسخهٔ [ح] کیمین
(۵) نسخهٔ [ح] و در چیچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] اُمرا را ٭

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعثِ توقّف بود امّا عمدهٔ اسبابِ توقّف نا آمدنِ میرزا کامران شد - و خردمندانِ پیش بین حسابدان ازروی یقین میگفتند که اگر این توقّف نمیشد پیر محمّد خان را طاقتِ مقاومت و قدرتِ مقابله و محاربه نبود - هر آئینه مستاصل میشد - یا برحسبِ دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانانِ اوزبکیّه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقّف بامتداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمکِ غنیم آمدند - و امرای اوزبکیّه را (که بدست افتاده بودند) مصحوبِ خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدانِ درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راهِ خلم متوجّهِ بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقامِ بابا شاهو[۲] نزولِ اجلال فرمودند - روزِ دیگر نزدیکِ آستانهٔ (که سر منزل‌ست مشهور) معسکرِ دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگیِ وقّاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاري برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکابِ ظفر اعتصام نهادند و درمیانِ قراولان اندک جنگی شد - و در وقتِ فرود آمدنِ موکبِ عالي شاه محمّد سلطان حصاري با گروهِ انبوه برسرِ اردوی معلّی تاخت - و جوانانِ کار طلب مثلِ کابلي‌خان برادرِ محمّد قاسم موجي و شیر محمّد پکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردّدِ پسندیده کردند چنانچه کابلي افتاد - و مخالفان تابِ مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اویکن اغلان را (که از اوزبکان نامي بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میانِ محمّد خان ترکمان و سیّد محمّد پکنه مناقشه شد - هرکدام نسبتِ این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقتِ حال از اویکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمّد خان کرد که اوّل این شمشیر بمن انداخت از هولِ[۳] شمشیرِ این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را واست کردم[۴] و ایستادم این مردِ دیگر (و ایما بسیّد محمّد پکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسیّد محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان است - تو بیمروّتي کردهٔ - که بر صیدِ دیگری شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان عنایت فرمودند - و اویکن را به پیر محمّد آخته میپردند که از احوالِ او خبردار بوده تیمارِ او کند - و با وجودِ آثارِ فتح و نصرت امرای نفاق سرشتِ بےاخلاص اظهارِ بیدلي میکردند و همواره خبرهای نارامت از جانبِ میرزا کامران مذکور میساختند - و در میانِ خود شهرت میدادند اگرچه [هر شنیعه[۵] (که بمیرزا نسبت کنند) از بس (که مادّه قابل بود) راست مي‌نمود] امّا اینجا خذفِ رانع مخنان برو مي‌بستند •

---

(۲) نسخهٔ [ج] باباساهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گردنم (۵) در [بعضِ نسخه] تشنیع •

القصّه روزِ دیگر اوزبکیّه هجوم‌نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و مستعدّ پیشدستي شدند عبدالعزیز خان پسرِ عبید خان قول شده بود - و پیر محمّد خان برانغار - و سلطانِ (۲) حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجودِ اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعین فرمودند - و قراچه خان و حاجي محمّد خان و تردي بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرّر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگیِ افواج باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانانِ نبرد آزمای عرصهٔ همّت پیموده دادِ دلاوري داده هراولِ مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بندِ بلخ درآوردند - حضرتِ جهانباني بمقتضای نطانت و متانتِ رایِ خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقانِ کوته اندیشِ نفاق پیشه در لباسِ وفاق خلافِ مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستانِ نادان نیز از بے ادراکي تقویتِ آن کوته بینانِ بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنانِ نادرستِ کم‌همّتانه درمیان آورده گاه کمیِ لشکرِ خود و بسیاریِ سپاهِ مخالف و گاه رفتنِ میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدنِ اهل و عیالِ سپاهي و گاه انتظار بردن بتقریبِ میرزا کامران و امثالِ این چیزهارا سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفسِ خود باین راضي شدند که بجانبِ درهٔ کز (که از جاهای محکم است) شتافته روزے چند درانجا باشند و ایماقاتِ آنحدود و جمعے دیگر از سپاهي را جمع کرده اسبابِ فتح سرانجام دهند - و درین توقّف خبرِ میرزاکامران نیز مشخّص خواهدرسید - و بر تقدیرِ وقوعِ رفتنِ میرزا بکابل مارا بایندود کانتن مناسبِ وقت نیست - و بعد ازین با خاطرِ جمع تسخیرِ بلخ بلکه ماوراء النّهر بآساني میسّر خواهدشد - و بتائیداتِ الٰهي تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنانِ موکبِ عالي بوده اقبال بر اقبال پیش مي‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانبِ درهٔ کز توجّه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگهداشتِ خواطرِ جمهور بےعلاج شده بآنصوب توجّه فرمودند - و بلخ گرفته را از بے‌اتّفاقیِ اربابِ نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهتِ برگرداندنِ هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعے (۳) دیگر از بهادرانِ نامي را چنداول تعین فرمودند ٭

چون (همگي نیّتِ حق ناشناسانِ تیره درون برهم زدنِ سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاري جرانغار (۳) در [بعضے نسخه] جمعے کثیر ٭

(که بجانبِ درگز بحسب تقدیر خواهي نخواهي واقع شد - و اتّفاقاً رو بکابل داشت) معاودت بصوبِ کابل اشتهار یافت - و رفتنِ میرزا کامران در السنۀ عوام مشهور شد - مردم روی در پریشاني نهاده سو بسو متفرّق شدند - هرچند [حضرتِ جهانباني حسَین قلي[۲] سلطان مهردار (که از مخصوصانِ بساطِ عزّت بود) و جمعی دیگر از مقرّبان را بجهتِ برگردانیدنِ آن جماعتِ پریشان روزگار تعین فرمودند] چون تقدیر موافقِ تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقمِ مشیّتِ حکیمِ قدیر برین‌صورت پذیرفته بود که سوادِ اعظم هندوستان از خللِ ستمگاران و آسیبِ جفا پیشگان بمحفوظي گراید - و مهبطِ برکاتِ ذاتِ قدسي گشته تختگاهِ ابد دستگاه حضرتِ شاهنشاهي ظلِّ الٰهي گردد - و چندین هزار تخمِ نیکي در مزارعِ بسیطِ غبرا و ریاضِ آمالِ مخلصان افشانده آید و خلاصۀ سخن آنکه ایزدِ جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباسِ چنین حال (که موجبِ ازدیادِ عبرت و خبرتِ هوشمندان گردد) بظهور آورده اسبابِ حِکَم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعۀ ناملائم بظهور نیامدے در مشاغلِ تسخیرِ ماوراءالنّهر کارِ بیچارگانِ هندوستان در تعویق ماندے و سرانجامِ این ممالک (که مامنِ متوجّهانِ هفت اقلیم است) در حجابِ تاخیر افتادے *

و بالجمله چون مخالف ازین قضیۀ نامرضیّه آگاهي یافت سهمِ برهم‌خوردۀ خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرتِ جهانباني بنفسِ نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ (که وصفش کارنامۀ قتالِ روزگار را دیباچگي بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشۀ شیرانِ نبرد رخشِ جهان‌گردِ زرّین نام (که تسرّالنّاظرین نام داشت - و آنرا محمّد[۳] خان حاکمِ هرات پیشکش کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخمِ تیر افتاد - و حیدر محمّد آخته اسپِ خود پیشکشِ آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و حمایتِ ایزدي آن صاحبِ سریرِ سروري را نگاهباني فرموده بمامن رسانید - و اکثرِ همراهان آثارِ بدنیتي را بچشمِ خود دیده برفاقتِ پست فطرتي و دون همّتي هرطرف پراگنده شدند *

تفصیلِ عُمدهای موکبِ عالي رقمزدۀ کلکِ بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجي محمّد خان - تردي بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمّد قلي‌خان جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمّد آخته‌بیگي - عبدالله خان ازبک حسین قلي خان مهردار - محبّ علي خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتوسلطان

---

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلي (۳) نسخۀ [ط] محمد خان شرف الدین اغلي حاکم هرات *

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلي نارنجي - محمّد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهّاب ارجي (۲) - باقي محمّد پروانچي - خالدین (۳) •

و بعد از سه روز بر سرِ پنج چهارچشمه اتّفاقِ نزول افتاد - و دریں منزل محمّد قلي شیخ (۴) کمال (که براه راست افتاده بود) خبرِ موکبِ معلّی یافته ملحق شد - و دریں منزل منشورِ عطوفت بنامِ نامیِ حضرتِ شاهنشاهي و مخدّراتِ تتق عصمت (که در دارالامانِ کابل بودند) مرقومِ خامهٔ عنایت مصحوبِ بیگ محمّد آخته بیگي روانه ساختند - و برشید خان حاکمِ کاشغر (که پیوسته سلسله جنبانِ عقیدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبرِ مقدمِ اشرف را نگاشته بودند که برادرِ بدنیت محمّد کامران بمقتضای طبیعت قبحِ نفاق بر حسنِ وفاق ترجیح نموده جانبِ محبّت و دولتخواهي را بالکلّیّه فروگذاشت - و بسیارے از همراهان را همّت یاوري نکرد - لاجرم این سفر بخاطرخواهِ احبّای دولت میسّر نشد - بلکه باعثِ مزیدِ ملال و کدورتِ خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتي کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلّي بخشِ خواطرِ محبّت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج یافته بود - و ازانجا شب درمیان بغوربند نزولِ دولت کرده شب دیگر بخواجه سیّاران ورودِ اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعمورهٔ ورودِ سعادت اتّفاق افتاد و حضرتِ شاهنشاهي کامیابِ استقبال شده دریں منزل ادراکِ ملازمتِ گرامي فرموده مشمولِ انظارِ عنایات شدند - و ازانجا بساعتِ مسعود بچترِ اقبال سایه‌گسترِ دارالملکِ کابل گشتند - و میرزا سلیمان از راه ببدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمد - و اُمرا همه پي‌هم بکابل رسیدند - و شاه بداغ خان (که دادِ جلادت و مردانگي داده بود) در قیدِ غنیم افتاد - و میر شریف بخشي و خواجه ناصرالدّین‌علي مستوفي و میرمحمّدمنشي و میرجان (۵) بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمّدامین کنگ را نیز همین حال پیش آمد و باقي جمیعِ ملازمانِ درگاه در حرزِ سلامت ماندند - و [چون اتالیق و جمعے دیگر از اوزبکیّه (که در ایبک بدست افتاده بودند) خلاصي یافته بوطنِ خویش رفتند - و انواعِ عواطف و مراحمِ پادشاهي بیان کردند] پیرمحمّد خان در تعجّب مانده مردمِ پادشاهي را (که پیشِ او بودند) بسلوکِ آدمیانه روانهٔ دارالملکِ کابل ساخت - و آنحضرت در مستقرِ خلافت متمکّن گشته این مراجعت را از فرطِ دوربیني عینِ صلاحِ دولت دانسته در انتظامِ مهمّاتِ دین و دولت توجّهِ عالي

---

(۲) در [چند نسخه] اودجي (۳) در [بعضے نسخه] خالدي (۴) در [بعضے نسخه] شیخ کمان - و در [بعضے] محمد قلي وشیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ •

مبذول داشتند - و خواجه جلال‌الدّین محمود را (که برسم رسالت پیشِ حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهتِ بعضی موانع در قندهار توقّف نموده بود) فرستادنِ او را برطرف کرده بازپرس طلبیدند - و خواجه عبدالصّمد و میرسیّد علي (که در فنونِ تصویر و نقّاشي یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوبِ خواجه سعادتِ بساط بوس دریافته مشمولِ عواطفِ بیکران گشتند و خواجه سلطان‌علي را (که بخطابِ افضل خاني اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفیِ خزانه بمنصبِ وزارت سرافراز ساخته دیوانِ خرج گردانیدند - و دیوانیِ جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت •

و حالِ میرزا کامران آنکه (چون حضرتِ جهانباني از فرطِ شفقت و عطوفتِ ذاتي تقصیراتِ عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابي ولدِ سلطان ویس بیگ را همراهِ میرزا ساخته رایتِ توجّه بجانبِ کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته‌بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکي نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخششی والا را برطاقِ نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصّدِ فرصت بود - در هنگامیکه (حضرتِ جهانباني در کابل عدالت‌پیرای بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدنِ خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویّت و نیک‌گماني (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنانِ ناراستِ اورا راست انگاشته متوجّهِ بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتنِ کابل باز بخاطرِ غدّارِ خود مصمّم ساخت - و اندیشهٔ بغي و فتنه (که مخمّرِ طینتِ او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریکِ سلسلهٔ مکرِ او اُمرای تنگ‌مایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت درانِ یورش (چنانچه گذارش یافت) انواعِ نفاق بعمل‌آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظلّ عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزا کامران میرزا عسکري را در کولاب گذاشته متوجّهِ قتالِ میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بےجنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجّهِ قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحتِ وقت ندیده اسحٰق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگِ بدخشان کشیدند - و بموضعِ جرم (۲) رفته منتظرِ بادشِ الٰهي نشستند - میرزا کامران از جانبِ میرزا سلیمان نحوے فراغ حاصل‌کرده متوجّهِ قندوز شد - و بمیرزا هندال اوّلاً از راهِ فریبِ دوستي‌نما درآمده حرفِ یکجهتي درمیان آورد - میرزا هندال سخنانِ اورا گوش‌نداشته بر ثباتِ عهدِ خود ایستاد - و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسمِ جنگ و قلعه‌داري دقیقهٔ فرونگذاشت - ومیرزا کامران (چون کارے نتوانست ساخت) باوزبکیه متوسّل گشته

(۲) در [بعضی نسخه] حرم •

از ایشان کمک خواست - و جمعے کثیر از اوزبکیّه بکمکِ او آمده شریکِ محاصره شدند میرزا هندال بجهتِ اختلال و بازي دادنِ مخالفان (که در معني رهنموني بشاهراهِ مقصود است) تدبیرے پسندیده انگیخت - و خطّے از جانبِ میرزا کامران بجانبِ خود نوشت مشتمل بر تجدیدِ عهدِ اتّفاق و فریب دادنِ اوزبکیّه - و بروشِ پخته‌کاران آن فریب‌نامه را بقاصدے داد که عمداً خود را بدستِ اوزبکیّه انداخت - بعد از کاوشِ قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمونِ آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتّفاق نموده اوزبکیّه را هدفِ تیرِ بلا و اسیرِ کمندِ ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیّه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایتِ خود مراجعت نمودند - و کارِ قلعه ناساخته ماند - و مقارنِ این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکري شکست خورده درقلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکے شده قلعهٔ ظفر را در تصرّفِ خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که بار متّفق شده بود) مقیّد ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کارِ قندوز ناامّید گشته یاسینِ دولت و بابوس را با جمعے بر سرِ میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدودِ کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکري برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موصی‌الیه را همراه گرفته متوجّهِ دفعِ میرزا سلیمان شد و نزدیکِ رستاق فرود آمده بود که جمعے کثیر از اوزبکیّه (که بسرداریِ سعید بیگ بیرتاولي آمده بودند) گذرِ آنها بر اُردوی میرزا افتاد - و تمامِ آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکري و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطایقان آمدند - و سعیدِ مذکور بر حقیقتِ کار آگاه شده اعراق را باعزازِ تمام مصحوبِ معتمدانِ خود پیشِ میرزا فرستاد - و از اسبابِ تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجّهِ دفعِ میرزا کامران شدند - میرزا بودنِ خود را در بدخشان صلاح ندیده بخوست متوجّه شد - که از راهِ ضحّاک و بامیان خود را درمیانِ هزاره کشد - و ازانجا حالِ کابل بواقعي دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدودِ دیگر قرار دهد - و (چون اُمرای نفاق‌پیشهٔ حضرتِ جهانباني پیوسته میرزا را تحریضِ آمدنِ کابل میکردند) از فرطِ فریب و فسون ایلچیان را بدرگاهِ حضرتِ جهانباني فرستاده معروض داشت که مقصودِ من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمتِ آنحضرت را از سر گیرم - امّید که تقصیرات و جرائمِ من بالطافِ پادشاهي بعفو مقرون گردد * شعر *

* باز آمدم که سجدهٔ آن خاکِ پا کنم * گر طاعتے قضا شده باشد ادا کنم *

امّید که درین‌مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتي از بارِ گرانِ شرمندگي نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مسِ زر اندود اورا بعیارِ زرِ خالص فرا گرفته) بصدق مقرون داشتند *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از کابل و محاربهٔ بمیرزا کامران - و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدنِ میرزا کامران بحدودِ کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهانِ دور بین بموقفِ عرض رسانیدند که پاک سیرتي و نیک گماني را حدّے و نهایتے مي‌باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویرِ این حق‌ناشناس چندین[۲] مرتبه بتجربه پیوسته لایقِ دولت و موافقِ حزم آنست که دیگر طریقِ احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند - ولوای نصرت بر دفعِ اہلِ غدر برافرازند - و سپاهِ نصرت قرین استعداد بر اصل نمایند - هرگاه اندیشهٔ این کار کرده‌شود از غدر و فریب ایمني خواهد بود - اگر (فی‌الواقع میرزا از کردارهای ناصوابِ خود پشیمان شده راهِ یکجهتي پیش گیرد - و بعزِّ بساط بوس استسعاد یابد) هرآئینه بفنونِ عواطفِ پادشاهي اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرورِاو متمکّن‌است) ازین طرف مراتبِ احتیاط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماعِ این کلمات سلطنت اساس عزیمتِ نهضتِ عالي بجانبِ غوربند (که راهِ آمدنِ میرزا بود) مصمّم گشت - و در[۳] اواسطِ (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفتِ هلالي از کابل رایتِ عزیمت افراخته متوجّهِ آنصوبِ صواب گشتند - و آن والا گوهرِ گرامي محضر یعني حضرتِ شاهنشاهي را از فرطِ مهرباني در کابل صدرنشینِ هفت اورنگِ راحت و مسندگزینِ چار بالشِ عافیت ساختند - و حلّ و عقدِ کابل بمحمّد قاسم خان برلاس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعے دیگر از تیره درونانِ روشن برون (که پیوسته انگیختنِ شورش[۴] و آشوب پیش‌نهادِ همّت فتنه سرشتِ ایشان بود) خوش‌دل شده مقدّمات حق ناشناسي نوشته میرزا کامران را بآمدنِ کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعےکثیر آمده مي‌بینیم و مردمِ یکجهتِ پادشاهي را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآساني ملکِ کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاریئے که از کمالِ نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نمیدارند (ازعهدشکني و بداندیشي و نادرستي) همهٔ آنرا بے‌محابا بصاحب و وليِ‌عهدِ‌خود بعمل مي‌آرند و چشمِ نابینای خود را بر قبحِ آن نمیگشایند - بلکه آن قبائح را از محسنات میشمارند - و از تدبیرات وگریزهای خود حساب میکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را فهمیده‌اند - و از نوکرانِ خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پیوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد جلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [۵] شورش و فتنه •

چشمداشت آن دارند) امّا مغلوب خوی تباه خود گشته این چندین نرد دغل بازي و بیوفائي با چندین صاحب پاکبازے مي بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه خیره رائي - انگاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسي را در نمي‌یابند معامله‌فهمیِ رسمي چه‌شد - آنچه (از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد چندین الطاف و عنایات اند - که یکے ازانها تمام عمر برای حق گذاري کافي‌ست) با صاحب و ولي‌نعمت بر خلافِ آن سلوک میکنند - واز بے‌فکري و بدرائي در برابر چندین پیش مي آیند آرے کسیکه (بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهورِ امثالِ این امور ازو چه بعید - و کورِ مادر زاد را از پرتوِ خورشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قوم بهمل(۲) نفاق بے‌نور شده - و سینهٔ محبتِ این فرقه بورمِ غرور تنگ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهي - توسنِ نفسِ امّارهٔ این خود کامان نه آنچنان خود رای‌ست که بزورِ بازوی سرزنش لجامِ اورا توان کشید - یا بنیروی سرپنجهٔ نصیحت عنانِ اورا توان تاب داد •

بارے بمقتضای سرنوشتِ آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را مخطِّ موکبِ مقدّس ساختند و ازانجا بچاریکاران و ازانجا بآبِ باران نهضت فرمودند - اتفاقا درین منزل جوی آبے بود حضرت سوارهٔ اسپ راندند - و جمعے از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بدِ زمین باطراف رفته سالکِ مسالکِ خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد بجهتِ سرزنشِ این فرقهٔ زرقه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازانِ فدائیِ شاه اسمٰعیل صفوي (که خود را از فرازِ کوهِ آسمان ارتفاع بگرفتنِ روپاکے بر نشیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامي و جان‌سپاري بلند ساخته معمارِ اساسِ حقیقت گشتند) بر زبانِ اقدس راندند گمانِ صالحِ آنحضرت در حقِ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاهِ خویشتن‌داریِ تیره روزکاران باین درجه - القصه قراچه قرابخت و مصاحبِ منافق و گروهے دیگر (که شعله افروزِ شرارهٔ شرارت بودند) بواسطه و بے‌واسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان است - و شعابِ جبال متعدد - میرزا بامعدودے خواهدبود - دولتخواهانِ جان‌سپار را براههای مختلف تعین بایدکرد که میرزا از راهے بدر نرود - و همگي خیالِ این بداندیشان آنکه سپاهِ فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کارِ میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرتِ جهانباني (که از لطافتِ سیرت و حسنِ مروت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق •

در حقِ مردم بجز حسنِ ظن راه نمیدادند) تدبیرِ این حرام نمکانِ خوداندیش نخست سرِ عوالي پنداشته حاجي محمّد خان کوکي و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبي بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلي نارنجي را بصوبِ ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمانِ عتبهٔ اخلاص را براهِ حالِ اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمتِ اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوالِ اقبال قرینِ پادشاهي را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگِ فریب و فسون بعرضِ حضرتِ جهانباني میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیتِ خدمتکاري امرے دیگر مصمّمِ ضمیر نیست •

چون [از اهلِ اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهلِ نفاق (که در لباسِ عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوهِ پادشاهي و فراواني لشکر در تیهِ حیرت سرگردان بوده نه راهِ ترکِ خدمت و نه روی ادراکِ ملازمت داشت) از نفاقِ این گروهِ بے شکوه آگاه گشته بدلالتِ منافقان از راهِ ضحّاک و بامیان بجانبِ درهٔ قبچاق (که از توابعِ غوربند است) توجّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و باباسعید را هراول ساخته - و خود قول شد - و مجموعِ مردمِ خود را در توپ کرده روان شد - نیم روزے بود که یکی از رعایای آنحدود از آمدنِ میرزا کامران و بداندیشیِ او بمسامعِ جلال رسانید - قراچه (که سرحلقهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایتِ امثالِ این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجبِ تفرقِ خاطر و باعثِ توهّمِ آنجماعت میشود - اگر بموجبِ این خبر قصدِ جنگ و استعدادِ پیکار نموده شود هرآئینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبرِ آمدنِ میرزا و قصدِ نادرستِ او بتواتر و توالي رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تعللِ این منافقانِ تاریک‌درون بر مرآتِ باطن پرتوِ اشراق نیفکنده - و در خاطرِ اقدس جز گمانِ نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدنِ مخالف بعزمِ مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکمِ عالي شرفِ نفاذ یافت که جمعی (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همّت در رکابِ جلادت نهادند در اندک فرصتی معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمّد آخته (۲) (که از فدائیانِ درگاه بود) و محمّد خان جلایر و جمعی دیگر از یکّه‌های جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنهٔ جگرِ زلالِ جانسپاري بود) ده در دایرهٔ دار و گیر آمده چندان در جان‌ستاني اعدا تیغِ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [د] آخته بیگي •

از روزگارِ آن زمرهٔ بیدولت برآورده. در ازدحامِ کشاکش و هجومِ کُشاکش زخمي از اسپ جدا شد پهرش دوست محمّد اورا بکامِ دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیاتِ پدر کارِ غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرتِ جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ (۲) سپاهِ موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرزِ کشتنِ ملازمانِ درگاه و روان شدنِ ایشان توپ توپ بجانبِ مخالف حقیقتِ مکر و فریبِ آن سیه بختانِ تیره روزگار معلومِ آن قدسي صفات شد - شجاعتِ ذاتي و بسالتِ فطري در جوش آمد - سنانِ جان‌ستان از سرِ قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوجِ مخالف تاختند - و فوجِ دشمن از هیبت (۳) و شهامتِ آن پادشاهِ والا شکوه متفرّق شد - از گوشهٔ تیرے بر اسپِ خاصه رسید - و بیگ (۴) بابای کولابي دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظرِ قهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهتر سکاهي (که بفرحت خان مشهوراست) آمده آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسپِ ابلقي (که سوار بود) بنظرِ اقدس درآورد - آنحضرت بران رخشِ سعادت سوار شدند و اسپِ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهّاب (که از یساولانِ معتبر بود) آمده شرحِ پیوستنِ آمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلوِ خاصه را گرفت - که چه وقتِ تاختن است از ازل چنین آمده که گاه دلوِ مراد از زلالِ آمال مالامال است - و گاه از گردشِ چرخِ دولابي تهي گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیرِ ازلي (که منتظمِ سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّبِ دایرهٔ سفیدي و سیاهي ست) بستگیها را کلیدِ گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا درظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدرِ جهان‌افروزی خورشیدِ عالمتاب ندانند - و تا لب‌تشنهٔ سرابِ فیافیِ طلب نگردند بسیرابیِ چشمهٔ مقصود نرسند - مصداقِ این حال و منطوقِ این مقال واقعهٔ ایست که درین روز مانعِ احوالِ سلامت مآلِ حضرتِ جهانباني شد - و آنحضرت بجانبِ ضحّاک و بامیان (که جمعِ کثیر از اُمرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت‌خان و محمّد امین و سبدل‌خان و چندے دیگر ملازمِ رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - بمحمّد امین و عبدالوهّاب حکم شد که چنداولي کرده مي آمده باشند - و بواسطهٔ ضعفِ بسیاری تردّد و آسیبِ زخم

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کارِ سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبتِ آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه] پیک بابای کولابي •

جبه را از بالای والای خود فرود آورده بسبدل خان سپردند - او از ساده‌لوحی جبهٔ خاصه را انداخت روزِ دیگر بسیارے از ملازمانِ درگاه بدولتِ ملازمت استسعاد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را (که مجموعِ آن ده نفر بودند) بچنداولی و خبرگیری کابل رویه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکے برنگشت - و او دران روزبازارِ امتحان مشمولِ عنایت گشته بمنصبِ قوربیگی سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کنگاش فرمودند - حاجی محمد خان (که غزنین جایگیرِ او بود - و نفاق را پخته‌تر از دیگران در کانونِ دل میداشت) رفتنِ قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - و گروهے از درست بینان رفتنِ بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجامِ لشکر نموده توجهِ کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادرانِ جانسپار فراخورِ بُردِلی و قوتِ شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ دردآمیز نفاقِ کوته‌اندیشانِ تنگ حوصله مست و مدهوشِ غفلت است - و ماسعادت‌یافتهای بارگاهِ جانسپاری و فدائیانِ عرصهٔ حقیقت‌گذاری در قدمِ حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می‌آئیم - لایقِ دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکابِ نصرت متوجهِ دارالملک کابل شویم - امیدِ واثق که بے رفتنِ بدخشان مهمِ میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاقِ جمعے کثیر از تربیت یافتگانِ درگاه بتازگی معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورشِ بدخشان صلاحِ وقت دانسته از راهِ یکه اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادرِ خود را با مردمِ خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدستِ مقدسِ خود منشورِ سلامتیِ خود بحضرتِ شاهنشاهی نوشته باو سپردند - که بهر وضعے که تواند رساند - و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعیدِ وصولِ موکبِ عالی دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگامِ مراجعتِ ما (که انشاءالله تعالی بزودی میسر خواهد شد) در نگاهداشتِ غزنین مساعیِ جمیله نماید - هرچند (مخلصانِ صادق بعرضِ اقدس رسانیدند که اهلِ نفاق را از خود درچنین وقتے جدا ساختن عنانِ اعمالِ نفاق بدستِ این بے‌ثباتان سپردن است - و صلاحِ کارِ بدخواهانِ مفسد بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادرِ خود را پیشِ میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاسوسِ درخانه و فریب دهِ ساده لوحانِ عقیدت شود) آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصتِ شاه محمد فرمودند - و روزِ دیگر بجانبِ کهمرد عنانِ عزیمت معطوف داشتند - اکثرِ مردمِ بے‌حقیقت از ملازمتِ گرامی جدا شدند - و جمعے (که نگاهبانِ حدودِ اخلاص و حافظِ ناموسِ حقیقت بودند) در ملازمتِ گرامی بوده کمرِ خدمت بعزمِ درست برمیانِ وفاداری بستند ٭

از اسپ و گوسفند و آنچه مقدورِ اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمتِ شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکیِ یُرتِ آن مردم منزل اتّفاق افتاد - و چون صباحِ آن بدولت سوار شدند خبرِ رسیدنِ کاروانِ عظیم بسرکردگیِ میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگرانِ عراق و خراسان از اسپ و اسبابِ فراوان همراه داشته بعزمِ سفرِ هندوستان کمرِ اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادتِ تقبیلِ رکابِ دولت سرافراز شدند - ورودِ این وفودِ غیبي مقدّمهٔ فتوحاتِ آسماني شد - و سوداگرانِ هوشمندِ عاقبت‌بین معاونت و امدادِ این‌چنین والا حضرتے را سرمایهٔ سعادتِ روزگارِ خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیداتِ ازلي دانسته بعضے از اسباب و اشیا را بقیمتِ ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - و بجمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت و مقرّبانِ بساطِ قربت قسمت کردند - و بخشِ هرکدام از میرزایانِ بدخشان را نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطورِ خود هرجا که خواهند بفروشند روزِ دیگر کمهرد موردِ موکبِ اقبال شد - طاهر محمّد پسرِ میرخرد آنجا بود - قدومِ گرامي را نعمتِ عُظمیٰ شناخته بخدمت شتافت - امّا از خجلتِ (که داشت) یا از ساماني (که نداشت) در آدابِ ضیافت عرقِ شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان کنارِ آبِ بنگي[3] نزولِ دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرفِ آب شخصے فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیانِ شما هیچ خبرِ پادشاه است - چون این آواز بسمعِ مقدّس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - و درمیانِ شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظریِ سال آلنگم - که بجهتِ تحقیقِ خبرِ پادشاه فرستاده - و درمیانِ ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کسے ایشان را ندید - مردمِ میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده بودند) یافته پیشِ میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرّمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضورِ اشرف طلب داشته فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که فرِ ایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظري خبرِ خوش برسان - و بگو که مستعدّ و آماده باشد - که وقتِ مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدماتِ پسندیده بتقدیم رساند - و روزِ دیگر از پایاب عبور فرموده در موضعِ ادي[4] خنجان فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچي و سانقاچي (۳) در [بعضے نسخه] تنگي (۴) در [چند نسخه] اري خنجان و نسخهٔ [ح] اوري چشمان *

و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و ازانجا اندراب مخیّم سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه (حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجّه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن او از کابل (که مقدمهٔ جزای کارِ است) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود *

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادیئی در روش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجّه ضحّاک و بامیان شدند) میرزا کامران از سنوح این امر غریب (که در مخیّلهٔ او نگذشته بود) در تعجّب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش‌وقت گشته دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محلّ محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال وخامت مآل او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رساند آخر بتفقّدات ناپایدار آن مکّار بیوفا را تسلّی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را (که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق‌ناشناس چندین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه‌دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولی‌نعمت خود جان زندنی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاخچی بیگ را (که از امرای معتبر چغتی در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بےملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی‌شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده یامین دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که مذاقان نادرست را دامنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی زدن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا[۲] و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ‌گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد

(۲) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند *

و درینجا شخصی جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیشِ میرزا آورد - میرزا ازین آوردنِ جیبه اندیشهای تباهِ بے‌ته را بخاطر راه داده از فرطِ شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم‌خان برلاس در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در استحکامِ مبانیِ قلعه داري اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعیدِ کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل‌المتینِ عقیدت و اخلاصِ حضرتِ جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیفِ جانکاه را درین میدان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمانِ نا درست و حرف و حکایاتِ فریب آمیز بازي‌داده قلعه را گرفت - و آن نوباوهٔ چمنِ کاینات و گلدستهٔ بهارستانِ آفاق یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که بروائحِ اقبالِ روز افزون مشامِ امّیدِ روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوارِ خلافتِ ایزدي از مرآتِ ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقیّد ساخت - امّا حمایتِ ایزدي (که مقارنِ احوالِ دولت اشتمالِ آنحضرت است) برسمِ قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني در کنف حراست و ازروی صورت در پناهِ عطوفتِ خود داشته پیوسته نگاهباني میکرد *

میرزا کامران در دارالملکِ کابل بوده مشغولِ انتظامِ احوالِ خود و سرانجامِ لشکر مي‌بود و میرزا عسکري را جوی شاهي (که اکنون سعادتِ انتساب بلقبِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي یافته بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخیست میانِ هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنامِ اقدس منسوب ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي به یاسین‌دولت مقرّر ساخت - و همچنین مردمِ خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و باوایای دولتِ پادشاهي در مقامِ گرفت و گیر شد - خواجه سلطان‌علي دیوان را مقیّد ساخت - ودستِ تطاول‌گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجامِ بد سرانجامیِ خود شد - و پیوسته از توجّهِ موکبِ پادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - ومدارِ مهمّات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راهِ ظلم و تعدّي سامانے (که سرِ بے‌سامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه * شعر *

* درم بزور ستانانِ زر بزینت ده * بنای عمر کنانند و بام قصر اندای *

قریبِ سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضتِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني از بدخشان بصوبِ کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعدادِ تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملّا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرتِ شاهنشاهي را (که آثارِ سعادت واقبال از ناصیهٔ دولتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعترافِ آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان‌بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکات او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طفیلي بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح قدسیهٔ حضرت جهانباني را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همت جهانگشا عرصهٔ اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانباني شد - و میرزایان برهنموني سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطرے حق‌شناس و نیتی نظام‌بخش از راه کتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند - چون گروهے از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرودآمده برزمین طبیعت روزگار نشسته سوگندے (که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده درمقام آن شدند که هرگروهے را بطرزے مخصوص سوگند دهند - که دریکجهتي و یکدلي همراهي نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صور حقائق اشیا قلم صنع الٰهیست - و پدید آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات برجادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلي - و خاطر ملکوت‌ناظر ما از همه جمع‌است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندکے بحقیقت گراید - و چهرهٔ راستي در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستي نماید - درین اثنا حاجي محمد خان کوکي (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشي صلاح دولت در کارے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمي نصیبه داشت) گفت حاجي محمد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدن مروت و بحر فتوت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاطر حاجي محمد خواهد - و از عالم دولتخواهي بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکبِ عالي نزديک اشتر کرام رسيد ميرزا کامران بدستورِ معهود از نا معاملهٔفهمي آمادهٔ پيکار گشت - و جمعيّت سرانجام داده روی بموکبِ عالي آورد - چون مسافت اندکے ماند حضرتِ جهانباني عواطفِ ذاتيّه را منظور داشته ميرزا شاه خويشِ مير برکه را (که از اجلّهٔ ساداتِ ترمذ بود) پيشِ ميرزا فرستادند - و نصائحِ ارجمند (که گوشوارهٔ گوشِ هوشِ اهلِ دولت و اقبال تواندشد)فرمودند - خلاصهاش آنکه همواره طريقِ مخالفت سپردن و شاهراهِ موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - حيف باشد که بر سرِ کابل اين همه نزاع شود - حقوقِ قديمه و جديده را مرعي داشته طريقِ مصالحت و سبيلِ مخالصت پيش گير- و در تسخيرِ هندوستان يکدل شده همراهي گزين - سيد آدابِ رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - امّا بشرطِ آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باين شرط و عهد در ملازمت بوده متوجّهِ تسخيرِ هندوستان ميگردم - چون آنحضرت در مقامِ رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتّفاقِ مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پيغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگِ مصمّم است - وميخواهي که راهِ يکجهتي سپري) صبيّهٔ رضيّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواجِ گوهرِ يکتای خلافت (يعني حضرتِ شاهنشاهي) درآر- تا کابل را (۲) بآنها عنايت فرمائيم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سوادِ اعظمِ هندوستان شويم - و آن ممالک را (که محلِّ شرور و آفات شده) مقامِ امن و امان سازيم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - ميرزا ميخواست که پذيرای نصائحِ هوش افزای گشته مواعظِ دولت‌افزای پادشاهي را بگوشِ جان جای دهد ليکن قراچه قرابخت (که مدارِ کار و بارِ ميرزا برو بود) قبول نکرد - و گفت سرِ ما و کابل •

القصّه درين روز چون شکر يلدز مقابلِ ميرزا بود (که بتجاربِ داناياِن اخترشناس مواجههٔ اين جنگ‌کردن خود را بدستِ خود شکست دادن‌است) ميرزا بلطائفُ الحيل جنگ را بروزِ ديگر مي‌انداخت - و لشکرِ فيروزي‌مند خواهانِ جنگ بود - ليکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرتِ جهانباني مراعاتِ خاطرِ او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهانِ حسابدان همّت در نصرت بسته عرصه‌آرائیِ نبرد را سعي‌مينمودند - (۳) درين اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعے ديگر (که در جنگِ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنيمت دانسته بشرفِ ملازمت پيوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگیِ لشکرِ مخالف را بموقفِ عرض رسانيدند - (۴) نيمے از روز گذشته بود که قدمِ وثوق در رکابِ عزيمت آورده بتسويهٔ صفوف و ترتيبِ آدابِ جنگ (از ميمنه و ميسره

---

(۲) در [چند نسخه] باينها (۳) در [بعضے نسخه] که ذرين اثنا (۴) نسخهٔ [۵] پاسے از روز •

و قلب و مقدمه) توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر والا بوجود مقدس پادشاهی مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد - والتمش بتردد حاجي محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزاعسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین برمثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر مهباکه (۲) و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی سوري اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و سپاهیان جان‌سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي سرگرم کارزار شدند - دربن اثنا سر قراچه‌قرابخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه‌انگیز نجات بخشیدند - حکم عالي شد که سر شوریدهٔ این‌حرام‌نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران نفاق‌پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما ست و کابل) آن قول بعمل درآمد (۳) و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولی از مخاذیل میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانباني آورد) که قنبرعلي بهاري (۴) (که از ملازمان میرزا هندال بود - و درقندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و مي‌شگافد - و سر او را بریده بملازمت مي‌آرد ●

درین عرصهٔ دارو‌گیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین‌کار دانسته بجانبازي کمر همت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنیج (۵) بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعی (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران منت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحی (که مقدمهٔ فتوحات بے‌اندازه تواندشد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادمانی‌شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] مبهاکه (۳) در [بعضی نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ح] بادنج ●

امّا خاطرِ قدسي مناظر از رهگذرِ آن گوهرِ تاجِ شهرياري و اکليلِ تارکِ تاجداري يعني حضرت شاهنشاهي بغايت نگران بود - که بسمعِ اقدس رسانيده بودند که اين نوبت ميرزا کامران آن والا قدرِ عالي‌شکوه را همراه آورده است - و باطنِ اقدس را از توزّع و تفرّق به هيچ گونه تسلّي نميشد تا آنکه حسن آخته آن گلبنِ گلشنِ اقبال و سروِ چمنِ سلطنت را بنظرِ اقدس درآورد - مقدمِ آن نورِ ديده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته برسلامتِ حال و حصولِ آمال سجداتِ شکر بجای آوردند و از غايتِ شوق بےاختيار آن نورِ پرورده الهي را در بر گرفتند - و بعد از ادای آدابِ شکرگزاري بصدقات و خيرات (که شکرِ عملي‌ست) اقدام فرمودند - و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ايتام را بفيضِ احسان و انعام بدست آوردند - و هريک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذرِ کاميابی ديدارِ آن قرّةالعين خلافت - و چه بعنوانِ جلدوی نيکو خدمتيها) بتفقّدات خسروانه پايهٔ امتياز بلند ساختند - و بزبانِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني گذشت که بعد ازين در هيچ يورش ازين نوباوهٔ چمنِ خلافت جدائي نگزينيم - که درقدمِ سعادت‌اثرِ او هزاران دولت و ميمنت مطوي‌ست و درين يورش اين‌فتحِ ارجمند را از ميامنِ قدوم(٢) اين‌گوهرِ والا ميدانيم - و مقارنِ اين‌حال مسرّت طراز دو شترِ صندوق‌بار بےساربان در جنگ‌گاه پديد آمد - حضرت فرمودند که هر کس اُلجا ميگيرد اُلجای ما همين دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجّه‌شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارگشايند - و به‌بينند - که درين صندوقها‌چيست - از اتفاقاتِ حسنه آنکه کتبِ خاصهٔ پادشاهي (که در جنگِ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و کمال‌درين‌چند صندوق بود - ديباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم ميربيوتات (که افروزندهٔ آتشِ فتنه بود) در اشتعالِ نايرهٔ اين قتال بآتشِ اعمالِ خود سوخته موجبِ تسکينِ سورتِ شور و شر گرديد - و دران روز بفتح و فيروزي درباغِ چاربکاران مجلس‌آرای عيش و عشرت بودند •

چون (بميامنِ توفيقاتِ ايزدي ابوابِ نصرت گشوده گشت - و شورانگيزانِ فتنه‌اندوز سزا يافتند) بساعتِ خجسته روزِ ديگر کابل مهبطِ برکاتِ قدومِ گرامي و موردِ سعاداتِ جاوداني شد - اول در ارکِ کابل نزولِ سعادت اتّفاق‌افتاد - و مخدّراتِ تتقِ عصمت سعادتِ حضور دريافته شادکاميها بظهور رسانيدند - و بعد ازان بطريقِ معتاد آرته باغ را بقدومِ ميمنت بخش طراوت بخشيده درانجا بسرانجامِ ولايت و رعايتِ رعيّت و مراعاتِ نيکوخدمتانِ يکدل و برانداختنِ منافقانِ دو رويه اهتمام فرمودند - ديندار بيگ و حيدر دوست و مغل قانچي و مست علي قورچي را (که بکرّات

---

(٢) نسخهٔ [ح] قدم اين گوهرِ والا •

از آنها حرام‌نمکي ظاهر شده بود) صلاحِ حالِ آنها و مبادي منظور داشته بیاسا رسانیدند - و همتِ والا
بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمولِ عواطفِ عنایات ساخته
رخصتِ بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهتِ عنایتِ خاص چند روز نگاهداشته
بعد از تمهیدِ بساطِ نشاط بسرافرازیِ مقدماتِ مواصلت اختصاص بخشیده ببدخشان فرستادند
و مقرر شد که در زمانِ معهود بآئینِ شایسته [illegible] بیگم را ([illegible]
خلافت است) لوازمِ انعقاد و ازدواج بظهور آید - و [illegible]
و مآل داشته هرکدام از ملازمانِ عتبهٔ خلافت را بفنونِ مهرباني شرفِ اختصاص بخشیدند •

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی
و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهي •

دریندولا (که بتائیداتِ الهي دارالملک کابل مقرِ اورنگِ سلطنت و مهبطِ انوارِ خلافت شد)
بجهتِ انبساطِ خاطر موضعِ چرخ را (که از تومانِ لهوگر است) نامزدِ حضرتِ شاهنشاهي ساخته
بآن نونهالِ بهارستانِ اقبال عنایت فرمودند - کارشناسانِ آگاه دل ازین عطیهٔ غیبي بفرمانروائي
چرخ فال زده کوسِ شادماني بر چرخِ نهم بلند آوازه کردند - و وکالتِ درخانه (که اعظمِ تربیتها
و اشرفِ خدمات است) بحاجي محمد خان مقرر فرموده [illegible]
(که او از تنگ‌حوصلگي [illegible] شجاعت و [illegible]
در زندانِ غم میداشت - و پیوسته ناسپاسي کرده خواهشهای دور از کار ([illegible])
بظهور مي‌آورد - و حضرتِ جهانباني از علوِ همت و فراخیِ حوصله ([illegible]
میگذرانیدند - چه نیتِ خیرِ آن فرماندهِ کامگار آن بود که [illegible]
صنعِ یزداني و نهالِ برومندِ چارچمنِ تقدیر است) [illegible]
کسیکه درمیانِ اقران بفزونیِ عقل یا فراوانیِ شجاعت یا [illegible]
امتیاز داشته باشد - اما آن بدگوهرِ بیسزات از تیره بختي و [illegible]
از اسبابِ مزیدِ جنونِ خود میساخت - و آنحضرت همواره [illegible] مقرر فرموده مشمولِ عواطف
و التفات میداشتند •

و بالجمله دران ایامِ سعادت فرجام [illegible] ابوابِ داد و دهش و [illegible]
نظامِ عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت [illegible]
سریر آرای فرماندهي و فرمانروائي بودند - میرزا کامران بعد از [illegible] از موضعِ [illegible]

ببدترین حالے (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان[۲] داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادرِ خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و قتلق قدم و علي محمد و جوگي خان و ابدال و مقصود قورچي باشند) از جانبِ ده سبز خود را سراسیمه درمیانِ افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمد خان و خضر خواجه خان و جمعے (که بتعاقبِ آنها شتافته بودند) اهتمامِ لایق درگرفتنِ میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سرِ راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسے بشناسد) چارضرب زده بلباسِ قلندري خود را بملک محمد مندراوري[۳] (که از اربابِ معتبرِ لمغانات است) رسانید و او حقوقِ سابقِ میرزا را منظور داشته در مراعاتِ احوالِ میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هریکے نزدِ هوشمند تازیانه‌ایست قوي از بهرِ عبرت گرفتن و از خوابِ غفلت بیدار گشتن) اصلا متنبه نشده باز بر سرِ غفلتِ خود شتافت - و طایفهٔ از سپاهیانِ آدم صورت (که نه دلِ حق شناس داشتند - و نه چشمِ حیاسرشت - و همیشه کارِ ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای ادبار گردِ میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهلِ نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتے (که آتشِ آشوب و فتنه زبانه‌آور بود) حاجي محمد خان بےرخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرتِ جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمالِ قدرداني اینچنین حرکتِ شنیع را نازجنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهتِ دفع و رفعِ میرزا کامران جمعے از ملازمانِ عتبهٔ علیه مثلِ بهادر خان و محمد قلي برلاس و قیدوق سلطان و جمعےکثیر از بهادرانِ جانسپار را تعین نمودند - چون عسکرِ اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسرِ درهای علیکار[۴] و علیشنگ[۵] کشید - اُمرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانبِ افغانانِ خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواجِ قاهره از موضعِ غزوِ شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - وچون خاطرِ اقدس فی الجمله از شرارتِ میرزا قرار یافت بجهتِ مزیدِ استیناسِ میرزا سلیمان و ازدیادِ عواطفِ خسرواني نسبتے بخاطرِ اشرف راه یافت خواجه جلال‌الدین محمود و عفت مآب بي‌بي فاطمه را بجهتِ خواستگاریِ خانم صبیهٔ میرزاسلیمان بصوبِ بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرتِ جهانباني قرار یابد خاطر از مهمِ بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۲) نسخهٔ [د] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثرنسخه] علدکار (۵) در [چندنسخه] علیسنگ •

باز میبردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالي شد که میرزا عسکري را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فرونگذاشت - و امتثال امر عالي نموده میرزا عسکري را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي مدد در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانهٔ عمر او پر شد - و مسافت زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانباني را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضداشتي مشتمل بر عجز و انکسار آیندها را باحترام باز گردانید •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته‌اند) هرکه (بعادت بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بے اختیارست - فکیف جمعے که در نهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید - و جمعے از افغانان خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانباني (که آرامبخش زمین و زمان بودند) فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمت بداندیشي بنور حق‌شناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباش بے سر و پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال‌آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجي محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال‌آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگي فرار نمود - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و ازانجا براه بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکے داشت •

و سرگذشت حاجي محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای ناسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهي را بحرف و حکایت ناراست

و وعدۀ آمدنِ دروغ رخصت داد - و قاصدے پیشِ میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضا را بیرام‌خان (که از قندهار بقصدِ ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خانِ مذکور توقان بود) باستقبال رفته گربزانه اظهارِ محبّتے نمود - که ببهانۀ ضیافت درونِ قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّهِ قلعه بود - میرحبش (۲) (که همراهِ حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کیدِ او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخِ (۳) عزیمتِ رفتنِ قلعه نمود - و بیرونِ‌شهر برسرچشمهٔ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراهِ خود بکابل برد - و عرضه‌داشتِ مشعر بر آمدنِ خود و آوردنِ حاجي محمّد ارسال داشت و حضرتِ جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزاکامران خود را بحدودِ کابل کشیده است) بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدنِ خان‌خانان و آوردنِ حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانبِ لمغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازۀ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومتِ کابل باو مفوّض‌بود) نگذاشت که درونِ قلعه درآید - و بسخنانِ درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانۀ شکارِ قراباغ روان شد - و از کتلِ منار گذشته خود را ببابا قُچقار رسانید و از دامنِ کوهِ بهزادي و بلندري (۴) بطریقِ ایلغار بغزنین شتافت - مقارنِ این‌حال راياتِ نصرت اعتصامِ حضرتِ جهانباني (که بدفعِ طغیانِ میرزا کامران متوجّهِ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزولِ اجلال فرمود - و بیرام‌خان بعزِّ بساط بوس سربلندي یافت - حضرتِ جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقبِ میرزا مي‌نمائیم - تا یکبارگي خلقِ خدا از تفرقۀ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاقِ اولیای دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبالِ کارِ میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزولِ دولت ارزاني داشته بیرام‌خان را بحاجي محمّد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریقِ مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار بر نگیرد - و بهر رنگے که بیاید حاجي محمّد را بیاورد - بیرام‌خان بتدبیرِ شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضعِ گلنگار (۵) آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمتِ آن فرمانروای جرم‌بخش عذر خواه آورده استعفای جرائمِ او

---

(۲) نسخۀ [و] میرحسن - و نسخۀ [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(۴) نسخۀ [ح] للندرة و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخۀ [و] کلنکاره

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالي اتفاق افتاد باوجود آنکه (بتازگي چندین تقصیرات حاجي محمد بخشیده بودند) آن قبائح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم (۲) درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای کنور نورکل (۳) گریخت - و هر کدام از متمردان فتنه اندوز بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کنور نور کل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد ٭

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجي محمد و برادرش شاه محمد را (که در بد آموزي و بی‌اندامي استاد حاجي محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسي سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت مینمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست نطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طوماری بقلم آرند - و یکی از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان نانوشته ماند و از سیآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمي‌ست که از نیکوخدمتي سرافکنده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا سادهٔ (۴) لوحی را مظنهٔ خدمت فروشي یا بدمستي در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگی خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فرازانتر و یک آدمي‌ست که نا کرده را ببهای کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش داده و از ابله طرازي چشم بر احسان داشته درمقام خود آرائي مي‌درآید ٭

و چون باین محاسبه حقیقت نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار بادفراه بدیهای خویش اند - و وقت است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

---

(۲) نسخهٔ [ز] فیض عمیم (۳) نسخهٔ [ح] کنور بورکل - و در [بعضی نسخه] کنورپورکل - و در [آئین اکبري] کنیرنورکل (۴) در [بعضی نسخه] تا سادهٔ لوحی را ٭

[illegible] (كه در باب اخلاص [illegible]) بعد آمدن از [illegible] آمدي
[illegible] داده [illegible] از [illegible] داعي [illegible]
و [illegible] قرار گرفت - و [illegible] بعضي از [illegible] بدرگاه [illegible]
و آن [illegible] و شكار [illegible] و تربيت [illegible]
و اخلاص [illegible] - و [illegible] (كه [illegible]) [illegible]
(كه همواره [illegible]) [illegible]
[illegible] آمده [illegible] - و [illegible]
در زمرهٔ [illegible] - و [illegible] ميرزا [illegible] - حضرت جهانباني از راه
[illegible] - و [illegible] ([illegible])
[illegible] و جمعي را [illegible] - و [illegible] شكار [illegible]
[illegible] - [illegible] رخصت [illegible] - و خواجه غازي [illegible]
[illegible] مرخص [illegible] - و [illegible]
و [illegible] ميرزا هندال مكرمت فرمودند - و قندوز (كه ميرزا داشت) بامير بركه و ميرزا حسن
[illegible] گرفت - ميرزا هندال [illegible] مرخص شد - و مير بركه بقندوز رخصت گرفت - و چون شاهي
و [illegible] خود [illegible] - و پيشتر ازانكه (مير بركه بآنجا رسد) ميرزا ابراهيم قندوز را
[illegible] گرفته بود - مير بركه [illegible] بكابل آمد - و حضرت جهانباني
[illegible] ميرزا را [illegible] آن [illegible] - و [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] را [illegible]
[illegible] خود را [illegible] - و [illegible]
در [illegible] مي [illegible] - و [illegible] - و [illegible]
[illegible] حضرت جهانباني [illegible] - چنانچه [illegible]
در [illegible] خود [illegible] •

نهضت موكب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني بتسكين شورش ميرزا كامران بار ديگر - و شهادت ميرزا هندال

ميرزا كامران [illegible] آمده [illegible] آرميده

---

(٢) [illegible] (٣) نسخهٔ [٤] [illegible] •

از خبرِ شورانگیزی او برهم خوردگي پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که باز از حدودِ نیلاب مراجعت نموده باتّفاقِ طایفهٔ از اوباش درحدودِ جوی شاهي سرِفتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیرداران نزدیک را حکمِ یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعزِّ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیانِ حق‌شناس و نعمت شناسان شکرپیرای گرد آمدند - و حضرتِ جهانباني بعزیمتِ اطفای فتنه نهضتِ اعلامِ والا فرمودند از استماعِ توجّهِ موکبِ عالي میرزاکامران بناکامي خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانی (که رایتِ اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدرمحمّد آخته بیگي با اکثری از یکّهای اخلاص‌پیشه بمنصبِ هراولي اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنارِ میاه آبی (که درمیانِ سرخاب و کندمک واقع‌است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخودِ مقاومتِ جنگِ صف نمي‌دید) برو شبیخون آورد حیدرمحمّد از روی هنربری خود دادِ دلاوري و مردانگي داده کارزارِ مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئیِ صوري و معنوي باشد) باو رسید - و ثبات پائي نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضعِ جپریار [۲] (که از تومانِ نیک[۳] نهاراست) مضربِ خیامِ دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازمِ آگاهي ست) مورچلها قسمت شده خندقی و دیوار بستی[۴] سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروهِ انبوهِ افغانان قصدِ شبیخون دارد حضرتِ جهانباني آئینِ آگاهي بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شبِ یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرتِ جهانباني بر بلندیئ (که عقبِ دولتخانه بود) سوارِ دولت شده ایستادند - و غرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسرِ خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را پیشِ خود طلبیدند - ملازمانِ عتبهٔ علیه هرکدام در مورچلِ خود قواعدِ حراست و مراسمِ شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دستِ اهتمام گشادند - و آتشِ محاربه و قتال اشتعال داشت - درانثنای این غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول (که در مورچلها[۵] گشته اهتمام‌میکرد) تیری باو رسیده شهید گشت - و همچنین بازارِ محاربه گرم بود - تا آنکه ماهِ منیر (که آئینه دارِ عالم است) از مطلعِ اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتوِ شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ا د ه] چرپار (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ح] پستی (۵) در [بعضی نسخه] ملچارها •

را [illegible] بزرگان شمشیر آویز [illegible] دانست که قضیهٔ چه است - و دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است •

القصه روح میرزا درآن تاریکی شب [illegible] بعالم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش [illegible] - [illegible] بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را [illegible] برآمد . که [illegible] سیاه در بر دارد - چون شب تاریک بود و شورش باقی [illegible] - از [illegible] رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - [illegible] میرزا را می‌شناخت . ازروی صبر و آهستگی (که شعار خرد منشان است) میرزا را [illegible] آورد - و در آنجا [illegible] - و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه [illegible] در چنان شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت [illegible] - و اظهار نمود که میرزا تردد بسیار کرده اند - و ضعف دارند [illegible] - و خود بر بلندیئ برآمده از جانب میرزا [illegible] - و بر خاطر اشرف [illegible] حضرت جهانبانی پرتوے ازین معنی تافت [illegible] تابوت میرزا را [illegible] شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک [illegible] مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپائین پای آنحضرت مدفون ساختند

[illegible] (که از منتسبان میرزا بود) موزون گفته - مطلعش اینست • شعر •

• شد خون جگر بر مردم چشم شبیخون زد • سپاه دیده[۲] از آمد شد خون خیمه بیرون زد •

• شعر •

[illegible] تاریخ [illegible] است •

• هندال محمد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دل شب •

۹۵۸

• شبخون بشهادتش چو گردید سبب • تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب •

۹۵۸

و میر امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصراع • • سروے از بوستان دولت رفت •

ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود - و دراین باب گفته اند •

• مصراع •

• کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال •

و حضرت جهانبانی روز دیگر ازینجا بدامن کوه نزول اقبال فرمودند - که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش [illegible] فارغ ساخته [illegible] ملک کابل را بفر موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

---

(۱) نسخهٔ [ا] سیاه دیده (۲) نسخهٔ [ب] و در [illegible] میر امانی قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود [illegible] - چون [illegible] جنت رفت . [illegible] سرو قدش - در فلک دود آه حسرت رفت [illegible] سروے از بوستان دولت رفت • و در [چند نسخه] و میر امانی معجمه بطریق •

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگي و فر فرمانروائي از پیشانی نورانی آن نوبارۀ شجرۀ سلطنت و اجلال و گلدستۀ حدیقۀ خلافت و اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جایگیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهي فرمودند - تا ورزش فرمانروائي نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوي استعداد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامی (که در ملازمت حضرت جهانباني سوار دولت میرفتند) دستار آن نور دیدۀ دولت (که افسر تارک سعادت کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان سای آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل جسته ایام تاجداري وفرماندهی شاهنشاهي را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند - حق جل و علا از یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجۀ شهادت (که عمر باقي و عیش ابد عبارت ازانست) سربلند گردانید - و حضرت شاهنشاهي (که نور پرورد الٰهي اند) در گرد آوری دلهای مردم چنان آثار بزرگي و مهرباني و قدرداني و آدم شناسي بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید کامیاب شدند * * شعر *

* الٰهي تا جهان را آب و رنگ است * فلک را دور و گیتي را درنگ است *
* ممتع دارش از عمر و جواني * ز هر چیزش فزون ده زندگاني *

و عمدۀ ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند) اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است - محب علي خان - ناصر قلي (۲) خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه تقبائي - سمانجي - قرغوجي (۳) - جان محمد (۴) تقبائي - تاج الدین محمود باربیگي - تیمور تاش - و مولانا ثاني که ثاني الحال بخطاب ثاني خاني سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

---

(۲) نسخۀ [ا ب] ناصرقلي خان (۳) نسخۀ [ج] فرغوجي (۴) در [بعضی نسخه] خان محمد *

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدین دوست سهاری(۲) بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطهٔ آنکه قدر میرزا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهی نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت است) ازین مردم هرکه (نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و امید چنان است که دران نشاه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هر که بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدسعادان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که(۳) دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود - میرزا از بی‌استطاعتی هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هرشب بزمینداری پناه میگرفت - و از منقصت فطری (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی‌نعمتی محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشأهٔ ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد - نه(۴) بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت‌یافتهٔ دبستان ایزدی را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود • شعر •

• غافل منشین نه وقت بازی‌ست • وقت هنر است و کارسازی‌ست •

اول پیش ملا زاده ملا عصام الدین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاری (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوري را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزدِ جهان آرا این ادب پرورد خاصِ خود را نمیخواست (که بعلومِ صوریِ رسمي آلوده گردد) خاطرِ اورا ازین داعیه پرداخته متوجهِ کار نمي‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک‌ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمي‌رسید تا آنکه درینولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ رباني چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ رباني قرعه درمیانِ ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولت بنامِ هرکه برآید او در آخوندي منفرد[۲] بوده بسعادتِ این خدمت سربلندي یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر برین خدمت شرفِ ارتفاع یافت *

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعینِ معلم درینجا از بابِ رسوم و عادات است نه از قسمِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پرورد ایزدي را بتعلم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدس متوجهِ تعلمِ[۳] صوري نبود - و عمدهٔ حکم و مصالحِ بے میلیِ آنحضرت بحرف آموزیِ رسمي آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبي بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگي و ساختگي نیست - دادِ الٰهي ست - که تکاپوی بشري را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان ببختوریِ ظاهري و فراوانیِ دولتِ صوري اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهلِ عارف نموده اکثرِ اوقات ببازي مي‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندي میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر مي[۴]افتاد - و ازآنجا (که همت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهري میساختند - و دل درکارے مي‌بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمي‌بود اما اهلِ معني ازان حکمتها مي‌دریافتند ازانجمله پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیب فطرت نظر گماشته تفرج‌گریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظارگي و تماشائي بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (از بار کشي - و بردباري - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بے‌آبي) اندیشهای معنوي در صورتِ بازي و پردهٔ مجازي میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال

---

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضے نسخه] تعلیم صوري - و در [بعضے] بعلم صوري (۴) در [چند نسخه] نمي افتاد *

بر عشرتِ اسپِ تازي (که اعظمِ اسبابِ رياست و سرافرازيست) مي‌گماشتند - و گوی کمالات و هنر پردازيهای صوري و معنوي را بچوگانِ امدادِ تدسي و تربيتِ ازلي مي‌ربودند - و گاه از بال‌گشائيهای همت در فضای هوای حق‌شناسي (۲) هوسِ کبوتربازي بخاطرِ ملکوت مناظر آورده جهتِ دلربائيء دلهای رميده دانه مي‌انشاندند - و ازشوق و وجدِ ظاهريء اين مشتي بال و پر بمواجيد ذوقيء شهوديء اربابِ کمال پي برده شوق پردازِ عالمِ معني مي‌بودند - و از طيرانِ اين طايرانِ اوجِ علو دل بر بلند پروازيهای تيزپرانِ سمای مقدس داشته در لباسِ بازي کارِ عبادت سامان ميفرمودند و گاه بسگ دواني ميل فرموده بکارِ نفس مي‌پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعني نفس آرائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاقِ ملکيء او حاضرانِ بساط را راهبر ميگشتند و هرچند (در پردهٔ بيگانگي تکاپوی ميفرمودند - و خود را بلباسِ اربابِ ظاهر ميداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشيد - پيوسته فرايزدي از ناصيهٔ سعادت پيرای آنحضرت ميتافت - و شمائلِ پيشوائيء صورت و معني از چهرهٔ نورانيء آن برگزيدهٔ حق هويدا بود *

روزے بدامنِ کوهِ سفيد سنگ بشکار اشتغال داشته بدستِ هريکے از خدمتگارانِ نزديک سگانِ شکاري سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندے را بالای کوه تعين فرموده بودند - که آهوان را رانده به بيابان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسيد جمعے (که بسگِ نفسِ شوم گرفتار بودند) از کوتهيء دريافت صغرِ سنِ صوري را پيش‌نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بتحقيقت معامله آگاهي شد سلطنتِ معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردنِ آنها را چون سگان بطناب بسته در تمامِ لشکر بگردانند - و چنان بر مسندِ قهر نشستند که کهن‌سالانِ کار ديده متنبه شده انگشتِ حيرت در دهان ماندند - چون اين واقعه بسمعِ اقدسِ (۳) حضرتِ جهانباني رسيد خاطرِ اشرف انبساطِ عظيم يافت - و فرمودند که عنقريب بسلطنتِ عظمی رسيده کامياب دولتِ جاوداني ميشوند - شاهم خان جلاير ميگفت که روزے حضرتِ جهانباني به بندهٔ حکم فرمودند - که رفته خبر بيار - که آن نونهالِ بهارستانِ اقبال چه ميکنند - و در چه کار اند چون رفتم ديدم که بر بسترِ استراحت آسوده اند - روی نورانيء آنحضرت بغايت شگفته است و بظاهر چنان مي‌نمايد که بخواب رفته‌اند - و در باطن با مقدسانِ ملأ اعلی در گفت و شنود اند دستِ مبارکِ ايشان گاه گاه بجنبش مي‌درآيد - چنانچه از اربابِ شهود در حالتِ مواجيد بظهور ميرسد - و گاهے در (۴) همان حال از زبانِ گوهرافشان بظهور مي آمد که انشاء الله سبحانه

---

(۲) نسخهٔ [ط] خداپرستي و حق‌شناسي (۳) نسخهٔ [ح] همايون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که اندے از بسيار گفته آمد از زبان *

خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم - و حاجتِ مستمندانِ هفت اقلیم برآرم - خانِ مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوشِ هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفته متحیّر بودم - و چند مرتبه بدستورِ مذکور حرف سرائی فرمودند •

و دران ایّام وضعِ پسندیدهٔ آنحضرت از کمالِ دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویانِ تیره رای (که جز سود و زیانِ خود نشناسد - بلکه سودِ خود را در زیانِ خود داند) اظهار کردے (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش می‌آمد - و میفرمودند که اینها بعقلِ ناقصِ خود خود را دولتخواه می‌نمایند حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهی خبرے داشته باشند - بشنفار شدنِ حضرتِ جهانبانی بد من می‌اندیشند - و سودِ دنیاویِ مرا در زیانِ دین می‌اندوزند - بلکه آشوب در ملکِ عافیت انداخته سرِ شور افزائی دارند - چه سعادتِ دینی و دنیویِ فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش و اعمالِ شان در آسودگیِ پدرِ بزرگوار مصروف باشد - و درازیِ عمرِ گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بدازند خردِ والا و طینتِ پاک و نیّتِ درستِ این بزرگِ صورت و معنی را - و بالجمله بزرگی و بختیاری از طرزِ ماند و بود و نشست و خاستِ آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگانِ تجربه آموز بسعیِ فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظرِ ایزدی را بادنیِ توجّهے در بدیهه میسّر بود - و هر دانش و حکمتی (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد) این مظهرِ غرائبِ قدرت را بے تامّل و تفکّر دست میداد - حکمتِ بالغه ازین نورِ باصرهٔ سلطنت و خلافت چشمِ امّیدِ روزگار را روشن میساخت - و برا استقامتِ رایِ (٢) و متانتِ دانشِ این نورِ پرورِ الٰهی ثناخوان بود - و تا هنگامِ ظهورِ خلافت در مظاهر و مکامنِ متنوّعه محتجب و مختفی بوده همواره درین حصنِ معنوی و حرزِ الٰهی (٣) از وصمتِ مکر و کیدِ بدخواهان ایمن زیست میکردند •

عزیمت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضعِ بهسود موسمِ زمستان بآخر رسید - و صولتِ سرما بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائلِ افغانان بسر میبرد) اکثرِ اُمرا برین شدند که اکنون میرزا را

(٢) در [اکثر نسخه] طبع (٣) نسخهٔ [د] حراست الٰهی •

[illegible] نمایند . مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران [illegible] عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و فرقهٔ از دور بینان بساط قرب [illegible] که چون [illegible] (اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل [illegible] مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که [illegible] بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است [illegible] بدان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست [illegible] دیگر بر کنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود [illegible] فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند [illegible] غبار ادبار بر مفارق اعدا افشاندند - جمعی از بهادران متهور [illegible] و سلطان محمد اوتی (٤) و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را [illegible] (٥) - و دران شب هوا بقدر برودتی داشت [illegible] فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده [illegible] .

چون [illegible] جا بجا [illegible] فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد درانثای این تردد ماهم علی قلی خان (١) و بابا خزانچی (٢) (که از جانب میرزا کامران پیش ملک [illegible]) سعادت [illegible] دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که [illegible] - [illegible] را در غلط انداخته غیر قبیله (که میرزا درانجا بود) [illegible] - [illegible] است - نمیدانند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است [illegible] - [illegible] صبح صادق پیشروان موکب (٨) دولت بنواحی آن قبیله رسیده [illegible] - و جمعی کثیر را بوحشت اباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان [illegible] - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند [illegible] از [illegible] این معنی ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس [illegible] - یکی بدست افتاد - و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(٢) در [بعضی نسخه] [illegible] (٣) در [بعضی نسخه] [illegible] (٤) نسخهٔ [د] قزاق (٥) در [چند نسخه] [illegible] (٦) در [بعضی نسخه] ماهم علی قبچاق (٧) در [چند نسخه] خرازی (٨) نسخهٔ [ط] [illegible] .

چون پرتوِ صبح در پردهٔ دري درآمد ظاهر شد که بدست افتادهٔ بیگ ملوک است - که میرزا را باو رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانانِ اوباش (مثلِ شیخ یوسف کرراني (٢) و ملک منگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاکِ رسوائي بر روزگارِ خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدستِ اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایاتِ اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرارِ بودنِ آنحدود نداده متوجهِ هندوستان شد - و [چون خاطرِ اشرف از تادیبِ اهلِ تمرد و تنبیهِ اربابِ عصیان فراغ یافت - و بعنایتِ ایزدي فتحے غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسر آمد] ازین سرزمینِ ظفرآئین دوستکام مراجعت نموده بمنزلِ بهسود ورودِ اقبال فرمودند - و [چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (سزاوارِ ناسپاسانِ حق ناشناس تواندبود) برآمده متوجهِ هندوستان شده است] حضرتِ جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهارِ چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخشِ نگارستانِ بواطن توان گفت) بزم افروزِ مجلسِ جاه و جلال گشتند - چون (ایامِ شگوفه بود - و آغازِ کوکبهٔ بهار و طراوتِ خیابان و لطافتِ جویبار گره‌گشای ضمایر) جمعے از مخصوصان را بسرکردگیِ علي قلي اندراني بدارالملکِ کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستانِ اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را باتفاقِ مخدراتِ تتقِ عصمت و مطهراتِ سرادقاتِ عفت بحضورِ اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائعِ نوبهار و مطالعهٔ صحائفِ گلزار بسراپردهٔ شناختِ نقشبندِ ازلي محرم گشته اساسِ شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضراتِ رفیع الدرجات بشرفِ حضور و سرورِ ورودِ سعادت فرمودند - و آنحضرت شکرِ مواهبِ نامتناهي (که مستجلبِ مزیدِ نعمِ منعمِ حقیقي ست) بجای آوردند - و بعد از بسطِ بساطِ انبساط و افراطِ شوق عنانِ توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدار الملکِ کابل نزولِ اجلال فرمودند ٭

توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرتِ جهانباني روز بروز لایحهٔ رشد و کارداني از ناصیهٔ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي در افزوني مي یافتند) دریناولا (که زمانِ آسایشِ روزگار بود) رای جهان آرای بموجبِ الهامِ رباني این تقاضا فرمود که آن نوبارهٔ چمنِ خلافت را بظاهر روزے چند از خود (٣) جدائي تجویز فرمایند

---

(٢) نسخهٔ [ح] کراني (٣) نسخهٔ [ه] از خود تجویز دوري فرمایند ٭

تا هم عیارِ بزرگیِ این گوهرِ والا گرفته آید[2] - و هم فراخیِ حوصلهٔ سپهر رفعت معلوم همگنان شود
و هم در آدابِ فرمان‌روائی ورزش بهم رسد - چه در هنگامِ صغرِ سن و آنگاه در ایامِ جدائی هر باره
(هوشمندی را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوار سلوکِ بزرگانه نماید - و بزرگیِ خود را منظور نداشته
بخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بسپرد - و باتصالِ معنوی اکتفا فرموده از دوریِ صوری
ملول خاطر نباشد) هرآئینه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلافت تواند بود - و (چون ...
صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشانی مظنون بل متیقن بود) در اوائلِ سالِ (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه
حضرتِ شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - اتکه خان و خواجه جلال الدین محمود
و تمام ملازمانِ میرزا هندال درین یورشِ مسعود ملتزمِ رکابِ دولت اعتصام بودند - مهمات ...
جمیعِ مهماتِ صوری برای رزینِ خواجه مفوض بود - مدتِ شش ماه بآگاهی و شادمانی گذرانیدند
و چون پیشوائیِ صورت و معنی از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصالِ ستوده
(که در سنِ بزرگی از عالی‌خوردانِ جهان‌دیده پدید نیاید) ازان جوان‌بختِ فرخنده طالع بظهور می‌آمد
و پیوسته بنیتِ درست از حق پرستی گردِ دلها میگشتند - و همواره در گردآوریِ ... دلها
سلسلهٔ صورت توجهِ عالی می‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستانِ ...
تصرفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایزد کمرِ اجتهاد بربسته راهِ فقر و فنا پیش گرفته
و از راحت و الم و مدح و ذمِ اهلِ عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بیهمتا درست کرده
آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا بلاس[3] از مجذوبانِ حق‌شناس مستغرقِ بحرِ شهود
و محوِ دوامِ استغراق بوده در کنجِ عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرر بدیدنِ او توجه میفرمودند
و آن راست‌بینِ کارخانهٔ تقدیس پیشوائیِ صورت و معنی از مواطعِ پیشانی مطالعه نموده
بپادشاهیِ ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طولِ بقا و مژده‌های علوِ مراتب میداد - و چون
خاطرِ اقدس از سیر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجبِ اشارتِ حضرتِ جهانبانی
جنت آشیانی بمستقرِ جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و حسبِ طلبِ آنحضرت
حضرتِ جهانبانی پیوسته در کابل انتظام‌بخشِ مهمات بودند - و اوقاتِ گرامی تقسیم و توزیع فرموده
لمحهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و باوجودِ دادبخشی و دلجوئیِ شکستگان
و سایرِ کار و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزیدِ شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند - روزی بحدودِ زمه
(موضعیست از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار سوار شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسپ جدا شدند

(۲) نسخهٔ [ب] این جوهر فرد نیک گرفته آید (۳) نسخهٔ [ج] پلاس - و نسخهٔ [و] ملاس •

[illegible] مقدس آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

آنحضرت را کامل صحت و عافیت کرامت شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی [illegible] گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح

[illegible] (۹۵۹) [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد - و اول قبیلهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible] گمان دانائی بر خود کردهٔ در اغلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهرهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible] و اسباب او نصیبهٔ این دولتمندان گشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آمد •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمده بزور این جا را از تصرّفِ کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسرِ او جانشینِ پدر شد و بعد ازو پسرِ او بیر[٢] نام کلانیِ آلوسِ خود یافت - و بعد ازو تتار ناظمِ قبیلۀ خود شد - و او را بشیرخان افغان و سلیم خان پسرش منازعتِ عظیم روی داد - و خود را از منتسبانِ این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیرِ هندوستان فرموده بودند) در ملازمتِ حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود - علی الخصوص در جنگِ رانا سانکا جانفشانی نموده - و اورا دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانیِ آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسرانِ سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتِ بنفاق میکردند القصه مقارنِ ایلچیِ سلطان آدم گکهر جوگی خان (که از خدمتگارانِ نزدیکِ میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضه‌داشتِ میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بےته گذرانید - محررِ[٣] این مجموعۀ هوشمندی ابوالفضل (که مباشرِ تسویدِ واقعاتِ این دودمانِ گرامی ست) چون [همّت در شرحِ احوال و نشرِ اخبارِ دولت پیرای حضرتِ شاهنشاهی بسته - و از جهتِ سیرابیِ تشنه‌لبانِ این داستانِ گرامی از آدم تا این‌دم (که عهدِ ولی‌عهدِ عالم است) از سلسلۀ علیّۀ این دودمانِ خلافت بطفیل می‌آرد] ذکرِ مجملے از ناکامیِ میرزا کامران و مکافات[٤] یافتنِ او از کردارِ خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثالِ این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجامِ سخن در نشیب و فرازِ آن شدن ناگزیرِ سخن‌آرائی ست ٭

بر مسامعِ مستمعانِ این سوانحِ غیبی (که هر یکے ازان واعظِ منابرِ قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دستِ تیغ گذارانِ صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرارِ بودن نداد و از تباهیِ خرد (که نتیجۀ حق‌ناشناسی ست) باوجودِ چندین ادبارات (که هر یکے هادیِ شاهراهِ سعادت تواند بود) خود را بملازمتِ اینچنین خدیوِ مهربانِ بسیاربخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گردِ ندامت و پشیمانی بر چهرۀ احوالِ او نشست - و بوسیلۀ عجز و خجالت خود را بآستان‌بوس مشرّف ساخته تدارکِ تقصیرات نمود) از بختِ واژگون متوجهِ هندوستان شد - که پیشِ سلیم خان پسرِ شیرخان (که بکفرانِ نعمتِ ذاتی از بادۀ[٥] غفلت و سرجوشِ غرور آشفته دماغ بود) رفته کمکِ ادبارِ خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمنِ جانیِ خود رجوع کرده

---

(٢) نسخۀ [ج ه] پیرنام - و نسخۀ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (٣) نسخۀ [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (٤) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (٥) نسخۀ [ح] از بادۀ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود ٭

که کار چنین دوست بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولي‌نعمت خود ستیزه‌کاري نماید - کوتاهی سخن[۲] آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با معدودے راهِ هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم‌خان انجاح مرام میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه‌تعین‌میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علي محمّد اسپ را نیز پیش سلیم‌خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که کوتهي ازان لایق‌تر) چون میرزا بچهار کروهی بن رسید سلیم خان پسر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوري و جمعی از آمرا را باستقبال فرستاد و بروشی(که لایقِ دشمنان و سگانِ درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان‌را دریافت - همراهانِ میرزا بابا جوجک[۳] بود - و ملاشفائي[۴] و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم‌شاه و رحمان‌قلي خان و صالح دیوانه و حاجي یوسف و علي محمّد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها[۵] نابرده به - و(چون کردارِ حق‌ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبتِ وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمالِ ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروهِ بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیب درآمدن کرده بود) سرزنش کردے *

و چون سلیم‌خان خاطر از مهمّاتِ پنجاب جمع کرده بجانبِ دهلي روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهارِ رخصت میکرد - و صورت نمي بست) بمواعیدِ نادرست همراه‌گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکی از قلاعِ حصینهٔ هندوستان مقیّد سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت نامّید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگي‌خان[۶] را (که از معتمدانِ میرزا بود) پیشِ راجه بکهو[۷] (که در دوازده کروهی ماچهیواره بود) فرستاده در استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگي پیش‌آمده پناه بمیرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آبِ ماچهیواره گذشت) میرزا در جامهٔ[۸] خوابِ خود یوسف آفتابچي را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوکي خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعضے نسخه] سکهو (۸) در [بعضے نسخه] در خانهٔ خواب خود *

بدابا معید قرارداد که تا زمانِ دراز چیزے میخوانده باشي - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییرِ لباس داده و برقع برروی افکنده از طرفِ سراپرده بدر رفته بمامنِ قرارداد شتافت و راجه او را بآئینِ لایق دید - و چون خبرِ آمدنِ لشکر بتفحصِ میرزا شنید پیشِ راجهٔ کهلور[۲] (که دران نواحي مستحکم‌ترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنانِ خود میرزا را بدرقه داده بجانبِ جمّو روان ساخت - و راجهٔ جمّو از دور اندیشیهای زمینداراته میرزا را نگذاشت که بولایتِ او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجهِ ولایتِ مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییرِ وضع کرده در لباسِ زنان بهمراهئ افغانے (که اسپ جلّاب بود) بجانبِ کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان‌آدم گکهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کارِ ناساختني از پیش برد - و او دولتخواهئ درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیشِ خود نگاه داشت و عرضه‌داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علاماتِ نومیدي از چهرهٔ احوالِ این الوس مشاهده نمود ناگزیر براهِ گریزت شتافته از راهِ احتیاط عرضه‌داشتے (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - وهرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه اندازي[۳] با خود متفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مَفرے[۴] نداشت - و نیز از حراست این قوم و از واماندگئ خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهئ این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتے را (که تائیدِ ایزدي آرایش دهد - و حمایتِ الهي نگهباني نماید) بدخواهِ تیره رای[۵] هر اندیشهٔ تباه (که در حقِ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکالِ این فرو ماند - و هرچه آنرا سودِ خود اندیشد زیان بیند - و مصداقِ این حال احوالِ میرزا کامران است - چنانچه مجملے گذارش یافت *

و چون ایلچئ سلطان آدم حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانید یورشِ هندوستان تا ولایتِ گکهران مصمّم شد - و خواجه جلال‌الدین محمود را بحراست و حکومتِ ولایتِ کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرتِ شاهنشاهي را برای تمشیتِ مهماتِ صوري و معنوي و میمنتِ دیني و دنیوي همراهِ موکبِ والا گرفتند - و کمرِ عزیمت برمیانِ همّت بستند که کارِ میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شرِ او ایمن سازند - و چون اعلامِ نصرت‌اعتصام بحدودِ سند رسید قاضي حامد را (که قاضئ اردوی ظفرقرین بود) پیشِ سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعضے نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ه] اندوزي (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرے (۵) در [بعضے نسخه] بدخواهِ تیره‌رای خاسر و خایب گشته *

که پایهٔ قدر او را بادراکِ بساط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظِ هوشمندانه (که زنگِ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دلِ او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایاتِ اقبال از آب سند عبور فرمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمینداراندهٔ ناصواب پیرامونِ خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیشِ او فرستادند که بسخنانِ دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنی چند (که راهبرِ سعادتِ او بود) رساند - و مکنوناتِ ضمائر ایشان را از چهرهٔ حال تفرس نموده حقیقتِ خبیّاتِ سرائر را معروض دارد - منعم خان رنته کارنامهٔ دانشِ خود بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراهِ خود گرفته در نواحیِ پرهاله بدولتِ زمین بوس شرفِ امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجودِ چندین جرائم (که هر یکے مستوجبِ عقوبتِ عُظمی تواند بود) مشمولِ انواعِ التفات شد - جمیعِ اُمرای دولتخواه و دانشورانِ خیراندیش بموقفِ عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفتِ حضرتِ جهانبانی و فطرتِ عالی و عطوفتِ والا همین تقاضا میکند (که گناهانِ بزرگ در درگاهِ معلّی طیلسانِ عفو پوشد) امّا عاقبت اندیشی و کار فرمودنِ حزم مقتضی آنست که ستیزه کارِ مردم آزار را بجزای اعمال رسانند تا گردِ شرارتِ او از چهرهٔ سلامتِ عالمیان رفع شود - شایستهٔ دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایشِ ظاهریِ یکے را (که بدخواه باشد) بر آسایشِ چندین خلائق (که بشرفِ دولتخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند- اگر (جهتِ جبرِ خاطرِ شکسته دلان و اندمالِ جراحتِ سینه‌ریشان نقشِ فاسدِ ظالمے از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوارِ معدلت را چه اختلال- خصوصاً که در ضمنِ آن صلاحِ (۲) هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختنِ این صورتِ (۳) بطلان مطابقِ رضای ایزدی و موافقِ نظامِ کل خواهد بود - آنقدر کفرانِ نعمت و طغیانِ فتنه نشده است که بامّیدِ بهبود باز بحالِ او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - وطاقتها طاق شده لایق بحالِ او و خلائق آنست که او را مسافرِ ملکِ عدم سازند - تا خلقِ خدا از هزارگونهٔ بلا نجات یابند- و نامهٔ اعمالِ او سیاه‌تر نگردد - چه مدّتے مدید میگذرد که از آشوبِ این شریرِ نفسِ فتنه سرشت اموالِ خلائق در معرضِ نهب و غارتِ حادثات آمده - و عرض و ناموسِ عالمیان بباد فتنه رفته - و جانِ چندین مردم خاک‌بها گشته - و جوهرِ اخلاص (که زیورِ اعناقِ زمرهٔ خواصّ امت) در غبارِ آشوب ناپدید شد - اکنون صلاحِ وقت است که اینچنین کسے را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان ٭

از چنگالِ وبالِ این عقوبات خلاصی بخشیده خلائق را در ظلِّ معدلت آسایش بخشند حضرتِ جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحتِ مسبّب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدعِ جهان آرای باوجودِ قدرتِ کامله چنین بشرے را (۲)ابقا نماید - البتّه (۳)مبنی بر غرضے و مصلحتے ست - و با این همه باریک بینی نصائحِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی منظورِ نظرِ حقیقت بین بوده قرار بر ارتکابِ این‌معنی نمیدادند - اُمرا باز ازانجا (که انواعِ خونریزی و فتنه انگیزی ازان سفّاکِ بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمسِ خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بسجلّاتِ مُفتیان مسجّل و محضرها بخطّ اکابرِ دین و دولت و اعاظمِ ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظرِ اقدس درآوردند - حضرتِ جهانبانی آنرا پیشِ میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضرِ مکافاتِ افعالِ خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتلِ من مهر کرده‌اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرقِ مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که با هجومِ عام و حصولِ چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزیِ او فرمایند مدّتے مدید سر بگریبانِ تأمّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهتِ مصلحتِ جمهورِ انام در حقِّ او حکمِ خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهتِ این کار علی‌دوست باربیگی و سیّد محمّد پکنه و غلام‌علی شش‌انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که بقصدِ کشتن می‌آیند - در ساعت مشت کشیده دوید - علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین سیّد علی و جمعے دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشمِ خود مکافاتِ آنرا به بینید - میرزا (که این سخن شنید) حکمِ آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشمِ میرزا را (که دیدبانِ دلِ فتنه سرشتِ او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصانِ فرمان بر جهتِ احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان‌بخشی دم نزد - و آنحضرت از عطوفتِ ذاتی رقّتها فرموده پیشتر روان شدند - و بسا سخنانِ بلندِ مهر افزای بر زبانِ حقیقت ترجمان گذراندند - و این قضیّه در اواخرِ (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمّد مومن فرنخودی تاریخِ این‌قضیّه را نیشتر (۹۶۰) یافته بود - و میرزا همان‌روز کس پیشِ منعم‌خان فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که دانی) و بهر روشے (که توانی) بیگ ملوک را برای خدمتِ من از حضرت التماس کنی - آنحضرت همان لحظه ملتمسِ میرزا را مبذول داشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] بقانماید (۳) در [چند نسخه] مبتنی *

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجی (که بار داشت) دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند • • شعر •

• هرچند که چشمم برخت پرده کشیده است • بیناست بچشمی که بسی روی تو دیده است •

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ(۲) راه بودند) مصروف داشتند - و آن بدسعادتان گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و ببهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدي و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندي یافتند •

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود) مصمم گشت - و امرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بچاه و زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم خوردگي در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان باستعداد فراوان متوجه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سرِ درها استحکام نمایند کار بکجا مي انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجه دارالملک کابل شده و براصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکاب نصرت درآورند - و بنیروی اقبال روز افزون بآساني دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآورند

آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش برکنگاش و مصلحت بینیِ گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهي را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - بدآموزی اُمرای سوداگر مزاج (که جز برمنفعت خود نظر نینداختند) اکثر ملازمان و سپاهیان اُمرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص اُمرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیت آباد خاطر اشرف مشوش گشت - و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعض نسخه] سنگر کرده بودند •

یوسفِ صدیق برآمد - و از رخصت یافتهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیرِ آن سخنی میکردند - و تاملی داشتند - خواجه حسین مروي بعرض رسانید که آنچه در بابِ کشمیر میگفته اند (که حکمِ چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصهٔ یوسف ازین هردو معني مخبرے ست روشن •

چون بے اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بےاختیار فسخِ عزیمت نموده بصوبِ کابل توجه مبذول داشتند - و چون کنارِ دریای سند مخیمِ اقبال شد میرزا کامران التماسِ سفرِ حجاز نمود چون (درین وقت خشنودیِ خاطرِ میرزا مطلوبِ ضمیرِ جهان آرای بود) مرخص ساختند شبے که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگي زیبنده و خوشنما ست) با جمعے از مخصوصان بمنزلِ میرزا تشریف ارزاني داشتند - میرزا بعد از لوازمِ تعظیم و مراسمِ احترام اوّلا این بیت خواند • بیت •

• کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید • که سایه همچو تو شاهے فکند بر سرِ او •

و بعد ازان این بیت بر زبانِ میرزا رفت • بیت •

• بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است • گر ناوکِ جفا ست و گر خنجرِ ستم •

اگرچه بیتِ ثاني جانبِ شکر دارد اما سخن‌شناس دریابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهانِ مردمي و مهرباني بودند) اینها منظور نداشته رقتها فرمودند - و بر زبانِ الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار والخفیات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیارِ من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکے این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدے - میرزا از خوابِ غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدارِ مراحمِ خسرواني دریافت - و در مقامِ نیازمنديِ و شرمندگي درآمده از حاجي یوسف پرسید که (۲) درین جا چه کسان اند - او حاضرانِ مجلسِ عالي را نام برد که تردي بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهیِ خود دانستمے در چنین وقتِ شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمے اما یقینِ منست که مرا استحقاقِ هلاک بود - جان‌بخشي کرده رخصتِ سفرِ حجاز مي‌نمایند بر تفضل و منتِ آنحضرت هزار شکر بجای مي‌آرم - که هنوز بقدرِ بدي و بدعهديِ من مکافات نفرموده‌اند - و بعد ازان بسفارشِ فرزندانِ خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئي و خوشخوئي

---

(۲) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند •

قبول نمودند - و میرزا را مشمولِ عنایتِ پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهارِ رقّت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجّه دولتخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روزِ دیگر حکم شد که هر که از ملازمانِ میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائي همراهي نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لافِ دوستي میزدند ترکِ آشنائي کردند - چلمه‌کوکه (۲) (که از کمالِ حقیقت و وفا بدولتِ حضرتِ‌شاهنشاهي خطابِ خانِ عالم یافته رختِ هستي را صرفِ کارِ ولي‌نعمتِ خود و صاحبِ عالمیان نمود چنانچه شرحِ آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچیِ حضرت و منظورِ عواطفِ خسرواني بود - حضرتِ جهانباني فرمودند که چلمه کوکه همراهِ میرزا میروي یا پیشِ ما میباشي - او باوجودِ سبقِ خدمتِ درگاه و فرطِ عنایتِ پادشاه طریقِ وفاداري بر لذّاتِ صوري مقدّم شناخته بعرض رساند - که لایقِ بحالِ خود چنان مي بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمتِ میرزا باشم - آنحضرت (که محکِّ آدم‌شناسي و میزانِ حقیقت‌سنجي بودند) حرفِ وفاداریِ او را بغایت پسندیدند - و باوجودِ آنکه خدمتِ حضورِ او پسندیده (۳) بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجاتِ سفرِ میرزا قرار یافته‌بود) حوالهٔ او فرموده پیشِ میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطرِ نکته‌دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبولِ صورتیکه داشت مردودِ نظرها شد - و میرزا از راهِ دریای سند به تتّه رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم (۴) ماهِ ذی الحجّه درمنا سالِ (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبّیک گویان اجابتِ دعوتِ حق نموده محملِ عدم بست •

چون سلسلهٔ سخنِ میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسرِ مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضعِ بکرام (که به پشاور شهرت دارد) موردِ خیامِ نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانانِ بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرّر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانبِ کابل نهضت فرمایند - که سرانجامِ این قلعه مقدّمهٔ فتحِ هندوستان است - و اُمرا (که مشتاقِ کابل بودند) نمي‌خواستند که بهیچ وجه درینجا توقّفی واقع شود - حضرتِ جهانباني توجّهاتِ پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکمِ عالي مورچلها را بجمیعِ اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورتِ اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعض نسخه] چلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم •

سکندر خان اوزبک را بحراستِ آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجهِ کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجومِ عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان دادِ مردانگي و قلعه‌داري داد - و افغانان بے‌بهره پریشان (۲) گشتند - و (چون اوائلِ سالِ (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بقدومِ بادشاهي رونقِ تازه یافت - و مخدراتِ تتقِ عصمت بشرفِ ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) آنحضرت بر زبانِ اقدس راندند که مبارکبادیِ آمدن و دیدنِ یکدیگر بجای خود است - امّا قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدستِ خود قصدِ چشمِ خود کرده ایم - و باولیای دولت منشورِ عطوفت شرفِ صدور یافت - و بعبدالرشید خان حاکمِ کاشغر (که پیوسته مذکورِ ادب و قرابت بوده در مراسمِ یکجهتي اهتمام داشت) سوانحِ احوال نوشته مصحوبِ کاردانان روان ساختند (۳) - و در همین ایام (که آنحضرت بمهماتِ مالي و ملکي اشتغال فرموده و بلطف و قهر کارِ مظلوم و ظالم ساخته در گردآوریِ رضای ایزدي اهتمام داشتند) شبِ چهارشنبه پانزدهمِ جمادی الاولی این سال بعد (۴) از گذشتنِ دو دانگ بطالعِ قوس از سترِ معلّی ماه جوجک بیگم فرزندِ گرامي متولد شد آنحضرت نامِ او را محمّد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخِ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابوالفضایل (۹۶۱) یافته بودند) هردو کنیتِ آن فرزند مقرر شد - و ابوابِ شادماني و مسرت کشاده مراسمِ شکرِ ایزدي بجای آوردند - و در همان نزدیکي از مقدمهٔ دودمانِ عصمت خانش (۵) بیگم صبیهٔ جوجوق میرزای خوارزمي فرزندے بوجود آمد - نامِ او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودي آهنگِ عالمِ قدس (۶) نمود • شعر •

• بود برقی ز آسمانِ کرم • زادن و مردنش بهم نزدیک •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوانِ زمستانِ این سال بجهتِ آنکه (جمعی از فتنه اندوزان از جانبِ بیرام خان سخنانِ غیرِ واقع بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانباني رسانیده بودند) رفتنِ قندهار را بر رفتنِ هندوستان تقدیم فرموده متوجهِ قندهار شدند - و حکومتِ کابل را بعلي‌قلي‌خان اندرابي تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورتِ مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بجنسه آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد

(۴) نسخهٔ [ط] تخمینا دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ

(۶) در [بعضی نسخه] تقدس •

و نور پرورد ایزدي قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهي تا غزنین بمشایعت شریف سعادت ارزاني داشتند - و وکلای آنحضرت (که منتظم مهمّات غزنین بودند) بلوازم مهمانداري سرگرم خدمت شدند - و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام‌خان (که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهي را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد - و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بده (٢) فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سر بلندي یافت - و یقین آنحضرت شد که در حقّ او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوی نداشته - و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالي رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالي و منعم‌خان و خضرخواجه خان و محب علي خان میر خلیفه و اسمٰعیل دولدي و حیدر محمّد آخته بیگي و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاري و لوازم نیاز پاشي دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدّت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ پادشاهي درکار بود همه را بیرام‌خان سرانجام نموده منّت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرودآورده لوازم مهمانیِ ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود - همیشه حضرت جهانباني دران چندگاه در تنزهات حسّي و عقلي و ترفّهات صوري و معنوي بوده التذاذ میگرفتند - و همواره بزم آرای خاطر بیغش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت مي‌پیمودند - و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد - ازانجمله مکرّر بصحبت مولانا (٣) زین‌الدّین محمود کمانگر (که از مبارزان سر شکن نفس امّاره بود) میرسیدند و کلمات قدسیّه از طرفین مذکور میشد - و اشارات (٤) و بشارات بر حصول مهمات (٥) و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازي (که برسالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم (٦) موکب عالي با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتي بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکي معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالي

---

(٢) نسخهٔ [ز] بدو فرسخیِ قندهار (٣) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین (٤) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (٥) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (٦) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالي ٭

مشرّف شد - و سهلو قرا (که از معتمدانِ محمد خان حاکمِ هرات بود) نیز با پیشکشهای گرمی ادراکِ ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظرِ اقدس درآورده مشمولِ جلائلِ التفات شد - و از سوی مصلحتِ ملکی و نشاطِ خاطر در نواحیِ شور اندام طرحِ شکارِ قمرغه انداختند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصیدِ مرادات گرفتند •

و از قضایای ناملایم (که در قندهار سانح شد) [۲] کشته شدنِ شیرعلی بیگ بود بدستِ شاه ابوالمعالی - و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدرِ قرا بیگ [۳] مهرشکار بیرخصت از والیِ ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدمستیِ بادهٔ تقرّب و مدهوشیِ جامِ عزت و شجاعتِ خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کردے - و ازانجا (که تعصّبِ خنگِ اهلِ خروج دماغِ عقیدتِ اورا پریشان ساخته بود) مکرّر در مجالسِ حضرتِ جهانبانی برعلانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجّهی که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبی آن بدمستِ بادهٔ تعصّب قصدِ آن بیگناه کرد - و خونِ آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقهٔ خاصِ مجازی (که ساترِ عیوب است) آنحضرت را از مجازاتِ آن تباه کردار متقاعد ساخت •

و چون حسنِ اخلاصِ بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که بر جادهٔ اطاعت و نیکوخدمتی ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنونِ ضمیرِ انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان مرحمت شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمینِ داور را از خواجه معظم تغییر فرموده بهادرخان برادرِ علیقلی‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطرِ جهانگشا از انتظامِ مهمّاتِ ملکی فراغ یافت به نیتِ تسخیرِ هندوستان بدار الملکِ کابل نهضتِ عالی فرمودند و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجامِ این یورش نموده بزودترین وقتی خود را بموکبِ والا رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسبابِ شورش فراهم می‌آوردند) قرینِ رکابِ دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرتِ شاهنشاهی نور پیوندِ سپهرِ آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودارِ قران‌السعدین انتظام یافت و محمدقلی‌خان برلاس و اتگه خان و جمعی دیگر بشرفِ کورنش استسعاد یافتند - و در اواخرِ سالِ (۹۶۱) نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدومِ والای آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بیقرار بیگ - و در [اکثر نسخه] بیقرا بیگ • و در [بعض نسخه] پیقرا بیگ •

و سعادت بخشِ زمین فرِ آسماني گرفت - دران ایّام منعم خان را باتالیقی حضرتِ شاهنشاهي پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند امّا در معني آن پیر را طفل‌وار بدانش‌آموزی دولت پیشِ آن مظهرِ عقلِ کل فرستادند - منعم خان آدابِ شکرِ این عطیّهٔ عُظمی بجای آورده جشني دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسبابِ تفاخر و اعتبارِ خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسرِ هلهل (۲) سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظرِ اشرف گذرانده باعثِ مزیدِ انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازمِ داد و دهش پرداخته در سرانجامِ یورشِ هندوستان بودند - در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جفتِ موزه بطریقِ تحفه فرستاده بود - حضرتِ جهانباني فرمودند که ما ازین موزه بفتحِ هندوستان تفاؤل گرفتیم - چه زبان‌زدِ عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاؤل مثلِ آن تفاؤلیست که حضرتِ صاحبقراني فرموده بودند - و آن چنین است که دران سال (که از ماوراءالنهر بفتحِ خراسان متوجّه شده بودند) چون موکبِ منصور باندخود رسید سنگي (۳) اتا نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرقِ عادت اشتهار داشت - حضرتِ صاحبقراني بدیدنِ او توجّه فرموده‌اند درویش سینهٔ گوسفند را برسمِ ماحضر آورده پیشِ آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربانِ بساطِ عزّت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتحِ خراسان تفاؤل گرفتیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته‌اند - و دومِ عیدِ رمضان بود که بیرام‌خان بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت بجهتِ مزیدِ انبساط و فرطِ عنایتی که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشني دلکش‌تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روزِ بهجت افروز (که عیارِ چابک سوارانِ بادپیما و تیراندازانِ موشگاف میگرفتند) آن شهسوارِ میدانِ اقبال نونهالِ بهارستانِ جاه و جلال یعني حضرتِ شاهنشاهي را میلِ آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تیزدستي و تیراندازیِ خود را برظاهربینان هویدا ساخته صورت پرستانِ عالمِ جسماني را بشاهراهِ عقیدت خوانند دفعهٔ اوّل قبق را (که کاردانانِ تجربه‌کار در زدنِ آن عاجز بودند) نشانهٔ تیرِ توجه ساخته عقدِ گوی زرین را [illegible]نگِ موشگاف دوختند - از وقوعِ این امرِ غریب از حاضرانِ بارگاهِ عزت برآمد - امثالِ این امور [illegible]یدهٔ ظاهربین بدیع نماید امّا آنان را (که با بختِ بیدار بدیدهٔ معني تماشای اسرارِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگي نام درویشي - یا سنگي ابا نام باشد -

معاونِ این خدیوِ عالم می‌دانند) از دیدِ امثالِ این امور چه تعجب - آنکه (معدنِ بوالعجبیهای معنی است) از ظهورِ عجائبِ صوری چه قدر کار باشد - بیرام‌خان در بابِ قبق اندازیِ حضرتِ شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشنِ عالی بعرضِ اقدس رسانید - و این مطلع ازان قصیده است ۰ شعر ۰

۰ عهدِ قبق ربود خدنگِ تو از کجک ۰ کرد از هلال صورتِ پروین شهاب حک ۰

و درهمین ایامِ انبساط (که اندیشهٔ تسخیرِ هندوستان درخواطرِ اولیای دولت جلوه میداد) عرائضِ اربابِ اخلاص از هندوستان آمد - و خبرِ گذشتنِ سلیم خان و سایرِ هرج و مرجِ آن ممالک بمسامعِ عزو جلال رسید ۰

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که درایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیرِ همتِ واقعه نویس آنست که برسمِ اجمال احوالِ هندوستان گذارش یابد - تا (۲) نخلِ رجالِ انجمنِ معنی را حالتِ منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوالِ هندوستان آنکه (چون بتاریخِ یازدهم ربیع الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسرِ خردِ او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتفاقِ امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی سلطنت می‌نمود - اکثرِ اوقات در جنگِ عادل‌خان برادرِ کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامانِ شیرخان بود - و بابندهٔ طرازی و گرفتن و تصرف کردنِ اموالِ مردم و اندوختهای عالم را بادانی راه می‌دادن در خواطرِ گروهِ عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هرچند او باطل باشد) میمنت ندارد] اربابِ خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ نیازی (که ایالتِ پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن مردم هیبت خان بود) زد و گیرداشت و این مردم مغلوب شده در شعابِ جبالِ کشمیر در کوه‌ها ک فرو رفتند - و شطری از اوقات بنزاعِ طایفهٔ گکهر مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمانِ این طبقهٔ متغلبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این دودمانِ مقدس میزدند) کاری نساخت - و دستی بر ایشان نیافت - و بنای قلعهٔ رهتاس (که اساسِ آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و درمیانِ جبالِ سوالک فالِ بد بخود زده منکوت و پناه بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانی دراز از اوباشِ افاغنه و بدمعاشی خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد

(۲) نسخه [ب] سخن سنجان ۰

اما میرزا را مهلت نداده میداشت - و بتاریخ بیست و دوم ذی القعدهٔ (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب علّت دمهٔ (که در یکی از اعضای سفلی از اصحاب مادّهٔ حادّه زاییده بود) رخت هستی بر بست - نوبت او فیروز خان نامی پسر او (که خورد سال بود) جانشین شد - و بعد از چند روز مبارز خان (که خالوی این فیروز خان بود) این بیگناه را بزاویهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خورد شیر خان مذکور است) بود - از غرائب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسید - و شوهر آن سه دختر بپایهٔ ایالت(۲) رسیده نفاذ یافتند - یکی سلیم خان مذکور بود - و دیگرے سکندر(۳) سور و دیگرے ابراهیم سور که احوال این دو برسم اجمال مذکور خواهد شد - و هیمو (که از بدگوئی و بدذاتی و سعایت [که در مزاج رؤسای جهان (که متفحص احوال جهانیان میباشند) خوش می‌آید(۴) - بمرتبهٔ که آن خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت نفاقی را از نظر دوربین شان میپوشد(۵)] از پایهٔ ادنی بمدارج علیا رسیده بود) وکالت این سلم پیشه را (که پیوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود) پیش گرفت - و شورشے در جهان پدید آمد - سخن بالفعل گذشته بجملی از احوال هیموی مذکور ایشان را خطاب کردن مناسب می‌نماید ●

احوال هیمو - ای جویای بدائع قدرت الٰهی نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هیمو برگیر او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از سیرت نصیبهٔ - همانا که ایزد بیچون او را بجهت کمال معنوی (که از دیدهٔ دوربین بالغ نظران روزگار پوشیده بود) بپایهٔ بلند رسانید یا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکردارے را گماشت - بارے آن بد قیافهٔ کوتاه قد دراز اندیشه در ریواری (که از قصبات میوات است) در زمرهٔ بقالان فرومایه منسلک بود - و از روی نسب در جماعهٔ دهوسر (که دونترین طایفهٔ بقالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس کوچها(۶) بازاران نمکی نمک شور فروختی - تا آنکه بنظر تفحّص خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان (که اندکے از احوال او گذارش یافت) درآورد - و بکارهای گوناگون رفته رفته(۷) بسلیم خان خود را ببدگوئی و کاردانی روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت - پیوسته مردم را غمز بدی کردی - بظاهر دعوے که برای صاحب خود دولتخواهی میکرد - و بباطن برای خود بازار اخذ و جر گرم میداشت - رخنهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حکومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] می آمد (۵) [ح] میپوشید (۶) نسخهٔ [ح] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] رفته بسلیم خان ●

خود را از مالِ مظالم بصورت مي آراست - حاشا حاشا براى آقاى خود اسباب وبال سرانجام ميداد و بدستِ خود تيشه برپاى خود ميزد - اينجا بزرگانِ دينيِ (٢) را بسيار خطا مي‌افتد - چه اين گروهِ فراوان مشغله (چون جوياى احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چين را (چه براى دانستنِ احوالِ مخفيهٔ مردم - و چه براى سزاى بدكارانِ ديگر) در پيشِ خود جاى ميدهند - اگرچه عهدے در باطنِ خود مي كنند (كه بوسيلهٔ سخنانِ اينها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نيک انديشِ دولتخواه نشود) امّا اين طايفهٔ ظاهر آراى خراب باطن اوقات را دريافته براى فايدهٔ خود بچرب زباني قصدِ دولتخواهان مي‌نمايند - و اين طبقهٔ عليه احياناً بواسطهٔ افزونيِ مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوى اين بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود ميكوشند *

و بالجمله اين بد نهاد باندک فرصتے از كمالِ غلط نمائيِ در خاطرِ سليم‌خان جاى گرفت و دراكثرِ مهمّاتِ ملكي و مالي دخل پيدا كرد - و [چون پيمانهٔ عمرِ سليم‌خان پُر شد - و نوبتِ رياست تبه كارانِ هندوستان بمبارز خانِ مذكور (كه پسرِ عمّ سليم خان بود) قرار گرفت] اين مرد را بيخبر از كارِ جهان يافته جميعِ كارخانهٔ حكومت در پيشِ خود گرفته بامارتِ عُظمى رسيد - و از مبارزخان (كه در افواه و السنه بعدلي اشتهار دارد) جز نامے نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پيشِ خود گرفت - و از دوربينيها كه داشت خزائنِ شير خان و سليم خان و فيلخانهٔ آنها (٣) را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندوختهاى آنها بے محابا دست دراز كرد - زر بندهاى پست فطرت معامله نافهم اورا پرستش نموده در رواجِ كارِ او سعي ميكردند - روزے چند بخطابِ نسبتِ رائي سرِ نخوت برافراخت - و لختے اسمِ راجگي برخود بسته بهمنامىِ راجه بكرماجيت كلاه كج نهاد و از تهي مغزيِ و كوته حوصلگي نامِ بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشي نامِ سلطنت بر عدلي ابقا نموده با مخالفانِ او محاربات عظيم كرد - و از جرأت و جسارتے كه داشت فيروزجنگ آمد و كارنامهاى شگرف در مراسمِ پيكار ازو بظهور پيوست - و بشجاعت و كار سر كردن زبان‌زدِ مردم شد تا آنكه رفته رفته كارِ او بجائے كشيد كه روى جرأت و جلادت بجانبِ موكبِ عالىِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - و (چون ذاتِ مقدّس معيارِ جميعِ نيک ذاتان و بدنهادان است) عيارِ اين قلب گرفته آمد و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجودِ او فرونشست - چنانچه بجاى خود گذارش خواهد يافت و (چون از هزار يكے از احوالِ خسران‌مآلِ هيمو گفته آمد) اكنون بشرحِ تتمّهٔ (٤) احوالِ هندوستان مي‌پردازد كه چون مهمّاتِ خلق بمبارز خانِ مذكور قرار يافت كارِ هندوستان ازانچه بود بيشتر و بد

---

(٢) نسخهٔ [ه] دين را (٣) در [بعضى نسخه] اينها را (٤) نسخهٔ [ح] شمهٔ از احوال *

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را پدرود کردند - اگر (این دوکس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلّی به پدر مفوّض میشد - و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد می‌بود) هرائینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیٔ (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی و ریاست عامّه (که بچنین حرام‌نمکی بدست آید (۲)) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می‌نمایند *

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد و احمد خان سور بزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدّعی فرمانروائی شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمّد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بریاست عامّه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و اوباش افاغنه باهم‌افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروباه‌بازی هیمو مبارزخان شرق‌رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازی‌خان‌سور (که بر ولایت بیانه تسلّط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرّف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم‌آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدّعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنهٔ (۳) توجّه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمّد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگته (۴) بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمّد خان درگذشت (۵) - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتّعات جسمانی و مستلذّات نفسانی فرو رفت - وکارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهته (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - و نسخهٔ [ط] بمسالك نیستی در گذشت *

مذکور و سایرِ اربابِ خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و باوجودِ آنکه (موزی احب زرهای مفت بدست افتاده را بی‌تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشهٔ اهلِ روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالیِ آگره چندی استقلال یافت از جانب ابار نمیدانست - و همواره اورا بر صندوقِ فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتی که داشت و بنگاله روان شد - خضر خان ولدِ محمد خان بجای پدر نشسته نامِ بزرگی بر خود بست - و خود را بسلطان جلال‌الدین ملقب بیمعنی ساخته در انتظامِ بنگاله همت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصدِ بنگاله داشته شطری از اوقات بدفعِ مخالفانِ خود اشتغال نمودند - و تفاصیلِ این سوانح (که گرای گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصودِ اصلی میرود •

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان وفتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر منتظرانِ بدائعِ آثار و مستمعانِ جلائلِ اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقتِ هرج و مرجِ هندوستان و شور و شغبِ این مرکزِ امن و امان (که اندکی برمز و ایما گذارش یافت) مکرر بسمعِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی رسید] یورشِ هندوستان (که در مکامنِ ضمیرِ پیش بین تصمیم یافته بود) پیش‌نهادِ همتِ عالی ساخته جمیعِ مخدراتِ تتقِ عصمت را در دارالملکِ کابل بحمایتِ ایزدی سپرده شاه ولی بکاول بیگی را اتکهٔ میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهماتِ صوبهٔ کابل برای رزینِ منعم خان تفویض نموده در اواسطِ ذی‌الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعتِ مختار و زمانِ منتظر (که حرکاتِ افلاک بآن افتخار نمایند - و نظراتِ کواکب بدان مباهات کنند) عنانِ عزیمتِ والا بصوبِ صوابِ ممالکِ هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورِ ایزدی یعنی حضرتِ شاهنشاهی را (که عمرِ عنصریِ آنحضرت دران هنگامِ سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقلِ کاملِ آن بزرگِ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدمهٔ جیشِ فتوحاتِ صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال را بجولان درآوردند - و در روزِ توجهِ عالی بدیوانِ لسان الغیب تبرک و تفاول جستند - چون (امری عظیم از پردهٔ غیب و جلبابِ خفا جلوهٔ ظهور می‌نماید) منادیانِ بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیتِ قدسی عبارت بر سرِ صفحهٔ اولی (که سرنوشتِ پیشانیِ دولت تواند شد) عنوانیِ منشورِ فتح نمود •

• شعر •

• دولت از مرغِ همایون طلب و سایهٔ او • زانکه با زاغ و زغن شهپرِ همت نبود •

اگرچه (خرد مندانِ عالمِ معامله داني اين كلامِ حقيقت ترجمان را بر دولت و نصرتِ حضرتِ جهانباني بشارتے شايسته خيال نموده بهجت آراى محفلِ سعادت شدند) امّا دوربينانِ بارگاهِ دانش فحواى اين نظمِ بديع را نويدِ خلافتِ كُبرىٰ و مژدهٔ سلطنتِ عُظماى حضرتِ شاهنشاهي دريافته بر درِ انتظارِ طيرانِ علوِ اين طايرِ قدسي اقامت فرمودند - و حضرتِ جهانباني اعتصام بعروة الوُثقاى عنايتِ الٰهي و استمساك بحبل المتين بشارتِ آسماني نموده با اندكے از مردم (كه بسه هزار نكشند (٢)) بمعاضدتِ بسيارے از جنودِ غيبي (كه در شمارِ محاسبانِ عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بيرام خان بجهتِ استحكامِ بعضے از مهمّاتِ پادشاهي و سامانِ يراقِ خود رخصت يافته بدار الاقبالِ كابل ماند - و حضرتِ جهانباني از جلال آباد بآئينِ عيش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخ محرّم سالِ (٩٦٢) نهصد و شصت و دو عرصهٔ بكرام مضربِ خيامِ اقبال شد - سكندر خان اوزبك (كه خدماتِ پسنديده كرده بود) موردِ جلائلِ عنايات گشت و دران روز بمنصبِ خاني امتياز يافت - و پنجم صفرِ اين سال درياى سند (كه به نيلاب مشهور است) مستقرِ راياتِ نصرت شد - و سه روز درين منزلِ خاطر گشا مقام بود - و درين مرحلهٔ (٣) عشرت آرا (٤) بيرام خان از كابل آمده سعادتِ بساط بوس دريافت - و در همان روز مبشرانِ اقبال نويدِ دولت آوردند - كه تاتارخان كاشي (٥) (كه با لشكرے گران بحراستِ قلعهٔ رهتاس متعيّن بود) با وجودِ استعدادِ قلعه داري و استحكامِ قلعه (بمجرّدِ شنيدنِ طنطنهٔ ارتفاعِ راياتِ نصرت بحدودِ سند) پاى ثبات از جاى داده فرار اختيار كرده است - و آنحضرت نظر به نيكو خدمتيهاى قديم و جديد بسلطان آدم گكهر منشورِ عاطفت فرستاده او را بزمين بوسِ عالي اشارت فرمودند ازانجا كه طالع بلند نداشت عذرِ زميندارانه آورده عرضه داشت كه با سكندر عهدے شده است و پسرِ مرا لشكري نام همراهِ خود برده - اگر من دولتِ زمين بوس دريابم هم نقضِ عهد كرده باشم و هم پسرِ مرا بيمِ هلاكت است - اولياى دولت بموقفِ عرض رسانيدند كه مناسب آن مي نمايد كه لشكرِ فيروزي اثر را حكم شود كه اوّل فكرِ او كرده پيشتر نهضت فرمايند - كه خود سرے چنين را درميان گذاشته پيش رفتن از دور انديشي دور است - آنحضرت (كه معدنِ مروّت و فتوّت بودند) فرمودند كه از قديم باز سلسله جنبانِ عقيدت و اطاعت بوده است - و مجدّدًا خدمتے شايسته (چنانچه سابقًا گذارش يافت) بظهور آورده - درينوقت تنبيهِ اورا لايقِ دولتِ روز افزون نميدانيم

---

(٢) در [بعضے نسخه] كشند (٣) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (٤) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (٥) در [اكثر نسخه] كاسي ٭

مخصوصاً که در مراسم و مسرت میزدند - و چون موکبِ عالی بسطوتِ تمام دریای سند را عبور فرمود
جمعی از که در حدودِ رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند
و موکبِ عالی بنابرِ لاهور متوجه پیش شد - هر روز جائی دلگشا(۲) و هر زمینی نشاط بخش(۳)
بنظر می‌آمد و ملک و رعیت در ظلِ عدالت درآمده لذتِ آرامش و مسرتِ آسایش در می‌یافت •

و چون سخن باینجا رسید بمختصر از سوانح اسامی بعضی از همراهانِ رکابِ نصرت اعتصام
(که بقربِ منزلت و علوِ مرتبت اتصاف داشتند) نوشته میشود • بیرام‌خان - شاه ابوالمعالي
خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیباني(۴) - محمد قلي خان برلاس - خواجه معظم
علي قلي خان اندرابي - حیدر محمد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدي
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندرق(۵) سلطان
محمد امین دیوانه - شاه قلي نارنجي - تولک خان - کاکر علي خان - باقي بیگ یتیش بیگي
مومن خان بدخشي - بیگ محمد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه
خواجه عبد الباري(۶) - خواجه عبد الله - میر معین - میر غني - شاه فخر الدین - میر(۷) محسن داعي(۸)
خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ
خواجه عبد الصمد - میر سید علي - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني
مولانا عبد الباقي - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي
دوم منشي - خواجه عطاء الله دیوانِ بیوتات • خواجه ابوالقاسم • شهاب الدین احمد خان
معین خان میر تحویلي - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار •

و (چون موکبِ جهان آرای بحدودِ قصبهٔ سعادت پیوندِ کلانور رسید) شهاب الدین احمد خان
و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که رؤسِ منابر و وجوهِ دنانیر را بنامِ والا فروغ بخشند
و متوطنانِ آن شهرِ معظم را از آشوبِ اربابِ فتنه و فساد منشورِ نجاتِ جاودانی کرامت نمایند
و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی
و جمعی کثیر را بر سرِ مصاحب خان بنجنیده (که در قصبهٔ هریانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] دلکش (۳) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (۴) نسخهٔ [اب و ط] سیستانی (۵) نسخهٔ [ج ه و]
قیدوق - و در [بعضی جا] قیدوق (۶) نسخهٔ [ح] عبد الباقی (۷) در [بعضِ نسخه] میر حسین - و در
[بعضی] میر حسن (۸) در [بعضِ نسخه] داغي •

و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم بر گشودند - و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهي شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثاني این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (که در معني سواد اعظم هندوستان است) بقدوم اقدس پادشاهي فروغ آسماني یافت و طبقات انام و اصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدي یافته بمقاصد خود (که عمرے بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند (۲) •

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانے جمعے انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانباني شاه ابوالمعالي و علي قلي خان شیباني و علي قلي خان اندرابي و محمد خان جلایر و جمعے دیگر از یکهای کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جان نثار (۳) لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالي (که بدمستئ دنیا و غرور حسن مستعار داشت) تنگ شده بود که علي قلي خان و یکهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوري و جانفشاني کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیارے را ازان مجمع ادبار بخاک نیستي برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزي مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند - سامان سخن (۴) آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملے از احوال نصرت قرین عساکر اقبال (که بباشلیقئ بیرام خان تعین یافته بود) نوشتهٔ (۵) قلم وقائع نگار گردد •

بر متفحصان سوانح تقدیر مختفي نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنهٔ هرهاله رسید نصیب خان افغان اندک جنگے در خور حوصلهٔ خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطهٔ نذرے که از حضرت جهانباني شنیده بود (که چون بتائید الٰهي فتح هندوستان میسر گردد بند واقع نشود - و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان (۶) پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتحے (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه تواند بود) تحف و هدایا از فیلان نامي و سایر نفائس غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

ن

(۲) نسخهٔ [ه] برشاهراه امیدآن انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [د] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان باز (۴) در [بعضے نسخه] شایان سخن (۵) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پیش •

جانب‌اني فرستاد - و شکرانهٔ این نعمتِ گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحئ جالندهر رسید افغانان گریختن را مصلحِ وقتِ خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیانِ لشکرِ نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموالِ نفیسِ خود را با نقدِ جان همراه بدر بردند - و اندکے ازان سرگذشت آنست که تردي بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانانِ گریخته خود را برساند بیرام خان صلح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بیگ خان بجهتِ این معني بالتو خان را پیشِ بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغام‌گذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامے چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیرے انداخت که بدستِ بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامعِ علیهٔ پیوست (٢) منشورِ نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بتقریرِ افضل‌خان نمودند - او رفته شرائفِ کلمات و نصائحِ هوش افزای پادشاهي را بأمرا رسانیده انجمنِ صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام‌خان درجالندهر طرحِ اقامت انداخت - و هرکدام را پرگنهای نواحي جدا ساخته جابجا تعین‌نمود - سکندرخان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و مهرند را بتصرفِ خود درآورد - و اموال و اسبابِ فراوان بدستِ او افتاد - دربن اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعے کثیر از لشکرِ افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در مهرند بودن (٣) صلحِ حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسبِ دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستی پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراستِ مهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد •

و بعد از گفت و گوی بسیار آمرای عظام اعتصام بفتراکِ اقبالِ ابد پیوندِ پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدودِ ماچهیواره اتفاقِ نزول افتاد تردي‌محمد خان و اکثرِ مردم صلاح در گذشتنِ آبِ ستلج نمیدیدند - که چون موسمِ باران نزدیک رسیده لایقِ دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدتِ باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد (٣) از آب بگذریم - بیرام‌خان و جمعے از دوربینانِ عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدماتِ پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بعضي ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوري و ولي بیگ و حیدر قلي بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بیگ خان و سایرِ اُمرا ناگزیر از آب

---

(١) [بعد] در [بعضے نسخه] رسید - و نسخهٔ [ط] معروض داشتند (٢) در [بعضے نسخه] بودن خود را (٣) [ح] آرد •

گذشتند - و عساکرِ اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص ببیرام‌خان اساس یافت و سرداریِ برانغار بخضرخان هزاره مقرّر شد - و بزرگیِ جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعے از تیزدستان جان‌نثار بهراولی معیّن شد - ازانجا (که نیّتِ شهریارِ جهان برآئینِ عدالت و سایرِ مرضیّاتِ الٰهي مقصور بود) کارِ منتسبانِ درگاهِ والا روز بروز در فتح و نصرت افزوني گرفت - افغانان کمیِ لشکرِ منصور و گذشتنِ ایشان از آب شنیده با لشکرے فراوان از راهِ مسارعت رسیده آمدند - و نزدیکِ شام فریقین بهم پیوسته دادِ مردانگي دادند - و جنگِ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربینِ لشکرِ فتح نزدیک بجرے جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمّتهای کارگشا دربن نبردِ مرد آزمائي کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادرانِ رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند •

و از اتّفاقاتِ حسنه(که مقدّمهٔ فتح شد) این بود که دران‌نواحي دهے واقع بود بغایت بزرگ از مشعلِ تائیدِ ایزدي آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معني هزاران چراغ در رهگذرِ دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائیدِ الٰهي بوسیلهٔ سعيِ اهلِ خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد (۲) آنچه (اصحابِ نزاع ببهبودِ خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیانِ آن گروه گردد (۳) - القصه ازین روشنائي (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاورانِ ظفر پیشه بر احوالِ مخالفان بواقعي اطّلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستدن بودند - و مخالفان از حالِ عساکرِ فیروزي‌مند غافل بوده مشت در تاریکي مي‌انداختند - تا آنکه قریبِ سه پاس از شب گذشته بود که لشکرِ مخالف تابِ مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتحِ عظیم روی نمود - فیل و اسبابِ فراوان بدستِ اولیای دولت افتاد - نفائسِ غنائم با عرائضِ اخلاص روانهٔ درگاهِ والا نموده روزِ دیگر متوجّهِ پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرحِ اقامت انداختند و علي قلي شیبانی (۴) را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعے پیشتر فرستادند •

و از عجائب آنکه چون خبرِ رسیدنِ تاتار خان با لشکرِ گران واستعدادِ تمام بحدودِ ماچهیواره بمسامعِ جلال رسید با جمعے از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدنِ ما دران‌لشکر هرچه ارادهٔ ازلي رفته باشد بظهور مي‌آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهي امداد فرمائیم - در همان هنگام دستِ دعا بلند کرده کامیابیِ پیشروانِ موکبِ عالي مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائمِ فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجداتِ شکرِ فتاحِ غیبي بجای آورده دستِ داد و دهش بر جهانیان گشادند ●

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعدادِ تمام متوجهِ موکبِ عالي گشت بیرام خان از وفورِ عقل و شجاعت در سهرند ثباتِ پای ورزیده لوازمِ قلعه‌داري و ضوابطِ هوشیاري بتقدیم رسانید - و عرائضِ متوالي بدرگاهِ والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصرِ مقدسِ آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که هموارهٔ فتح و اقبال در رکابِ دولتِ اوست) تعین فرمودند - هنوز موکبِ اقبالِ این خدیوِ جهان از حوالیِ لاهور دور نرفته بود که حضرتِ جهانباني را صحتِ کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهتِ صعوبتِ جدائي و هم از روی احتیاط همعنانِ ظفر و نصرت سوارِ دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام‌بخشِ زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدارِ لاهور و بابوس بیگ فوجدارِ پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دارِ این صوبه باشد - و شبِ هفتمِ رجبِ سالِ مذکور بود که سوادِ عرصهٔ سهرند بموکبِ پادشاهي نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادتِ ملازمت افتخار یافته کوسِ شادماني زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین لشکرِ گران نشسته قلعه داري میکردند که طلوعِ رایاتِ جهانتاب شد - و در باغی که نزدیکِ شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آدابِ نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکرِ منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنامِ گرامیِ حضرتِ جهانباني اختصاص یافت - و دیگری باسمِ والای حضرتِ شاهنشاهي سعادت‌پذیر شد - و دیگری را بشاه ابوالمعالي و دیگری را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوفِ لشکرِ اقبال پیوند کمرِ اجتهاد بمیانِ جان بسته مساعیِ جمیله بجای مي آوردند - و بهادرانِ جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردانِ نبردآزمای بجامِ تیغ شربتِ واپسین میکشیدند - و از جانبین از راهِ مردي و مردمي معمول شده بود که فدائیانِ جانسپار را باحترام و تعظیم بمردمِ ایشان برده میسپردند کوته بینانِ اسباب بین کثرتِ[2] عساکرِ مخالف و قلتِ لشکرِ پادشاهي را دیده باندیشهای نا صوابِ خدوکِ دلهای ساده میشدند - و دور بینانِ مسبب دان نقوشِ فتح و نصرت از پیشانیِ احوالِ اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعثِ مزیدِ ثبات‌پائیِ خلائق میگشتند - علی‌الخصوص ذاتِ مقدسِ حضرتِ جهانباني (که جهانِ تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرزِ مناسب دل میدادند - و جان مي بخشیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرتِ مخالفان وقلت ●

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهي صغر سن را نقاب خود داشته[۲] در پرده آرائي مي‌بودند) امّا ایزد جهان آرا چون میخواهد (که حال معنوي این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے‌اختیار امور بدیعه (که هریک شاهدے‌ست عدل بر علوّ استعداد و سموّ فطرت) بعالم ظهور مي‌شتابد - و از جملهٔ خوارق عادات [که دران ایّام از حضرت شاهنشاهي (که باطن فیض‌مواطنش مظهر اسرار الٰهي و ظاهر قدسي مظاهرش مصدر انوار نامتناهي ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامے از شهر برآمده نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدّت این را مردم ما تاراج خواهند کرد - حاشیه نشینان بساط عزّت (که بدور[۳] بیني امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الٰهي خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرّت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدي گشادند - آرے امثال این امور بر عادت‌پرستان عالم صورت بعید مي‌نماید - امّا حق پرستان معني بین (که سواد پیشانیء روزگار روشن دارند) این معني و صد مثل این از چندین بزرگ صورت و معني دور نمي‌انگارند *

و درین ایّام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانباني آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدي[۴] سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید - و اهل هند را پیش آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجهٔ قوّت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش مي‌آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چیته میل شد - و چیتهٔ شکاري در نظر اقدس درآمد) اینجا بود - که والي‌بیگ پدر خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگ ماچهیواره از افغانان بدست آورده بود - و فتح[۵] باز نام‌داشت) پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد - و دوربینان کاردان (که نزدیک بساط عزّت بودند) ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بے‌اندازه پی بردند - و نگاهبان آن چیته دوندو[۶] نام شخصے بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح‌خان نامور شد - و امروز (که این شگرفنامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرّهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیني و پیش بیني (۴) نسخهٔ [ا] الٰهي
(۵) نسخهٔ [د] فتح یار (۶) نسخهٔ [ا] ژوژو - و نسخهٔ [ح] کوندو *

در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي درميانِ قراولانِ خاصه سعادتِ امتياز دارد - و آنحضرت (که پيوسته خود را در ملابسِ ظاهر داشته از غير ميپوشيدند - و جمالِ شوکت را در نقابهای گوناگون مختفي ميساختند) از توجّهِ اين جانورِ بديع پردۀ ديگر نقابِ جمالِ خود گردانيدند - امّا لوامعِ خورشيدي و شمائمِ مشکي را در حجاب نتوان داشت - آنروز (که بخت مرا بدانش آموزي و دولتمندي ميکشيد - و بسعادتِ ملازمت برده رو شناسِ کمالاتِ اين برگزيدۀ الٰهي ميساخت) چه سجدهای شکر بجای مي‌آوردم - و ازين دولتِ ملازمت چه کاميابيها داشتم - تا بمراتبِ صوري و معنوي سربلندگشتم - و خلوت سرای قدسِ دل را از خواهشِ فضول پاک ساختم - اکنون (که نوبتِ شکرگذاري رسيد - و ميخواهم که فهميدگيهای خود را دربيان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم وهم چراغِ بينش در راهِ تاريک‌روان نهاده آيد) بےتکلّف ازين (که در خدمتم - و معاملۀ داد و ستد درميان است) آزرده ام - کاشکے آشنای صوري نبودمے - و در سلکِ ملازمانِ ظاهر منسلک نگشتمے تا هرچه گفتمے و نوشتمے ظاهر بينانِ کور باطن اين کس را از گروهِ خوشامدگويان ندانستندے (۲) و از محرومیِ صوریِ من (۳) جهانيان پي بمقصود برده کامروا گشتندے - سبحان الله سپاس‌نامهایِ باستاني [که در بابِ اربابِ تجرّد (که عُشرِ عشيرِ کمالاتِ اين خديوِ زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهرِ آراسته چيزے نداشته باشند) رقم پذيرفته است] جهانيانِ معامله نافهم بواسطۀ آنکه (درميان داد و ستدے نيست) مدح‌نامهای مذکور را از قسمِ خوشامد ندانسته اظهارِ حق مي‌فهمند و امروز (که حالِ پيشوای اهلِ ظاهر و باطن بقلم ميرود) منِ بي بردۀ مزاجِ زمانه را بارِ نافهميدگیِ مردم بر دوشِ خاطر بايدکشيد - امّا چون نظرِ من اوّل بران افتاد (که اندکے از بسيار از شکرِ لازم بجای آرم) ازين بارِ مردم آزار آزرده‌خاطر نيستم - و چرا باشم و حال آنکه بنيّتِ درستِ خود کامروا شده مشعله‌دارِ شبگيرِ گرم روان گشته ام - و جمعے کثير پذيرای حق شده شاهراهِ صدق پيش‌گرفته اند - اکنون ازين ماجرا (که آخر شدني نيست) باز آمده بسرِ سخن (که بودم) ميروم *

مجملاً قريبِ چهل روز حضرتِ جهانباني کار فرمائیِ محاربه را (چنانچه آئينِ اقبال باشد) بتقديم ميرسانيدند - و لوازمِ اهتمام بجای آورده بآرايشِ معرکۀ نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد مي‌بخشيدند - تا آنکه بتاريخِ دومِ شهرِ شعبانِ سالِ مذکور (که نوبتِ تردّدِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي بود) خواجه معظم و اتگه خان و جمعےکثير رفته کارزار کردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضے نسخه] نداشتندے (۳) در [چند نسخه] صوریِ ظاهریِ من *

کالاپهار برادرِ اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگِ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون امرے از پردهٔ تقدیر بظهور آمدنی بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال انزود - و آتشِ بیکار بلندي گرفت - افواجِ نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائطِ حزم مردانه ایستادند - و نقشِ مصاف دلخواه نشست * * شعر *

* دو کوهِ آهنین (۲) از جای جنبید * زمین گفتي ز سر تا پای جنبید *

* دو لشکر رو برو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف برکشیدند *

* تراکِ تیر و چاکاچاکِ شمشیر * دریده مغزِ پیل و زهرهٔ شیر *

و بیمنِ اقبالِ ابد اتّصالِ حضرتِ شاهنشاهي فتحے عظیم روی داد - و آلیجای فراوان بدستِ اولیای دولت درآمد - و جمعے کثیر از مخالفانِ مُدبر بعالمِ نیستي شتافتند - سکندر با جمعے خود را بدامنهٔ کوهِ پنجاب کشید (۳) - یکے از دلاوران خواجه مسافري خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصے قصدِ او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعیِ بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آرے کارِ بدمستانِ دنیا و مغرورانِ جاه جز این چه باشد - و حضرتِ جهانباني در عینِ کامیابیِ دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده نیازمندِ درگاهِ ایزدي بودند - و با طبقاتِ زمانه از کمالِ دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمانبرداریِ سلطانِ خرد کار برمراد میسازد اوّل نیّتِ درست بهم میرسد - ثانیًا کوشش در کار قرینِ حالِ او میشود - ثالثًا باوجودِ ظهورِ کارهای شایسته نسبتِ آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر (۴) را جز دادارِ دادگر نمي‌شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیمِ نیازمندیِ اربابِ صورت و احرازِ مراتبِ سپاسداري برشکرِ معنوي اکتفا نفرموده بسپاسِ ظاهري پرداخته سجداتِ نیازِ ایزدي بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتحِ هندوستان شد) فتحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني کارنامهٔ بود - چنانچه سابقًا سمتِ گذارش یافت] امّا هوشمندِ لبیب داند که مثلِ این نادره‌کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسے با چنین غنیمے بخششے بود والا از درگاهِ کبریای الٰهي) در زمانِ باستاني کمتر نشان داده اند - مقارنِ این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعثِ هلاکتِ گروهے انبوه از ستم پیشهای کافرنعمت بود) از مقدّماتِ اقبالِ اولیای دولت توان دریافت - و از آیاتِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوکوه آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافري خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاریرا جز دادهٔ دادگر نمیشناسد •

ادبار ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد •

چون بتائید ایزدي اینچنین موهبتِ کُبری بظهور آمد آنحضرت برسمند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از فدائیان جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدّس رساند - شاه ابوالمعالي (که سرمست بادهٔ غفلت بود) از بیفکري ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیرام خان (که درآمدن هندوستان‌را بسعي خود میدانست - و تازمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانباني نموده درتسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور بینان کارآگاه معني (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهي نور پرورد الٰهي میدانستند) گوش هوش و چشم نظّارگي باز داشته تماشای سخنوران میکردند - ومعامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّه حضرت شاهنشاهي دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانباني از روی الهام ربّاني برحقیقت کارآگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهي معنون فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

و از وقائع عجیبه (که دران ایّام سعادت فرجام سانح شد) گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخطّ خواجه برآمد - که از کوته اندیشي و تباه خردي بسکندر سخنان نا لایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی پادشاهي اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر (۲) التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالي سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمّات مهرند از راه سامانه بدار السّلطنهٔ دهلي متوجّه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالي را باجمعی از ملازمان درگاه (مثل محمّد قلي خان برلاس - و اسمٰعیل بیگ دولدي - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر)

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر •

بلاهور تعیین فرمودند . که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست(٢) درازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمّاتِ صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیانِ باران بخاطرِ اشرف رسید که روزے چند دران سرزمینِ دلکش اقامت فرمایند دریں اثنا عرضه داشتِ سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیقِ سبحانی بدارالسّلطنهٔ دهلي درآمد و مخالفان تابِ مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودي پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیوِ زمان سربلند گردد - باستماعِ این نوید از سامانه نهضتِ عالي فرموده روزِ پنجشنبه غرّهٔ رمضانِ سالِ مذکور در سلیم‌گذه (که بر سمتِ شمالی دارالملکِ دهلي بر کنارِ آبِ جون واقع شده) نزولِ اجلال فرمودند - و در چهارمِ این ماه درونِ شهر مستقرِ اورنگِ خلافت شد ●

و دریں روز در اثنای راه حضرتِ شاهنشاهي نور پرورِ اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهلِ شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکارِ مقصودِ اعلی نشان یافته کامیابِ مسرّت گشتند - و حضرتِ جهانباني (که از ابتدای این سفرِ مبارک تا رسیدن بدهلي و فتحِ هندوستان ترکِ تناولِ حیواني فرموده بتوجّهاتِ روحاني استفتاح مي‌نمودند) امروز(٣) کمالِ انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشتِ آن نیله‌گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اوّل ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجده‌های شکر بجای آوردند - و جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ خلافت بمناصبِ عالي و جایگیرهای لایق شرفِ افتخار یافتند - سرکارِ حصار و آن نواحي بجایگیرِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي مقرّر شد - و تفاؤل گیرانِ کارآگاه این را حصارِ حوادثِ روزگار دانسته(٤) مجدداً بدولتِ روزافزونِ آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکارِ سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردي بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را باگره - و علي قلي خان را بسنبل و حیدر محمّد خان آخته بیگي را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیامنِ قدومِ پادشاهي و برکاتِ انتظامِ آن خدیوِ صورت و معني هندوستان بوستانِ دولت و سعادت گشت - و طبقاتِ عالمیان و طوائفِ خلائق کامیابِ اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلي بوده پیوسته بمرضیّاتِ الٰهي بسر میبردند - و گلشنِ سلطنت را بجویبارِ داد و دهش

---

(٢) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (٣) نسخهٔ [٥] آنروز (٤) نسخهٔ [٥] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت ●

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی خلق بخش بهار همت را سرسبز ساخته سریرآرای خلافت بودند •

و از سوانح (که دران ایام موجب مزید سرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولی اتگه بود از دارالاقبال کابل - که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرت بخش رسانید - که از خدر مطهر ماه جوچک[۲] بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن [illegible] ترتیب داده [illegible] و نام آن نخلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را [illegible] حسب [illegible] کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و [illegible] و [illegible] اختصاص دادند •

و از وقائع (که دران ایام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجمل ازین قضیه آنست که چون [illegible] خان و جمعی از [illegible] دولت متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شنبه [illegible] در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تتار خان و [illegible] و [illegible] و [illegible] خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان [illegible] با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و [illegible] دولت قریب چهارصد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الهی فتح روی داد - و [illegible] کس از [illegible] در میدان بقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد - و [illegible] بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار بر [illegible] دشوار شد قول [illegible] - و رستم خان [illegible] قریب هفتصد کس مصحوب[۳] میر لطف و خواجه [illegible] بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سرافراز شد - و بعد از چندگاه حکم معلی شرف [illegible] جایگیر مناسب نمایند - اما بشرط آنکه فرزندان[۴] خود را در [illegible] نگاهدارد - تا هم [illegible] مسلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن [illegible] کوته [illegible] شرط [illegible] (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی [illegible] خاطر مقدس بادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیگ[۵] محمد ایشک آقا سپردند •

---

(۲) نسخهٔ [ح] چوچک (۳) در [بعض نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علی قلی میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعض نسخه] بیگ محمد •

و از وقائعی (که دران نزدیکي بظهور آمد) قضیّهٔ قنبرِ دیوانه است - و آنکه از گفتگوی بسیارِ او آنست که او از آحاد النّاس بلکه از مجاهیلِ اردوی اقبال بود - وقتی (که رایاتِ نصرت بعد از فتحِ سهرند بجانبِ دهلي نهضت فرمود) این قنبر جمعی از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی گربزی پیوسته عرائضِ نیاز بدرگاه نوشتی - و از نواحیِ سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببداون (٢) فرستاد درانحدود رای حسین جلواني (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت‌گوله رسانید - و آن‌نواحي را نهب و غارت کرد - و درانحدود با رکن‌خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگِ بےترکانه کرده شکست یافت - و ازانجا ببداون آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرائض فرستادے - و اظهارِ بندگي و نیکوخدمتي کردے) امّا فعلِ او با قولِ او موافقتی نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصبِ خاني و سلطاني دادے - و علم و نقّاره بخشیدے - تنها مستیِ دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالتِ او بود - بارها از دیوانگي یا دیوانه ساختگي و ابله طرازي خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر این معني بمسامعِ عزّ و جلال رسید فرمانِ قضا جریان بعلي‌قلي‌خان شیباني صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت پیچد تنبیه نماید - و در همین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علي‌قلي خان از مهمّاتِ میرت (٣) فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغِ مهمّاتِ آنجا ببداون آمد هرچند علي‌قلي‌خان کس بطلبِ او فرستاد پیشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهي من‌هم از غاشیه دارانِ این موکبم - و این ولایت بزورِ شمشیر گرفته‌ام - آخرالامر علي‌قلي‌خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکي شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را مستمالِ عنایاتِ پادشاهي ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر ازانکه (قاسم ببداون آید و این مژدهٔ نجات رساند) علي‌قلي خان او را کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتدادیافت - و کارے نمي‌گشود) علي‌قلي‌خان محمّدي‌بیگ‌ترکمان

(٢) نسخهٔ [د] ببداتون - و در [بعض نسخه] بیداوٗن (٣) نسخهٔ [ح] مرت - و میرت نام موضعی ست سوای میرتهه که شهر کلان است ١٢ من بعض الحواشي *

و ملا غياث الدين را پيشِ او فرستاد - او اين فرستادها را مقيّد ساخت - ايشان جمعي كثير را پنهاني[2] با خود متّفق ساختند - و بفريب و فسون مردمِ درونِ قلعه را بدست آورده ديوانه را اسير كردند - علي‌قلي‌خان مير او را بدرگاهِ معلّى فرستاد - و وقوعِ اين واقعه بر باطنِ عدالت‌مآثرِ پادشاهي گران آمد - و فرمانِ عتاب‌آميز بعلي‌قلي خان صادر شد - كه چون اظهارِ اطاعت ميكرد و ميخواست كه بملازمت آيد كار را چرا بجنگ رسانيد - و بعد ازانكه بدست افتاد[3] چرا بے حكم كشت و آنحضرت مكرّرا بمقرّبانِ بساطِ عزّت ميفرمودند كه خاطر ميخواست كه اين مرد را به بينند - اگر از سوادِ پيشانيِ او نشانِ حقيقت و درستي خوانده شود اورا نوازش فرموده تربيتِ عظيم فرمائيم *

و از سوانحے (كه درينولا بظهور آمد) ناسپاسيِ ميرزا سليمان است - و شرحِ اين بطرزِ اجمال آنست كه چون راياتِ جهانگشا بتسخيرِ هندوستان متوجّه شد تردي بيگ خان (كه اندراب و اشكمش در جايگيرِ او بود) بحكمِ عالي سعادتِ همراهي يافت - و مقيم خان از جانبِ او براى انتظامِ جايگير ماند - ميرزا سليمان فرصت را غنيمت دانسته قصدِ اين محال (كه بجايگيرِ تردي بيگ خان بود) نمود - اوّلا از راهِ گربزت درآمد - كه بهنيرنگ پردازي مقيم‌خان را بخود كشد چون آن صورت نه‌بست ميرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قيام‌نمود - مقيم خان ناگزير اهل و عيالِ خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ كنان خود را ازان مهلكه برآورده بكابل آمد *

و از واقعاتے (كه دران ايّام پديد آمد) كشتنِ حيدر محمّد خان آخته بيگي بود غازي خان پدرِ ابراهيم را كه سرِ سروري ميخاريد - و شرحِ اين ماجرا آنست كه چون حيدر محمّد خان را به بيانه فرستادند غازي‌خان (كه حاكمِ آنحدود بود) تابِ مقاومت نياورده در حصارِ بيانه متحصّن شد و بعهود و ايمانے (كه از حيدر محمّد ظهور يافت) اعتماد نموده از قلعه بيرون آمد - حيدر محمّد چشم بر اموال و اسبابِ او دوخته نقضِ عهد نمود - و بشمشيرِ بے اعتدالي اورا بقتل رسانيد چون اين خبر بمسامعِ قدسيّهٔ حضرتِ جهانباني رسيد مستحسنِ خاطرِ عدالت پيوند نيفتاد چون (دوردست بود و اوائلِ درآمدِ هندوستان) سياستِ ظاهريِ او موقوف ساخته فرمودند كه او ديگر كمر نخواهد بست - و الحق تا سپري شدنِ او اين جهان را همان‌طور (كه بر زبانِ قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب الدين احمد خان را (كه مير بيوتات بود) بجهتِ تحقيقِ اين معامله و تشخيصِ اموالِ او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعايتِ رعيّت و تعميرِ جهان و رفاهيتِ مردم بوده اوقاتِ گرامي را صرفِ مرضيّاتِ الٰهي مي‌فرمودند *

---

(٢) در [بعضي نسخه] بنهاني (٣) در [بعضي نسخه] آمد *

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانباني جنت آشیاني

درین اثنا (که خاطرِ جهانگشای حضرتِ جهانباني بداد و دهش نظام آرای ممالکِ هندوستان بود) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالي رسیدن گرفت - که از بادهٔ ناگوارِ دنیا بد مستي کرده در آزارِ خلائق میکوشد - و بر مسالکِ خلافِ حکمِ پادشاهي سلوک مي‌نماید چون حضرتِ جهانباني را باو توجّهِ خاص بود امثالِ این اخبار را خلافِ واقع انگاشته بر اختراعِ اهلِ حسد و افترای ناتوان بینان فرود مي‌آوردند - تا آنکه خبرِ برآمدنِ سکندر از کوه در اردوی معلّی شیوع یافت - و نیز بیقین پیوست که این سیّد زادهٔ بدمست فرحت خان حاکمِ لاهوررا بیحکم تغیر داده کسِ خود را بجای او مقرّر ساخته است - و درخزینهٔ پادشاهي دست درازي میکند - بخاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني (که آئینهٔ صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهامِ ربّاني چنان مصمّم شد که پنجاب (که از اعاظمِ صوبهای هندوستان است) بمیامنِ حراست و حکومتِ حضرتِ شاهنشاهي و برکاتِ رافت و عدالتِ آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون درین نزدیکي مخدّراتِ تتقِ عصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرّفِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي بودن مناسبِ دولت است هرچند لشکرِ اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهتِ مصالحِ ملکي و طبیعي نامِ کمک مذکور ساخته اوائلِ سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سه در ساعتِ مسعود (که جلوسِ اورنگِ هفت اقلیم را زیبد - و سلطنتِ ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرتِ شاهنشاهي اقبال پرورد الٰهي را بآئینِ سلطنت و شکوهِ اقبال تعین فرمودند - و بیرام خان را بصورت اتالیقِ آنحضرت ساختند و بمعني تربیتِ آن اعتضادِ دولت بمیامنِ توجّهاتِ حضرتِ شاهنشاهي حواله شد - و جمعی کثیر از اربابِ عقیدت و اخلاص در رکابِ نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند •

چون موکبِ قدسی آن نور پروردِ الٰهي بسهرند رسید ملازمانِ عتبهٔ اقبال (که در حصارِ فیروزه بودند) سعادتِ ملازمت دریافته مسرّت پیرای خاطر شدند - و دران منزلِ سعادت ورود استاد[۲] عزیز سیستاني[۳] (که بوسیلهٔ حسنِ خدمت و لطفِ عقیدت بخطابِ رومي خاني شرفِ اختصاص یافته بود - و در فنونِ آتشبازي و بندوق اندازي قرین نداشت) دولتِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي دریافت - و آغازِ بندوق اندازی آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصتی (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استاعزیز - و استا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ح] شیباني •

در هر فن و هر صنعت استادِ یکتنده اند) استادِ این فنِ بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمنِ بیانِ آن نتواند شد) درین روش چون سایرِ پیشها ازان مظهرِ کمالات بظهور آمد - و از جامعیتِ این ذاتِ قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بے شایبهٔ تکلف هر شخصے [که در هر فن از فنونِ اقسامِ دانشوری (چه از حکمت پژوهانِ باریک‌نظر - و چه از صنائع‌پردازانِ صاحب هنر - چه در امورِ کلی - و چه در اشیای جزوی) سالها صرفِ پاسِ استادانِ دانا ورزشِ آن روش کرده باشد] چون بشرفِ ملازمتِ این دستهٔ بابِ نکته‌دانِ همه رس میرسد خود را از دیدنِ فزونیِ دانش کم کرده در مقامِ حیرت می‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقاتِ آنحضرت بغیرِ این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چنین مهارتِ عظمی کسے را نتواند بود موهبتیست خداداد - و از بدائع آنکه در مشاربِ مختلفه و مدارجِ متنوعه در یک مجلس سیر میفرمایند که بر طبعِ جهان آرا دشوار نمی‌آید - حکما و علما و فضلا و سخنگویانِ دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیرِ روشِ خود زمانے صحبت دارند - این دریادلیست بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوتِ بشری نگنجد - بلکه طاقتِ ملکی بر نتابد - ایزد تعالی این گوهرِ والا را بجهتِ انتظامِ عالمیان دیرگاه داراد •

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و شرح بعضے از جلائل مخترعات (٢) و قوانین آنحضرت

چون (انتظامِ مهماتِ پنجاب بنهضتِ موکبِ جهانگشای حضرتِ شاهنشاهی صورتِ دلپذیر یافت) حضرتِ جهانبانی پیوسته در دارالملکِ دهلی عشرت آرای باطنِ اقدس بوده در نظمِ مهامِ ملکی اشتغال میفرمودند - و در تعمیرِ ممالک و استیصالِ اعدا و تسخیرِ اقالیمِ دیگر توجهِ عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تخت ساخته در نظامِ هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضے محالِ دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداریِ یکے از هوشمندانِ دوربینِ رعیت پرورِ عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج بکمکِ لشکرِ دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکابِ معلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بارِ عام شاهزادهای کامگار و مردمے (که در بساطِ قرب بمزیدِ عنایت سرافراز اند) بموجبِ حکمِ عالی نشسته شرفِ امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگانِ عالی فطرتِ دنیا (که بدولتسرای اخلاص

(٢) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین •

نرسیده در بازارِ سوداگري درماندهٔ سود و زیان اند) بدادنِ مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و جاهِ ایشان نیفزایند تسخیرِ دلهای این طبقه صورت نه پذیرد *

و خاطرِ فیض مآثرِ آنحضرت از مبادیِ احوال تا حال بر اختراعِ امورِ بدیعه و اظهارِ حقائقِ منیعه توجّه داشتی - ازانجمله دران وقت (که حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني از کابل بقندهار توجّه فرموده حضرتِ جهانباني را بجهتِ تمشیتِ مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطرافِ شهر سیرِ دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح الله را (که بشرفِ آخوندیِ آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو مي اندازد که از سه کس (که دریں راه پیش آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساسِ دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنامِ یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهمِ غیبي در دل چنین القا میکند - بعد از طيِّ اندک مسافتی مردے در سنِّ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داري جواب داد که مراد خواجه - و متعاقبِ آن دیگرے (که بر درازگوشی هیزم بارکرده بطرفی میبرد) پیش آمد - چون[۲] از اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبانِ الهام بیان جاري گشت که [اگر نامِ شخصے دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائبِ اتّفاقاتِ حسنه خواهد بود - و کوکبِ مراد از افقِ سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که گاوے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمانِ رکابِ سعادت ازان کرامتِ عُلیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزدِ همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبالِ سعادت فال بمساعدتِ ازلي بمراتبِ ارجمند کامیابِ دولت خواهد گردید *

و (چون این مژدهٔ غیبي از قوّت بفعل آمد - و گلشنِ امّید از جویبارِ معدلت سرسبز و تازه گشت) اساسِ انتظامِ مهامِ دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال بلکه تمامِ متوطّنانِ ممالکِ محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و اُمرا و وُزرا و کافّهٔ سپاهیان را اهلِ دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدتِ این طایفه عروج بر معارجِ دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و عُلما و صدور و سادات و مشائخ و قُضاة و شُعرا و سایرِ فُضلا و موالي و اشراف و اعالي را اهلِ سعادت خواندند - زیراکه اکرامِ این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سببِ استسعاد بسعادتِ ابدي ست - و اربابِ بیوتات و اصحابِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند *

حسن صوری و اهلِ نغمه و ساز را اهلِ مراد نام نهادند - که این مرادِ جمهورِ عالمیان است - و همچنین بقسمتِ ایامِ هفته پرداخته بیکی از اهالیِ دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب که روزِ شنبه و پنجشنبه باهلِ سعادت تعلّق گرفت - و درین دو روز توجّهِ عالی با ناظمانِ مناظمِ علم و عبادات متعلق شد - و جهتِ اختصاصِ این دو روز باهلِ سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربّیِ مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلّق است بمشتری - و آن کوکبِ عُلما و سایرِ طبقاتِ اشراف است - و روزِ یکشنبه و سه‌شنبه باهلِ دولت و سرانجامِ مهامِ پادشاهی و انتظامِ امورِ جهانبانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعیینِ این دو روز آنکه روزِ یکشنبه تعلّق بنیّرِ اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائی از پرتوِ تربیتِ اوست - و سه‌شنبه تعلّق بمرّیخ دارد و مرّیخ مربّیِ سپاهی است - و روزِ دوشنبه و چهارشنبه را روزِ مراد گرفتند(۲) - و دران دو روز بعضے از نُدما و خواص و جمعے دیگر از اهلِ مراد بعنایاتِ خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیتِ این دو روز آنکه دو شنبه تعلّق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامورِ بیوتات مناسبتے خاص است - و روزِ جمعه برطبقِ نامِ خویش جامعِ مراتبِ مذکوره گشته طبقاتِ انام از فیضِ عامِ پادشاهی بهره ور میگشتند •

و از مخترعاتے (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکے آنکه (چون سریرِ خلافت مقرِّ سلطنت میشد - و آنحضرت سریر آرای فرماندهی گشته بزمِ دیوانی می‌آراستند) بآوازِ نقّاره طوائفِ مردم را آگاهی می‌بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیراقچیان چند دستِ خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیکِ بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروائیِ خلق تاخیرے نرود - و چند کس از ملازمانِ شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلّح بنزدیکِ بارگاه می‌ایستادند •

دیگر از جملهٔ مخترعاتِ آنحضرت آنکه سه تیرِ زرینِ مطلّا (که کنایه است از سهم السّعادة و سهم الدّولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکے (از ارکانِ دولت و غیرِ آن) تعلّق میگرفت مهمّاتِ آن سرکار بحسنِ اهتمامِ او سرانجام می‌پذیرفت - و مقرّر آنکه مادام که صاحبِ هریک ازان سهام در تمشیتِ اموریکه متعلّق بآن سهم است بر وجہے کوشش نماید (که مستلزمِ رضای الٰهی و مستوجبِ دولتخواهی باشد) منظورِ عنایت بوده برمسندِ اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شرابِ جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضے نظر از دولتخواهی بوشیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند •

همت بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - و میرخواند میرمورخ[2] در قانون همایوني تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادة من حیث الاستقلال بعهدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلي تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب درس[3] و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود - و سهم الدولة بعمدة السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطاني و متکفلان امور دیواني و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر ویسي استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت مي پرداخت ٭

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهي بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و انکچیان[4] صاحب منصب تیر هفتم بسایر انکچیان - تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکهٔ جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم ٭

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشي و هوائي و آبي و خاکي - و جهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار وزیرے مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشي میگفتند - و بوزارت آن سرکار خواجه عبدالملک[5] قرار یافته بود و مهمات کرکیراق خانه و بارچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات اشترخانه و شترخانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] ایچکي بمعنیٔ سردار نوشته - و در [بعضی نسخه] انچکیان - و در [بعضی] ایچکیان (۵) در [چند نسخه] عبید الملک ٭

سرکارِ هوائي مي‌ناميدند - و زمامِ اختيارِ آن سرکار بخواجه لطف‌الله داده بودند - و سامانِ شربتخانه و شوچيخانه [2] و جريانِ انهار و مهماتے که بآب منسوب باشد سرکارِ آبي ميخواندند - و بوزارتِ آن سرکار خواجه حسن تعين يافته‌بود - و مهماتِ زراعات و عمارات و ضبطِ خالصات و بعضے از بيوتات بسرکارِ خاکي موسوم گردانيده بودند - و وزارتِ اين سرکار بخواجه جلال‌الدين ميرزا بيگ منسوب بود و در هر يکے از سرکارهاى مذکوره يکے از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امير [3] ناصر قلي مير سرکارِ آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشيد *

و از جملهٔ اختراعاتے (که دران زمان ترتيب يافت) يکے [4] آن بود که استادانِ نجار چهار کشتيِ بزرگ درميانِ آب چون مرتب ساخته در هر يکے ازان کشتيها چهار طاقے مشتمل بر دو طبقه در غايتِ خوبي مرتفع گردانيدند - و آن کشتيها را بنوعے بيکديگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذيِ يکديگر وقوع يافت - و درميانِ هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقے ديگر از حيزِ قوت بفعل آمد چنانچه درميانِ کشتيها حوضِ مثمن نمودار شد *

و از اختراعاتِ شريفه ترتيبِ دکانها و آرايشِ بازار در کشتيها شده بود - که حيرت افزاى عقلِ نادره‌کاران بود - و درسالِ (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از فيروزآبادِ دهلي با اکثرِ امرا و ارکانِ دولت و تمامىِ انکچيان و اعيان در کشتيها نشسته از راهِ دريا متوجهِ دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنين بازارے آراسته بر روى آب چون روان بود - هرکسے هر متاعے که ميخواست دران بازار مي‌يافت - و برين قياس باغبانانِ پادشاهي بموجبِ فرمان باغے بر روى آب ترتيب داده‌بودند و از مخترعاتِ آنحضرت جسرے روان بود *

از جملهٔ بدائعِ مخترعهٔ آنحضرت قصرِ روان است - و آن قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشيده بودند - و استادانِ نجار اجزاى آنرا بر وجهے بريکديگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامىِ او يکپاره است - و حال آنکه هرگاه ميخواستند آنرا از هم ميگشادند - و بهر کشورے که ميخواستند نقل ميکردند - و نردبانِ طبقهٔ اعلاى آنرا بنوعے تراشيده بودند که هرگاه قصد ميکردند منبسط ميشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض ميگشت *

و از جملهٔ مخترعاتِ عاليهٔ آن قدسي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت بر حدِّ اعتدال حاشيه (که برگردِ تاج ميگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمايان - هر فرجه بصورتِ رقمِ هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقمِ دو هفت هفتاد و هفت‌است) موافقِ لفظِ عز آنرا تاجِ عزت لقب نهاده‌بودند

---

(۲) در [بعضے نسخه] سوچيخانه (۳) در [بعضے نسخه] مير (۴) نسخهٔ [ج] يکے آنکه استادان *

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدار الخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظرِ اقدسِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند *

و از جملهٔ مخترعاتِ شریفهٔ آنحضرت خرگاهے بود که بعددِ بروجِ سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجے مشتمل بر پنجرها که انوارِ کواکبِ دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاهے دیگر مانندِ فلک الافلاک (که محیطِ فلکِ ثوابت است) جمیعِ جوانبِ این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلکِ اطلس از نقوش مبرّاست این خرگاه نیز از پنجره معرّا بود *

و از مخترعاتِ عشرت افزای آنحضرت بساطِ نشاط بوده - و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوائرِ افلاک و کراتِ عناصر - دایرهٔ اوّل (که منسوب بود بفلکِ اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبتِ زحل سیاه - و چهارم (که محلِّ برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلّق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانهٔ نیّرِ اعظم است) زرین - و هفتم (که منزلِ زاهده است) سبز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیراکه مزاجِ عطارد ممتزج است و چون رنگِ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سببِ اختیارِ رنگِ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضے حُکَما رنگِ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگِ سوسنی از دیگر الوانِ ممتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزلِ قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتّب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیمِ ربعِ مسکون باقالیمِ سبعه وقوع یافته بود - خود بنفسِ نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوباتِ کواکبِ سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایرهٔ زحل - و سادات و عُلما را در دایرهٔ مشتری - و مردمے (که در دوائر می‌نشستند) بانداختنِ قرعهٔ (که در هرجانبش صورتِ شخصے بر وضعے غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دستِ هرکس هرصورت که برمی‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثّل میگشت - مثلاً اگر صورتِ شخصے ایستاده می‌برآمد می‌ایستاد - و اگر نشسته می‌برآمد می‌نشست - و اگر مضطجع می‌برآمد تکیه میکرد و باعثِ مزیدِ انبساط میشد *

و از شرائفِ اختراعاتِ آنحضرت پوشیدنِ لباسِ هر روز بود موافقِ رنگے که منسوب بکوکبِ آنروز است - که مربّیِ او ست - چنانچه در روزِ یکشنبه خلعتِ زرد می‌پوشیدند - که منسوب به نیّرِ اعظم است - و در روزِ دوشنبه لباسِ سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس *

و از مخترعاتِ آنحضرت طبلِ عدل بود که اگر دادخواهے را با کسے مخاصمتے میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلّم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال وجهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسے دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے *

آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیاراست - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین‌قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح (۲) مقصود در آید *

پرتو انداختن سفر عالم تقدس برمرآت باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت‌گزین پوشیده نماند که دران‌نزدیکي (که حضرت شاهنشاهي نونهال چمن آگاهي بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثراوقات برزبان اقدس حضرت جهانباني جنّت آشیاني ذکر سفر ملک مقدّس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این‌معني را (که منافئ عالم انتظام‌است) مکروه داشته مذکور مجلس عالي نمیشد] دریناولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود * ازانجمله روزے تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني میفرمودند - که حضرت فردوس مکاني در محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در مي‌آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلي و مزارات آنرا مشاهده میکنیم‌سخن او بیاد مي‌آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکي (که متوجه ملک بقا میشوند) ببعضے از مستعدّان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات سحري غیبي (۳) دست داده بود - و ملهم غیبي این رباعي بر زبان داد * رباعي *

یا رب بکمال لطف خاصم گردان * واقف بحقائق خواصم گردان

از عقل جفا کار دل انکار شدم * دیوانهٔ‌خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیّر تمام در پیشانئ نورانئ آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکي (که دهلي مخیّم مرادات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعني حضرت شاهنشاهي شبے بخواب دیدند که شخصے کاکل مشگین مقدّس

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گراید (۳) در [بعضے نسخه] غیبتے *

آنحضرت را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان درميان مي آرند (۲) ايشان جمعے از معبران كاردان را طلبداشته استفسار تعبير مينمايند - وچون از حضرتِ جهانباني ميپرسند جواب ميدهند كه بلائے از سرِ ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از قضيهٔ ناگزيرِ خود خبر داده تسلي ميدهند - وهمواره دران ايام سخنان ميفرمودند كه بوی انتقال ازين عالمِ فاني (كه همه را گذاشتنيست) بمشامِ دوربينانِ آستانهٔ عزت ميرسيد - و جانِ مخلصان ازين شرحه شرحه ميگشت - ازانجمله درطاقِ رواقے (كه آنحضرت ميبودند) بخطِ خويش اين مطلعِ شيخ آذري را نوشته بودند ٭

٭ شعر ٭

٭ شنيده‌ام كه برين طارمِ زراندود است ٭ خطے كه عاقبتِ كارِ جمله محمود است ٭

و در قربِ انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعے از محرمانِ درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم تا بچند روزِ ديگر چنان شود كه بدو سه حب رسد - خوراكِ هفت روز جدا فرموده در كاغذے پيچيده بهبندهای خاص نمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت كه افيون خوردنِ ما همين است ٭

و در روزے (كه اول منزلِ سفرِ ملكِ تقدس وتجرد بود) چار حب مانده بود كه طلبداشته بگلاب ميل فرمودند - آخرِ روزِ جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه (۳) و بيگ ملوك و جمعے ديگر از سفرِ حجاز آمده بودند - و چغتي خان و بعضے مردم از گجرات بخدمت رسيده عرضِ سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربرو مولانا اسد با عرائضِ منعم خان از كابل رسيده بودند - آخرهای روز بر بالای بامِ كتابخانه (كه درين نزديكي ترتيب يافته بود) برآمده مردم را (كه درمسجدِ جامع مجتمع بودند) بسعادتِ كورنش مشرف ساختند - و تا خيلے وقت از احوالِ مكهٔ معظمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعے از رياضي دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنهٔ طلوعِ زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيتِ حق طويت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعتِ مسعود گردد مجلسِ عالي داشته جمعے را بمناصبِ عليه امتياز بخشند - اوائلِ شامِ آنروز خواستند كه بسعادت فرود آيند - چون بزينهٔ دوم رسيده‌اند مُقري مسكين نام اذانِ بے‌هنگام بنيادكرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظيمِ اذان همان‌جا ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجاتِ زينه تيز بود و سنگهای لغزنده داشت در حينِ نشستن پای مبارک در دامنِ پوستين پيچيد - و عصای اشرف لغزيد - و از پای درآمده بسرآمدند و شقيقهٔ يميني آزردگيِ تمام يافت - چنانچه قطرهٔ چند خون از گوشِ راست برآمد - ازانجا كه

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثرنسخه] علم شاه ٭

ضمیرِ غیب‌دان داشتند بجهتِ تسلّي و نظامِ عالم درساعت منشورِ عاطفت مشتمل بر خیر و عافیتِ مزاج مصحوبِ نظر شیخ چولي پیشِ آن نور پروردِ اقبال فرستادند *

و از غرائبِ اشراقاتِ ضمیر آنکه دراواسطِ همین روز ببعضے از باریافتهای دولتِ حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکے از بزرگانِ زمان آسیبے عظیم رسد - و همانا که ازین جهان درگذرد - و دولتخواهان (که در حضورِ اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادنِ خبر بجا نشینِ مسندِ خلافت و جمع ساختنِ امرای عظام (که باطرافِ ممالکِ محروسه رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بوفورِ عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضرانِ درگاه و مدبّرانِ عتبهٔ خلافت خضرخواجه خان و علي قلي خان و لطیف میرزا(۲) و خضرخان هزاره و قوندرق خان و تنبرعلي بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلکِ وُزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و پیشرو خان و مهترخان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقشِ امیرالأمرائي بر لوحِ خاطر مي نگاشت) و سایرِ امرا جمع شده بتاریخِ بیست و هشتمِ شهرِ مذکور خطبه بنامِ نامي و القابِ گرامیِ خدیوِ زمان خوانده روزگارِ درهم(۳) شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغامِ جمعیتِ جاوید رسانیدند - هم کارفرمایانِ عالمِ قدس (که در انتظارِ این بودند) کامروا شدند و هم کار گذارانِ عالمِ عنصر بمرادِ خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت خوانده اند *

* بیت *

۹۶۳ + ۱۰

اگر نو روزِ عالم رفت بر باد * گلِ صد برگِ سوري را بقا باد

و بعضے این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقلِ مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکے از فُضلا مصراعِ ثاني را تاریخِ جلوسِ این خدیوِ زمان یافته بود - لیکن اگر گلے را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسمِ خط مساعدتِ آن نمي نماید - و در ایّامِ اخفای این امرِ جانکاه یکبار ملا بیکسي(۴) را لباسِ آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانے (که نشیمنِ آنحضرت بود) برآورده رو بجانبِ دریا بمردم نمودند - و طوائفِ انام کورنش کرده از اضطرابے و قلقے که داشتند بقدر اطمینان یافتند *

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یادت شورشِ عظیم و آشوبے قوي (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیانِ(۵) دولتِ ابد پیوند بمقتضای دانشِ سلطنت اساس در تسکینِ خواطر و اطمینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] ملا بنگشي را (۵) در [بعضے نسخه] اولیای دولت *

بواطن کمرِ سعي بر میانِ همّت بستند - و آنچه درین‌وقت تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبرِ این‌انکسار و جمعِ این‌افتراق آنچه مقدورِ وقت بود بجای آوردند - و عقدِ دولتِ ابد قرینِ این دودمانِ عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغِ جهان آرای وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي خلفِ صدقِ سلطنت شرفِ سریرِ خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذاتِ بدیع الکمالِ رفیع الاقبال (که هم نظام بخشِ صورت و هم کامیابِ معنی بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقلِ دوربین مي[۲] گنجید که چندین زود ازین جهانِ گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقتِ آن رسید[۳] (که جهان آفرین عالم کهن را از سرِ نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیارے از قرونِ سابقه[۴] نبوده) لاجرم قصدِ اظهارِ کامل‌عیاریِ بزرگ نهادے (که اکملِ افرادِ جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوعِ این قضیّهٔ ناگزیر اگرچه در چشمِ ظاهر بینان دست‌آویزِ سوگواري و ماتم‌داري ست امّا در نظرِ بالغ نظرانِ کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود - چه از وجودِ باجودِ این‌گوهرِ والای سلطنت بتجدید عالمِ ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولتِ صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقلِ والای این خدیوِ جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسبابِ فرمانروائیِ این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولتِ عُظمیٰ بنامِ این خداوندِ جهان آمد) باوجودِ ابوالآبائیِ معنوي چون طرازِ فرزندي داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویّتي درقیدِ حیاتِ صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّت[۵] اشرف (که در آئینِ خردمندي لازم است) هرائینه این بزرگِ زمانه را تبعیّتِ این نور پرورد فرضِ عین بودے - و (چون خلعتِ پدري خلعتیست گرامي از ایزدِ بیچون که تابعیّتِ ابنا را شایسته نیست - و برخورداریِ فرزندان جز در بندگیِ آبا و فرمانبرداریِ ایشان سرنوشتِ قلمِ تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشنِ اقبال آن بود که فرماندهِ گیتي این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازمِ تعزیت و مراسمِ تهنیت اولیای دولت (که در دارالسلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهتِ جمعیّتِ دلهای پریشان متفرّق شده هرکدام بجای و مقامِ خود شتافتند - و تردي بیگ خان (که باتّفاقِ این مردم بجهتِ سرانجامِ مهامِ این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادواتِ سلطنت و دارائي مصحوبِ غلام علي شش‌انگشت و جمعے دیگر ز مردمِ اعتمادي بدرگاهِ جهان‌پناه فرستاده اظهارِ اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت •

---

۲) در [چند نسخه] میگنجد (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [ج ه و] سالفه (۵) نسخهٔ ح و ط] بیعت •

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملی از احوالِ دولت اشتمالِ حضرتِ شاهنشاهي از زمانِ رخصت بصوبِ پنجاب تا زمانِ جلوسِ اشرف آنست که چون رایتِ اقبال بصوبِ پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتگه‌خان و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ دولت از حصارِ فیروزه آمده شرفِ رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت - و چون موکبِ اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمانِ پادشاهي (که بکمکِ شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثلِ محمد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدین محمود - و فرحت[۲] خان - و خواجه طاهر محمد والدِ میر خرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبتِ بدمستانهٔ ناهموارِ این جوانِ بے‌اعتدال بتنگ آمده بودند نویدِ مقدمِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي را شنیده خود را بے‌رخصت رسانیدند - و بسعادتِ ملازمت شتافته کامیابِ عنایت گشتند - پیش از نزولِ عساکرِ منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائیِ موکبِ شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میرِ بدمست (که از لاهور بجهتِ دفعِ او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرتِ شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجهِ این ممالک اند) بے‌اختیار با جمعیتِ خود در کنارِ آبِ سلطان‌پور رسیده ادراکِ ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتنِ الطافِ حضرتِ جهانباني در مجلسِ عالیِ خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمولِ انواعِ مراحم و مکارم گشت - و ازآنجا (که میرِ تنک‌شراب مستِ جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزلِ خود رفت) پیغام فرستاد که نسبتِ من بحضرتِ جهانباني معلومِ همگنان‌است - علی‌الخصوص بخاطرِ گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرتِ جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدنِ دانش و مروت بودند) به بیخردیِ او تبسم فرموده بحاجي محمد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانونِ عشق دیگر - آن نسبتے (که حضرتِ جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیانِ

---

(۲) نسخهٔ [٥] فرهاد خان ●

[illegible] و آنحضرت [illegible]
تا [illegible] (که در مانکوت و آنحدود می بود) نمایند •

چون [illegible]

[illegible] • [illegible] •

[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]

(١) [illegible] (٢) [illegible] •

از گوشِ خویشتن شنوی کان فلان نماند • در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدنی ست

و میر عبدالحي این تاریخ یافت • * مصرعه * • ای وای پادشاهِ من از بام اوفتاد • (٢) (٩٦٣)

و مولانا مسعود حصاري این را در سلکِ نظم آورد • ع • • واصلِ حق شد همیون پادشاه • (٩٦٣)

و مولانا قاسم کاهي این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید • امّا برسمِ خطی که نامِ اقدس را بے الف نویسند -

• همایون پادشاه از بام افتاد • (٩٦٢)

* ع * (٣) این تاریخ یک سال کم است - و تفاوتِ یک سال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد نه در وفیات

و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • • ع • • وارثِ ملکِ جلال‌الدین باد • (٩٦٣)

کمالاتِ صوري و معنوي و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید

از اقسامِ علومِ عقلي و نقلي آگاهیِ تمام داشتند - علی‌الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضي آنحضرت را

پایه بلند بود - و همواره باربابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضي در پایهٔ سریرِ والا

کامیاب سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستنِ رصد مصمّم بود - و بسیارے از آلاتِ رصدي

ترتیب داده بودند - و چند جا محلِّ رصد خیال فرموده بودند - وتوجّهِ عالي بشعر و شعرا نیز داشتند

و ازانجا (که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ سلیم است) در خلالِ اوقات وارداتِ قدسي را (چه از

حقیقت و چه از مجاز) در سلکِ نظم میکشیدند - و دیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانهٔ عالي

موجود است - و این چند رباعي ازان دیباجهٔ کرامت مرقوم میگردد • • رباعي *

• ای دل مکن اضطراب در پیشِ رقیب • حالِ دلِ خود مگوی با هیچ طبیب •

• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصّهٔ مشکل است و بس امرِ عجیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضورِ یار فیروزي کن • در خدمتِ او بصدق دلسوزي کن •

• هر شب بخیالِ درست خرّم بنشین • هر روز بوصلِ یار نوروزي کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •

• هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل • ما را چو غمِ عشقِ تو باشد چه غم است •

المنّة للّه که ذکرِ این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ سمٰوات تائیدِ الٰهي و اعتصامِ قدسي دارد

و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصبحِ ایجادِ آدم صفي - و سرِ دیگر بطلوعِ نیّرِ وجودِ شاهنشاهي)

---

(٢) در همگی نسخ چنین است • پس یقینکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (٣) نسخهٔ [اح] وفات •

بآئینِ تنقیح و طرزِ اختصار بعبارات تازه (که خامهٔ آلودِ بسمچیانِ(۲) قالبِ انشا نشده) انتظام یافت و بنگارش این فهرستِ رفعت و عنوانِ دولت ذرّهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بسا از رموز و نکاتِ حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگرآن حقائق و اسرارِ حقیقت از اصلِ سوانح متمیز سازند کتابے گردد انتخابی لبالب از مغزِ دانش *

* جامِ میے ساختم از خونِ خویش * نی خمِ سرکه که کند سینه ریش *

* هست بهر نکته دقائق بسے * تاش(۳) نسنجد نشناسد کسے *

اگرچه [نظر بمخاطبانِ رسمی آنچه (تا حال از سرگذشتِ بزرگان گذارش یافت) طفیلی دانانده سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت شناسانِ انجمنِ تقدّس نیکو دانند که درین سعادت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم(۴) مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیانِ پردهٔ چند (که نقابِ جمالِ مقدّسِ شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیئی وجه همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حسن است که چندین تنوّعِ ظهور دارد - و باطنِ یکتا همّت درگردِ(۵) آن حسنِ جهان افروز روشنی‌پذیر است * * شعر *

* داند ازانجا که سخندانی ست * کین چه(۶) نمودارِ سخن‌رانی ست *

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بگونین گراید - تا بتالیفِ تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگنده خاطرانِ هرجائی را قیاس مکن که این بیدلانِ خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را سزد - لیکن منِ مسبّب بین را از فراخئی حوصله در مظهرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملکِ اسباب را بکمندِ ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعانِ قضا (که ابوابِ سعادت را از نیکذاتیِ اینکس سرانجام میدادند) جمالِ جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهرِ این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشقِ حقیقیِ آن یگانهٔ درگاهِ الٰهی بنگاشتنِ این داستانِ دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوری گرم شد - و هم گلشنِ نکته پذیرائی شاداب گشت - و هم فتورے در یکتادلیِ این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتبِ جمالِ معشوقِ حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارجِ فنونِ عشق کمالِ عروج یافت *

اکنون آنچه آنرا مجازیانِ رسمی استطرادی میدانستند سپری شد - و نوبتِ سخن بآنچه

---

(۲) در [لغت] باسمه چي بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعض نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن *

(هر دو طایفه مقصودِ حقیقي شناسند) دررسید - امّید که درین کارِ شگرف کامیابِ آرزو گردم *

* نظم *

* کلکم که سرش زبانِ غیب است * گنجینه گشای کانِ غیب است *

* زانکس که نگه کند به تمکین * انصاف طلب کنم نه تحسین *

* این نامه سزای آفرین باد *

* انشاء الله که (۲) اینچنین باد *

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین *

* تاریخ طبع دفتر اول *

* شمسي *

۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع

اتمت بفضله جل اعطاءه - ولاختتمت

* دیگر *

۱۸۷۷ع

* ع * شکر حبیب صد که بآخر رسید طبع

* دیگر ظاهرًا و باطنًا *

۱۸۷۷ع

بماه می یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي

* قمري *

۱۲۹۴ ه

اتم الجزء بخیر

* دیگر *

۱۲۹۴ ه

* ع * از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)

* دیگر ظاهرًا و باطنًا *

۱۲۹۴ ه

در جمادی الاول بسنه یکهزار و دوصد و نود و چار هجري

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرگار
ایضاً	۱۶	موبد	موبد
۲	۲۳	تنگنای	تنگنای
۳	۷	عنایت نکردی	عنایت کردی
ایضاً	۱۳	کارگاه	کارگاهِ
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضاً	۷	زبان	زبانِ
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایمِ
۵	۷	افتاد	افتاد -
۶	۱۲	قدردان	قدردانِ
ایضاً	۲۶	وثقوع	وُثقای
۷	۱۰	نوائر	نوائرِ
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۶	حرائد	جرائدِ
۱۰	۱	فروعِ	فروغِ
ایضاً	۱۰	دنجوری	گنجوری
ایضاً	۱۷	مکوّنات	مکوّنات
ایضاً	۲۰	کانّهٔ	کانّهٔ
۱۱	۵	دور بینِ	دوربین
ایضاً	۱۱	خلوتیانِ	خلوتیانِ
ایضاً	۲۱	ترقّیات	ترقّیات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدتِ
ایضاً	۱۷	دولتمندانِ	دولتمندانِ
ایضاً	۱۸	بغوید	بغویدِ
ایضاً	ایضاً	قدوم	قدومِ
ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدامِ
ایضاً	۲۲	متّرصدِ	مترصّدِ
۱۴	۲۲	بذورِ	بذورِ
ایضاً	۲۶	خان اعظم	خان اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمتِ
ایضاً	۲۴	نژادان	نژادانِ
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانانِ
۱۷	۱۳	نیّر	نیّرِ
۱۸	۷	بوراقِ	بوارقِ
ایضاً	۱۴	شعری	شعرای
۱۹	۲۷	بادهٔ	باده
۲۰	۶	نظام بخشِ	نظام بخشِ
ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
ایضاً	۲۴	سپید...م	سپیده‌دمِ
ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۲)
۲۱	۱۶	قهقهٔ	قهقههٔ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۵	برموز	برموزِ
۲۴	۱۹	عاقبة	عاقبة
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ
۲۸	۷	ائواعِ	انواعِ
۲۹	۲۴	زایچهٔ	رایحهٔ
۳۰	۲۲	بےاندزه	بےاندازه
ایضاً	ایضاً	متصّرف	متصرّف
ایضاً	۲۶	(۳)	(۲)
۳۳	۱	دوارده	دوازده
ایضاً	۲۱	مدّکر	مذکّر
۳۴	۳	بسرالطّائر	نسرالطّائر
ایضاً	۲۰	مدّکر	مذکّر
۳۵	۱	بحو	نحوِ
ایضاً	۲۲	ج دره	درجه
۳۷	۱	حدِخودّ	حدِّخود
ایضاً	۹	خانّه	بخانه
ایضاً	۱۱	نادرستُ	نادرستِ
ایضاً	۲۰	انتظامِ	انتظامِ
۳۸	۲۶	خاته	خانه
۴۰	۳	رمدبند	رعدبند
۴۶	۱	موکبِ	موکب
ایضاً	ایضاً	شاه	شاهِ
ایضاً	۷	اجلای	انجلای
۴۸	۱۴	ازاجِ	اوجِ
۵۸	۲۱	تسلّی بخش	تسلّی بخشِ
۶۰	۲۳	زبانزد مردمِ	زبانزدِ مردم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۹	جورنغار	جرانغار - جوانغار
ایضاً	۲۰	بیدارِ	بیدار
۶۲	۱۹	تور بن	تور بنِ
ایضاً	۱۷	فدایبانه	فدائیانه
ایضاً	۲۱	خال	خالِ
ایضاً	۲۵	دنسته	دانسته
۶۶	۹	اندارج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارسازِ
ایضاً	ایضاً	نظام بخشِ	نظام بخش
۷۲	۱۵	ورطهای	ورطها
۷۳	۱۹	تدگوزئیل	تنکوزائیل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۷۷	۱	بایرن	بایران
۷۹	۲۷	بعزم شاهِ	بعزمِ شام
۸۰	۵	ملازم	ملازمِ
۸۶	۱۴	همم	همم
۸۷	۱۹	محمود (۳)	محمود (۵)
ایضاً	۲۰	درزی (۵)	درزی (۶)
ایضاً	۲۶	[د]	- (۴) نسخهٔ [د]
ایضاً	ایضاً	(۴)	(۵)
ایضاً	ایضاً	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کمهرد
ایضاً	۷	موکب	موکبِ
۹۲	۲	عیسی خیل	بعیسی خیل
ایضاً	۹	مندرآوّل	مندراول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۶	مال آن	مالِ امان
ایضاً	۲۰	برهمنونی	برهنمونی
۹۴	۵	مرکبِ	موکبِ
ایضاً	۱۶	محمدعلي	و محمدعلی
۹۵	۱۳	بافته	یافته
ایضاً	۲۱	تلافي مشاق	تلافی مشاقِ
۹۶	۲۵	سپاه گران	سپاهِ گرانِ او
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوشِ
ایضاً	۴	هنگام	هنگامِ
۹۹	۳	آرامشي	آرامشی
ایضاً	۹	هفادلک	هفتادلک
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطوراتِ
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیابِ
ایضاً	۲۳	اشتاتِ	اشتاتِ (۳)
۱۰۳	۲۵	برماقتِ	برفاقتِ
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمولِ
۱۰۷	۷	قوجین	قوچین
۱۱۱	۱	قورجي	قورچي
ایضا	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدں	عدل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائیدِ
۱۱۸	۲۱	اشارِ	اشعارِ
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّبِ
ایضاً	ایضاً	برا ینِ	براهینِ
۱۲۲	۱۳	احصار	احصا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۸	رضاجوئي	رضاجوئی
۱۲۷	۵	باتّفاقِ	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنپور	رنتنبهور
ایضاً	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مردِ	مردمِ
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیپ	دیب
۱۳۵	۱۸	گورگان	کورگان
ایضاً	۲۳	آچ	آچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضاً	۲۳	برینِ	برین
ایضاً	ایضاً	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۳۷	۲	نرباد	نریاد
ایضاً	۳	معتمدان	معتمدانِ
ایضاً	۱۱	هالول	هانول
ایضاً	۱۴	حکم	حکمِ
۱۳۸	۲	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلي	پیرمحمدعلي
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضاً	۱۴	بروج	بروچ
۱۵۴	۴	قبل	قوَل
ایضاً	۱۷	چنانچهٔ	چنانچه
۱۵۶	۲۳	امور	امورِ
۱۵۸	۱۱	چند	چندِ
۱۵۹	۷	باباجلایر وتردي	باباجلایر
..	..	بیگ وقوچ بیگ	و قوچ بیگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٣٣	٢	شریف	تشریفِ
٣٣٤	٣	دلخواه	دلخواهِ
ایضا	٩	خنگ	خنکِ
٣٣٦	١٣	بتغّب	بتغلّب
٣٤٠	١١	مرج	مرجِ
ایضا	١٤	ر	را
٣٤٥	١٥	جانستن	جانستان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٥٢	١	همّت	همّتِ
ایضا	٣	ونی	ولی
٣٥٧	٤	حقائق	حقائقِ
٣٦٠	١٨	ازجملهٔ	و ازجملهٔ
٣٦٩	١٥	و دو	دو
ایضا	٢٦	] [	]
٣٧٠	١٤	رباطنًا	و باطنًا

فهرستِ نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده‌شد - بلکه مریکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ نضره را باید که آن صفحه را بتمامها نظاره فرمایند - تا بر همگی حالات مندرجهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و چون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و جز آن و آبها بلفظ آب یا دریا و جز آن تمیز مي یابند اسمای قلاع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - و چون این کتاب دربیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریباً هر واقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمناً بذاتش نسبتي هست و نیز صفحهٔ از ذکرش (که بحضرت شاهنشاهي یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و هم برین نمط آمده) عاري نیست الا یک دو صفحه فلهذا از برای احتراز از عبث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذشته ایجاز مودود را کار بستم •

• شعر • • حسبي الاه العالمین فانه • مولي حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسامي مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •

* حرف باء *

* حرف ثاء *

* حرف جيم *

* حرف چ *

* حرف خاء *

* حرف دال *

* حرف ذ *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عين *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف کاف *

* حرف گاف *

* حرف لام *

* تمام شد منظر اول *

* حرف الف *

* حرف باء *

* حرف خاء *

* حرف دال *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف گاف *

* حرف لام *

* تمام شد *

٢٥٩ ـ ٢٥٩ ،

٥٨٧ ـ ٢٢٣ ،

يذب (آب

زومان بيك‌نهار ..

• حرف و •

واصل پور .. ..

ورسك (درسك) .. ۹۱

ورقوا (درقوا) .. .. ..

وذيب مدالشو .. ..

• حرف هاء •

هطول (هتول) ١٣٧

هتيابور .. .. ..

THE

…Á MAH

…

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

…'ABD-UR-RAHÍM,

MAULAWÍ … …ADRASAH.

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA M…

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYE…

1877.

ولایت ه

هالول (هانول)

هتیاپور

94 = 82